

ما نگوئیم بد و میل بناحق نکنیم  
جامه کس سیه و دلق خود ازرق نکنیم  
«حافظ»

کودتای پنجم  
«در سقوط دولت جمهوری»

سرخ یا سیا

؟؟؟؟

نویسنده:

داکتر محمد حسن شرق

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«هو»

ما در مرحلهٔ از بیهوده گوئی و دروغ پردازی و خودستایشی  
قرار داریم که اگر؛  
شاهدان عینی سکوت اختیار کنند.

حدسیات و قرینه سازی های ناشی از بد گمانی  
بجای حقائق، نقل مردم و  
نقل مجلس خواهند شد.  
مانند؛

کارنامه های

مؤسسهٔ جمهوری در افغانستان

داکتر محمد حسن شرف

نام کتاب: کودتای پنجم: سرخ یا سیا

نویسنده: داکتر محمد حسن شرق

به اهتمام: کیتان میر ویس شرق

چاپ اول ۲۶ سرطان ۱۳۹۴ ش

محفوظ است

## الف

### مقدمه

با نادیده گرفتن پیشنهادات محمد داوود در تفکیک حکومت از سلطنت در قانون اساسی ۱۳۴۳ شمسی بود که:

رفته رفته اندیشه ی آن بوجود آمد، تا بجای تفکیک حکومت، در انتقال قدرت از سلطنت اقدام شود.

درواقع آمادگی به چنین اقدامیکه ما را گرویده ساخته بود، همانا برداشتی بود از مطالعه مبارزه ی مسلحانه جمهوری خواهان در سراسر جهان، از فرانسه شروع تا مصر، از ترکیه تا سوریه، از روسیه و چین گرفته تا ایالات متحده امریکا و و.

نشان میداد که:

برای سقوط سلطنت ها و تاسیس جمهوریت در کشور های شان، به شکلی از اشکال، دست به قیام مسلحانه زده بودند. زیرا :به شهادت تاریخ از چیره شدن و غلبه ی یکی، توسط شمشیر بر دیگران. پایه و اساس سلطنت ها ( غصب قدرت از مردم) گذاشته شده بود، نه به رای و اراده مردم و نگون سازی آنهم (اعاده قدرت به مردم) بستگی نا گسسته به مبارزه مسلحانه مردم داشته بود، نه خوش به رضا و داوطلبانه.

بنا طراحان جمهوری در افغانستان هم مصمم میشوند تا به یاری خداوند بزرگ، قیام مسلحانه را جهت سقوط سلطنت و تاسیس جمهوریت، با جذب صاحب منصبان اردو در عمل پیاده کنند.

در گیر و دار نفوذ و جلب صاحب منصبان در اردو ، دو نکته بیشتر از همه چیز، طراحان سقوط سلطنت را سرگیچه و سرگردان کرده بود.

یکی ازان دو ، اطلاع یافتن سلطنتی ها از ماجرا بود که بدون شبیه برای جمهوری خواهان سرنوشت شومی در بر داشت.

و دومی برداشتی بود که از جامعه خود داشتیم و آن اینکه:

نظام شاهی در افغانستان در حدود پنج هزار سال سابقه تاریخی داشت و از صد ها سال به اینطرف، مردمان این سر زمین، در اثر

## ب

تلقین ملاهاو روحانیون، به عبودیت شاه، زیر نام سایه خدا معتاد شده بودند.

بالاخره نزدیک به سه قرن بود که سلطنت مانند میراث بابا در بین یک قبیله دست به دست میگردید.

بنأ نمیشد پیامد سقوط چنین نظامی را در یک جامعه مذهبی و عنعنوی سهل و ساده گرفت، گرچه اکثریت قاطبه ی مردم ( طبقه خاموش) از مزایا سقوط نظام مستفید میگردید.

اما در فرمانداری کشور، از قرن ها به اینسو افراد و خانواده هایی جا بجا گردیده بود که یکی پشت دیگری، با سلطنتی ها و امتیازات شان خوی گرفته و با طفیلی بودن در کنار شان معتاد شده بودند.

و با کشور هاییکه در بقای نظام دلچسپی و علاقمندی خاص دارند به یک بارگی از سقوط سلطنت متضرر و متوحش خواهند شد.

و خواهی نخواهی از امکانات وسیعی ایکه در پخش افواها ت نادرست و اقدامات نظامی در اختیار دارند، در تخریب جمهوری و بد نامی عاملین آن دریغ نخواهند کرد.

خوشبختانه جمهوری خواهان، از مرحله اولی بدون دغدغه عبور و با سقوط سلطنت و اعلان جمهوریت، بالاتر از تصور به استقبال اکثریت کامل مردم افغانستان روبرو میشود.

و اما در مرحله دوم به اصطلاح هنوز آب از گلون پایان نرفته بود و عرق پای جمهوری خواهان نه خشکیده بود که:

۱- چند تن از جنرالان و صاحب منصبان بلند رتبه اردو و هکذا تنی چند از علما و خوانین با نفوذ، تحت رهبری محمد هاشم میوند وال صدراعظم، دگر جنرال خان محمد مرستیال و دگر جنرال عبد الرزاق قوماندان عمومی قوای هوایی و دافع هوا اراده داشتند تا نظام جمهوری را قهرا سرنگون نمایند.

۲- مولوی غلام محمد نیازی و متعاقب آن استاد محمد عطاالله فیضانی و علمای دیگر با زیر نفوذ قرار دادن بعضی از صاحب منصبان

## ج

اردوزیر عنوان اینکه رهبران دولت جمهوری کافر و واجب القتل اند ، در سقوط دولت جمهوری زمینه سازی میکردند.

۳- ایجاد شورش در نغمان ، لوگر، فیض آباد بدخشان و اقدامات حمله بر کمپ ریاست جمهوری در چمن حضوری در شامگاه ۲۷ سرطان ۱۳۵۴ به رهبری استاد ربانی، انجنیر گلبدین حکمتیار و انجنیر احمدشاه مسعود و...

۴- اقدام به کودتا از جانب تورن جنرال میراحمدشاه خان قوماندان عمومی توپچی با تعدادی از صاحب منصبان اردو و چند نفر علمای دینی.

خوشبختانه جمهوری خواهان که برای جلوگیری حملات مخالفین جمهوری آمادگی و همبستگی کامل داشتند موفق میشوند تا اقدامات زنجیری هرچهار کودتا را از سنبله ۱۳۵۲ تا جدی ۱۳۵۵ کشف و خنثی کنند.

و اما بد بختانه ایجاد انشعاب در جمهوری خواهان و تغییر روش طراحان سقوط دولت جمهوری به نیرنگ دیگری بود( استفاده از مارکسیست های خودی به جای علمای دینی) که باعث شد تا کودتای پنجم با افکار سرخ و کردار سیاه موفق به سقوط دولت جمهوری شوند.

و پرسشی را ایجاد کنند که آیا کودتای پنجم سرخ بود یا سیاه؟

و همین موضوع سبب میشود تا محققین قضایا و آنائیکه در جستجوی راستی و درستی وقایع کشور اند خواسته باشند تا به جای ترویج شایعه و پخش افواهاات خود ساخته ی آنائیکه بر حدس و گمان.

وقایع را به میل خود به خورد خواننده میدهند. خبر های دست اول را از رهبران و طراحان سقوط سلطنت که خود، شخصا در گیر حادثه بودند از آن جمله نویسنده را بدست داشته باشند که:

چندین موضوع را در کتاب تاسیس و تخریب دولت جمهوری از آن جمله انشعاب جمهوری خواهان را ، خرده گرفته و ناکافی شمرده اند.

آزانرو این اثر، مکمل و متمم موضوعاتیست که در کتاب تاسیس و تخریب جمهوریت سوال بر انگیز شده است. مانند:

۱- انشعاب در وحدت و همبستگی کودتا چیان ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ شمسی و سقوط دولت جمهوری.

۲- خط مشی جمهوری خواهان «بنام خطاب به مردم» که برای پیاده کردن آن، جهت ترقی و تعالی مردم افغانستان، اقدام به تاسیس جمهوریت کردند.

۳- توافق رییس جمهور داکتر نجیب الله شهید با قهرمان ملی شهید احمدشاه مسعود در تجویز تجزیه افغانستان به شمال و جنوب.

۴- اقدام به انتقال بیش از یک میلیون سکه های تاریخی طلا ( پنج تن) به بهانه فروش به اتحاد شوروی به تاریخ دهم جوزای ۱۳۶۷ شمسی توسط طیاره ایروفلوت.

۵- سفر بری یا حماسه آفرینی مردم افغانستان در مقابل زور گویی های پاکستان در ۱۳۳۴ شمسی.

بنأ برآن جهت معلومات سچہ تر، خواندن هردو اثر، تاسیس و تخریب دولت جمهوری و کودتای پنجم سرخ یا سیاه ، لازم و ملزوم یکدیگرند.



ما نگوئیم بد و میل بناحق نکنیم

جامه کس سیه و دلق خود ازرق نکنیم

«حافظ»

## بنام خداوند بزرگ

تقریباً شصت و پنج سال قبل از امروز، در یکی از روزهای اخیر ماه میزان ۱۳۳۰ هـ. ش. که تازه محمد داود از وزارت دفاع ملی و داخله استعفا کرده بود، به تلاش پناه گاهی به جستجوی موسی، در کاخ فرعون، به خانه داود رفتم.

زیرا عقده های اجتماعی و پیدا کردن رفقای عقده مندتر از خود، مرا عصیان گری ساخته بود که اگر در کنارش نرفته بودم در همان شب و روز به حیث عصیانگری مخالف نظام از محیط علم و دانش رانده و بی بهره شده بودم.

من که به حیث یک محصل عسکری از نوآوری و بازپرسی هایش در اردو نادیده گرویده وی شده بودم، به پذیرش صمیمانه و با برداشت از گفته هایش در دگرگونی اوضاع اقتصادی، اجتماعی و سیاسی و قلع و قمع اندیشه های خرافی برای پیاده کردن نهضت نسوان و جلوگیری از نفوذ عناصر عقب گرا، در مسایل ملی و بین المللی، گرویده تر می شوم.

او در آن روز و روزهای دیگر از طرح پلان های اقتصادی جهت دگرگونی شرایط مادی مردم و تحرک معقول و مثمر در تحولات اجتماعی خصوصاً نهضت نسوان و تفکیک حکومت از سلطنت و حمایت از خواست افغان های ماورای خط دیورند جهت تعیین سرنوشت آنان مرا به روشنی خواسته هایش در افغانستان قرار می داد.

شفافیت عقیده و تصمیم وی در حفظ منافع ملی و ایجاد جنبش تازه به روند سیاست خارجی کشور بود که خط مشی اوشان را عاشقانه پذیرفتم.

او رو به من کرده گفت:

«سوانح شما را به من گفته بودند، اما قبل از دیدن و شنیدن نظریات شما، باورم نمی شد که متعلمی با داشتن وضع اجتماعی نامساعد توانسته باشد تحصیلات خود را از مکتب نعلبندی اردو تا فاکولته طب بطور بی سابقه ادامه دهد.»

از اینکه گفته هایم مبین چه نکاتی بود که توجه شان را با وجود تفاوت عمیق طبقاتی جلب و باعث گردید، تا به حیث هم عقیده سیاسی سال ها با همدیگر همکاری داشته باشیم، تکرار آن خودستائیش ست و بهتر است به اندرزها و کارنامه هایش ادامه داد.

او در همان روزهای اول صدارت خویش در سنبله ۱۳۳۲ هـ ش. مرا به حیث مدیر قلم مخصوص - به اصطلاح امروزی رئیس دفتر - صدراعظم مقرر نمود که جلب اعتماد و باور وی مدیریت قلم مخصوص را با صلاحیت ترین اداره در زمان صدارت شان ساخته بود.

بهر صورت او آنچه را قبل از صدارت در نظر داشت بدون سر و صدا برای پیاده کردن آن روزانه کم از کم ۱۴ ساعت کار می کرد، و دیگران را جهت آبادی افغانستان در کارهای طاقت فرسا تشویق می نمود.

با آنهمه او از تبارز و کار خود را به روی مردم کشیدن خوشش نمی آمد و می گفت: «بهترست مردم به روی کار حکومت ها قضاوت کنند تا به گفته ها و وعده های عملی نشده.»

واقعاً هر روزی که از حکومت شان می گذشت چیزی که هم از عقب ماندگی های کشور کاسته می شد، و نوید یک افغانستان پیشرفته و سربلند به دل ها پرپر می زد. عناصر ارتجاعی و عقب گرا پشت سر می رفت و زمینه کار و فعالیت به طبقه تعلیم یافته و وطن دوست و تحصیلات عالی برای مردم کشور میسر و آسان تر می شد.

بطور مثال؛ در سال ۱۳۳۲ هـ ش. پوهنتون کابل دارای چهار فاکولته و کمی بیشتر از چهارصد محصل بود که بیش از هفتاد درصد آن از باشندگان شهر کابل و متباقی شاگردانی بودند از سراسر کشور. به استثنای فاکولته طب شاگردان سه فاکولته دیگر در خانه های کرایه تدریس و بعضاً لیلیه می شدند. و اما در پایان صدارت او بیش از چهار هزار محصل پسر و دختر در اطاق های درسی و لیلیه پوهنتون که جدیداً اعمار شده بود، تدریس می شدند و زندگی می کردند. برعکس سال های گذشته هشتاد درصد آنرا محصلین و محصلات اطرافنی تشکیل می داد.

آنانی که آرزومند معلومات بیشتر از پیشرفت های دورهٔ صدارت محمد داود آند بهترست از کتاب تأسیس و تخریب اولین جمهوری افغانستان استفاده کنند، زیرا در اینجا تنها دو نکته از کارنامه های وی تحت بحث قرار گرفته است.

دو نکته ای که باعث شد تا اول وی را **شهزادهٔ سرخ** بنامند و سپس، به زندگی وی و خانواده اش با فاجعه انگیزترین مصیبت زمان پایان دهند، **مبدل کنند** سیاست خارجی و تأسیس جمهوریت در افغانستان بود.

### ۱ - سیاست خارجی افغانستان:

داشتن روابط سیاسی با حفظ حقوق مساوی، با کشورهای خارجی که معرف هویت ملی و استقلال افغانستان بود، با رسیدن امیر دوست محمد خان به کمک اردوی انگلیس برای بار دوم به سلطنت، دیگر معنا و مفهوم خود را به حیث یک کشور مستقل نه تنها از دست می دهد، بلکه نیمی از سرزمین افغانستان را هم امیر در زیر سلطه انگلیس ها نادیده می گیرند.

امیر شیر علی خان خلف امیر دوست محمد خان اراده کرده بود تا غیر از انگلستان با دیگر کشورهای جهان هم روابط سیاسی برقرار نماید. اما دیری نمی گذرد که انگلیس ها و انگلیس مشربان او را در لحاف بیمار می پیچانند تا رفته رفته در گوشهٔ از کشورش جان به جان آفرین دهند.

امیر عبدالرحمان خان نواسه امیر دوست محمد خان نه تنها پا را از گلیم پدر کلان به نفع بریتانیای کبیر بیرون نکرد، بلکه سر و گردن را هم در لحاف آن پیچانید و از چترال تا بحیرهٔ عرب قسمت جنوبی و شرقی افغانستان را که جد بزرگوارشان با بزرگ منشی به انگلیس ها وامانده بود، با دنائت و پستی به قبولی معاهدهٔ ننگین خط دیورند بدون اراده و خواست مردم افغانستان نه تنها به آن تن در می دهد، بلکه با مردمانی که از قبول این معاهده شرم آور سر باز می زدند به شدت و بیرحمی برخورد می کرد، از آنجمله بود ساختن کله منار از مردم شینوار ننگرهار، زرمت پکتیا، غلجائی های قلات و مردمان هزاره در قسمت مرکزی.

در پاداش این عمل نکوهیده، انگلیس ها در نیمی از سرزمین خودش امارت وی را با داشتن استقلال داخلی به حیث امیر جیره خواری تضمین می کنند.

پیروی و همکاری با هند بر تانوی بعد از امیر عبدالرحمان خان توسط خلف او امیر حبیب الله

خان با نرمش و مدارای بیشتری با مردم ادامه می‌یابد.

اما بعد از شهادت امیر حبیب‌الله خان و پادشاه شدن فرزند نامورش اعلیحضرت امان‌الله خان دامنه استقلال طلبی مردم که در اخیر سلطنت امیر حبیب‌الله خان بالا گرفته بود، با اعلان استقلال افغانستان از جانب امان‌الله خان وسعت نامنتها اختیار می‌کند و جنگ سوم افغانستان و انگلیس درمی‌گیرد، و افغان‌ها باز هم انگلیس‌ها را شکست می‌دهند و دوباره مستقل می‌شوند.

اما سیاستمداران هند بر تانوی و انگلیس منشان افغانی خواسته‌های اعلیحضرت‌شان را که برای پیشرفت کشور و دانش بیشتر مردم و نپذیرفتن معاهده خط دیورند پی‌ریزی کرده بود، توسط مشتی از علمای فاسد و روحانیون اجیر و تنی چند از تجزیه‌طلبان میان توده‌ای مردم به کفر توجیه می‌نمایند و امان‌الله خان را علمای گفته شده، تکفیر می‌کنند و سلطنت‌شان را سقوط می‌دهند.

از جمله ۲۱ نفر علمائی که امان‌الله خان را تکفیر کرده بود ۱۹ نفر آنان از مدرسه دیوبند هندوستان مستعمره آن روزی انگلستان فارغ شده بودند.

جانشینان امان‌الله خان با اینکه مملکت مستقلی را صاحب شده بودند باز هم روش سیاسی عبدالرحمن خان را در سیاست خارجی خصوصاً در موضوع خط دیورند مراعات می‌کردند.

چنانچه هم زمان با قیام مردم هند، جهت آزادی از انگلیس‌ها - بعد از جنگ دوم جهان - افغان‌های ماورای خط دیورند فعالیت‌های جنگی‌شان را برای خلاصی از استعمار و استثمار انگلیس به امید پشتیبانی حکومت افغانستان تشدید می‌کنند. اما بدبختانه بجای استفاده از چنین زمینه مساعدی برای استرداد سرزمین‌های از دست داده شده افغانستان، دربار کابل مهر خاموشی به لب می‌زنند و با سکوت مرگباری نظاره‌گر دست به دست شدن خاک افغانستان کهن از انگلیس‌ها به پاکستان، فرزند نو تولد استعماری می‌شوند و به این صورت به کردار نادرست امیر دوست محمد خان و تعهد نابخشودنی امیر عبدالرحمان خان صحنه می‌گذارند و روش عقب‌نگه داشتن کشور را برای بقای سلاله خویش مو به مو در عمل پیاده می‌کنند و با رفتار مور مانند که آب از آب تکان نخورد تا سال ۱۳۳۲ هـ. ش. سلطنت می‌کردند.

بنام جبین سیاسی در آن سال‌ها تحت نام بیطرفی باعث آن شده بود تا دربار کابل از بیطرفی فعال و رها کردن روش دیروزی هراس داشته باشند.

اما همین که محمد داود در سنبله ۱۳۳۲ هـ. ش. به صدارت می‌رسند به حیث زمامدار یک

کشور مستقل به روش سیاسی کهنه، کهنه کاران خط بطلان می کشد و علناً به استناد اینکه امیر عبدالرحمان خان برده و جیره خوار انگلیس ها بود و معاهده برده با برده دار ماهیت حقوقی ندارد، به صدای افغان های ماورای خط دیورند جهت آزادی شان همنوا می شود و برای نخستین بار - از امیر دوست محمد خان تا ۲۰ سال اول سلطنت محمد ظاهر شاه - رفت و آمدی زمامداران کشورهای مختلف به شمول ابر قدرت ها در افغانستان و از افغانستان به کشورهای دیگر آغاز می گردد.

و حکومت افغانستان برای بار اول با سر بلندی و آواز رسا بعد از سقوط امان الله خان، مانند دیگر کشورهای غیر منسلک و بی طرف، هند، مصر، الجزایر، اندونزیا و غیره، میان ابر قدرت ها به حیث عضو نامدار و برجسته کشورهای غیر منسلک قد علم می کنند و سیاست خارجی خویش را با حقوق برابر با دیگر کشورهای جهان چه خرد و چه بزرگ، چه دور و چه نزدیک، خود رقم می زنند و بدینسان هویت ملی خویش را به حیث کشور مستقلی در جهان تثبیت می کنند و برخلاف تبلیغات منفی، نه تنها از یک ابر قدرت بلکه از رقابت هر دو ابر قدرت (ایالات متحده آمریکا و اتحاد جماهیر شوروی) بهره برداری و از کمک های بدون قید و شرط آنها برای آبادی افغانستان استفاده می کردند.

بطور مثال:

از کمک شوروی	سرک تور غندی قندهار
از کمک آمریکا	سرک سپین بولدک قندهار
از کمک شوروی	سرک حیرتان کابل
از کمک آمریکا	سرک قندهار کابل
از کمک شوروی	برق آبی نغلو
از کمک آمریکا	برق کجکی
از کمک شوروی	میدان طیاره کابل (بین المللی)
از کمک آمریکا	میدان طیاره قندهار (بین المللی)
از کمک شوروی	پروژه آبیاری ننگرهار
از کمک آمریکا	انکشاف پروژه آبیاری هلمند
از کمک شوروی	سرک کابل گردیز
از کمک آمریکا	سرک کابل تورت خم

و برای ده‌ها پروژه دیگر کمک‌های ابرقدرت‌ها جلب شده می‌رفت و هم‌چنان از بسا کشورهای دیگر برای سعادت مردم و آبادی افغانستان بهره‌برداری می‌شد که در این میانه پیمان بغداد به شمول ترکیه، ایران، پاکستان و ایالات متحده آمریکا - بعداً بنام سنتو و سیاتو - پا به عرصه وجود می‌گذارند و از حکومت افغانستان خواسته می‌شود تا عضویت پیمان مذکور را بپذیرند.

شمول افغانستان در پیمان مذکور از یکطرف آن را از دسته کشورهای بیطرف بیرون می‌کشید و آزادی‌اش را خدشه‌دار می‌کرد و از جانب دیگر او را و امیدداشت تا به ادعای افغان‌های ماورای خط دیورند جهت آزادی‌شان خط بطلان کشند و خط منحوس دیورند را به نفع پاکستان و برخلاف اراده و آرزوی مردم افغانستان به رسمیت بشناسند.

محمد داود از چنین کاری ننگینی سر باز می‌زند. آنهم به روزگاری که؛ نه پیوستن به چنین پیمان‌ها نزد دول غربی و اجیران‌شان در افغانستان، هم پیمانی و هم بستگی با اتحاد جماهیر شوروی تلقی و تعبیر می‌گردید، نه حفظ حاکمیت ملی و یا بیطرفی کشورهای غیر منسلک.

ولی با وجود آن تعدادی از زعمای کشورهای آزاد شده از یوغ استعمار و یا در حال آزاد شدن به شمول افغانستان گرد هم می‌آمدند و تلاش می‌کردند که سازنده و سرنوشت‌ساز کشورهای خویش باشند تا وابسته به دسته‌بندی‌های اروپای شرقی و یا غربی.

زیرا نهضت آزادی بخش ملی، در کشورهای زیر تسلط در آن روزها - بعد از جنگ جهانی دوم - به اوج خود رسیده بود و کشورهای استعمار شده یکی به تعقیب دیگری آزاد شده می‌رفت و در صف کشورهای بیطرف می‌پیوستند.

و اما ابرقدرت‌ها جهت واژگون کردن نهضت‌های ملی در تلاش بودند تا رهبران نهضت را یا به دام کشند و یا به شکلی از اشکال آنان را به وابسته بودن به ابرقدرت مقابل بدنام و نزد پیروانشان متهم به بیگانه پرستی کنند. بناءً منافع هر دو ابرقدرت در بدنام ساختن و از بین بردن عناصر ملی و وطن پرست در آن سال‌ها به هم گره خورده بود.

چنانچه: هنگری‌ها در سال ۱۳۳۵ ه.ش. و چندی بعد مردمان چکوسلواک جهت خروج عساکر شوروی و استقلال کشورشان قیام می‌کنند.

شوروی‌ها رهبران جنبش را نوکر امپریالیسم و دشمن سوسیالیسم می‌نامند و همه را با پیروان‌شان محکوم و منکوب می‌کنند.

و هم‌چنان به اتهام وابسته بودن به روسیه مانند؛ دکتر سکارنو در اندونزی، بن بلا در الجزایر،

جمال عبدالناصر در مصر، تانکو عبدالرحمان در مالیزیا، پاتریس لوبومبا در کانگو و ده ها شخصیت نامور، مبارز و آزادیخواه دیگر در کشورهای بیطرف از جانب غربی ها زیر نام فرمان بر این یا نوکر آن، قربانی سیاست بازی و دسته بندی ابر قدرت غرب می شدند.

یگانه مبارزی که از اتهام وابسته بودن در آن گیرودار جان به سلامت برد نیلسون مندلا، رهبر آزادیخواهان آفریقای جنوبی بود که عمر تا جایی به وی وفا نمود که ابر قدرت اتحاد جماهیر شوروی در اثر جنگ های افغانستان سقوط می کند و اتهام پینه کردن شخصیت های ملی با کشورهای بیگانه از جهان رخت بر می بندند.

محمد داود که روش گذشتگان خویش را از پیروی به سیاست انگلیس ها در سیاست خارجی افغانستان زیر پا کرده بود و یک دنده با کشورهای بیطرف متحد و همبسته تر می شد، با کینه توزی پی گیر کشورهای غربی رو به رو می شوند. چنانچه با وجودی که انگلیس ها از نیم قاره هند رخت بر بسته بود و از روابط خارجی افغانستان با دیگر کشورها متأثر و متضرر نمی گردید، باز هم نمی خواست روابط و دوستی کهن را با سلاله سردار پاینده خان با نزدیک شدن فرزند ناخلف این سلاله با شوروی ها به نفع متحدین غربی خویش از دست داده باشد. بناءً با تبلیغات ناروا توسط گماشته گان خویش در داخل و خارج خوش خوشک ذریعه علما و روحانیون تخدیر شده و کم و تم با درباریان کهنه کار رنگ و روغن می دادند و میان مردم تبلیغ و ترویج می کردند که محمد داود تحت تأثیر روس ها قرار گرفته و کمونیست شده است.

چنانچه در آن سال ها سیگار خوش طعم آمریکائی و گوگرد با کیفیت و ارزان قیمت روسی، بازار سگرت کش های افغانستان را به خود اختصاص داده بود و هر سیگاری، سگرت آمریکائی را با گوگرد روسی روشن می کرد.

اما غربی ها که بجز افواهاات بی مدرک سند و دلیل برای کمونیست بودن محمد داود و رفقاییش نداشتند توسط یک روزنامه نگار غربی به سگرت کشی محمد داود، اول رنگ مفکوره وی می دهد و سپس از آن به حیث مدرک برداشت عقیده وی می کنند و می نویسند: «شهزاده سرخ افغانستان (محمد داود) زمانی که سگرت آمریکایی را به گوگرد روسی آتش می زد از خوشی در خود می بالید.»

از همین تعبیر بی مفهوم و پیش افتاده، در رسانه های غربی تحت عنوان شهزاده سرخ در افغانستان از گاه، کوه ساختند و محمد داود شخصیت خداپرست و مسلمان را به بجرم

آتش زدن سگرت آمریکایی به گوگرد روسی به حیث شهزاده سرخ در دنیای غرب، به دروغ حامی کمونیزم می گفتند و به اصطلاح خودشان تکفیرش می کردند. تکفیری که مرا هم به حیث هم پیمان‌ش با رنگ سرخ چنان در هم پیچانید که تا هنوز هم عناصر بی‌عرضه تفرقه افواهات دیروزی را درباره‌ام بدون داشتن اشتها (فهم و درک سیاسی) نشخوار می کنند.

۲ - **تأسیس جمهوریت در افغانستان:** از همان روزهای اولی که با محمد داود آشنا شده بودم فهمیده می شد که او در جستجوی کسانی‌اند تا در عمق خواسته و آرزوهای مردم درباره حکومت سلطنتی پی برده باشند و وی را به جریان بگذارند.

احتمالاً درک همین نکته از جانب نویسنده باعث شده باشد تا به حیث هم عقیده سیاسی و نزدیک ترین همکار سال‌های سال با همدیگر مراد شده باشیم. اما نزدیکی و قرابت وی با سلطنت به کمتر اشخاص جرئت و اجازه آنرا می داد تا صاف و پوست کنده خدمتشان بگویند که: طبقه چیز فهم کشور، با همه علاقه مندی که به شما دارند باز هم آرزومند آنند تا در تعیین زعامت کشور خویش حق انتخاب شدن و انتخاب کردن را داشته باشند.

با آنهم با استفاده از اعتماد و محبت شان جرئت آنرا یافته بودم تا با چند هم عقیده دیگر مانند غلام حیدر عدالت (وزیر زراعت)، داکتر محمد آصف سهیل (وزیر مطبوعات)، محمد صدیق وزیر (والی کندهار) و... در اوقات پرس و پال وی را در جریان خواسته های نسل جوان و اشخاص دانشمند قرار داده باشیم،

زیرا خودخواهی های محمد داود وی را در پیشقدم شدن در برآوردن آرزوهای مردم واداشته بود تا جهت یک حکومت انتخابی زمینه چینی کنند. در حالیکه دیگر اعضای خاندان سلطنتی به شمول شاه حکومت را جزء لاینفک سلطنت و حق مسلم خویش می شمردند.

بهرصورت روزهای صدارت وی در رفع عقب مانده گی های کشور بطور بی سابقه یکی پی دیگری می گذشت و با اینکه کارنامه هایش خصوصاً شهامت وی در پیاده کردن نهضت نسوان و سیاست بیطرفی افغانستان میان ابرقدرت ها، به وی محبوبیت خاصی بخشیده بود، اما همه با همه جای کمبود حکومت مردمی و انتخابی را پر نمی کرد.

ناگفته نماند آنانی که از مردم افغانستان شناخت کمتری دارند تصور می کنند که عدم آزادی های فردی در آن روزها مانع سر و صدای مردم جهت برآورده شدن آرزوهای شان در



تأسیس یک حکومت انتخابی و مردمی شده باشد. حال آنکه مردم افغانستان به شهادت تاریخ در پهلو خصائل برازنده ای دیگری که دارند مردمان ناترسی هم هستند و جهت رسیدن به اهداف شان از هیچ کس و هیچ چیزی هراس ندارند.

اما کارنامه های حکومت در مسائل ملی و بین المللی خصوصاً انکشاف اقتصادی، به طبقه روشن ضمیر مردم افغانستان الهامی بود تا از رئیس حکومت انتظار آنرا داشته باشند تا بدون دردسر و کش مکش های سیاسی حکومت را هم از سلطنت تفکیک نمایند.

درینجا هدف دفاع از کارنامه های محمد داود و همفکرانش در مقابل تعبیر، تفسیر و برداشت های ذهنی مخالفین شان نیست بلکه به میان گذاشتن جریاناتی ست تا مردم بصورت مجموع توانائی و معلومات آنرا دریابند تا خدمات خدمتگذاران کشور خویش را که در عمل پیاده کردند و هزاران هزار مدرک و شواهد بسر زنده دارند به مقایسه گذاشته قضاوت کنند نه بروی حرف های مفت کینه توزی چند.

چنانچه محمد داود و دوستانش با شناختی که از مردم افغانستان داشتند برای رسیدن به دموکراسی واقعی (حکومت قانون) و زمینه سازی جهت آزادی مطبوعات برای همه مردم کار می کردند نه به یک طبقه خاص و نه به گروه معینی. از آنرو در آن روزها عقیده بر آن بود که در جامعه ای که نیمی از پیکرش بنام زن از حقوق مدنی و انسانی محروم باشند، نمی توان مدعی تعمیم عدالت بود و یا از حقوق بشر سخن گفت.

و از جانب دیگر آزادی مطبوعات و انتخابات پارلمانی آزادی عمل عقب گرایان و عناصری را در برداشت که بر اذهان اکثریت جامعه که مخالف نهضت نسوان بودند نفوذ و حاکمیت داشتند. از آنرو با در نظر داشت شرایط پنجاه سال قبل از امروز - ۱۳۳۸ ه.ش. - حق اولویت به نهضت نسوان و حقوق مساوی آنان با مردان در افغانستان داده شده بود.

علاوه بر آن در شروع حکومت محمد داود - سنبله ۱۳۳۲ ه.ش. - در پائین ترین واحد اداری تا بالاترین مقامات دولتی حتی در ده و قریه و شهرها سر و کله آنانی دیده می شد که با کمی جلو دادن به آنها قلدوری به راه می انداختند و حقوق اکثریت جامعه را زیر پا می کردند - مانند جنگ سالاران امروزی -.

بنام برای پیاده کردن دموکراسی واقعی و تعمیم عدالت اجتماعی، ایجاب می نمود تا آنانی را که به قلدوری و قانون شکنی عادت داشتند اول تر از همه به پیروی از قانون وادار نمود. و ثانیاً در تعویض قلدورهای دولتی به فارغان پوهنتون و دستداران قانون جد و جهد نمود،

زیرا در غیر آن آزادی و دموکراسی در آن سال‌ها و با چنان اشخاصی مفهوم آنرا داشت تا هم به گریز و هم به گوسفندی، آزادی عمل بخشید که در نزد محمد داود و هم پیمانانش برخلاف تصورات و پندار بعضی‌ها، معنی و مفهوم نادیده گرفتن ضعف‌ها و مستمندان، در واقع پایمالی حقوق اکثریت خاموش جامعه، و جلو دادن به یک اقلیت زورمند تحت نام ودیعه دموکراسی در افغانستان بود - مانند امروز - .  
و به عقیده ما:

**توجه بر پلنگ تیز دندان      ستمکاری بود بر گوسفندان، نه دموکراسی.**

از آنرو قانون جدید مأمورین (۱۳۳۳ ه.ش.) تصویب، و در آن با فارغان پوهنتون اجازه می‌داد که: از سه تا پنج رتبه بالاتر را کفالت کنند. بدینسان تعداد زیادی از حکام محلی و قضات در ولایات و نکات کلیدی اداری و سیاسی وزارتخانه‌ها تحت اداره لیسانسه‌ها، مافوق لیسانس و آنانی که دکترا داشتند قرار داده می‌شد.  
و برای جلوگیری و کارشکنی کهنه کاران، از مأمورین تعلیم یافته، فرمان به امضای محمد داود از دفتر قلم مخصوص به دوائر ذیربط صادر شده بود که:  
فارغان پوهنتون که در دوائر دولتی بکار گماشته می‌شوند با وجود علمیت که دارند اکثراً از تجارب اداری بی‌بهره‌اند.

بناءً اگر مرتکب سهو و خطایی شوند، دوستانه آنان را به سهوشان ملتفت نمایند و اگر عملشان تکرار گردید، اخطار داده شود، برای بار سوم کسر معاش گردند و در تکرار آن تفتیش و در صورت لزوم محاکمه شوند. بدینگونه در واقع فارغان پوهنتون و آنانی که تحصیلات بالاتر داشتند از حمایت و اعتماد دولت برخوردار بودند.  
برای پی‌گیری از این احکام مدیر قلم مخصوص صدراعظم وظیفه داشت تا از برخورد عجولانه ادارات امنیتی و تفتیش اداری بدون اینکه نظم اداری برهم خورده باشد از اشخاص گفته شده حمایت نمایند.

ایجاد چنین روابط از جانب صدراعظم باعث علاقه مندی و همکاری نسل جوان به پلان‌های اقتصادی و انکشاف همه‌جانبه کشورشان شده بود تا به بطالت و کارشکنی. چنانچه در دوره صدارت محمد داود با اینکه ده بار در کمیت و کیفیت معارف کشور افزوده شده بود، یک حادثه ناموزون یا یک سرکشی غیرقانونی در مقابل حکومت در هیچ گوشه از گوشه‌های

کشور و پوهنتون کابل به وقوع نپیوست و هیچ گروهی بنام بی‌خدا و یا اخوانی در کشور اظهار موجودیت نکرد.

و در کشور آرامش بوجود آمده بود که هر کس مشغول کاری و امیدوار به آینده بهتری باشد و امید آن می‌رفت تا نسل جوان، بصورت سالم با یک رهنمایی صادقانه در تشکیلات حزبی و ایجاد حکومت مردم توسط مردم بدون اینکه به راست یا چپ غلطیده باشد به آرامش خاطر در آن سهمین شوند.

بهرصورت کار خستگی‌ناپذیر در ده سال صدارت محمد داود مانند عملی کردن پلان پنج ساله اول و شروع پلان پنج ساله دوم اقتصادی، نهضت نسوان و خصوصاً تعمیم حقوق مساوی زن با مرد و انکشاف نسبی معارف در سرتاسر کشور، و قرار دادن اکثر نکات کلیدی اردو و پولیس و دوائر دولتی در اداره طبقه تعلیم یافته و ده‌ها پروژه مفید و مثمر دیگر، و از همه والاتر جانبداری از حقوق افغان‌های ماورای خط دیورند برای آزادی‌شان و درخشیدن سیاست خارجی و بیطرفی فعال افغانستان بود که کشور غرور آفرین ما را دوباره در صف اول کشورهای مبارز و بیطرف جهان قرار داده بود.

بالطبع چنین چرخش عظیم و بی‌سابقه در کشور در کنار خود به اصطلاح تعدادی از زده و زخمی‌ها، یا به عبارت دیگر آنانی که منافع خود را خصوصاً با جابجا شدن نیروی جوان و تعلیم یافته در دوائر دولتی از دست داده بود و یا داده می‌رفت بجای می‌گذاشت که با دسته‌جات دیگری مانند روحانیون و علمای تاریک‌اندیش و مخالف نهضت نسوان همدست می‌شدند و در گوشه‌های خلوت ما را نفرین و تکفیر می‌کردند. و از همه مخرب‌تر و نیرومندتر آنانی که به سیاست پیروی از انگلیس‌ها خوی گرفته بودند، سیاست بیطرفی افغانستان را به وابستگی حکومت محمد داود به کشورهای شرقی اطلاق می‌کردند.

بدبختانه همه با هم با تنی چند از چپی‌های نو تولد که در اثر تشویق میرمحمد صدیق فرهنگ در خفا در سال ۱۳۴۱ هـ. ش. پا به عرصه وجود گذاشته بودند با حمایت درباریانی که جهت صدراعظم شدن صف کشیده بودند، در تخریب و تحریف کارنامه‌های محمد داود و بدنامی دوستانش توطئه چینی می‌کردند.

حال آنکه به سوی دیگر علاقه‌مندان نهضت و دوستداران سعادت و پیشرفت افغانستان و حاکمیت ملی کشور با اینکه کارنامه‌های محمد داود را می‌ستودند، اما آرزومند آن بودند تا خود در سرنوشت کشور خویش سهمین گردند و دارای حکومتی شوند که از مردم و به اراده

مردم سرچشمه گرفته باشد، نه اینکه یکه راست از بالا به سر آنها نازل گردد. محمد داود که مانند هر انسان دیگر از خودخواهی مبرا نبود از برداشت چنین آرزومندی در طبقه جوان و دانشمندان کشور اراده می کند تا مانند نهضت نسوان در تفکیک حکومت از سلطنت باز هم پیشقدم باشد.

بنام در سال ۱۳۳۹ هـ. ش. در پوهنتون کابل با حضور داشت محصلین می گوید که اکنون انکشاف اقتصادی زمینه پلان انکشاف اجتماعی را میسر ساخته است. از آنرو با درک این واقعیت و خواست بالقوه منورین افغانستان در دموکراسی شدن کشور با انتخابات سالم و آزادی مطبوعات دست بکار می شوند تا اول تر از همه به تعدیل قانون اساسی حکومت را از سلطنت تفکیک نمایند تا مردم بتوانند تشکیل حزب دهند و توسط حزب اکثریت همانند حکومت مصر در زمان جمال عبدالناصر و یا دولت ترکیه به دوران آتاتورک حکومت مورد قبول و پسند خویش را انتخاب نمایند. زیرا محمد داود و نویسنده را عقیده بر آن بود که نه تطبیق دموکراسی غرب و نه قبول جار و جنجال سوسیالیزم شرق در افغانستان کارآمد دارد، و نه هم وضع موجود (حکومت خاندانی) بیش از این برای مردم افغانستان قابل تحمل است.

از آنرو جناب شان هفته ای دو سه بار با بعضی از اعضای کابینه مانند: علیمحمد خان معاون اول و سردار محمد نعیم وزیر خارجه و معاون دوم صدراعظم، داکتر عبدالظاهر وزیر صحت عامه، داکتر محمد یوسف وزیر معادن و صنایع، داکتر علی احمد پوپل وزیر معارف، عبدالله ملک یار وزیر مالیه، سید عبدالله وزیر عدلیه و سید شمس الدین مجروح وزیر سرحدات طرق عملی کردن دموکراسی و یا به عبارت دیگر تفکیک حکومت از سلطنت را در کشور مورد بحث قرار می دادند و در ضمن با تماس های خصوصی نظریات خویش را درباره دموکراسی شدن کشور با برخی از دانشمندان خصوصاً استادان پوهنتون در میان می گذاشت و از نظریات عالمانه شان استفاده می کرد.

و در نتیجه پیشنهادی را جهت تعدیل قانون اساسی و برنامه ای را برای انتخابات آزاد بوسیله احزاب (جهت نه لغزیدن به چپ، یا راست بعد از استعفای محمد داود و تشکیل حکومت انتقالی اول حزبی توسط حکومت انتقالی بوجود آید و سپس بعد از چهار سال، و تشکیل حکومت جدید اجازه داده شود تا حزب مخالف توأم با آزادی مطبوعات پا به عرصه وجود گذارد) بعد از ثبت در مدیریت قلم مخصوص به حضور اعلیحضرت همایونی تقدیم می نماید

و سپس به آرزوی حکومت مردمی توسط مردم استعفا می کند. و واقعاً بعد از استعفای محمد داود اگر صداقتی در دموکراسی شدن کشور در میان می بود، بدون درد سر مردم افغانستان تا سال ۱۳۵۱ ه. ش. دارای حکومتی انتخابی و مردمی و آزادی مطبوعات می شدند که متأسفانه نه بود و نه هم شد.

زمانی که خدمتشان گفتم: برخلاف پیشنهادات شما در کوچه و بازار سخنان بین مردم بالا و پائین می شود که گویا شما برای آن استعفا داده اید تا حزبی را تشکیل دهید و دوباره توسط آن به قدرت برگردید، گفت:

«متأسفانه برای خاندانم مشکل است بپذیرند که جهت برآورده شدن آرزوی مقدسی ترک وظیفه کرده ام، زیرا آنها حکومت و سلطنت را نه تنها از هم جدا نمی دانند، بلکه آنرا حقّ مسلم خویش می شمارند. از آنرو جهت تحریف اصل موضوع (انتخاب حکومت توسط مردم) افواهاات را توسط عناصر بی عرضه پخش می کنند و در تخریب آن کمر بسته اند.»

در واقع محمد داود را عقیده بر آن شده بود که هر حزبی که توسط وابستگان سلطنت خصوصاً در مراحل اولی جهت بازگشت به قدرت تأسیس شود، به استقبال مردم روبرو نخواهد شد. چنانچه در قسمتی از پیشنهادشان به حضور اعلیحضرت آمده بود که:

اعلیحضرتا؛ افراد منسوب به خاندان کار دار یا بیکار، خرد و کلان، امتیازات به خود قایل اند و آنرا حق مثبت و طبیعی خود می دانند، و قوانین مملکت هرچه باشد از نظر آنان بیش از چند کلمه بی معنی دیگر ارزش ندارند. بناءً این طرز اداره مملکت و این فضای خاندانی با ذهنیتی که آنها تربیه شده اند بعد از این هر تعبیری که به آن کرده شود، چه از نگاه مسئولیت وظیفوی و چه از نقطه نظر عقیده شخصی، برای بنده که منسوب به خاندان هم هستم، قابل قبول نیست، چه رسد به مردمان دیگر و...

تفصیل در کتاب تأسیس و تخریب اولین جمهوریت در افغانستان

بدبختانه اکثر وزرائی که در پیاده کردن دموکراسی سالم و تشکیل حکومت توسط حزب اکثریت در زمان صدرات محمد داود لاف همبستگی و هم فکری با وی می زدند، نه تنها به یک اشاره چشم بعد از استعفای وی اراده شان از هم فرومی پاشند، بلکه در تخریب شخصیت وی و تحریف نظریاتش در لوی جرگه ۱۳۴۳ ه. ش. (تحت ریاست داکتر عبدالظاهر) با همراهی سید قاسم رشتیا و دکتر عبدالقیوم وزیر داخله و معاون صدراعظم در حکومت داکتر محمد یوسف و میر محمد صدیق فرهنگ و دو سه نفر دیگر بیخردانه کمر

می‌بندند و برعکس تعهدات شان بزرگ‌ترین وثیقه قدرت را برای ادامه سلطه سلطنت طرح‌ریزی می‌کنند و در قانون اساسی مصوبه (۱۳۴۳ هـ. ش.) زیر عنوان صلاحیت‌های شاه می‌گنجانند که؛

تعیین صدراعظم، عزل و نصب وزراء، سفراء، قضات محاکم از بالا تا پائین، صاحب منصبان عالی‌رتبه اردو، والیان ولایات، انحلال شورای ملی، اعلان سفربری و حکومت نظامی، رد یا قبول فیصله‌های شورای ملی به اراده حضور مبارک شاهانه و متباقی امور کشور از پشت بام تا به ثریا به شمول دموکراسی بدون حزب از آن صدراعظم غیر خاندانی می‌شود.»

و بدینسان در قانون اساسی جدید اصل حاکمیت مردم را توسط حزب اکثریت نه تنها زیر پا کردند، بلکه خلاف تمام قوانین و موازین شاهی مشروطه آنرا به اراده و تحت اداره سلطان گذاشتند و بدینسان به پیش نهادات مبتکر انتقال حکومت به مردم خط بطلان می‌کشند.

بنام در تفکیک حکومت از سلطنت توسط انتخابات آزاد، نه تنها خط بطلان کشیدند بلکه هیاهوی عجیب و غریبی را زیر نام اینکه استبداد رخت بر بست و دموکراسی شگفت در مطبوعات کشور هم زمان با استعفای محمد داود و تقرر داکتر محمد محمد یوسف به حیث صدراعظم براه می‌اندازند.

از آنرو تقرر داکتر محمد یوسف به حیث اولین صدراعظم غیر خاندانی با خوشبینی اکثریت مردم روبرو می‌شود.

و از آنجائی که پافشاری محمد داود جهت تفکیک حکومت از سلطنت باعث نارضایتی حضور ملوکانه شده بود، بنام صدراعظم جدید در ضمن بیانات دلگرم کننده و امیدوار دهنده که به نقاط مختلف کشور سفر می‌کردند و با استقبال گرم مردم پذیرائی می‌شدند کم و تم دوره حکومت گذشته را که خود یکی از وزرای مورد اعتماد و دوست نزدیک رئیس حکومت بود، تحت تنقید و خرده گیری قرار داده می‌رفت تا اینکه درباریان مخالفت به دوره گذشته را خواسته یا ناخواسته به خداوند معلوم سرخط کار روایی حکومت شان قرار می‌دهند.

ناگفته نماند که بسیاری از اشخاصی که سال‌های سال همکاری نزدیک و ارادت مرا با محمد داود، و اشتراک را در کودتای ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ جهت سقوط سلطنت و تأسیس جمهوریت شنیده اند یا هنوز هم بخاطر دارند، با حق بجانمی نوشته‌هایم را درباره قانون اساسی مصوبه ۱۳۴۳ هـ. ش. نادرست و مغرضانه تعبیر و تلقی خواهند کرد. بنام بهتر دانسته شد تا اولتر از ادامه اصل موضوع (تفکیک حکومت از سلطنت) پیامد قانون

اساسی گفته شده را به قلم یکی از دوستان نزدیک اعلیحضرت محمد ظاهر شاه، شاه سابق افغانستان، داکتر عبدالقیوم معاون صدراعظم و وزیر داخله حکومت داکتر محمد یوسف را در میان گذاشت و پس از آن به نوشته ها ادامه داد.

داکتر موصوف با سه برادران شان، جناب داکتر عبدالظاهر صدراعظم، جنرال عبدالاحد قوماندان ژاندارم و پولیس و محترم گل احمد خان به رتبه وزیر رئیس ترانسپورت عمومی، هریک در تقوا و پاک نفسی و تقرب در دربار و فرمانبری حضور شاهانه در آن روز و روزگار (خصوصاً در ایام تصویب قانون اساسی ۱۳۴۳) زبانزد خاص و عام بودند. بناً چند سطر از نوشته اوشان را که در شماره ۱۱۳ دلو سال ۱۳۸۷ در صفحه ۹۲ مجله مشهور آئینه افغانستان چاپ شده است، جهت مطالعه و قضاوت خوانندگان در اینجا به نشر رسانیده می شود. شروع:

«با آمدن قانون اساسی «مفکوره شاه سایه خداست» معنی تازه تر و عصری تری را بخود گرفت. این مفکوره که قبل از قانون اساسی جدید صرف صبغه مذهبی داشت، معقولیت و قدرت قانونی قرن ۲۰ را در قانون اساسی جدید حائز گردید.

مؤلفین و مبتکرین قانون اساسی ما در این مورد مرتکب گناه ناقابل عفو گشتند؛ زیرا با فهم عواقب ناگوار این فلسفه، محض برای تطمیع مقام سلطنت فصل پادشاه را که از آن بوی «دولت منم» استشمام می گردد. در قانون اساسی گنجانیدند و به عوض اینکه مگنا کارنایی برای مملکت تقدیم کنند، بزرگترین وثیقه قدرت را برای ادامه سلطه سلطنت طرح ریزی نمودند.

اوشان در اثر تصور باطلی سایه خدا را لازمه اصلی نشو و نمای نهال دموکراسی در مملکت تقلی کردند و روز و شب کوشیدند در طول و عرض آن سایه در قوانین بیفزایند» ختم.

از این تعبیر و تفسیرها که بگذریم جناب داکتر محمد یوسف قبل از تسوید و تصویب قانون اساسی جدید به امید ترویج و پیاده کردن دموکراسی در عمل، در جوزای ۱۳۴۲ ه. ش. با همکاری سید قاسم رشتیا وزیر مالیه و استاد خلیل الله خلیلی سرمنشی حضور ملوکانه و محمد هاشم میوندوال وزیر مطبوعات شالوده حزب و وحدت ملی را گذاشتند.

و جریده ای را بنام وحدت ملی (اورگان نشراتی حزب وحدت) به مدیریت خال محمد خسته مبارز شناخته شده تأسیس و نشر کردند.

بناً تعدادی از مردم به آرزوی استفاده از الطاف شاهانه در دموکراسی کردن کشور و تأسیس

حکومت مردم توسط مردم به سوی حزب وحدت ملی رو می آورند و عضویت آنرا می پذیرند. چنانچه حکومت توانسته بود تا از جمله ۲۲۰ نفر وکلای ولسی جرگه دوران حکومت گذشته ۱۸۵ نفر آنرا در حزب وحدت جذب نمایند.

اما چون عزل و نصب صدراعظم و وزراء مطابق قانون اساسی جدید به اراده ملوکانه قرار گرفته بود و احزاب سیاسی صلاحیتی در تغییر و تبدیل حکومتها و سرنوشت سیاسی کشور نداشتند، از آنرو آنانی که از دموکراسی شدن کشور بین سالهای ۱۳۲۵ و ۱۳۳۱ ه. ش. تجارب تلخ و ناگواری با خود داشتند مانند پیروان حزب وطن و ویش زلمیان از جا نجنبیدند.

اما بدو جهت مخالف حزب وحدت ملی دو قطب با هم نامتجانس و با مردم ناآشنا بنام افراطیون چپ (کمونیستها) و بنیادگرایان اسلامی (اخوان المسلمین) در سرزمین خوش آب و هوای دموکراسی مثل سمارق می رویند و مانند قارچها تکثر می کنند. و حکومت هم برای اینکه مردم از صلاحیتهای نامحدود شاه در قانون اساسی، از رقص و پایکوبی و خوردن خیال پلوهای دموکراسی دلزده و بی اشتها نشده باشند، بدون توجه به عواقب آن، تشکیلات گفته شده را تشویق و خواستهای آنان را در روزنامه های دولتی نشر و پخش می کردند.

بناءً در ۱۱ جدی سال ۱۳۴۳ ه. ش. اولین هسته کمونیست چند در خانه نورمحمد تره کی در کارته ۴ کابل دور هم جمع می شوند و دومین حزب سیاسی را بنام دموکراتیک خلق تأسیس می کند.

و همچنان در خانه صبغت الله مجددی مقابل قشله عسکری قرغه تنی چند از بنیادگرایان کهنه کار اولین سنگ تهداب اخوانیت، یعنی سومین حزب سیاسی را می گذارند.

و اما بدون احساس مسئولیت وطنی در همان روزهای اول تأسیس خویش، اولی رابطه با حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی را هدف قرار می دهد و دومی خویشتن را به دم احزاب اسلامی پاکستان لگه تو می کند.

به روزگار همین معامله گری های سیاسی بود که حکومت اعلامیه صادر و در آن روز ۲۹ سنبله سال ۱۳۴۴ ه. ش. را روز انتخابات وکلای شورای ملی تعیین و به اطلاع مردم می رسانند. و به تعقیب آن جرائد دولتی و رادیو افغانستان تبلیغات دامنه داری را درباره مزایای قانون اساسی و آزادی انتخابات برآه می اندازند و مردم هم به امید و باور اینکه دولت جامه بدل



کرده است و مداخله حکومت در انتخابات صورت نخواهند گرفت تعداد زیادی از طبقات مختلف کشور برای وکیل شدن در شورای ملی خود را کاندید می کنند.

و برای چاشنی دار کردن انتخابات تقریباً مزایای قانون اساسی و شکوه دموکراسی را حکومت در مخالفت با محمد داود و طرفدارانش تعویض می کنند، آنهم در حالیکه هیچ فردی از هواخواهان وی نه خود را کاندید و نه با کاندید شده گان طرف شده بودند.

و خود وی هم مانند یک معتکف سیاسی در آن روزها از همه ماجراها کناره گیری اختیار کرده بود، ولی باز هم حلقه محاصره اجتماعی وی و دوستدارانش تنگ و تنگ تر می شد و مأمورینی که با وی رفت و آمد داشتند یکی پی دیگری برطرف و یا مجبور به استعفا می شدند و تعدادی هم جهت حفظ موقف خویش ذوقک زنان، چهره بدل می کردند.

نویسنده که در مسائل ملی و بین المللی بحیث هم عقیده سیاسی جهت سعادت مردم و تعالی افغانستان با محمد داود هم پیمان شده بود، در همان روزی که جناب شان استعفا کردند، مستعفی می شود. بناءً از سال ۱۳۴۲ تا ۱۳۵۲ برای مدت ده سال می بایستی کم لطفی و بی مهری چهره بدلک ها را تحمل می کرد.

و اما در حوزه های انتخاباتی میان رأی دهنده گان گفت و شنودهای از دست اندازی عمال حکومتی به نفع طرفداران حکومت بالا گرفته می رفت.

برای نفی گفته های مخالفین و اثبات دموکراسی شدن افغانستان، آنهم در ظرف یکسال و به نمایش گذاشتن آن به دیدگاه جهانیان، حکومت به آمدن دو سه تن از کمونیست های وطنی و سه چهار تن از مخالفین بی ضرر از شهرهای دیگر و شهر کابل همراه با چند نفر از ملانماهای تاریخ زده، محض برای اینکه از مخالفین محمد داود بدون توجه به عاقبت کار بوکیل شدن آنان موافقت و همکاری می کردند.

اما نه کمونیست های گفته شده و نه مخالفین مورد نظر شهرت و توانایی آنها داشتند که بدون همکاری حکومت در شورای ملی راه یابند.

زیرا حزب دموکراتیک خلق هنوز یکساله نشده بود و تعداد آنها خیلی کمتر از آن بود که بتواند با مخالفت به دولت در انتخابات موفق گردند. و در مقابل یکی از مخالفین منسوب به دولت، نامدارترین مبارز سیاسی افغانستان میرغلام محمد غبار خود را کاندید کرده بود.

اما حکومت لجوجانه به فهم اینکه مردم اعمال آنها را ناظر نیستند در تقویه اشخاص مورد نظر به حیل های سابقه نداشته تشبث می کند.

ولی اعلام شکست بی باور آقای غبار آنها در مقابل رقیب که اکثریت رأی دهنده گان به او آشنایی نداشتند به آن می مانست که طشت لبالب شده از آب دموکراسی از بام شهرت آقای غبار به زمین خورده و در همان روزهای اولی بی آبرو شده باشد، از قضا این بار دوم بود که دموکراسی های شاهانه در مقابل آقای غبار سر از پا گم می کند.

بار اول در سال ۱۳۳۱ هـ. ش. میرغلام محمد غبار، به دوره هفتم شورای ملی با پشتیبانی ده ها هزار نفر از رأی دهندگان اکثریت رأی مردم را می گیرند. اما فردای آن روز حکومت اعلان نمود که... از جانب مردم به اکثریت آرا به حیث و کیل انتخاب شده اند. حکومت با اعلان چنین دروغ شاخداري چند دانه گل میخ جانانه را در چهار اطراف تابوت دموکراسی می کوبند و جنازه دموکراسی جوانمرگ شده را برای دفن در همان جایی می فرستند که از آنجا قد بلندک کرده به بیرون خرامیده بود.

و جهت غم شریکی و اظهار همدردی به داغدیده های خوش باور دموکراسی تعدادی را به جرم آشوبگری و خیانت به وطن به معیت آقای غبار در سال ۱۳۳۱ هـ. ش. توقیف می کنند.

در سال ۱۳۴۴ هـ. ش. که باز هم میرغلام محمد غبار به استقبال گرم و گرفتن رأی اکثریت رأی دهندگان قرار گرفته بود و میرمن... را و کیل و نماینده منتخب مردم اعلان کردند دموکراسی از شرمانده گی در مقابل آقای غبار چادر میرمن... را به سر کشید و به کنجی خزید و حیا را بهانه ساخت.

با استفاده از این زد و بندهای یکی را بران و یکی را بخوان حزب وحدت ملی می تواند تا ۱۳۷ نفر از وکلای مورد نظر را با تنی چند از مخالفین چپ و راست زیر نام وکلای منتخب مردم در ولسی جرگه گردهم آوردند.

اما در نزد صاحبان بصیرت آنچه را در کاسه مردم از دیگ دموکراسی، بعد از بارها جوشاندن و از چلو صافی ها صاف کرده ریختانده بودند پوره همان آشی بود که در دیگ استبداد پخته شده بود، به فرق اینکه در جمله دو صد و چند نفر وکلای گردن کلفت سراپا تسلیم شده (حکومت گذشته) چند کمونیست جانانه را بنام دموکراسی شدن کشور با چند تن از اخوانی های دو رخه که از آنان بیشتر بوی آشنا می آمد تا مخالفت در شورای ملی تخته کرده بودند.

ولی باز هم با وجود تلاش ها و زد و بندهای سیاسی، حزب وحدت ناخواسته، به چین ابرویی مقامات بالا به بلای تفرقه دچار و بد و جناح متخاصم در ظرف چند روز از هم فاصله

می گیرند.

جناح داکتر محمد یوسف و سید قاسم رشتیا و جناح استاد خلیل الله خلیلی و محمد هاشم میوندوال.

با اینکه بعضی ها ایجاد این دو دسته گی غیر منتظره را تعبیر به سقوط حکومت داکتر محمد یوسف می کردند، اما فرمان شاه به تقرر موصوف به حیث صدراعظم به روی افواهاات خط بطلان می کشد.

بناءً داکتر محمد یوسف روز دوم عقرب روز شهادت اعلیحضرت محمد نادر شاه شهید، پدر شاه افغانستان و مؤسس شورای ملی را جهت رفتن به شورای ملی برای اخذ رأی تعیین می کنند.

از آنجائی که آمد و شد صدراعظم در شورای ملی جهت اخذ رأی پیرامون آن روزها باعث ایجاد حادثه خونین ۳ عقرب سال ۱۳۴۴ می شود بهترست در توضیح هر دو موضوع که لازم و ملزوم یکدیگر بحساب می آید کمی بیشترک توقف نمود.

نویسنده جهت پی بردن به علت تظاهرات در سال ۱۳۵۲ هـ. ش. از مطالعه دوسیه ۳ عقرب سال ۱۳۴۴ هـ. ش. درمی یابد که:

صبح روز دوم عقرب در حدود چهل نفر از محصلین فاکولته حقوق به رهنمائی رئیس فاکولته مذکور (حمید الله) به سوی ولسی جرگه روان می شوند، تا حین حضور صدراعظم جهت اخذ رأی در تالار شورای ملی از وی به نمایندگی از محصلین پوهنتون استقبال نمایند.

در فاصله بین پوهنتون و ولسی جرگه، یکی از دیگری می پرسند برادرها کجا دارید می روید؟ در شورای ملی: امروز صدراعظم جهت اخذ رأی اعتماد به آنجا می روند. از آنرو یکی می رود و دو تا ضمیمه می شوند و در این برو برو و بیا بیا تا رسیدن به شورای ملی تعداد محصلین با یکایک متعلمین مکتب غازی، حبیبیه دارالمعلمین ها و مکتب رحمان بابا متجاوز از دو صد نفر می شوند.

محافظین شورای ملی هم دروازه ها را چارپلاق به روی شان باز می کنند.

محصلین که حین عبور از جاده ها و ورود در تالار شورای ملی زنده باد داکتر محمد یوسف صدراعظم ما را شعار می دادند، به جناح اکثریت حزب وحدت که مخالف داکتر محمد یوسف شده بود غیرمنتظره بود، و از آنرو دست و پاچه شده تالار شورای ملی را ترک می دهند و محصلین هم بدون اعتنا به چنین پیش آمدی در چوکی و کلا تکیه می زنند.

نزدیک‌های ساعت ده صبح روز دوم عقرب حین ورود، داکتر محمد یوسف به استقبال گرم محصلین اما در تالار خالی از وکلا روبرو و متوجه می‌شوند که جا هست و جولای رفته. در اثر خواهش صدراعظم و رئیس ولسی جرگه از وکلا تعدادی از آنها دوباره در تالار شورای ملی باز می‌گردند. اما محصلین از جا نمی‌جنبند، بلکه برعکس در اطراف صدراعظم حلقه می‌زنند و با شعارهای زنده باد صدراعظم ما، حلقه محبت تنگ‌تر و فشرده‌تر می‌شود. بناءً صدراعظم میان شور و شغف مستقبلین چنان گیر افتاده بود که پولیس برای جلوگیری از حادثه بدی مجبور به مداخله شده و چند تیر هوایی جهت نجات صدراعظم از این مضیقه آتش می‌کنند.

صدای آتش و گیرو دار پولیس با محصلین صحنه عاشقانه را خصمانه می‌سازد و زنده بادهای را به مرده بادهای مبدل می‌کنند.

شورای ملی تعطیل می‌شود و محصلین و متعلمین هیجان‌زده در سرک‌ها جیغ می‌زدند: «رأی اعتماد باید علنی باشد.»

با آنهم شام همان روز رادیو کابل اعلان نمود؛ رأی‌گیری فردا در شورای ملی سرّی خواهد بود و از مردم می‌خواهند تا آرامش و امنیت را مراعات نمایند و به اطراف شورای ملی پرسه نزنند.

اما آوازه‌های کم راست و بیشتر دروغ مخالفین صدراعظم (خصوصاً از حزب وحدت ملی) برای تحریک مردم و دامنه دادن به آشوب‌گری از زاغ، باغ ساختند و روز ۳ عقرب شاهد هزاران هزار محصل و متعلم و تماشاچی و رهگذرهایی بود که با استفاده از مزایای دموکراسی به سوی شورای ملی برای شنیدن بیانیتهای و دیدن صحنه رأی اعتماد صف بسته، روان بودند. داکتر محمد یوسف که قبلاً داخل تالار شورای ملی و مذاکره با وکلا شده بود، هجوم علاقه‌مندان ناخواسته وی، در اطراف شورای ملی اوشان را و میدارد تا تالار را ترک نمایند. متأسفانه حین خروج در صفوف بزرگ از مردمانی که جهت تماشای انتخابات به اطراف تعمیر شورای ملی گرد هم آمده بودند، گیر می‌ماند و با مشکلات زیادی تحت چتری از محافظین پولیس و عساکر قوای مرکز با چند برخورد خونین عساکر با محصلین و متعلمین وارد خانه خود می‌شود.

اگرچه حکومت داکتر محمد یوسف به روز چهارم عقرب توانست تا از شورای ملی رأی اعتماد بگیرد (زیرا فرمان حضور شاهانه را در تقرر خویش در بغل داشت) اما پیش آمد قهرآمیز

حکومت در سرکوبی محصلین در روز سوم عقرب سبب شد تا شاه از وی دلسرد و مردم از حکومتش روگردان و به دموکراسی شدن کشور ناپاور شوند.

برخورد خونین و سرکوبی محصلین از جانب پولیس و عساکر قوای مرکز که در تاریخ معارف افغانستان سابقه نداشت اکثریت مردم سردار عبدالوی قوماندان قوای مرکز، داماد شاه و بعضی‌ها هم وزارت داخله را عامل سرکوبی می‌شمردند.

اما هیئت تحقیق قضیه بجای پرسان از عاملین مذکور به چند سؤال خرد و ریزه مانند پرسیدن از محافظین شورای ملی و رئیس فاکولته حقوق بدون اینکه از قاتل و مقتول از جارح و مجروح حرفی به میان آورده باشند، به دوسیه خاتمه می‌دهند. مثال:

از رئیس فاکولته حقوق پرسیده بودند چرا به محصلین اجازه اشتراک در تالار شورای ملی را داده بودید و از محافظین خواستند تا بگویند چرا دروازه‌های تالار را باز گذاشته‌اند.

اولی گفته بود، دفتر صدراعظم از ما خواستند تا به نماینده‌گی از محصلین پوهنتون تعدادی از محصلین فاکولته حقوق فرستاده شود تا حین ورود صدراعظم در تالار شورای ملی از وی استقبال کنند، و محافظین گفته بودند که از صدارت بما هدایت دادند که مانع ورود محصلین در تالار نشویم و رئیس دفتر صدر اعظم (مدیر قلم مخصوص) هم حرف‌هایی گفته شده را تأیید می‌کند.

هیئت تحقیق در پایان نوشته بود که اگر رئیس فاکولته حقوق محصلین را در یک «بس» می‌فرستاد احتمالاً چنین حادثه تأثرآوری بمیان نمی‌آمد.

بناءً هیئت تحقیق با چنین ساده‌اندیشی به دوسیه پایان می‌دهد و روی موضوع به فهم خویش خط بطلان می‌کشد. اما شدت تظاهرات در پوهنتون و اکثر لیسه‌ها زیر نام عزاداری شهدای ۳ عقرب، شدید و تشویش‌آورتر می‌شود.

از آنرو محمد هاشم میوندوال که از حضور شاهانه به حیث صدراعظم تقرر یافته بود، شخصاً در پوهنتون کابل در عزاداری شهدا و همدردی با محصلین در حالیکه دستمال سیاهی به علامه عزاداری به گردن بسته بود، اشتراک می‌کند و بعد از گفت و شنودهای طولانی، میوندوال به محصلین وعده می‌دهد که تا مسببین حمله به محصلین و متعلمین را از کار برطرف و محاکمه ننماید، دستمال سیاهی را که به علامه همدردی و ماتم‌داری کشته شده‌گان و زخمی‌های ۳ عقرب به گردن بسته است، باز نخواهد کرد.

میوندوال با ایراد بیانیة شورانگیز و وعده دستگیری قدرتمند چند به جرم حمله به محصلین،

به استقبال گرم و پر شور و با حرارت و بی سابقه محصلین روبرو می شود و محصلین اوشان را بروی شانه های خود تا دروازه موترشان بدرقه می کنند.

اعتصاب کننده گان که به عملی شدن بیانیه ای دلسوزانه و وعده های پدرانانه صدراعظم باور و اعتماد و دست از اعتصاب کشیده بودند، با بی صبری کامل روزهای آینده را یکی پشت دیگری برمی شمردند و شنیدن خبری دستگیری و برطرف شدن عاملین حمله به محصلین را آرزو می برند، ولی برعکس هر روزی که می گذشت میعادگاه صدراعظم کم رنگ تر و وعده ها بی ثمرتر می شدند. از آنرو دوباره دامنه اعتصاب گشاده تر می شود و وسعت بیشتر اختیار می کند و از حکومت می خواهند تا مسئولین قضیه ۳ عقرب خصوصاً والاحضرت سردار عبدالولی را برطرف و محاکمه کنند.

چون برآوردن خواسته های محصلین نه در توان و نه در صلاحیت حکومت بود، از آنرو کار را ساده می کنند و بجای اینکه دزد را بپالند، دست و پای صاحبخانه را می بندند. بنا برآن پوهنتون را تعطیل می کنند.

و بدینسان به یک تیر، دو نشان می زنند از یک طرف والاحضرت را از آفات زمینی دور نگه می دارند و از جانب دیگر بدون خون و خونریزی دامنه اعتصابات را برمی چینند. ولی برخلاف اندیشه های بی تعق، آتش به زیر خاکستر خانه می کند و هر شموری که از هر سوی می وزد پوهنتون شعله ور می شود و محصلین دوباره و باز هم دوباره دست به تظاهرات می زنند.

و می شود ادعا کرد که در دهه دموکراسی شاهانه تقریباً پوهنتون کابل نیمه از عمرش را یا بسته بود یا غیر فعال.

و در این میانه با کمال تأسف صف بندی نسل جوان یعنی چشم و چراغ مملکت بنام کفر و مسلمان روز به روز بیشتر و عمیق تر می شد و کار بجایی می کشد که در مهد علم و دانش وطن جوانان یکی دیگری را تکفیر می کند و با کارد و چاقو به جان هم حمله ور می شوند، یکی را می کشند و ده ها تن دیگر را زخمی می کنند.

و با کمال تأسف آنچه دامنه بدبختی و تفرقه را توسعه می دهد و حکومت ها را تماشگر می سازد، همانا تظاهرات چند هزار نفری علمای افغانستان به ضد آنانی بود که سالگرد لنین را در پیرامون روز مولود حضرت پیغمبر اسلام تجلیل کرده بودند و هنوز آتش این بدبختی نخوابیده بود که در روزنامه اصلاح مضمونی را تحت عنوان مردنه زنه (نعوذ و بالله) اشاره به

حضرت پیغمبر اسلام نشر و آشوب نیمه خوابیده را دوباره زنده می کند و باعث تظاهرات کمتر از اول علما می شود. جالب تر اینکه هر دو موضوع در مطبعه دولتی به چاپ رسیده و سؤال انگیز شده بود.

زیرا با اینکه بعضی ها در آن ماه و سال ها با ظواهر دیموکراسی مغالزه می کردند، گروهی هم در اندیشه آینده کشور از این غوغا بستوه آمده بودند و از خود می پرسیدند: در حالیکه هیچ کشوری از کشورهای مسلمان در هیچ کنج و کنار جهان به چپی ها و اخوانی ها اجازه فعالیت سیاسی را نداده اند، در افغانستان چرا و برای چه این واه ویلا را بنام دیموکراسی به راه انداخته اند؟

به عبارت دیگر آیا گدودی برای دیموکراسی است یا دیموکراسی برای ایجاد گدودی؟؟

مارشال شاه ولی خان غازی کاکای اعلیحضرت محمد ظاهر شاه خواست های خاندان سلطنتی را درباره دیموکراسی و گدودی، در یک صحبت محرمانه با داکتر عبدالقیوم یکی از معتمدین و هواخواهان سلطنت و طراحی از طراحان قانون اساسی جدید بمیان می گذارد. و داکتر موصوف آنرا در صفحه ۹۳ شماره ۱۱۳ دلو ۱۳۸۷ مجله آئینه افغانستان چاپ کالیفورنیا نشر می کند. شروع:

شاید گفته شود که آمدن عبدالولی جان و یا کدام شخص دیگر فامیل سلطنتی به حیث صداعظم ناممکن است، زیرا ماده (۲۴) قانون اساسی صریحاً بر علیه آن حکم می کند. منهنم زمانی درباره ماده مذکور خوشبین بودم، مگر این خوشبینی ام چندماه پیش دوام ننمود. زیرا بخاطر دارم مباحثه ای را که در اطراف ماده ۲۴ با شاه ولی خان پنج شش ماه بعد از توشیح قانون اساسی نموده بودم (احتمالاً ماه جوزا یا سرطان ۱۳۴۴). در آن روز سردار صاحب مذکور به اصطلاح دل را دریا کرده بود و مرا که در آنوقت وزیر داخله بودم در پغمان برای عصریه دعوت کرده بود.

با رسیدن من و با رفتن چند عضو خانواده، مارشال راجع به مصالح علیای مملکت به تبصره آغاز نمودند:

والله بچیم، ما خود وضع را همراهی این دموکراسی شما مردم بسیار خراب می بینیم. خداونده پرده همه را بکند.

داکتر: شما خوب می دانید که این دموکراسی نزد مردم یک عطیه مقامات بالا (اعلیحضرت) تلقی گردیده است.

مارشال گفت خداوند سایه اعلیحضرت را از سر ما کم نکند، در حقیقت این دیموکراسی از لطف و مهربانی ذات شاهانه است.

بعد قدری مکث نموده و علاوه کرد، هوش کنید. بچی ما که بازی نخورید که سردار داود خان هم می گوید که این دیموکراسی از برکت اوست... بچی ما، شما الحمدالله تعلیم یافته هستید و می فهمید که یک دیکتاتور دیموکرات شده نمی تواند. خدا فضل کرد که مملکت از چنگالش نجات یافت.

مقصد من این نبود که اعتبار را خدا ناخواسته از اعلیحضرت بگیرم و به کسی دیگری بدهم، خدا زبان آنرا برایم ندهد، اما مقصد اصلی من مردم افغانستان بودند... شما والله بچیم، هنوز جوان هستید و مردم افغانستان را به اندازه ای که ما می شناسیم، شما نمی شناسید... مردم ما و دیموکراسی از هم بسیار دور می باشند. شما به آنها دیموکراسی بدهید، فی الفور سرشانه های شما سوار می شوند. دفعتهاً موضوع را تخییر داده و درباره اولادهای خود به توضیحات آغاز نمود.

من سه بچه دارم. از دوی آن هیچ چیز ساخته نیست، واقعاً من که دارم و ندارم یک بچه دارم. عبدالولی جان... والله بچی ما این عبدالولی جان که هست یک شخصیت است بی نظیر، در شجاعت و دلآوری، در ایثار و قربانی، یکتای وقت خود می باشد. ما بارها گفتیم که ای کاش من که پدرش هستم صدم حصه صفات او را می داشتم. در همین جوانی که شما می دانید که شیطان چطور غلبه می کند، وی آنقدر صاحب تقوی و پرهیزکار است که مثلش را در تمام خاندان سراغ ندارم. (البته بعد از اعلیحضرت)، خداوند سر مملکت سختی نیاورد. من کس دیگری را نمی بینم که علاج آنرا کرده بتواند.

اگر در نتیجه این دیموکراسی در مملکت «گدودی» رخ می دهد، شکر خداوند را باید همه ما بجا بیاوریم که مثل عبدالولی جان، یک فرزند صالح و با جرئت موجود است که مانند اعلیحضرت شهید وطن خود را از تباهی نجات دهد. من شاید زنده نباشم بچیم، همین یک سخن من یادتان باشد که عبدالولی جان از خود یک نام تاریخی باقی ماندنی است و خدا کند که شما به حیث یک برادر کلان با وی کمک کنید.

داکتر: گوش هایم به اصطلاح جرنگ صدا کرد. زنگ خطر مغزم را پریشان ساخت. با خود گفتم این پیر سالخورده مطالب بس عمده و تکان دهنده را ابراز می نماید. مطالبی که نه تنها مبین پلان و پروژه تحت الضمیر خودش می باشد، بلکه از طرز تلقی و تفکر دیگر مراکز



قدرت خاندانی نیز ترجمانی می نماید. با طرز افاده ساده خویش شاید پالیسی اصلی خاندان را در مورد دیموکراسی نوین به من ابلاغ کرده باشد.

بدین معنی که این دیموکراسی تا زمانی دوام می کند که عبدالولی جان آماده قیادت ملی گردد، در آن وقت موجبات گدودی فراهم می گردد و عبدالولی به حیث ناجی عرض اندام می نماید.

داکتر: درباره ماده (۲۴) قانون اساسی و مشکلاتی که از آن ناحیه جهت به قدرت رسیدن عبدالولی جان (البته به حیث صدراعظم) وجود دارد و خواستم توضیحاتی داده باشم. ولی هنوز جمله را تکمیل نکرده بودم که مارشال بی صبرانه به آن حمله نمود. شما بچیم بسیار پشت ماده (۲۴) نگردید. خدا روزش را نیاورد. بسیاری ماده ها از بین خواهند رفت، نه تنها ماده (۲۴).

سپس به آواز نسبتاً نرم تر علاوه نمود:

من کل قانون اساسی را تا حال نخوانده ام، لکن ماده (۲۴) را چندین بار به دقت مطالعه نموده ام. یک ماده دیگری هم که بسیار مهم می دانم ماده اضطرار است و آنرا هم از رهگذر اهمیتهای چندین بار خوانده ام.

من هر وقت به دوستان خود توصیه می کنم همین ماده را به دقت مطالعه نمایند و به اساس آن آمادگی بگیرند که اگر در مملکت گدودی رخ می دهد دستپاچه نشوند.

داکتر: آنچه را آن داستان دلچسب مارشال نشان می داد این بود:

که با چنان پس منظر مملو از خدعه و مکر، و با آن دام تزویری که مرکز قدرت گسترده است نمی توان به آینده دیموکراسی خوشبین بود.

داکتر قیوم: دلم اکثراً به پاکی و ساده گی برخی از لیبرال های مملکت می سوزد که با ادراک همه این دسایس ها کیابویلی مانند و با فهم فیصدی ناچیز موفقیت دیموکراسی، هنوز هم آنچه مقدور است در راه پیشبرد مرام های چنین دیموکراسی دریغ نمی نمایند.

قبولی همه مسئولیت ها بدون شمه ای صلاحیت مرکز قدرت (والاحضرت سردار عبدالولی جان) یا سلطنت را به درجه منتها بد آموز ساخته است. چنانچه از صدراعظمان و وزراء به حیث غلامان حلقه به گوش استحصال وظیفه می نمایند. ختم

جناب داکتر، باور بفرمائید یا نه، با ارادت که به خانواده با علم و دانش شما داشتم و دارم، دلم از همه لیبرال های کشور بیشتر به شما می سوزد. به فهم و درایت و شایسته گی شما

می سوزد.

که با ادراک چنین، از واقعیت‌ها و با همه شناختی که از این ماکیا ویلیست داشتید، چه تلاش‌هایی بود که در تشکیل و تنظیم لویه جرگه‌ای که از آن شاهی مطلقه سر کشید نکردید که نکردید؟؟

و باز هم دلم به شما می‌سوزد که بعد از صحبت‌های مارشال و پی بردن بد سائس دربار (جوزا یا سرطان ۱۳۴۴ ه. ش.) چرا؟ آنها را در وقت و زمان آن به اطلاع هم‌وطنان ره‌گم کرده خویش نرساندید تا از حوادث ناگوار ۳ عقرب و بسا حوادث دیگر جلوگیری می‌کرد و بهترین و دانسته‌ترین شخصیت‌های کابینه داکتر محمد یوسف امثال خود شما و شخص خودشان در لجنزار ماکیا ویلیست‌ها، بخاطر حفظ موقف سردار عبدالولی بد نام و سرگردان و آواره نمی‌شدند؟

و اما با وجود فتنه‌گری‌های پشت پرده، ظواهر دیموکراسی نه تنها فریبائی خود را از دست نداده بود بلکه با کم‌رنگی مداخله حکومت در انتخابات (به استثنای شهر کابل) در چشم یکدسته از مردم مانند چهل چراغی بل‌بلک هم می‌زد.

زیرا بین سال‌های ۱۳۳۲ و ۱۳۴۲ ه. ش. به اشخاص با نفوذی که بر گرده اکثریت خاموش جامعه افغانی گرنگی و یا به عقائدشان بازی می‌کردند، اجازه مداخله در انتخابات شورای ملی داده نمی‌شد.

از آنرو انتخابات بین سال‌های ۱۳۴۳ و ۱۳۵۲ ه. ش. به استقبال گرم و حمایت بی‌سابقه صاحبان نفوذ مانند خوانین محلی، روحانیون و پیروان عقائدی، بیگانه به مردم افغانستان روبرو می‌شود.

بناءً اکثریت اعضای شورای ملی را آنانی تشکیل می‌داد که با بدورد گفتن به زمامدارانی که از آنان سلب مداخله در امور دولتی و پارلمانی کرده بودند پا به عرصه وجود گذاشته بود. و با زهم همین‌ها بودند که با ترغیب و تشویق و حمایت مقامات دولتی، افواها نادرستی را در تخریب شخصیت محمد داود و رفقاییش در تودها ترویج و تبلیغ می‌کردند.

و در پهلوی آن چینه‌چینه یک روز به یکی و روز دیگر به جمعیتی از جانب حکومت اجازه نشر جریده و یا روزنامه در مطبوعه دولتی و به مصرف دولت داده می‌شد که با ما ستیزه‌گری داشتند و اگر روزی در نشریه چیزه‌کی به ذوق شان به نشر نمی‌رسید و جریده‌ای مصادره می‌گردید فردای آن باز همان‌آش بود و همان کاسه، و همانند همان نگارنده سرکوب گر ما.

و بدینسان دولت ما را با مشتى از اراجيف تاريخ زده و تعدادى از تشنه گان قدرت عمداً مى خواستند مشت و گريبان كنند.

ولى جهت دورى جستن از ماجراهاى تنظيم شده، قهراً به اعتكاف سياسى روى آورده بوديم و بدينگونه خود به خود از جامعه تجريد شده بوديم.

از جانب ديگر اكثر آنانى كه با محمد داود «روزگارى» لاف برادرى و يكرنگى مى زدند، يكى به دم ديگرى جهت حفظ موقف خویش چهره بدل مى كردند.

عجيب تر اينكه وزراء و جنرال هاى زمان صدارت شان، با وجود كبر سن گوى مسابقه را در چهره بدله كانى از ديگران مى ربودند.

از آنرو در پايان دو سه سال اول ديموكراسى (حكومت داكتر محمد يوسف) تعداد رفقاى ما به سختى به شمار انگشتان يك دست مى رسيد.

ولى با سقوط حكومت داكتر محمد يوسف و فروپاشى چند حكومت ديگر يكى پى ديگرى مناسبات اجتماعى ما بهتر شده مى رفت.

زيرا به تعدادى آنانى افزوده مى شد كه مانند داكتر عبدالقيوم صلاحيت، اعتبار و معلومات آنرا داشتند تا دسائس پشت پرده را براى ايجاد گدودى بجای ديموكراسى افشا كنند.

افشاگرى محارم دربار از يكسو و بى جلو شدن و كلای جلو گسيخته ولسى جرگه از جانب ديگر، و در ضمن تظاهرات دنباله دار و بى هدف محصلين پوهنتون و مكاتب كار را به جابى كشانیده بود تا احزاب نوظهور «قانونى ناشده» علناً مشوق كمونيزم شوروى و اسلاميزم پاكستان در افغانستان خصوصاً در شهر كابل شوند.

از آنرو ديموكراسى در نزد مردم شباهت بيشتر به گدودى مارشال صاحب پيدا کرده بود تا به ديموكراسى شاهانه.

باز هم داكتر عبدالقيوم و همان مجله، اما اين بار در صفحه ۹۲، شروع:

درست ست كه ما همه (مصنفين قانون اساسى ۱۳۴۳ ه. ش) پارلمان مقتدرى مى خواستيم و هيچوقت طرفدار (Rubber Stamp) بودن آن نبوديم، ولى نه پارلمانى كه اقتدارش به سر حد استبداد و ديكتاتوريت برسد.

سپردن چنين قوه بى حد و حصر بھر پارلمانى كه باشد، ولو پارلمانى كه زعامت آن بدست رجالى مانند (دانتن) و (ميغابو) هم باشد گناهی ست نابخشودنى، تا چه رسد به آنكه سيادت آن بدست چند تن از قاچاق بران و يا مملكت فروشان چپ و راست تفويض شده

باشد.

بنا بر آن حکومت از همان وقت به بعد بین فشار پارلمان و ویتوی دایمی سلطنت قرار گرفت و در نتیجه در فرصتی فاقد قدرت گشت که باید از عالی ترین سویه قدرت دیموکراتیک برخوردار می بود.

و روزی هم فرا رسیدنی ست که توسط جارچی هم به اصطلاح کاندید مناسب (صدراعظمی) برای آن میسر نگردد. «ختم»

با مچاله شدن قانون اساسی در نزد مصنفین آن و داد و بیدادی، بزکشک های سیاسی، پلان های انکشافی در کشور تقریباً نفس های اخیر خود را می کشید.

چنانچه پروژه بند سرده در غزنی و ساختمان سَرک کابل گردیز، خوست که بایستی در سال ۱۳۴۵ تکمیل می شدند، در اخیر سال ۱۳۵۱ ه. ش. کمتر از ۱۵ فیصد روی آنها کار شده بود.

پیشنهادات محمد داود در تفکیک حکومت از سلطنت، که با قبولی صلاحیت های شاه در قانونی اساسی ۱۳۴۳ ه. ش. (در همان روزهای اول) عمر خود را به دیموکراسی شاهانه بخشیده بود، نه بحثی داشت و نه هم سئوالی.

گروه انگشت شمار ما هم در اثر وفات غلام حیدر عدالت وزیر زراعت، سید عبدالله وزیر داخله، محمد صدیق وزیر والی قندهار و جذب داکتر محمد آصف سهیل و تقرر آن به حیث سفير افغانستان در چین منحصر شده بود. به پیرو عصای پیر (محمد داود و نویسنده) و یک دنیا آرزو به انتقال قدرت از سلطنت به مردم افغانستان.

و در کنار آن با اینکه همه درها را جهت رسیدن به قدرت یا به روی ما بسته کرده بودند و یا خود به خود بسته می شد، ولی باز هم آرزوی انتقال قدرت از سلطنت به مردم افغانستان بجای تفکیک حکومت از سلطنت در ذهن ما رخته کرده بود و ما را به سوی کشاکش های عجیب و غریب سیاسی و ماجراجوئی که انجام آن ناپیدا بود تپله می کرد.

در پیرامون چنین سردرگمی ها روزی محمد داود گفت:

بعد از سال ها تجربه به این نتیجه رسیده ام که در سایه نظام موجود رسیدن مردم به قدرت سیاسی، سیادت اقتصادی و وحدت ملی امکان ناپذیر است. از آنرو اگر بامن هم عقیده باشید بهترست روی تغییر نظام اندیشید نه بالای فروعات آن. تا بدینوسیله هر فرد افغان بدون هیچ نوع تبعیضی در تعیین زعامت کشور خویش حق انتخاب کردن و انتخاب شدن را

داشته باشد.

من که سال‌ها با قبول ریاضت سیاسی در کنار وی چنین روزی را دقیقه شماری می‌کردم با فهم اینکه با افشای چنین اقدامی محمد داود متضرر نخواهند شد اما من و امثال من جان به سلامت نخواهیم برد از صمیم قلب در اجرای چنین امر مقدسی با وی هم پیمان شدم. از اینکه بعضی‌ها تصور آنرا داشتند و برخی‌ها هنوز هم دارند که: گویا در خرابی روابط محمد داود با شاه تا سر حد اقدام به کودتا من مشوق محمد داود بوده‌ام، تصویری است بی‌جا و گفته‌ایست بی‌سند.

اما در رفع کشیده‌گی‌ها نه تنها بین‌شان در سال‌های ۱۳۴۲ تا ۱۳۵۲ هـ. ش. تلاش نکردم، بلکه برعکس از اختلافات آنان جهت تضعیف سلطنت تا سر حد سقوط آن لذت هم می‌بردم. از آنرو در یکی از روزهای خزان ۱۳۴۹ هـ. ش. دو دوست به اتکاء به خداوند بزرگ به امید سعادت و سربلندی برادری و برابری مردم افغانستان موافقه نمودند تا برای تأسیس جمهوریت در افغانستان کودتا کنند.

گرچه این دو از نظر تعلقات شخصی با سلطنت در دو قطب از هم جدا قرار داشتند، زیرا یکی سر برآورده از کلبه فقرزده درویش گوشه‌نشینی، و دیگری پسر کاکا و شوهر همشیره شاه و از متصرفین قصر شاهی بودند و موقف او به وی موقع نداده بود. تا رنج‌های نهفته و تضادهای درونی مردم را با سلطنت در طبقات مختلف اجتماع با اینکه بهتر از هر شهزاده از آن آگاه بود، احساس نمایند ولی با عشق همگونه‌شان با دیگران در انتقال قدرت از خانواده‌ای به ملتی این کمبود را تحت الشعاع قرار داده بود چنانچه تا پایان جان در تحکیم جمهوریت مقاومت و پایداری کردند.

بهر صورت در شرایط به این نتیجه رسیده بودیم که تغییر نظام بدون همکاری اردو نامی‌سر است که جنرال‌ها و قوماندان‌های اردو، برخلاف تصورات ذهنی گرایانه، نه تنها با محمد داود مقاطعه کرده بودند، بلکه بدون کم و کاست در ردیف آنان قد بلندک و تظاهر می‌کردند که از شاه دوستی دم می‌زدند و از الاحضرت سردار عبدالولی فرمانبری می‌کردند.

از جانب دیگر ایجاب وظایف و نزدیکی آنان به شاه اجازه نمی‌داد تا در چنین امر خطیری آنها را به جریان گذاشت.

بناءً هیچ جنرال در صف رفقای محمد داود در کوتای ۲۶ سرطان نه اشتراک داشتند و نه هم

از آن مطلع بودند.

ایکاش بعد از ۲۶ سرطان هم به دام آنها نمی افتادیم و به آنها اعتماد نمی کردیم.

بهر صورت تلاش به سوی صاحب منصبان پایان رتبه و کلیدی و تحصیل یافته گان اردو معطوف گردید که سلسله مراتب اردو به آنان اجازه نمی داد تا با مقامات عالی سرگوشی داشته باشند.

و از جانب دیگر در این ردیف از صاحب منصبان که دارای تحصیلات لیسانس و حتی مافوق لیسانس هم بودند می شد جوانان ناترس و شخصیت های مؤمن در تغییر نظام را بیشتر و آسانتر از گروه جنرالان دربار زده جستجو کرد، ولی متأسفانه تاریخ سلطنت سلاله سردار پاینده خان و جنگ برادران و پسران و احفاد امیر دوست محمد خان بالای قدرت مانع بود که صاحب منصبان آگاه کمتر باور می کردند که مخالفت محمد داود جهت تغییر نظام ست نه کسب قدرت. و هم در آن روز و روزگاری مردم اندیشه آنرا نداشتند تا یکی از اعضای برجسته خاندان سلطنتی در رده های پایانی اجتماع تماس های ضد سلطنتی برقرار کنند. از آنرو برخلاف آنچه مخالفین جمهوری خواهان می لافند و می بافند، کار سیاسی بس دشواری را که از در و دیوارش مرگ می بارید کودتاچیان در اردو پیش رو داشتند و می بایستی با قبول مخاطره بزرگ، برای هدف بزرگتر از آن به امید خداوند توانا دست بکار می شدند. و بالطبع رسیدن به چنین هدفی ایجاب می کرد تا آنانی که در رأس قدرت قرار دارند. توسط راد مردان مؤمن به جمهوری شدن کشور از شاه گرفته تا صاحب منصبان ارشد و وفادار به وی را جهت تغییر نظام و جلوگیری از خونریزی با جهش غافل گیرانه دستگیر نمود، جهشی که چراغ خاموش مانده برادری و برابری را در وطن ما بیفروزد و نظامی را بوجود آورد تا تحولات مثبت اجتماعی بصورت سالم در آن پیاده شود. نسل جوان احساس مصونیت نمایند و نشو نمای حرکات خرافی و اجتماعی را مانع گردد.

از آنرو همکاری صاحب منصبان در نظر گرفته شد که در داخل گارد و قطعات گرد و نواحی ارگ شاهی مانند قوای ۴ و ۱۵ زره دار، کومانندو و قطعه انضباط وظیفه دار بودند. ناگفته نماند بهمان اندازه ای که خواندن این سطور و تنقید روی آن در این روزها سهل و ساده است.

در آنوقت هزار بار بلکه بیشتر هم اقدام به آن هیجان انگیزتر و ترس آورتر بود و به راستی

پشت انسان از یادآوری و اعتماد آن به دیگران می لرزید ولی عشق به جمهوری شدن کشور همه را عقب میزد و بانیروی غیر مرعی انسان را به پیش گره لک می کرد. همین گره لک ها بود که باعث شد تا آشنای عزیز خویش غلام حیدر رسولی را هرچه بادا باد به جریان بگذارم.

او شوهر همشیره دوست بزرگوارم غلام حیدر عدالت وزیر زراعت بود. شاید به همین مناسبت بوده باشد که رسولی مرا دوست می داشت و بیش از آنچه مستحق باشم برای سال های سال مرا احترام می کرد.

او را بعد از فراغت از لیسه استقلال بحرایی پوهنتون برده بودند و از ح. پ. در رشته تانک (وسایل زره دار) فارغ التحصیل شده بود. سپس جهت تحصیلات مافوق لیسانس در رشته زره دار وی را به هند فرستادند. پس از ختم تحصیلات عالی در قوای ۴ زره دار که تازه در اردو تشکیل شده بود (پل چرخ) به حیث تانکیست موظف می شود و برای مدت بیش از بیست سال تا رسیدن به رتبه رئیس ارکان قوای ۴ در قوای ۴ خدمت می کرد. او در این مدت با اکثر تانکیست های قوای ۴ و پانزده زره دار در پل چرخ روابط نزدیک و علاقه مندی برادرانه پیدا کرده بود احتمالاً همین روابط باعث شده بود تا والا حضرت سردار عبدالولی قوماندان قوای مرکز، وی را از قوای ۴ زره دار چه، حتی از اردو برانند و از وی مدیر مکلفیت به جایی بسازند که صدها کیلومتر از رشته تحصیلی وی و دهها کیلومتر از قطعه منسوبه آن فاصله داشته باشد (ولایت غزنی).

ولی با وجود آن روابط و رفت و آمد او با هم ردیفانش در قوای ۴ و ۱۵ زره دار ادامه داشت. اما با همه شناختی که از رسولی داشتم باز هم آنچه بیشتر مرا دلیر ساخته بود که تغییر رژیم و کودتا را جهت تأسیس جمهوری در افغانستان با او در میان بگذارم. همانا عقده مندی وی از بی عدالتی بود که وی را از قطعه ای که در آن آنس گرفته بود و با کارمندانش عشق می ورزید بدون هیچ مدرک و سندی به دور انداخته بودند.

بنام او بدون چون و چرا پیشنهاد مرا پذیرفته و گفت:

یقین دارم دوست مشترک ما محمد سرور نورستانی قوماندان تولى تانک در قوای ۴ زره دار از چنین پیشنهاد استقبال می کند. واقعاً او عاشقانه پیشنهاد تغییر نظام را هم پذیرفت و هم با تلاشی مشترک شان محمد یوسف (قوماندان تولى تانک در قوای ۱۵) و مولاداد تانکیست قوای ۴ در صف ما قرار می گیرد. حضور این دو سر سپرده جوان که همکاری حبیب الله خان

تانکیست قوماندان بلوک تانک قوای ۱۵ در داخل ارگ شاهی را با خود داشت به آنان جرأت و اجازه آنرا می داد تا فعالیت های محرمانه خویش را در جذب صاحب منصبان مؤثر و توانمند و معتقد به جمهوری شدن افغانستان در قوای ۴ و پانزده زره دار توسعه دهند و ضمناً یکایک آنان به نام های مستعار در خانه محمد داود جهت ملاقات و مذاکره معرفی می شد که نتیجه دید و وادیدها نهایت مؤثر و باعث تحکیم روابط دو جانبه و فعالیت های مؤثرتری می گردید.

چنانچه در اثر فعالیت های غلام حیدر رسولی، محمد سرور نورستانی، محمد یوسف و مولا داد تعداد تانکیست ها در ظرف چند ماه به بیست نفر رسیدند و برای نفوذ بیشتر در اردو ایجاب می نمود تا دیدار چند نفری از نماینده تانکیست ها با حضور داشت محمد داود سر به راه شود.

از آنرو در یک رویارویی که از هر جهت بایستی تصادفی تلقی می شد. در چهل تن پغمان محمد داود با غلام حیدر رسولی محمد سرور نورستانی، محمد یوسف و مولاداد روبرو می شوند و پیرامون اقدامات عملی جهت تغییر نظام تبادل نظر و تصمیم گرفته می شود که: هر اقدامی در این مورد با اتفاق آرای حاضرین که اعضای آن در آینده نبایستی از ده نهایتاً ۱۵ نفر تجاوز نمایند اتخاذ گردد.

و در صورت کامیاب شدن در کودتا تا تصویب قانون اساسی جمهوری انتصاب رئیس دولت صدراعظم اعضای کابینه، مأمورین عالیرتبه طرح اداره کشور و تعیین خط مشی دولت در سیاست داخلی و خارجی از وظایف اینها می باشند، به عبارت دیگر حکومت دسته جمعی بجای حکومت فردی.

و هم فیصله شد تا به اشخاصی که در جلب و جذب صاحبان منصبان تحصیل یافته در صف کودتاجیان مهارت و رشادت داشته باشند در صورت کسب اتفاق آرا به حیث سرگروپ نامیده شود.

محمد داود گفت: پاد چاگل وفادار را که صاحب منصب لایق و فعلاً آمر مخابره قوای هوایت می شناسم با وی درباره کودتا و اهداف آن بحث کردم. او از اشتراک و اقدام به کودتا استقبال نمود.

محمد یوسف گفت؛ در حالیکه صدراعظم صاحب او را می شناسند، بهترست او هم به حیث سرگروپ هوایی داخل جمعیت ما شوند



( تا یک روز قبل از ۲۶ سرطان ۵۲ ، کودتا چیان محمد داوود را صدر اعظم و بعد از آن رهبر کودتا خطاب میکردند.)

محمد داوود گفت: همین اکنون تصمیم گرفته شد تا شمول اشخاص در ردیف سرگروپ‌ها به اتفاق آرا پذیرفته شود.

بناً بهتر است به آنچه دسته جمعی تصمیم گرفته میشود احترام گذاشت نه به نظر اشخاص. (ایکاش بعد از تاسیس جمهوریت هم این فیصله در نظر گرفته می شد تا از بسا بدبختی‌های وارده در افغانستان جلوگیری می گردید.)

به هر صورت پاچا گل وفادار در روزهای بعد به اتفاق آرا به حیث سرگروپ شناخته شد، زیرا علاوه از اینکه محمد داوود وی را می شناخت، معاون خود عبدالحمید محتاط (سپس سرگروپ) و تعداد از صاحب منصبان با درایت و دارای تحصیلات عالی را در قوای هوایی و دفاع هوا در کودتا راضی و جذب کرده بود. دیری نمی گذرد که در اثر توجه و فعالیت سرگروپ ها دو ستاره درخشان دیگر (احمد ضیا مجید مدیر پیژند قطعه انضباط و فیض محمد مدیر حرکات کوماندوها) در آسمان کودتا چیان می درخشند. این ها صاحب منصبان رشید و کلیدی کوماندو و انضباط را به کودتا در جهت تغییر نظام جلب و جذب میکنند. دو قطعه یی که والا حضرت سردار عبدالولی به آن می نازید و همه را از آنها می ترسانید، اکنون از توجه دو شخصیت فوق از والا حضرت رو میگرددانند و در صف جمهوری خواهان می پیوندند. از آنرو فیض محمد و احمد ضیا مجید هم به حیث سرگروپ در کنار دیگر سرگروپ های سر به کف شامل میشوند. به دور و پیش همین جلب و جذب ها بود که غوث الدین فایق صاحب منصب احتیاط اردو توسط غلام حیدر رسولی به سرگروپ ها معرفی می شود. با اینکه صاحب منصبان احتیاط کننده از جانب سرگروپ ها جذب میشدند، اما فعالیت غوث الدین فایق درین باره چشم گیرتر شده میرفت و در پهلوی آن وی وظیفه داشت تا گفته ها و خواسته های بعضی از کودتا چیان را حتی المقدور به اطلاع سرگروپ ها برساند. از آنرو در روزهای نزدیک به اقدامات عملی او هم در جمع کودتا چیان به حیث سرگروپ انتخاب میشود.

افزونی در جلب و جذب و لزوم دید و وادیدهای مشورتی کو دتا چیان (جمهوری خواهان) در پیریزی هرچه سریعتر قیام مسلحانه (کودتا) ایجاب می نمود تا پناهگاه‌های مصوون و

مطمئنی را جهت دیدارهای مخفی جستجو کرد.

بنام خانۀ سید عبد اللہ و دوست وی عبدالقدیر نورستانی کہ کمتر مورد توجہ مردم بودند و در آن روزها از محبت و تواضع زیاد آنان برخوردار بودم، بہ حیث مخفی گاہ جمهوری خواهان ہمراہ با سر پناہ مولا داد خان از جانب سرگروپ ہا پذیرفتہ می شود.

این دو نفر در تنظیم ملاقات های مخفی و حفظ روابط سرگروپ ہا زحمات و فعالیت های پی گیری را متحمل می شدند. از آنرو ہر دوی شان در اولین جلسہ سرگروپ ہا کہ بعد از موفقیت کودتا در روز ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ ہ.ش. بنام کمیتہ مرکزی جمہوریت دائر و اعلان گردید، بہ حیث اعضای کمیتہ مرکزی شامل جلسہ می شوند.

ناگفتہ نماند کہ در اثر فعالیت سرگروپ ہا تعداد افسرانی کہ در تأسیس جمہوریت با ہم متعهد و متحد شدہ بودند و در شب ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ ہ.ش. تحت رہبری محمد داود بہ قیام مسلحانہ اقدام می کنند ہمہ باہم یکصد و نوزدہ نفر بودند.

افسران موصوف بصورت عموم بہ استثنای صاحب منصبان احتیاط و دو سہ نفر دیگر، یا قوماندان بلوک و یا از تولی بودند کہ در آن شب قطعات تحت قوماندہ خویش را با نظم و ادارہ خارق العادہ، مسلح و بہ نکات قبلاً تعیین شدہ جهت دستگیری شخصیت های عالی مقام وابستہ بہ سلطنت سوق می دهند.

اگرچہ تغییر نظام در اثر ارادہ خلل ناپذیری افسران ناترس اردو تحت رہبری عالمانہ محمد داود جهت تأسیس جمہوریت در ظرف چند ساعت بہ پایان رسید و با شور و شغف بالاتر از تصور از جانب اکثریت کامل مردم استقبال گردید.

ولی با وجود آن از همان روز اول با دسائس و تبلیغات بی امان طرفداران سلطنت و اخوانی ہا، جمہوری خواهان گلاویز می شوند. و در پهلوی آن مخالفین با بہ راہ انداختن سہ کودتای نظامی و چندین شورش مسلحانہ در نقاط مختلف کشور در ظرف دو سال اول جمہوری جهت سقوط جمہوریت و از پای در آوردن جمہوری خواهان اقدام می کنند.

از آنجائی کہ جمہوری خواهان در تأسیس و دفاع از جمہوریت و پیادہ کردن آرمان های شان (تحت عنوان خطاب بہ مردم افغانستان) عالمانہ گرویدہ و فہمیدہ مصمم شدہ بودند، بنام با مخالفین مسلح، ہم نا ترسانہ رزمیدند و آنان را یکی پشت سری دیگری کنار زدند.

از آنرو دشمن از صحنہ جنگ روبرو ناامید و دلسرد شدہ. کوچہ بدل می کند و کشاکش های مسلحانہ را با تبلیغات تخدیر کننده افکار عامہ و ایجاد تفرقہ در جمہوری خواهان تعویض

می نمایند و با استفاده از مشهور نبودن جمهوری خواهان در جامعه آنرا پی می گیرند. زیرا اکثریت کامل جمهوری خواهان با وجود داشتن تحصیلات عالی، چون فرزندان ده و قریه و ناشناخته در جامعه بودند. از آنرو می شد مانند جامه سپید هر رنگی را به آن تاپه زد و بدین گونه از نفوذ آنان در تودها جلوگیری نمود.

و مخالفین هم از همان دقائق اولی به دامان پاکیزه آنان رنگ سرخ می پاشند و توسط عقده برداشته گان داخلی و خارجی، که یکی منافع طبقاتی و دیگری منافع سیاسی خویش را در تغییر نظام از دست داده بودند تبلیغ و ترویج می نمودند که جمهوری خواهان عناصر بی خدا و وابسته به اتحاد شوری اند و بدینسان میان مردم مسلمان افغانستان و فرزندان مؤمن شان به امید بازگشت نظام تخم تفرقه می کاشتند و به انتظار سقوط جمهوریت دقیقه شماری می کردند.

چنانچه؛ صبح ۲۶ سرطان هنگامی که مارشال شاه ولی خان غازی، کاکای اعلیحضرت محمد ظاهر شاه را، از تفریح گاه شان از پغمان به کابل می آورند، می پرسند:

«بچه ها، به این وقت صبح مرا به کجا آوردید؟»

می گویند: «در کابل کودتا شده و شما را به درخواست عبدالولی جان (پسر مارشال) آورده ایم.»

مارشال: «بارها به وی گفتم به چنین کاری اقدام نکند، آخر آنچه می خواست کرد.»

نه مارشال صاحب: «عبدالولی کودتا نکرده است، محمد داود و رفقاییش کودتا کرده اند.»

مارشال: «بدبخت ملک را به روس ها داد.»

از وی می پرسند: «مارشال صاحب اگر عبدالولی کودتا می کرد، مملکت را به کی می داد؟»

مارشال جواب نمی دهد و خاموش می شود.

از آوردن مارشال در توقیف خانه موقت (خانه عبدالقدیر نورستانی بینی نیزار) و تکرار گفته هایش قبل از اینکه محمد داود از خانه خویش (محل قومانده) به صبح ۲۶ سرطان جهت پخش اعلامیه موفقیت جمهوری خواهان در تغییر نظام به رادیو کابل تشریف ببرند، با موجودیت نویسنده به اطلاع شان رسانیدند.

فرمودند؛ مارشال صاحب خیلی پیر شده، هوش کنید نا آرام نشوند.

سال ها بعد از تأسیس جمهوریت از یکی از دانشمندان معروف افغانستان پوهاند داکتر عبدالفتاح نجم، داکتر مخصوص و دوست نزدیک اعلیحضرت محمد ظاهر شاه شنیده می شد

که می گفت:

«من با اعلیحضرت که جهت معالجه چشم خویش به ایتالیا رفته بودند، شرف همراهی داشتم.»

زمانی که کودتا را در کابل به رهبری محمد داود در صبح ۲۶ سرطان به اطلاع شان رسانیدند، روی به من کرده فرمودند:

«به دامن روس افتیدن، کار ساده بود.»

شام ۲۶ سرطان رادیو پاکستان خبری را به این مفهوم نشر و پخش می کند که:

در کابل تحت رهبری محمد داود شوهر خواهر شاه افغانستان به همکاری کمونیست‌ها، کودتا و موفق شدند تا نظام شاهی را سرنگون و نظام جمهوری را اعلان کنند.

و سپس با افزودن چند کلمه گمراه کننده در گفته‌های فوق سالها است که آنرا بخورد مردم می دهند که:

«کودتاپچیان ۲۶ سرطان صاحب منصبان خرد رتبه تحصیل کرده شوروی، کمونیست و وابسته به گروه خلق و پرچم در اطراف محمد داود حلقه زده و کودتا کرده اند و بنام کودتا منشأ خارجی دارد و نه مردمی.»

متأسفانه مردم افغانستان تا هنوز هم عادت نکرده اند که به فرزندان کلبه نشین ده و قریه که اکثریت کودتاپچیان (جمهوری خواهان) ۲۶ سرطان را تشکیل می داد، ارزش و اهمیت آنرا قائل شوند که توانسته اند به اتکاء به خداوند توانا، نظامی را با آنهمه وابسته گی هایش زیر و رو کنند و به آرزوی سعادت و اعتلای مردم خویش جمهوری را در افغانستان تأسیس نمایند.

و مخالفین جمهوری هم با اینکه برای وارونه جلوه دادن حقائق سال‌ها دروغ بافیدند و اتهام بستند، ولی هرگز برای اثبات گفته‌ها، نه خودشان و نه آنانی که نافهمیده قصه‌ها را نشخوار می کردند و به دهل آنها می رقصیدند، از خود یا کسی دیگری پرسیده باشند که مؤسسين جمهوری چند نفر بودند؟ اسامی آنها چیست؟ کدام شان به داخل و کدام یک به خارج تحصیل کرده اند؟ و به استناد کدام سند اعضای یکی از احزاب علاقه مند به شوروی بوده اند؟

شاید می دانستند که روشنی به واقعیت‌ها شرمنده گی و روسیاهی در بر دارد که از طرح چنین سؤال طفره می روند.

زیرا تا امروز هیچ مدرکی به نشر سپرده نشده است که شوروی دیروزی و یا روسیه امروزی مدعی شده باشند که از وقوع چنین تحولی (تأسیس جمهوریت در افغانستان) اطلاع قبلی داشته بودند، چه رسد به اینکه ادعای همکاری کرده باشند.

زامداران هم عقیده با حکومت اتحاد جماهیر شوروی در افغانستان نورمحمد تره‌کی، حفیظ‌الله امین، ببرک کارمل و داکتر نجیب‌الله در هیچ بیانی، مصاحبه و یا نوشته‌ای از اشتراک و یا اطلاع قبلی خویش از کودتای ۲۶ سرطان نه حرفی به میان گذاشته‌اند و نه مدعی حضور خویش در تغییر نظام شاهی به جمهوری شده بودند. چنانچه:

در سه اثر، ۳ شخصیت شناخته شده ح.د.خ.:

۱- درس‌های تلخ و عبرت‌انگیز افغانستان نویسنده شاعلی میر صاحب کاروال عضو برجسته دفتر سیاسی ح.د.خ.

۲- از ظهور تا زوال ح.د.خ. اثر غلام دستگیر پنجشیری عضو دفتر سیاسی رئیس تشکیلات و یکی از مؤسسين پر سر و صدای ح.د.خ.

۳- یادداشت‌های سیاسی و رویدادهای تاریخی، اثر دانشمند سلطان علی کشتمند عضو دفتر سیاسی و یکی از مؤسسين نامور ح.د.خ. و رئیس شورای وزیران.

نه تنها نام هیچ یک از جمهوری خواهان در ردیف اسمای اعضاء ح.د.خ. دیده نمی‌شود، بلکه سلطان علی کشتمند در اثر مشهور خویش به صفحه ۲۴۳ نوشته‌اند:

در هر حال، نظریات هرچه باشد ولی واقعیت سرسخت این است که کودتای ۱۷ جولای (۲۶ سرطان) به تشخیص و به ابتکار شخص محمد داود سازمان داده شده و انجام گردیده بود.

دست داشتن اتحاد شوروی و به ویژه سهم‌گیری پرچمی‌ها در آن یک افسانه محض است و صرف از روی تخمینات، حدسیات، قیاس‌ها و قرینه‌سازی‌ها ناشی از بدگمانی ساخته و پرداخته شده است.

حقایق گواه آنست که پرچمی‌ها مانند نیروها و گروه‌های دیگر در برابر یک عمل انجام شده قرار گرفتند. ختم

مهم‌تر از همه اینکه؛ تا امروز هیچ یک از آنانی که در تغییر نظام شاهی به جمهوریت با هم متعهد شده بودند به استثنای «سید محمد گلاب‌زوی» نگفته و نه نوشته‌اند که قبل از ۲۶ سرطان در یکی از احزاب طرفدار شوروی عضویت داشته بودند.

گلاب‌زوی هم که پیش از ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ ه.ش. به نور محمد تره‌کی ارادت داشتند در

اثر توجه پادچاگل وفادار در صف جمهوری خواهان می پیوند و اسرار کودتا را (قرار گفته خودش) تا زمان موفقیت به تره کی و همراهانش به میان نگذاشته بودند.

اخوانی ها و حامیان شاه هیچ دست آویزی برای وابسته بودن جمهوری خواهان در هیچ یک از احزاب طرفدار شوروی به غیر از کشورشان و پیروی از دین مقدس اسلام نیافته بودند، ولی باز هم مزورانه می کوشیدند تا ما را در نزد جامعه مسلمان افغانستان انسان های مشکوک و غیر مذهبی جلوه دهند. اما از آنجائی که از زبان و قلم هیچ فردی از جمهوری خواهان گفته و یا نوشته ای دیده و شنیده نشده بود که نعوذ و بالله به مقدسات دین مبین اسلام مغایرت داشته باشند و یا در مراسم مذهبی مردم مسلمان افغانستان خدشه وارد کرده باشند تا مردم به گفته دشمنان آنان باور کنند.

از آنرو اخوانی ها بار و بینه را از سرزمین رادمردان تحول پسند افغانستان برمی چینند و به دامان احزاب اسلامی پاکستان چنگ می زنند.

حکومت پاکستان هم که در آن روز و روزگار به قیام مسلحانه مردم بلوچ و پشتون جهت آزادی شان مواجه بودند و مانند کور جهت ویرانی افغانستان عصا می پالیدند از اخوانی های فراری افغانستان (بعداً هفت تنظیم) شاهانه استقبال می کنند و بدان سبب علمای پاکستان به اطراف آنها حلقه می زنند و فتوا می دهند که جمهوری خواهان پرچمی ها لامذهب و مخالف اسلام اند. بناءً در سرنگونی آنان جهاد مطابق دین مبین اسلام است.

بدین سان رد پای علمای پاکستان و آنانی که فتوای علمای مذکور را در بغل داشتند در کودتاهای ضد جمهوری و شورش های مسلحانه در لغمان، لوگر و پنجشیر و غیره دیده می شد. بهر صورت تبلیغات گمراه کننده زمینه را مساعد ساخته بود تا روزی نه روز دیگر به گوشه نه در کنجی دیگری از کشور، با استفاده از کوچکترین فرو گذاشت مایان در توده های عقب نگه داشته شده به کمک رهبران مذهبی پاکستان فتنه و آشوبگری های بس بزرگ مذهبی در افغانستان به راه اندازند.

ولی بهر صورت ناگزیر بودیم جهت تعمیم جمهوریت برای همه، اقداماتی را در عمل پیاده کنیم که متعصبین مذهبی و هواخواهان قبیله ای شاه می توانستند از آن بهره برداری های ناجائز و تخریبی نمایند. بطور مثال:

از زمانی که مردم این سرزمین به دین مقدس اسلام مشرف، و بعد پای بند سلطنت قبیله ای شده بودند، عادت به این رفته بود که رئیس دولت (شاه) حنفی مذهب و منسوب به قبیله ای

کوچکی از پشتون‌ها باشد.

ولی اگر این دو جمله در شرایط رئیس جمهور شدن گنجانیده می‌شد در واقع آنانی که پیرو دیگر مذاهب اسلام و از اقوام دیگر افغانستان بودند از رسیدن به مقام ریاست جمهوری محروم می‌شدند و اگر توضیح می‌گردید به تبر ملاحای وارده و رؤسای قبائل به سرکوبی ما سند می‌شدند.

از آنجائی که قبل از اقدام در تغییر نظام نفع اول و دوم (طراحان کودتا) پیرامون بحث روی خط مشی جمهوری، به حساسیت این دو موضوع بیشتر متوجه بودند بعد از ساعت‌ها بحث و مشاجره به این نتیجه می‌رسند که:

در صورت موفقیت در فصل ریاست جمهوری نوشته شود که: دین مردم افغانستان دین مقدس اسلام است و رئیس جمهور باید افغان و مسلمان باشد.

با وجود اینکه به علاقه مندی شدید مردم افغانستان در برادری و برابری در تعیین زعامت کشورشان خصوصاً بعد از استقبال از جمهوری متیقن شده بودیم باز هم تصمیم به آن گرفته شد تا کمیسیون اول مسوده قانون اساسی تحت ریاست منشی (نویسنده) و بعضی از اعضای کمیته مرکزی بدون سر و صدا دایر گردد.

از آنجائی که هیچ یک از اعضای کمیته مرکزی دربارهٔ تسوید مسوده قانون اساسی دارای صلاحیت علمی نبود، از آنرو بیشتر از قانون اساسی ترکیه، مصر و قانون اساسی ۱۳۴۳ هـ. ش. افغانستان موادی برچیده و جای به جای می‌شد که به روحیه مردم و قوانین افغانستان مغایرت نداشته باشد. حال آنکه در واقع هدف و وظیفه این کمیسیون جابجا کردن موادی بود که در شرایط ریاست جمهوری بایستی گنجانیده می‌شد که خوشبختان آنهم به خوبی و بدون اینکه لحظه‌ای روی آن بحث شود به تصویب می‌رسد. ولی با آنهم به احتیاط اینکه کمیسیون مورد تهاجم این و آن قرار نگرفته باشد هویت آنان به دسترسی مردم گذاشته نمی‌شود و تنها در فرمان کمیسیون دوم مسوده قانون اساسی که از دانشمندان معروف کشور تشکیل شده بود. تذکر داده بودند:

مسوده‌ای که از جانب کمیسیون اول قانون اساسی تنظیم شده است به کمیسیون دوم جهت غور و تجدید نظر ارائه گردید.

خوش‌نماتر اینکه در این کمیسیون که هر ماده مسوده قانون اساسی کمیته اول جهت رد یا قبول و یا اصلاح ساعت‌ها و حتی روزها مورد بحث و مشاجره قرار می‌گرفت. برخلاف

اندیشه و وار خطایی ما بعد از قرائت آن از جانب کمیسیون بی آنکه بحث روی آن صورت گرفته باشد دست‌ها برای موافقت بلند می‌شد (رئیس جمهور باید افغان و مسلمان باشد). و برای اینکه از کلمه افغان برداشت قبیلوی و تبعیضی نشده باشد هم در قانون مدنی و هم در قانون اساسی ۱۳۵۵ هـ. ش. تصویب شده است که افغان: یعنی شخصی که ده سال در افغانستان سکونت کرده باشد.

تصویب بدون سر و صدای ماده مذکور در لوی جرگه ۱۳۵۵ هـ. ش. نشانه آن بود که مردم افغانستان بالقوه آرزومند آنند تا زعیمی داشته باشند. افغان و مسلمان، پاک نفس و پاک دامن نه قلدور این قوم و نه جنگ سالار آن قبیله.

اما در نزد مخالفین جمهوری همان آتش بود و همان کاسه، همان وابسته‌گی و کافر بودن ما و مسلمان ماندن شورشیان مسلح، آنهم به استناد فتوای علمای پاکستان از جانب اخوانی‌های مقیم پاکستان (رهبران هفت تنظیم) و تبلیغ و ترویج آن توسط دستگاه‌های شایعه‌پراکنی طرفداران بازگشت سلطنت.

اما همین که روابط افغانستان با پاکستان بعد از ملاقات بوتو صدراعظم پاکستان با محمد داود رئیس دولت افغانستان در ۱۳۵۵ هـ. ش. در کابل نسبتاً رو به بهبودی گذاشته بود و پاکستانی‌ها دیگر احتیاج به شورشیان مسلح و یا به گفته خودشان (به برادران افغانی) نداشتند. از آنرو جل پستک آنان را می‌بندند و به نکات دور از سرحدات افغانستان تبعیدشان می‌کند.

آنان هم با دست‌های خون‌آلوده به خون برادران هموطن‌شان در مخفی‌گاه‌های استخبارات پاکستان به مذلت تن درمی‌دهند و به آغوش دشمنان سرزمین مقدس‌شان زمزمه کنان لانه می‌کنند که:

**شمشیر آب داریم و اما هزار حیف      آئیم بکار دیگر و نائیم به کار خویش**

به استناد دلائل فوق می‌توان گفت که اراده خلل ناپذیری تعدادی از فرزندان مسلمان سرسپرده افغانستان بود که:

آرزوی بالقوه مردم افغانستان را در جمهوری شدن کشورشان در عمل پیاده می‌کنند و از آن سربازانه حمایت می‌کردند.

نه گروه‌های سیاسی و یا قبایل داخل و نه هیچ قدرت بزرگ و یا کوچک خارجی. و آنچه آنان را از پای درآورد باز هم نه برداشت‌های دور از واقعیت، واقعه نگاران، از سر به سر



کردن گفته احمد بالایی فرموده‌های محمود بود و نه هم جست و خیز کلبی و مقصود از بهره برداری شورش صاحب منصب چند در اردو (بنام انقلاب هفت ثور). بلکه پایه و اساس فروپاشی آنان (چشم دید نویسنده) توهنات بی بنیادی بود که هیئت رهبری را احاطه می کند تا به جان هم درگیر شوند و زمینه بهره برداری را برای دشمنان افغانستان ناهمیده مهیا کنند. بدینسان که:

با انتخاب محمد داود به حیث رئیس دولت (از جانب کمیته مرکزی جمهوریت) و نویسنده به صفت منشی کمیته مرکزی، آوازه به دروازه‌ها اوفتاد که کودتای سفید و آرام افغانستان شبیه به کودتای مصر است که در بطن خویش تعویض نفر اول را به دوم نهفته دارد (مانند جنرال نجیب و جمال ناصر).

با اینکه هم سنگران محمد داود (رئیس دولت) عاشقانه از وی پیروی می کردند، ولی باز هم نشر و پخش افواه مذکور از طرف رادیو ب.ب.سی. و شاخ و برگ و پنجه تراشیدن مخالفین به آن خصوصاً خانواده سلطنتی باعث گردید تا رئیس دولت جهت جلوگیری از اتفاقات ناخواسته صلاحیت رفقای خویش را در اداره کشور محدود نماید.

چنانچه بعد از انتخاب شان به حیث رئیس دولت مرا مأمور تشکیل کابینه نمود اما گفت:

عجالتاً وظیفه صدارت، وزارت دفاع ملی و خارجه را هم به عهده من بگذارید.

در حالیکه لایق ترین و ناترس ترین صاحب منصبان اردو که اکثراً دارای تحصیلات عالی و در مشکل ترین روزها در کنارشان بودند و در تکوین کودتای ۲۶ سرطان در تغییر نظام شاهی به جمهوری سهم خارق العاده داشتند، و هم در اداره کشور رهبری وی را پذیرفته بودند، اما قبول مسئولیت‌های بیشتری رئیس دولت در کابینه برای آنان سؤال برانگیز شده بود چه رسد به دیگران.

زیرا این تصمیم صریحاً مخالف فیصله بود که قبل از کامیاب شدن در کودتا در چهل تن برای تعیین صدراعظم و وزراء، در اولین هسته کودتاچیان اتخاذ شده بود.

با وجود آن کمیته مرکزی جمهوریت، کابینه پیشنهاد شده را تصویب نمودند، ولی تعیین جنرال عبدالکریم مستغنی را به حیث لوی در ستیز در رهبری اردو و سید وحید عبدالله را به حیث معین سیاسی در رأس وزارت خارجه که در صف جمهوری خواهان نبودند به احترام رئیس دولت، اما به آرامشی که نمایانگر عدم رضایت کمیته مرکزی بود تصویب نمودند.

زیرا آنان علاوه بر اینکه در کودتا سهیم نبودند، به واسطه علاقه مند بودن به نظام سلطنتی

به جمهوری خواهان هم نظر مساعد نداشتند چنانچه چند صباحی از تقرر اشخاص مذکور نگذشته بود که سر و صدای مخالفت و افواها نادرست آنان و صحنه گذاشتن به تبلیغات دشمنان جمهوری با ضدیت به جمهوری خواهان در کوچه و بازار سرزبان ها افتیده بود. اگر فراموش نکرده باشیم یکی دو روز بعد از تقرر این دونفر بود که؛ به ملکه و ولیعهد، با دختران و فرزندان شان از جانب رییس دولت بدون تماس با کمیته مرکزی اجازه داده میشود که در ایتالیا رفته با شاه مخلوع زندگی کنند.

مامورین وزارت خارجه که سند خود مختاری در دست داشتند، بدون توجه و اعتنا به اینکه حکومت، حکومتی نظامی است و میدان طیاره و آمد و شد مسافری آن به اداره ی قوای هوایی تعلق گرفته، با ملکه و همراهانش جهت پرواز وارد میدان میشوند.

نظامیان بی خبر از موضوع، به فهم اینکه فراری در میان است مانع مسافرت ملکه و همراهانش میگرددند و زیورات با خود داشته ی آنها را ضبط میکنند.

از اطلاع این خبر رییس دولت با نا آرامی مرا احضار و مورد سوال قرار داد. در حالیکه از سر پای قضیه بی اطلاع بودم، اجازه ی تحقیق خواستم.

ولی قبل از همه به آمریت میدان طیاره توسط پاچا گل وفادار هدایت دادند که مانع سفر ملکه و همراهان وی نشوند.

ملکه و همراهان به سوی ایتالیا پرواز میکنند اما از اخذ زیورات خویش ابا میورزند. اگرچه زیورات مذکور توسط اشخاص با صلاحیتی قیمت گذاری و طور امانت به بانک مرکزی گذاشته شده بود.

و هکذا جستجو هم نشان می داد که ممانعت پرواز ملکه و همراهان به ایتالیا در اثر بی خبری کارمندان و محافظین میدان طیاره از هدایت رییس دولت صورت گرفته بود و نه به منظور انتقام جویی و کینه توزی.

ولی باز هم نزدیکان ملکه، که بدور و پیش رییس دولت زندگی میکردند با ناپاوری از حقیقت، محمد داوود را به ضد جمهوری خواهان مخالف سلطنت، خصوصاً پاچا گل وفادار که اداره میدان را در دست داشت تحریک می کردند.

که: تلاشی و اخذ زیورات خانم ها در افغانستان یک عمل تنگین، نامردانه و خلاف عنعنه مردم افغانستان است که در زمامداری شما، آنهم بالای خانواده ی خود شما قصداً تحمیل شده است تا شما را در جامعه افغانستان بنام متجاوز به حرمت زنان بد نام نمایند.

بهرصورت چند روز بعد از رفتن و رسیدن ملکه به ایتالیا، داد و بیدادی بقایای خاندان سلطنتی در کابل فروکش می‌کند.

و اما در ایتالیا: از سوی دیگر شاه که با از دست دادن سلطنت مانند شیر زخم برداشته در ایتالیا پهلو به پهلو می‌شد و داماد نامدارش سردار عبدالولی مثل گنجشک در دام کودتاچیان می‌طپید، قضایا را صبورانه زیر و رو می‌کرد و با شناختی که از محمد داود داشت به خوبی می‌دانست که با دوستی و نزدیکی بهتر می‌تواند از آنچه پیش آمده از وی انتقام بگیرد تا با دشمنی و کینه توزی.

خصوصاً آنهم به روزهایی که مردم در سرتاسر افغانستان سقوط سلطنت وی و جمهوری شدن کشور خویش را جشن گرفته بودند و کوچک‌ترین روزنه و امیدی در بازگشت خویش به سلطنت نمی‌دید.

از آنرو برای جلب اعتماد اما در واقع برای اغوای محمد داود، از جمهوری شدن افغانستان استقبال و از سلطنت از دست رفته استعفا می‌کند و توسط نامه ذریعه نوراحمد جان اعتمادی سفیر افغانستان مقیم ایتالیا ریاست دولت جمهوری را به محمد داود تبریک می‌گوید و ضمناً با جملات دلسوزانه وی را از نزدیکی و اعتماد با همسنگران‌ش برحذر می‌دارد.

هم سنگرانی که باعث سقوط سلطنت وی و رهبری محمد داود در افغانستان شده بود.

دو سه روز بعد از دیدار بانوراحمد جان اعتمادی رئیس دولت ضمن توضیح و ستایش از نامه شاه برایم گفت:

متوجه باشید تا بدخواهان جمهوریت، با تعبیرات غلط از نامه و استعفای شاه دوگانگی و بی‌اعتمادی را در جمهوری خواهان ایجاد نکنند.

اما بهر صورت با آمدن نوراحمد جان اعتمادی به حیث نماینده شاه جهت تبریک جمهوریت به رئیس دولت و نشر استعفا و پخش نامه شاه در بعضی از طبقات، خصوصاً آنانی که از سفارش شاه به محمد داود جهت کنار گذاشتن هم‌سنگران‌ش اطلاع یافته بودند.

گفته می‌شد که احتمال آن وجود دارد که محمد داود از مخالفین سلطنت (رفقاییش) برای جلب رضایت بیشتر شاه دوری‌گزیند.

اما همدلی و همبستگی جمهوری خواهان برای رسیدن به اهداف‌شان در آن روزها، و توصیف رئیس دولت از کارنامه‌های آنان کمتر اجازه می‌داد تا به گفته مخالفین جمهوری صحنه گذاشت.

چنانچه رئیس دولت در بیانیه شام اول سنبله ۱۳۵۲ هـ ش. به مناسبت سالگرد استقلال افغانستان بنام خطاب به مردم درباره هم‌زمانش در تغییر نظام شاهی به جمهوری، چنین گفته بود:

به مناسبت این رستاخیز ملی و تحول شگفت‌انگیز سیاسی که در وطن عزیز ما افغانستان رخ داده است، باز هم مراتب تبریکات صمیمانه خود و رفقای قهرمان خویش را که به تاسی از اراده بالقوه مردم افغانستان جانبازان به امر عظیم تاریخی ملی اقدام نمودند و سنگ تهادب اولین جمهوریت افغانستان را گذاشتند به همه مردم نجیب و زحمتکش کشور به خصوص به اردوی فداکار و جوان افغانستان تقدیم می‌دارم.

و در ضمن بیانیه به مناسبت اولین سالگرد جمهوری گفته بود که:

بلی، شب ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ شبی بود که سحر تاریک و خونین و یا شفق روشن و درخشانی، پر از امید و پر از خطر در برداشت.

اکثر هم‌شهریان در آن شب که نیمه از آن گذشته بود، در خواب عمیق و عده بسیار قلبی سرگرم عیش و نوش خویش بودند.

و در همین شب فرزندان فداکار وطن بدون آنکه حتی زن و فرزندان شان احساس کرده بتوانند در قلب از خانواده و هر چیز عزیزی که در حیات داشتند در راه خدمت و اعتلای کشور و سعادت مردم خویش (جهت تغییر نظام شاهی به جمهوری) خموشانه وداع می‌کنند، زیرا هیچ فردی در بین ما نمی‌توانست ضمانت کند و یا بداند که فردا سرنوشت خودشان، خانواده شان و وطن مقدس شان چه خواهد شد. ختم

ولی با وجود آن برای صحنه گذاشتن برگفته‌های شاه و ایجاد وسوسه در محمد داود تبلیغات وسیع و دامنه‌داری از جانب رسانه‌های غربی، پاکستان و کم و تم از ایران و طرفداران سلطنت در افغانستان، دوباره خانه به خانه به راه افشاده بود که جمهوری خواهان در تلاش تعویض محمد داود هستند.

از قضا دور و پیش همین روزها بود که دو سه نفر از جمهوری خواهان در کودتای محمد هاشم میوندوال جهت سرنگونی محمد داود و هم‌زمانش همدست شده بودند با اینکه همدستی همکارانش خصوصاً سید امیر قوماندان قوای هوایی و دافع هوا که در رشته هوانوردی دارای تحصیلات عالی از ایالات متحده آمریکا و در تأسیس جمهوریت سهم فعال داشت در محمد داود درباره رفقاییش ایجاد وسوسه و بدگمانی کرده بود.

ولی باز هم پیشنهاد پاچا گل وفادار در تقرر عبد القادر پیلوت به حیث قوماندان هوایی به اکثریت کامل در کمیته مرکزی جمهوری پذیرفته شد.

با آنهم بدون هیچ مقدمه‌یی با همه اعتباری که پاچا گل وفادار در کمیته مرکزی و قوای هوایی داشت بدون اینکه اعضای کمیته مرکزی را به جریان گذاشته باشد با کسب رضایت رییس دولت و احتمالاً به امید آینده‌ی بهتر مستعفی و به حیث سفیر کبیر افغانستان در بلغاریا مقرر شود. پاچا گل وفادار که در اثر فعالیت در جلب و جذب تعدادی از صاحبان منصبان قوای هوایی در صف کودتاچیان ۲۶ سرطان جهت سقوط سلطنت مقام والایی کسب کرده بود، یگانه صاحب منصبی در جمع کودتاچیان بود که قبل از اراده به کودتا با رییس دولت مرادوه داشت و رییس دولت بود که وی را در صف مخالفین سلطنت به کودتا دعوت کرده بود. از انرو کمیته با چند صبا عمر خویش هرگز نتوانست کمبود وی را جبران کند.

حادثه‌ی دیگری که کمیته مرکزی جمهوریت را صدمه پذیر میکند همانا اسناد و مدارکی بود که با حضور داشت عبد الحمید محتاط عضو کمیته از جانب عبد القدیر و سید عبدالاله اعضای کمیته مرکزی که قبلاً رییس دولت را به جریان گذاشته بودند، در جلسه کمیته مرکزی ارایه گردید، که نشان می داد:

عبد الحمید محتاط برخلاف تعهدات و خط مشی جمهوری خواهان (خطاب به مردم افغانستان) با چند تن از صاحبان منصبان قوای هوایی گروهی را بنام گروه کار تشکیل داده بود که واقعا با اهداف جمهوری مغایرت داشت و آنهم به روزگاری که از طرف کمیته مرکزی جمهوریت که خودش عضو آن بود حکومت نظامی در سراسر کشور برقرار و فعالیت‌های سیاسی ممنوع شده بود.

با اینکه محتاط حاضر گردید که سهو خویش را جبران کند اما کمیته مرکزی بدون توجه به پوزش آن با یک اقدام غیر دوستانه وی را از کمیته مرکزی و وزارت مخابرات برکنار میکند.

تصمیم عجولانه و بی مروتی اعضای کمیته، محتاط را در تقویه و ترویج افکار گروه کار، مصمم تر میکند و انتقامجویانه در هر سه اثرش، در باره تاسیس جمهوریت در افغانستان اعضای کمیته مرکزی را با کینه توزی بیش از حد به کارهای ناکرده منتهم میکند.

ولی به هر صورت کمبود این دو شخصیت در حلقه‌های مختلف تعبیرات مختلفی هم در پی

داشت. گروه حذف آنان را از رهبری جمهوریت با اشتراک سید امیر قوماندان قوای هوایی در کودتای میوندوال پیوند می زدند.

دسته ای هم برخوردار نادرست نظامیان تحت اداره آنان را با ملکه در میدان طیاره مثال می آوردند.

اما آنچه به حقیقت پیوست آن بود که هواخواهان شان در قوای هوایی بدون سر و صدا با کمیته مرکزی مقاطعه نمودند.

و با برطرفی عبدالقادر از قوماندانی و دیگر صاحب منصبان طرفدار پادچاگل و فادار از قوای هوایی از جانب وزارت دفاع ملی از تماس با هیئت رهبری طفره می رفتند و همه با هم سرآغازی بود از مخالفت علنی با ما و پیوستن پنهانی با مخالفین ما.

بهرصورت با گذشت زمان و رؤیت اسناد و حضور شواهد واضح تر شده می رفت که هیچ یک از صاحب منصبان اردو که جهت سقوط سلطنت برای تأسیس جمهوریت گرد هم آمده بودند در صبحگاه ۲۶ سرطان در هیچ حزبی از احزاب سیاسی کشور عضویت نداشتند بلکه گروهی بودند محدود و منحصر به فود برای رسیدن به اهداف مشخص خویش.

ولی بعد از ۲۶ سرطان غرور و خودسری یک دسته، و بی تفاوتی دسته دیگر از جمهوری خواهان سبب گردید تا خدمات و جانبازی های ناترس ترین رادمدانی را که در تغییر نظام شاهی به جمهوری در صف اول قرار داشتند نادیده انگارند و از آنها دوری گزینند.

طرد شده گان هم با عقده مندی به دامان احزاب می لغزند که با دولت جمهوری کینه توزی داشتند. بطور مثال:

از آنجائی که در واویلای هفت ثور به حیث سفیر در جاپان اقامت داشتم ماجرای سقوط دولت جمهوری را از قادر خان رهبر صاحب منصبان شورشی در حادثه هفت ثور پرسیدم که:

چرا از جمع ما بریدی و باز چرا به تره کی و امین پیوستی؟

گفت: راستش را بگویم؛ از بی توجهی رهبر کودتا و کم لطفی تو پیرو تره کی شدم. چه می گویی؟ حقیقت را، سپس ادامه داده گفت:

طوری که می دانید؛ من در حلقه دوم رفقا (کمیته مرکزی) بودم و برای بار اول پس از اینکه به قوماندانی قوای هوایی مقرر شدم به حضور رئیس دولت مشرف گردیدم و به اجازه اوشان هفته وار کارهای دفتر خویش را جهت اخذ هدایت و رهنمائی خدمت شان می بردم. بدون

اینکه پی برده باشم و یا چیزی برایم بگویند بعد از کمبود پادچاگل وفادار در هیئت رهبری روز به روز از صحبت‌های شان کاسته شده میرفت تا اینکه؛ روزی بعد از صرف نان چاشت با چند تن از همکارانم در اطاق نان قوماندانی نشسته بودم که؛ ضابط امر آمد و گفت: دگر جنرال موسی خان آمده و می‌خواهند شما را تنها ملاقات نماید. تا بیرون دروازه به استقبال شان رفتم و زمانی که در اطاق با وی تنها ماندم فرمان رئیس دولت را برایم داد که در آن بدون اینکه از من تذکری داده شده باشد، نوشته بود:

دگر جنرال موسی خان را به حیث قوماندان قوای هوایی مقرر نمودم.  
به ایشان وظیفه جدید را تبریک و از اطاق کار خارج شدم.

خلاف انتظار متوجه شدم که چند ضابط ناشناخته به دروازه اطاق بهره می‌دهند. از خود می‌پرسم آیا طرفداران شاه کودتا کرده و فرمان تقرر موسی خان ساخته گی است؟ زیرا موسی خان از طرفداران شاه بود. بهر صورت از یکی از ضابطان خواهش کردم موتوروان مرا صدا کنند.

گفت موتوروان شما کار داشت خانه خود رفت.

بناءً پیاده و شرم زده و سرخورده از قوماندانی برآمده و به سوار تکسی خانه رسیدم و بجز خجالت چیزی نداشتم که به خانم بگویم که چرا به این وقتی خانه آمده‌ام.  
از آنرو خواستم به شما و یا به رهبر تلفون و از پیش آمد غیر منتظره شکایت کنم، ولی تلفون را هم قطع کرده بودند. دفتر ریاست جمهوری فردای آن و فرداهای دیگر هم اجازه ملاقات با رئیس دولت را ندادند. تو هم مشکلاتی که در آن روزها ترا به خود پیچانده بود از ملاقات من و دیگر جمهوری خواهان طفره می‌رفتی.

در گیرودار سرگردانی ناخواسته و نادانسته شام یکی از روزهای که برایم خیلی دلگیر کننده و دردآور شده بود، دو نفری که قبلاً نه دیده و نمی‌شناختم به دروازه خانه ام آمده گفتند: من نور محمد تره کی و اینهم رفیق امین. ما از جانب حزب مأمور شده ایم تا شما را به عضویت ح.د.خ. بپذیریم.

گفتم من عسکرم و از پیروان محمد داود و بناءً به حزب شما داخل نمی‌شوم.  
تره کی خندید و گفت: از شما دیگر کار ساخته نیست و داود هم به شما کار ندارد.  
شنیدن گفته هایش مثل کاردی به قلبم خله می‌زد، چون چیزی به تردیدی آن نداشتم.  
گفتم: اجازه بدهید درباره آن فکر کرده خدمت شما اطلاع می‌دهم.

با تشکر از من جدا شده گفتند: ما منتظریم.

بعد از این گفت و شنودها چندین روز تلاش کردم که تو یا رهبر را ملاقات کنم، متأسفانه میسر نشد که نشد. بدان سبب حوصله ام تنگ و سرآپای وجودم به مقابل شما عقده و نفرت شده بود و آنها هم چون دشمنان آشتی ناپذیر با شما بودند به آنها اطلاع دادم که به حزب شما شامل می شوم.

هر دوی شان دوباره آمدند و کارت عضویت ح.د.خ. را بدون اینکه از طرز تفکر و عقایدم چیزی بپرسند با استفاده از عقده داریم به من دادند.

و منمهم نافهمیده و نادانسته از عقاید و خط مشی خلقی ها جهت مخالفت و سرنگونی دولت جمهوری با آنها متعهد شدم و عضویت حزب آنها را پذیرفتم.

برای رسیدن به این مقصد به غلام حیدر رسولی که چندی پیشترک همکاری با گروه آنها را که مخالف شما بود رد کرده بودم مراجعه می کنم. او خندیده گفت؛ حالا که با ما شدی موقتاً به حیث رئیس مسلخ اردو کار کنید و بزودی رهبر شما را به قوای هوایی مقرر خواهد کرد.

به راستی هم دیری نگذشت که مرا رئیس ارکان قوای هوایی و دافع هوا مقرر کردند و منمهم با اشتراک جمهوری خواهان رانده شده (از کنار رئیس دولت) شالوده کودتای ضد دولت جمهوری را با حفیظ الله امین نماینده نظامی جناح خلق ح.د.خ. پی ریزی کردم که بدبختانه اجرای آن با درک نادرست مایان از اهداف شخص مذکور منجر به در به دری و اسارت مردم و ویرانی کشور محبوب ما گردید.

عضویت محمد نبی عظیمی در جناح پرچم.

او در اثر مشهورش بنام اردو و سیاست در صفحه ۸۳ نوشته اند:

بعضی از اشخاص فکر می کردند که من عضو ح.د.خ. هستم. چنانچه ضیا مجید (عضو کمیته مرکزی) هم عضو حزب نبود در قطعه انضباط هیچکس عضو حزب نبود و هیچکس هم به شوروی به تحصیل نرفته بود.

در صفحه ۱۲۰ همان اثر می نویسد:

در تابستان ۱۳۵۵ ه. ش. عبدالوکیل (بعدها وزیر خارجه) نزدم آمده مرا تشویق نمود که اگر عضویت جناح پرچم ح.د.خ. را بپذیرم.

بعد از روزهای طولانی دودلی و تردید، در حالیکه سرخورده گی ها و عقده های شخصی ها نسبت



به دست اندرکاران رژیم (دولت جمهوری) بالای ما غالب گردیده بود، به عضویت جناح پرچم ح.د.خ. پیوستم.

محمد نبی عظیمی دارای تحصیلات عالی و یکی از صاحب منصبان برازنده بود که توسط احمد ضیاء مجید (عضو کمیته مرکزی جمهوریت) جذب و در گروپ وی در تغییر نظام شاهی به جمهوریت در کودتای ۲۶ سرطان (در گرفتاری وزیر دفاع نظام) سهم ارزنده داشت. او پس از تأسیس جمهوریت به حیث قوماندان قطعه انضباط مقرر می شود که در عین زمان به فرمان رئیس دولت قاضی محکمه نظامی هم تعیین شده بود. قاضی محکمه ای که در محاکمه متهمین نظامی از برائت دادن تا اعدام مجرمین مختار بودند.

ولی متأسفانه مانند ده ها جمهوری خواه دیگر از کنار رهبری دولت جمهوری کنار گذاشته می شود. و او هم با عقده مندی، نه تنها در صف مخالفین دولت جمهوری می پیوندد بلکه در کتابش «اردو و سیاست» به جزء از کارنامه های خود بر همه آنانی که در تکوین و تأسیس جمهوریت سهم ارزنده داشته اند خط بطلان می کشد.

اما با وجود آن در سقوط دولت جمهوری در آشوب هفت ثور ۱۳۵۷ ه. ش. اشتراک نداشت. با وجود کمبود پادچاگل وفادار و عبدالحمید محتاط در هیئت رهبری باز هم کمیته مرکزی جمهوری توانست تا روابط با همدستان خویش را در قطعات کلیدی اردو جهت حفظ امنیت و تحکیم جمهوری در افغانستان استحکام بیشتر بخشند تا بدان وسیله در تطبیق آرمان جمهوری خواهان بنام خطاب به مردم افغانستان عملاً اقدام نمایند.

از آنجائی که قسمت های عمده خطاب به مردم در پلان پنج ساله اول و دوم در عمل پیاده شده بود و مردم افغانستان به آن آشنایی و طراحان کودتا در عملی کردن آنها تجارب کافی داشتند، بنام بهتر دانسته شد تا اولتر از همه، در پی ریزی و طرح پلان جامع تری بنام پلان هفت ساله شروع و در تکمیل پلان انکشافی موجود در کشور اقدامات جدی عملی گردد. تا متکی به تجارب گذشته در طرح پلان انکشافی هفت ساله و با سرعت بخشیدن کار عملی در تکمیل پلان پنج ساله چهارم امیدواری بیشتر در بازسازی کشور توسط دولت جمهوری در مردم ایجاد گردد.

و با اینکه متأسفانه گیرودارهای سیاسی و رفت و آمد حکومت های زود گذر بین سال های ۱۳۴۲ و ۱۳۵۲ ه. ش. کمتر اجازه داده بود تا تطبیق پلان های انکشافی چهارم و پنجم

مؤثریت کافی داشته باشد، ولی باز هم دنباله کار از هم نگسسته بود و می شد با مراقبت در کار بیشتر، استفاده بیشتر نمود.

از آنرو در تکمیل کارهای نیم کله و حفظ مراقبت سرک های پخته و نیمه پخته و احداث وصل سرک های جدید در شبکه حلقوی کشور و بسا کارهای ساختمانی دیگر عملاً اقدام می شود.

و برای اولین بار در کشور کار ۲۴ ساعته شبانه روزی (در ۳ نوبت ۸ ساعته) با تقویه و به کار گماشتن قوای کار آغاز می گردد.

(البته در کارخانه ها و مناطقی که اوضاع جوئی کشور و شرایط کار اجازه می داد).

قوای گاز: در سال ۱۳۳۳ ه. ش. حکومت افغانستان با لغو بیگاری (کار اجباری بدون مزد) و تشکیل قطعات کار در چوکات وزارت فوائد عامه از آنانی که دوره مکلفیت عسکری را در قطعات استحکام اردو سپری می کردند) دست به ابتکار نهایت مثمیری در کار ساختمانی کشور زده بود.

زیرا افرادی که به جای اردو در قوای کار مکلفیت عسکری را سپری می کردند، بعد از دو سال ختم دوره مکلفیت تحت نظر انجیران ماهر (ساختمانی اردو) استحکام علاوه به خوانا شدن، کار آزموده های مؤثر در رشته های مختلف ساختمانی به بار می آمدند.

اولین هسته قوای کار به تشکیل غندی (هزار نفری «یونت اول») در کار ساختمان پل و پل چک و تمدید سرک بین کابل و تورخم در پلان پنج ساله اول آغاز بکار کردند و در اخیر پلان مذکور مهارت و کاردانی قوای کار بجای رسیده بود که روزانه یک کیلومتر سرک را باپل و پلچک آن به عرض ده متر اعمار، پخته کاری و اسفالت می کردند و امید آن وجود داشت که در پلان دوم روزانه فعالیت راه سازی آنها به یک عشاریه پنج کیلومتر بیانجامد و تعداد کارمندان آن به تدریج تا ده یونت بالا برده شود.

ناگفته نماند که همین هنرآموزی و کار عملی افراد در قوای کار بود که بعد از ترخیص به حیث کارگران حرفوی و با تجربه در کشورهای خلیج فارس بدون دردسر پذیرفته می شدند و سالانه ملیون ها دالر از مزد آنان به عایدات کشور افزوده می شد.

ولی با وجود آن وسعت بخشیدن در تکمیل پلان های انکشافی و ایجاد کار بیشتر برای بیکاران بیشتر، سرمایه بیشتر و مصارف بیشتر را ایجاب می نمود که متأسفانه عایدات و دارایی کشور به حدی نبود که حکومت افغانستان از نگاه مالی متکی به خود و از

وابسته گی های اقتصادی به دور نگه داشته شود.

بناء حکومت های افغانستان ناچار بودند تا مانند دیگر کشورهای رو به انکشاف چشم داشت به کشورهای دارنده، خصوصاً ابرقدرت ها داشته باشند. ولی متأسفانه بعد از ختم جنگ جهانی دوم و دو قطبی شدن جهان به شرق و غرب، اخذ کمک از جناح های متخاصم مخصوصاً به کشورهای بیطرف آنقدرها هم که تصور می شود سهل و ساده نبود.

اگرچه حکومت افغانستان توانسته بود تا برای تکمیل پلان انکشافی پنج ساله اول با استفاده از هم چشمی و رقابت ابرقدرت ها و حفظ بیطرفی خویش از کمک های مالی هردو طرف استفاده کند، ولی باز هم نزد مردم ما سئوالی پیدا شده بود که چرا حکومت افغانستان از دولت های ثروتمند و مسلمان که دارای ثروت های بیشماری اند کمک نمی گیرند که از کشورهای منفعت جو و مخالف عقاید مذهبی ما کمک می گیرند. و تلاش دارند تا مردم ما را به دم اقتصاد آمریکا و یا شوروی گره زنند و حتی بعضی ها اخذ کمک های خارجی را برای انکشاف کشور به کافر بودن و وابسته گی حکومت به کشورهای بیگانه توجیه می کردند. بی خبر از اینکه حکومت های افغانستان بارها از برادران ثروت مند مسلمان خویش استمداد کمک کرده و جواب رد شنیده بودند. ولی با آنهم دولت جمهوری دوباره در جستجوی اخذ کمک از کشورهای دارنده مسلمان می شود و این خواسته ایجاب می نمود تا زمینه گفتگو میان سران کشورهای مورد نظر و رئیس دولت جمهوری آماده ساخته شود. اگرچه دولت های متذکره از جمهوری شدن افغانستان دل واپسی داشتند و بعضاً خبرهای نادرست و نامستندی را جهت تخریب اذهان مردم افغانستان پخش می کردند و حتی در کودتاهای سنبله و زمستان ۱۳۵۲ ه.ش. جهت سقوط دولت جمهوری و بعضی ناآرامی های خُرد و بزرگ در کنج و کنار کشور همکاری ساواکی ها دیده شده بود، و از همه مهمتر اینکه مخالفین دولت جمهوری خصوصاً شاه سابق افغانستان و اطرافیانش از جانب دربار ایران بیدریغ تمویل و کمک مالی می شدند.

چنانچه اسد الله علم وزیر دربار شاه ایران درباره شخصی که نفرت خود را به جمهوری خواهان پنهان نمی کرد، در جلد چهارم یادداشت هایش در صفحه ۲۷۸ می نویسد:

«وقتی که به زلمی محمود غازی (پسر عم شاه و داماد محمد داود) سفیر افغانستان در تهران گفتیم هرچه پول بخواهید به شما چک سفید می دهیم، خیلی خوشحال شد.»

مگر از وی به جز تخریب جمهوری افغانستان چه می خواستند که می پرسند؟؟؟

هرچه پول بخواهید به شما چک سفید می دهیم؟؟

ولی بهر صورت دولت جمهوری که تازه یک تحول عظیم سیاسی (جمهوریت) را در افغانستان پیاده کرده بود، و برای ساختن یک افغانستان نوین بیش از همه کشورها به صلح و آرامش و روابط نیک با کشورها خصوصاً همسایه گان خویش نیازمند بود.

لازم بود به جای پرخاش با پرخاشگران جهت حفظ منافع و مصالح ملی در تلاش رفع سوی تفاهات ایجاد شده در کشورهای مسلمان خصوصاً دولت های حوزه خلیج فارس شوند.

و بناءً به پیشنهاد رئیس دولت و تصویب کمیته مرکزی جمهوری محمد نعیم وزیر خارجه اسبق افغانستان که از شخصیت های شناخته شده افغانستان در کشورهای بیطرف و مورد اعتماد اکثر زعمای منطقه بود به حیث نماینده خاص رئیس دولت تعیین و عازم کشورهای خلیج فارس و ایران می شود.

اوشان بعد از دو سه مسافرت و دیدار با شاه ایران، شاه عربستان سعودی و شیوخ حوزه خلیج فارس ضمن صحبت با نویسنده گفت:

«برعکس آنچه در افغانستان می گذرد، سران کشورهای مذکور (از نارسایی های سیاسی و مطبوعاتی ما) در گمراهی عجیبی قرار داشتند و پرسش های شان درباره تأسیس جمهوری در افغانستان و عاملین سقوط سلطنت (کودتاچیان) نزدیکی و شباهت زیادی به اخبار جعلی پاکستان و تبلیغات طرفداران داخلی و خارجی سلطنت داشت.»

ولی با وجود آن زمانی که پیام رئیس دولت به آنها تقدیم و تصریح گردید که:

دولت جمهوری افغانستان برعکس شایعه پراکنی دشمنان مردم افغانستان، مثل گذشته در صف کشورهای بیطرف به حیث یک کشور مسلمان و مستقل باقی خواهند ماند و به هیچ گروهی در افغانستان اجازه داده نخواهد شد تا فعالیت های ضد مذهبی به راه اندازند: بی نهایت خوشحال می شدند.

و با گفته اینک: هیئت رهبری جمهوری افغانستان جهت تکمیل و انکشاف پروژه های ساختمانی خویش از کشورهای ثروت مند مسلمان انتظار آنرا دارند تا آنها را از نیاز مندی به دیگران وارهاند.

به گرمی استقبال و برای کمک های مادی و معنوی اظهار آماده گی می کردند.

عاملین کودتا: افواها شنیده گی ام درباره رفقای برادرم در سقوط سلطنت. کمتر از

گفته‌هایی نبود که شما شنیده بودید، اما واقعیت گواه این است که؛ تا امروز از هیچ‌یک اوشان نه کلمه شنیده شده، و نه کاری دیده شده است که مخالف و مغایر اساسات دین مبین اسلام و عنعنات مردم افغانستان بوده باشد و یا سیاست بیطرفی افغانستان را خدشه دار کرده باشند.

و در ضمن مطابق هدایت داده شده حین ملاقات با سران کشورهای مذکور دعوت نامه‌های رئیس دولت را جهت بازدید رسمی از افغانستان به حضورشان تقدیم می‌کردم. و هر کدام شان به خوشی آنها می‌پذیرفتند و خواهش داشتند تا دعوت آنها را رئیس دولت جمهوری افغانستان به کشورشان نیز بپذیرند.

بنام رئیس دولت جمهوری به دعوت شاه ایران به ثور ۱۳۵۴ ه.ش. عازم تهران شدند. آنهم به روزگاری که جمهوری شدن افغانستان تأثیرات خوش آیندی برای بقای سلطنت ایران نداشت و طرفداری دربار ایران در سقوط جمهوری و بازگشت سلطنت در افغانستان قابل فهم بود.

اما باز هم داشتن روابط نیکو و تفاهم بین دو کشور همسایه و مسلمان برای تحکیم دولت جمهوری ارزش والا داشت و نمی‌شد آنها نادیده گرفت. چنانچه رئیس دولت در بازگشت از ایران و ملاقات با شاه و دیگر سران آن کشور در کمیته مرکزی جمهوریت سفرش را ارزنده خواند و از دیدارش با شاه ایران نهایت خورسند و رضامند بوده گفتند.

در اثر هدایت شاه ایران قراردادهای قروض طویل‌المدت بیش از دو میلیارد دالر آمریکایی برای تکمیل پروژه‌های انکشافی به شمول احداث خط آهن در افغانستان بین وزرای پلان و تجارت افغانستان و دولت ایران به امضاء رسید.

ناگفته نماند که روابط شخصی ام بامحمد داود با دیگر رفقای کودتا و مأمورین عالی‌رتبه دولتی متفاوت بود، و همه می‌دانستند که سال‌ها قبل از کودتا و شناسائی با کودتاجیان ما با یکدیگر روابط عمیق و دوستانه داشتیم. از آنرو دیدارهای نسبتاً طولانی ما در اوقات رسمی و یا غیررسمی نه تنها موجب حسادت هم سنگران ما نمی‌شد، حتی بسیاری اوشان از محبت ما با یکدیگر لذت هم می‌بردند.

من از اعتماد وی به خود می‌بالیدم و او هوشیاری و وفاداری ام را می‌ستود. در یک دیدار خصوصی در بازگشت تهران ضمن راضی بودن از سفر خویش گفت، شاه ایران همه پیشنهادات طرف افغانی را به جبین باز پذیرفت و ضمناً خواهش نمود تا کشورهای برادر

و دوست ایران و افغانستان در مسائل متعلق به دو کشور تبادل اطلاعاتی داشته باشند، و منہم پذیرفتم.

بناءً اطلاعات مورد علاقہ کشورهای ما، بین ساواک ایران و استخبارات وزارت داخلہ را با مشورہ با شما تبادلہ خواهد شد.

گفتم: در این صورت ساواکی‌ها دیگر مخالفین مسلح جمہوریت را تمویل نخواہند کرد. فرمودند: در این بارہ با شاہ ایران چیزی نگفتم.

ولی اضافہ نمود کہ: در این سفر با رئیس حزب رستاخیز ملی ایران ملاقات کردند، روشی خوبی جهت رسیدن بہ دموکراسی واقعی انتخاب کردہ اند. ما می‌توانیم در تأسیس حزب در افغانستان تا حدودی از این روش استفادہ کنیم.

گفتم: تا جائی کہ اطلاع دارم این حزب در جامعہ ایرانی از شہرت خوبی برخوردار نیست و از جانب دیگر خط مشی آنان با سیاست بیطرفی ما متضاد است.

چیزی نگفتند و منہم با برداشت اینکہ اوشان قضاوت دربارہ همکاری و یا عدم همکاری ساواکی‌ها را با مخالفین مسلح (اخوانی‌ها) پیش از وقت می‌داند، رخصت شدم.

و اما آنچه از وحید عبداللہ معین وزارت خارجہ و ہم سفر با رئیس دولت و رفتہ رفتہ از زبان وی در کوچہ و بازار شنیدہ می‌شد چنین بود کہ: رئیس دولت افغانستان با شاہ ایران در این دیدار در بسیاری از مسائل منطقہ و جهان توافق نظر داشتند.

نزدیکی و تفاهم دولت افغانستان با داشتن سیاست بیطرفی فعال، و ایران دارای سیاست یکدندہ و یک جانبہ و ہم بستہ با ایالات متحدہ آمریکا، برایم نہ تنها سؤال برانگیز شدہ بود بلکہ در منجلا ب دست و پا می‌زدم کہ قدرت تفکر و تصمیم یکی پشت دیگری از من فرار می‌کرد، و نمی‌شد باور کرد.

مردی کہ در داغ‌ترین روزهای جنگ سرد ابرقدرت‌ها بین سال‌های ۱۳۳۲ و ۱۳۴۱ ه.ش. با چند کشور محدود سنگ تہداب ہم بستہ گی اولین کشورهای بیطرف را روبروی ابرقدرت‌ها گذاشتہ بود چگونہ امکان دارد قرضہ‌های ایران کہ هنوز بہ اصطلاح بہ شاخ آہر است او را از راہ کشیدہ باشد.

باور چنین گفتم کہ آنہم از کوچہ و بازار برای من کہ یک ربع قرن اہداف مشترکی را با ہم تعقیب می‌کردیم بالاتر از تصور می‌نمود، ولی با تمام ناباوری‌هایم چرخ روزگار بہ نفع کسانی می‌چرخید کہ:

تخریب جمهوریت را با سقوط محمد داود مرتبط می دانستند و نابودی محمد داود را به تجرید وی از هم سنگرانیش شرط می بستند. و ما را هم که بدست خود ما نشانه گرفته بودند. از اینکه شاه ایران به گفته شاه مخلوع افغانستان محمد داود را از رفقاییش برحذر داشته باشد، سندی در دست نیست، اما بعد از بازگشت از ایران از علاقه و اعتمادش از هم سنگرانیش کاسته شده میرفت. دیگر به ریاست خویش در کمیته مرکزی دلبستگی نداشت و دیدارشان با اعضای کمیته، منحصر شده بود با غوث الدین فائق و سید عبدالله و عبدالقدیر. و اگر نزدش کمتر می رفتم و اگر صحبت هایم حتی روی موضوعات مورد علاقه خودش کوتاه تر می بود، مانند گذشته مرا به زود آمدن و تفصیل بیشتر تشویق نمی کرد. متأسفانه همه با هم نمایانگر آن بود که فهمیده یا نافهمیده، محمد داود از سرسپرده ترین یاران خویش در روزهای تجرید شدن است. یارانی که در دشوارترین روزگار سیاسی وی در کنارش برای تغییر نظام شاهی و تأسیس جمهوریت گرد هم آمده بودند و پر مخاطره ترین وظائف را در سقوط سلطنت به دوش داشتند. آنهم به روزگاری که از ده ها نظریه پرداز امروزی (وزراء، و جنرال های دیروزی) ردی پای یکی آنها به دور و برش دیده نمی شد، زیرا می دانستند که؛ نظام حتی از پرواز مرغان هوا در فضای خانه اش هراس و نفرت دارند، چه رسد به آنانی که در دربار مقام و منزلتی داشته باشند. و مقدمه چین های جمهوری هم از آنچه می ترسیدند، از همین بلی قربان های امروزی بوده که اگر از اقدام به جمهوری بویی برمی شدند سرکودتاچیان بود و سری دار. و یک ستاره بیشتر بالای شانه بلی قربان های موجود. اوراق کم و تم باقی مانده از دفتر کمیته مرکزی جمهوریت تعداد کسانی را که در شب ۲۶ سرطان در قیام مسلحانه اشتراک داشتند یکصد و نوزده نفر نشان می دهد، اما تا جایی که بخاطر دارم تعدادشان بیشتر از یکصد و نوزده نفر بود. از میانه آنان تنها پادچاگل وفادار قبل از کودتا با محمد داود مراوده داشت. و به دوران طفولیت در زمان حیات پدری سید عبداللله، محمد داود وی را هم در خانه پدرش دیده بود.

و اما از جلب و جذب کودتاپچیان و معرفی آنان با محمد داود خصوصاً تانکیست‌ها و سرگروپ‌ها قبلاً خاطر نشان گردید

بناءً طراحان کودتا (محمد داود و نویسنده) با هیئت رهبری (سرگروپ‌ها) در تماس و گفتگو می‌بودند و هیئت رهبری بود که با صاحب منصبان هم عقیده رفت و آمد داشتند.

بدین صورت می‌توان گفت که اکثر کامل کودتاپچیان به استثنای تانکیست‌ها به رؤیت همدیگر خصوصاً طراحان کودتا را ندیده بودند و احتمالاً شناخت چهره هم نداشتند. و بایستی هم نمی‌داشتند زیرا روبرو نشدن دسته جمعی از شرایط عمده در کودتاها است.

ولی آنچه آنان را بهم پیوند ناگسسته داده بود همانا عقیده مشترک در تأسیس جمهوریت در افغانستان بود و در پهلوی آن عشق و محبت آنان به کار کرده گی‌های محمد داود و خصوصاً بر اینکه در راه انتقال قدرت از خاندان خویش به مردم افغانستان با آرزوهای نسل جوان همراهی و حتی پیشدستی داشت.

و واقعاً خاطره انگیزترین و پر شورترین دقایقی زنده گی کودتاپچیان دقایقی بود که با پشت سر گذاشتن بزرگترین مخاطره، بزرگترین موفقیت را نصیب شده بودند و با معرفی یکدیگر با چشمان پر از اشک شادی همدیگر را به آغوش می‌کشیدند و می‌بوسیدند.

ولی حالا برخورد با جمهوری خواهان طور بست که اصلاً چیزی به وقوع نپیوسته باشد.

به راستی از پس منظر چنین اتفاقی آنهم با سر سپرده ترین دوستان خویش، با اینکه نفر دوم کشور بودم به خود می‌لرزیدم و با حضورداشت ده‌ها و صدها بلی قربان‌های درباری، احساس تنهایی می‌کردم.

زیرا بخاطر داشتم دو نفری را که مصمم به کودتا جهت تأسیس جمهوریت شده بودند.

برای پیدا کردن هم عقیده سوم کتاب حافظ شیرازی را به یافتن فال نیک ورق می‌زدند.

و اما امروز مثل اینکه اصلاً چیزی اتفاق نیفتاده باشد یعنی نه کودتایی بوده و نه کودتاپچی.

بناءً به یاد روزهایی که دو دوست ساعت‌ها با هم می‌بودند و یکی به اندرزهای بزرگتر خویش گوش می‌داد و دیگری با علاقه مندی خاصی گفته‌های کوچکتر از خویش را می‌شنید و مشاجره می‌کرد از بذله گوئی‌های لذت می‌برد، و با هم می‌خندیدند، به محمد داود گفتم:

گرفتاری‌های بیش از حد اداری مانع آن گردیده است تا دوستان منتظر و علاقه مند خویش «هم‌زمان کودتا» را ملاقات کنید. آنها بی‌صبرانه انتظار دیدار شما را دارند و خیلی هم آرزو دارند تا آنچه در کشور می‌گذرد، خصوصاً از جریان سفر اخیر شما از ایران از زبان شما



بشوند.

گفت: تشکر از یادآوری و مصلحت‌اندیشی شما، واقعاً در دیدار کسانی که در تأسیس جمهوریت در افغانستان پیمان بسته بودیم، سهل‌انگاری شده است و آنانی را که بایستی مرتباً می‌دیدم بیشتر از سالی شد که با هم ندیده‌ایم.

به قوماندان گارد بگوئید؛ در هفته آیند دعوتی جهت دیدار همه کودتاچیان ترتیب دهند تا یکبار دسته جمعی با هم دیدار و گفتگو کنیم و سپس هفته چند نفر آنان را خواهیم دید و ضمن صحبت نان چاشت را با آنان خواهیم خورد.

قوماندان گارد احمد ضیاء مجید همه هم‌پیمانان کودتای ۲۶ سرطان را دعوت می‌کند. اما متأسفانه قبل از روز موعود سید عبداللله و عبدالقدیر بعد از دیدار با رئیس دولت به قوماندان گارد خبر می‌دهند که؛ رهبر گفت دعوت تا هدایت ثانی معطل باشد. در ملاقات‌های بعدی مثل اینکه هردوی ما خبری نداشتیم از دیدار با یاران کودتاچی یادی نشد، اما پی‌گیر درتلاش بودم تا علت آنرا دریابم.

پیرامون همین روزها بود که عبدالقدیر بنا بر هدایت رئیس دولت گاه و ناگاه مرا به جریان گفتگوهایش به نماینده ساواک (مستشار سفارت ایران در کابل) قرار می‌داد و یا به گفته خودش کسب هدایت می‌کرد.

عبدالقدیر بعد از دیدار با نماینده ساواک می‌گفت: خلاصه صحبت ما اینکه؛ آنها می‌پندارند که مایان در منطقه منافع مشترک و دشمنان مشترک داریم، از آنرو مساعی مشترک ما را جهت آگاهی بیشتر از پیش‌آمدهای ناخواسته ضروری می‌دانستند. عبدالقدیر گفت: مهمان ما علاقه بیشتر به توضیحات داشت و منهم به احترام میهمان خویش شنونده بودم.

عبدالقدیر شخص شریف، پاک نفس با تقوا و رهبر کودتا را مانند دیگر کودتاچیان برابر جان خود با همه خودخواهی که داشت، دوست می‌داشت.

در آن روزها بیش از یک سال بود که به حیث قوماندان عموی ژاندارم و پولیس مقرر شده بود که مستقیماً تحت اثر رئیس دولت کار می‌کرد، زیرا قوماندانی ژاندارم و پولیس با اینکه جزء تشکیلات وزارت داخله بود، اما طبق مقررات اردو جهت تأمین امنیت و دفاع کشور جزء قوای مسلح و فرمان‌روای آن در سابق شاه و بعداً رئیس دولت می‌بود.

عبدالقدیر و سید عبدالله وزیر مالیه هردوی شان با هم دوست بودند و سرگروپ‌ها آنان را

به حیث علاقمندان دوست داشتنی ام می شناختند، زیرا هر دوی شان خود و خانه های خویش را به خواهش در خدمت و اختیار سرگروپ ها گذاشته بودند. کودتاچیان اکثر خانه شخصی نداشتند و در قطعات خویش زنده گی می کردند و دید و وادیدهای شان بیشتر درین دو مخفی گاه با سرگروپ ها صورت می پذیرفت.

و در شب ۲۶ سرطان خانه عبدالقدیر به حیث توقیف خانه موقت مخالفین جمهوری زیر اثر خودش به استفاده کودتاچیان می بود. «وظیفه سنگین و کاری بس خطرناکی». با اینکه عبدالقدیر از ملاقات خویش با نماینده ساواک برداشت های خوبی داشت. اما برایم جمله دشمنان مشترک زنگ خطری می نمود که به دروازه سیاست بیطرفی و عنعنوی کشور ما شورک می خورد و با روش موجود ما و سیاست خارجی ایران با همسایه گان تفاوت از زمین تا آسمان و مغایرت کلی داشت.

زیرا حکومت پاکستان در حالیکه دوست و هم پیمان ایران بود، عملاً چه از نقطه نظر تبلیغاتی و چه از نگاه تقویه و ایجاد مخالفین مسلح در تخریب جمهوریت مبادرت می کرد. حکومت ما به حیث یک مملکت بیطرف با اتحاد جماهیر شوروی روابط دوستانه داشت و در حالیکه دربار ایران در پیمان های نظامی برخلاف شوروی با ایالات متحده آمریکا متحد و هم نظر بودند.

از طرف دیگر تردستی و مهارت و اختیارات مالی ساواکی ها و بیچاره گی ما در ناتوایی مالی و دانش استخباراتی ما را بجای خواهد برد که سیاست بیطرف ما را نقص و از کشورهای بیطرف و متحد ما، ما را تجرید کنند.

و متأسفانه هر تعبیر و تفسیر مرا درین باره رئیس دولت با برخلافی با ایران توجیه می کند زیرا او آگاهی دارد از اینکه باور پیدا کرده بودم که جمهوری شدن افغانستان برای نظام شاهی ایران خوش آیند نیست و آنها در تحکیم و پیشرفت جمهوری علاقه ندارند. از آنرو در تلاش آن شدم تا هم لعل بدست آید و هم یار نرنجد. بناءً با استفاده از خودخواهی عبدالقدیر به وی گفتم:

بعد از دیدار ما با یکدیگر شما موضوع را به حضور رئیس دولت هم گزارش دهید.

او گفت: رئیس دولت به من هدایت داده است تا با شما درین باره مشوره کنم.

گفتم: مشکلی نیست، می خواهم شما روی موضوعات خارجی هم با رئیس دولت روابط مستقیم داشته باشید و ضمناً به اطلاع شان برسانید که مرا هم دیده اید.

او با سپاس و احترام از اعتماد و محبتم خارج شد. حکومت ایران از جمله قرضه دو میلیارد دالر، مبلغ ده میلیون دالر و صد عراده سرویس شهری را طبق تفاهم قبلی به اختیار حکومت افغانستان گذاشتند. اگرچه سندی در میان نبود اما وحید عبدالله معین وزارت خارجه می گفت که سرویس ها تحفه شاه ایران به رئیس دولت افغانستان است.

وزارت پلان سروی خط آهن را از اسلام قلعه تاهرات و از هرات تا کابل که معدن مس عینک را عبور می کرد و تا با میان به معدن آهن حاجی گک امتداد می یافت با یک کمپنی فرانسوی از قرضه گرفته شده قرارداد نمودند و تعمیر فابریکه نساجی و قند را در هرات و پشمینه بافی را در قندهار به داوطلبی گذاشتند.

متأسفانه برخلاف پندارها و توقعات بیش حدی که از دیدار رئیس دولت و شاه ایران ما را در خود پیچانده بود و توقع آنرا داشتیم که دیگر تخریبات اخوانی های افغانی مقیم پاکستان در خاک افغانستان صورت نخواهد گرفت.

ولی به صورت بی باوری در اوائل سرطان ۱۳۵۴ ه.ش. تقریباً یک و نیم ماه بعد از سفر رئیس دولت از ایران، ناآمنی در گوشه و کنار کشور از جانب اخوانی های آمده از پاکستان برای اینکه ما را پریشان و قوت های امنیتی را پراکنده کرده باشند شروع می شود.

و به تعقیب آن شام گاه ۲۶ سرطان ۱۳۴۵ منطقه جشن و نواهی آنرا با قطع ٹیم ها و چپه کردن چندین پایه برق به تاریکی ترسناکی فرو می برند و در همان شب اخوانی های مسلح در محل بود و باش و لیان، لغمان، خوست، لهوگر، پنج شیر و چند ولایت دیگر حمله ور می شوند که بعضی محلات را تا یکی دو روز در اختیار هم داشتند.

ولی خوشبختانه با مواجه شدن با مدافعین جمهوری و از همه والاتر هجوم اهالی بر آنها و حمایت از جمهوری با شکست سنگینی در همه جا مواجه شدند و با کشته دادن تنی چند و کشته شدن و زخمی شدن ۳، ۴ نفر از جمهوری خواهان دوباره فراری پاکستان شدند.

تحقیق از دستگیر شده گان نشان می داد که همان آش است و همان کاسه و همان تشویق و تسلیح پاکستان از اخوانی ها و تمویل؟؟

حین گفتگو با عبدالقدیر از وی پرسیدم که دوستان ایرانی ما روی واقعات اخیر در افغانستان چه نظر دارند.

گفت: در این روزها سر و صدای شان نیست، گمان می کنم رخصتی رفته باشند.

او گفت: اما در جناح خلق ح.د.خ. دوست و همکاری پیدا کردم که از همکار توده‌ای‌ها با ح.د.خ. معلومات زیاد دارد.

چون خبری بی مقدمه‌ای بود، چیزی نپرسیدم ولی رفته رفته در کنجاوی عجیب و غریبی فرو می‌رفتم و سؤال‌های غامض و پیچیده‌ی را روبرو می‌شدم.

بعد از در هم کوبیدن مسافری مسلح پاکستان (اخوانی‌ها) رسانه‌های گروهی جانبدار مخالفین جمهوری یکی از قول دیگری نقل کرده نشر و پخش می‌کردند که:

داود (رئیس دولت جمهوری) به کمک کمونیست‌های مسلح جانبدار خویش حملات تخریبی اسلام‌گرایان افغانی را چنان منکوب نمود که تعدادی کشته، جمعی اسیر و باقی دوباره راهی پاکستان شدند.

من که با خوشی از شرمانده ساختن دولت پاکستان در شکست فرمانبران‌شان نزد محمد رفته بودم تا شهادت و مردانگی هم‌زمانش را با هم بسته‌گی و کمک مردم به آنان در این جنگ تن به تن تبریک بگویم، پرسیدند که:

خبرهای یکی دو روز اخیر را شنیدید؟

گفتم: بلی شنیدم که با سخنان زهرآهگین و تحریک‌کننده اما باز هم از شکست و رسوایی مخالفین جمهوری خبر می‌داد.

فرمودند: به این ساده‌گی‌ها هم نیست. آنها می‌توانند به این جنگ‌ها شکل مذهبی بدهند، و بنام جنگ کفر و مسلمان مردم افغانستان را به ضد دولت جمهوری بشورانند.

برایم شنیدن چنین جملاتی و قبول آنها، آنهم از زبان سربازی که اگر اجرای امری را برای سعادت و سربلندی مردم خویش تشخیص می‌داد در اجرای آن هراسی نداشت و مراعات هیچ‌کس را نمی‌کرد، باور نکردنی و غیرمنتظره بود.

زیرا نویسنده در زمانی با محمد داود (صدراعظم) همراز و نزدیک‌تر از بسا اشخاصی بود که برای نهضت نسوان در افغانستان مقدمه‌چینی می‌نمود.

آنهم مصادف بود به روزگاری که دول غرب در ایجاد دسائس برای به زانو در آوردن حکومت‌هایی که بنام بیطرف به دهل‌شان نمی‌رقصیدند حد و مرزی را نمی‌شناختند.

و بنام زمامداران حکومت‌های بیطرف خصوصاً کشورهای مسلمان، از الجزایر (بن بلا) گرفته تا اندونزی (داکتر سکارنو) و محمد داود در افغانستان یکسره به حیث مشوقین کمونیزم و طرفدار شوروی زیر بارانی از تبلیغات گمراه‌کننده کشورهای غربی قرار داشتند.

آژانس باختر خبرهائی که دربارهٔ افغانستان در مطبوعات جهان به نشر می‌رسید روزانه آنها را بیرون نویس و به دفتر صدراعظم می‌سپرد.

در یکی از روزها آنچه در مطبوعات دنیا سر و صدای تازه راه انداخته بود، تحریف از شخصیت محمد داود بود بنام «شهزادهٔ سرخ». و یا به عبارت ساده تر «مرد نامسلمان و کمونیست».

و بدینوسیله مردم مسلمان افغانستان را در مسلمانی او مشکوک و به برخلافی با وی و طرفدارانش تحریک می‌کردند.

زیرا در آن روزها محمد داود عضویت در پیمان بغداد را که مشتمل از آمریکا، ترکیه، عراق، ایران و پاکستان بر ضد اتحاد شوروی بود، نپذیرفته بودند.

و شاید به نسبت هم عقیده بودن با وی بوده باشد که از جمع کارمندان دولت مرا در تبلیغات نامستند به حیث حامی کمونیست‌های افغانستان در آن روز نشانه گرفته و در لحاف بیمار پیچانیده بودند.

در حالیکه در سال ۱۳۳۴ ه.ش. هیچ فردی در افغانستان به حیث کمونیست نه قد بلند کرده بود و نه هم شناسایی شده بود.

و چون محمد داود می‌پنداشت که در جامعه افغانی نوشته‌های بدون مدرک خریداری ندارد به آنها ارزش نمی‌داد.

ولی برعکس برای بنیادگرایان که از اسلام تعبیر و برداشت‌های خود را داشتند نهضت نسوان هم سند بود هم مدرک. و هم شهود به سرزنده در تکفیر وی.

ولی وی بعد از شنیدن و خواندن خبرها رو به من کرده گفت:

«ما و شما به خداوند بزرگ ایمان داریم و پیرو دین مقدس اسلامیم و به اتکاء به خداوند بزرگ برای سربلندی مردم افغانستان هر آنچه لازم باشد و ما توانائی اجرای آنرا داشته باشیم در عمل پیاده خواهیم کرد.»

و ضمناً به خنده گفت:

«اگر مرا سرخکان نگوشت (اشاره به شهزادهٔ سرخ) نترس کشنده تو هم سرخکانچه نیست (نسبت داشتن به شهزادهٔ سرخ).» از این تمثیل شیرین خندیده از هم جدا شدیم.

در آن روزها در کابل مرض سرخکان و سرخکانچه به صورت واگیر آن در اطفال شیوع یافته بود.

موضوع نهضت نسوان که کنده کننده در میان مردم از تقرر چند خانم بدون روی بند در سال های ۳۶ و ۱۳۳۷ ه.ش. به حیث پرستار در شفاخانه های علی آباد و استخدام چند دختر به حیث مهاندار در طیاره های آریانا آوازه افتاده بود. در نسل جوان امیدواری رسیدن به نهضت های اجتماعی را بوجود آورده بود. و در پیرو پوده ها هم عکس العمل بدی نداشت. اما برعکس پشت تعدادی از مأمورین کهنه کار در دولت می لرزید و شاه افغانستان با اینکه در نظر طرفدار جدی نهضت نسوان بود، اما اجرای آنرا در افغانستان و در آن شرایط پیش از وقت می دانست زیرا؛

به نظر درباریان؛ از چنین واویلائی و سقوط دولت امانی تنها سی سال سپری شده بود و هنوز تعدادی از علما و روحانیونی که حکم کفر امان الله خان را به مناسبت ترویج نهضت نسوان صادر و امضاء کرده بودند، به سر زنده بودند و هنوز معارف و روشن ضمیری در مردم بجایی نرسیده بود که از اقدام حکومت در نهضت نسوان در مقابل عناصر ضد نهضت حمایت و پشتیبانی کنند.

ولی برداشت محمد داود و حلقه کوچکی از دوستانش اجرای نهضت را به موقع دانسته و از حمایت اکثریت مردم خصوصاً نسل جوان مطمئن بودند.

و بناء صدر اعظم پس از تکمیل و تحکیم نقاط ضعف دولت، برای جلوگیری از حادثات ناخواسته و تصمیم در عملی کردن نهضت به حضور اعلیحضرت عرض کرده بود که؛

«اعلیحضرتا، اگر رعایای شما نهضت نسوان را نپذیرفتند و به ضد حکومت شوریدند از شما التجا می کنم تا مرا (صدر اعظم) به حیث متمرّد و نافرمان برای آرامش خاطر رعایای خویش برطرف و محاکمه کنید.»

«و اگر نهضت را استقبال کردند، در آن صورت افتخار دیگری بر کارنامه های سلطنت شما افزوده خواهد شد.»

اعلیحضرت فرموده بودند که؛ «موفقیت شما را در این راه از خداوند بزرگ التجا می کنم.» ولی با آنهم اعلیحضرت زمانی که در صف مستقبلین در روز جشن استقلال در ۱۳۳۸ ه.ش. در چمن حضوری محمد داود صدر اعظم و برادرش محمد نعیم وزیر خارجه را با خانم های شان که روی پوش نداشتند می بینند از این برخورد خلاف انتظار برای ۲ - ۳ ثانیه متحیر و متوقف می مانند.

اما شام آن روز در محفل مجللی از جانب صدر اعظم در کمپ شاهانه در چمن حضوری

اعلیحضرت با ملکه و اکثر وزراء و جنرال‌های اردو و تعدادی از مأمورین عالیرتبه با خانم‌های‌شان که روی پوش نداشتند اشتراک می‌کنند.

شب بعد چمن‌حضوری و کمپ‌های آن (منطقه جشن) شاهد هزاران هزار مردانی بودند که به استقبال و حمایت از نهضت نسوان با خانم‌ها و دخترهای خویش بدون روی پوش، صحنه جشن را با آرامش عجیب و غریبی آراسته و یا با تشبیه شاعرانه گلباران کرده بودند.

سال دیگر بچه‌ها و دخترها در فاکولته‌ها یکجا درس می‌خواندند و بدون هیچ تبعیضی خانم‌ها در ادارات دولتی به صفت مأمور و در کارخانه‌ها به حیث کارگر پذیرفته می‌شدند. و تا نزول مصیبت تنظیمی‌ها در رهبری حکومت افغانستان دخترها و خانم‌های افغان هم مانند دیگر زنان کشورهای مترقی و متمدن اسلامی با پدران و برادران خویش برای سعادت و تعالی وطن و مردم خود کار می‌کردند.

اما اولین رئیس دولت تنظیمی‌ها در اولین فرمانش در حالیکه خود و هم‌قطارانش قبای اسلام و عواطف اسلامی را برای روز مبادا در پاکستان گرو گذاشته بودند از خانم‌ها می‌خواهند تا دوباره چادر به سر کنند و مثل گذشته‌ها خانه نشین شوند.

و با این تصور خام بر نهضت نسوان خط بطلان و بر چهره‌ی خویش نقش مسلمان می‌کشند. برگردیم به اصل مطلب که؛ در چنین روز و روزگاری که چرخ روزگار به نفع ما می‌چرخید و با چنان زعیمی‌آهنین صفتی که گفته شد سال‌ها همکار و هم‌نوا بودم. از تعبیر چنین خبر بی‌بنیاد و بی‌اعتباری از رادیو پاکستان آنهم از زبان محمد داود بی‌اراده تکان خورده گفتم:

«از دشمن شکست خورده و مفتضح غیر از دشنام و فتنه برانگیزی چه توقع باید داشت؟ آنها بدون هیچ سند و مدرکی هرچه می‌خواهند به ما می‌گویند.»

در حالیکه تمام اتهامات‌شان از دو سه سطر بی‌بنیاد تجاوز نمی‌کند، اما تکرار باز تکرار و باز هم تکرار می‌کنند تا از دروغ، راست بسازند.

«و اما ما باده‌ها شاهد زنده (آشوبگران دستگیر شده) و صدها سند و مدرک از آنان و با داشتن یک وزارت مطبوعات مهر خاموشی به لب زده ایم.»

«و آنها با استفاده از چنین سکوتی از شکست ننگین و مرگبار گماشته‌گان خود و از آنانی که در کودتاهای ضد جمهوری دستگیر و محکوم شده بودند، واویلائی کربلا و پیراهن عثمان ساخته‌اند.

و خوشنماتر از همه اینکه ما را که از جمهوریت و حاکمیت ملی دفاع می‌کنم تکفیر کرده و

نوکر روس می خوانند و متجاوزین را شهدای مقدس و ما چی؟!»  
سکوت و باز هم سکوت.

فرمودند: «معاون صاحب، شما یکطرف قضیه را خوانده اید. حکومت پاکستان در ایجاد بی امنی در افغانستان تنها نیست از طرف ساواک ایران تمویل و از جانب CIA حمایت می شوند.»

«و متأسفانه مضیقه های اقتصادی و سیاسی، گاهی انسان را وا می دارد تا بعضی موضوعات را نادیده انگارند. اگر ساده تر بگویم ما در موقف نیستیم که با ایران و آمریکا داخل مشاجره شویم.»

«و اما سفیر پاکستان در وزارت خارجه احضار و به وی از تکرار آشوبگری در افغانستان و تقویه و پناه دادن آشوبگران در پاکستان شدیداً اخطار داده شده است.»  
در آن روزها سیاست خارجی آمریکا درباره کشورهای بیطرف صریح و روشن بود. زیرا به تکرار رئیس جمهوری آمریکا و دیگر مقامات عالیرتبه و مسئول آن کشور می گفتند: هر کشوری که با ما نیست، دوست ما نیست.

با چنین سیاست آشکارا سکوت مطبوعاتی ما درباره تخریبات CIA در افغانستان کمترین اثری به جلب دوستی آمریکائی ها نداشت. زیرا حکومت آمریکا به آن کشورهای دوست خطاب می کرد که در پیمان های نظامی با اوشان هم پیمان می بودند و باقی هیچ.  
و محمد داود شخصی بود که اگر سرش می رفت به یک کشور خارجی در خاک خود اجازه تاسیس پایگاه نظامی نمی داد.

و اما در درباره ایران: دو شخصیت مقتدر در صف شاه پرستان مورد اعتماد و اعتبار کامل شاه ایران بودند.

اول: عباس هویدا، صدراعظم که معاهده تقسیم آب هیرمند را با حکومت افغانستان امضاء کرده بود و به آن می بالید. که: موضوع جنجال برانگیز بین دو همسایه که سال ها باعث کدورت دولتین می شد. وی به امر و اراده شاه به آن خاتمه داده است و جداً طرفدار همکاری اقتصادی دولت ایران با افغانستان بود.

دوم: اسدالله آلم وزیر دربار، دوست و محرم نزدیک شاه بود، که: معاهده تقسیم آب هیرمند را با افغانستان، خیانتی به ایرانیان می شمرد و از کمک های اقتصادی ایران به افغانستان ناراضی بود و آشکارا مخالفین دولت جمهوری را کمک مالی می کرد.



بی گمان سکوت ما را هم درباره فعالیت های تخریبی ساواک در افغانستان، به ضعف و ناتوانی نظامی و احتیاجات اقتصادی ما تعبیر می کرد. تا گذشت حکیمانه، جهت تقویه روابط دوستی میان دو کشور (یادداشت های علم - جلد پنجم و شش).

و اما حکومت پاکستان که با یک چشم پُته کانی دولت هند در آن روزها نیمه از بدنه کشورش را بنام «بنگله دیش» از دست داده بود.

و در قسمت دیگرش پشتون هایی باجور، برای آزادی بیشتر از پاکستان، در شب و روزی به شور آمده بودند که دسته جات مسلح بلوچ ها در بلوچستان با الهام از بنگالی ها برای آزادی از تسلط پاکستان می جنگیدند و چندین هزار از بلوچ های مسلح و غیرمسلح در اثر حملات اردوی پاکستان فراری و در افغانستان پناهنده شده بودند.

سال بعد از سرکوب بلوچ های آزادی خواه در پاکستان، جمهوری خواهان افغانستان موفق به تأسیس جمهوریت در تحت قیادت محمد داود می شوند. سرطان ۱۳۵۲ ه. ش. محمد داود که در حمایت از خواست پشتون ها و بلوچ های ماورای خط دیورند برای آزادی شان از شهرت و محبوبیت خاصی در آن مناطق برخوردار بود.

جمهوری شدن افغانستان و دوباره به قدرت رسیدن محمد داود هم با شور و شعف بیش از حد از جانب بلوچ ها و پشتون های مقیم پاکستان استقبال می شود. استقبالی که برای حکومت پاکستان نه خوش آیند بود و نه هم قابل تحمل و پذیرش.

و از وحشت این که محبوبیت محمد داود و تحریکات همزمانش در افغان های آزادیخواه در ماورای خط دیورند، بنگله دیش دیگری را بنام پشتونستان در پیکر زخم برداشته پاکستان تأسیس نکنند.

عجولانه و با شتاب زده گی در به راه انداختن کودتا در ماه های سنبله و جدی ۱۳۵۲ و حملات مسلحانه در ولایات مختلف در سال ۱۳۵۴ ه. ش. در افغانستان برای سقوط دولت جمهوری اقدام می کند و با اینکه همکاری ساواک و CIA را با خود داشت.

خوشبختانه در اثر تلاش جمهوری خواهان سرانجام آشوبگران نه تنها از هم فرومی پاشند و به هدف های نامقدس خویش نمی رسند، بلکه تعداد زیادی از اینها خصوصاً در آشوب اخیر منکوب دستگیر و دوباره راهی پاکستان می شوند.

تحقیق از آشوب گران نمایانگر آن بود که توأم بریا کردن آشوب در ولایات مختلفه و مناطق مورد نظرشان، می بایست یکی از جنرالان اردوی افغانستان که با آشوبگران هم پیمان شده

بود با افراد زیر فرمان خویش در محفلی که رئیس دولت حضور می داشت حمله ور می شدند، که میسر نشد.

در پروگرام شب های جشن جمهورییت شب دوم جشن، ترتیبی دعوتی بود از جانب رئیس دولت در کمپ جمهوری در صحن چمن حضوری.

کودتاچیان اطلاع چنین خبری را به فال نیک می گیرند و تصمیم گرفته می شود تا در آن شب تعدادی از افراد مسلح (شورشیان) با اسلحه زیر بغلی (اسلحه کودتاه) در اطراف کمپ در بین تماشاچیان کنده ولی نزدیک با هم برای حمله، منتظر هدایت جنرال هم پیمان باشند.

ناگفته نماند که معمولاً در شب های جشن، رسم گذشت عسکری، اعیاد و غیره یک کندک افراد مسلح در صحن وزارت دفاع ملی خیمه می زدند و تحت فرمان یک جنرال نوکریوال آماده خدمات عاجل می بودند.

فاصله وزارت دفاع ملی و کمپ ریاست جمهوری در آن روزها خیلی کمتر از هزار متر بود. آیا در آن شب از همین قطعه برای دستگیری رئیس دولت و غیره استفاده می کردند یا از قطعه دیگری متقین نیستم.

بهرصورت در آن شب یک صاحب منصب وظیفه داشت تا جهت هم آهنگی میان حمله آوران از حضور داشت رئیس دولت در کمپ جنرال را خبر و سپس پوره به ساعت ۹ شب توأم با قطع سیم های برق به کمپ حمله ور شوند.

ولی دو تصادف غیرمنتظره باعث سردرگمی صاحب منصب در رابطه با کودتاچیان و جنرال می شود و به این گفته عامیانه صحنه می گذارد. بی اجل هرگز نیست، ورنه بیچاره مرگ را دست و پا بسته سر شانه تا پشت دروازه ها آورده بودند.

۱- رئیس دولت بنا بر هر اتفاقی که پیش آمده بود از حضور در دعوت معذرت می خواهند اما اطمینان دارم که از دسیسه اطلاع نداشت.

۲- غلام حیدر رسولی قوماندان قوای مرکز با اینکه شخص نهایت جسور و ناترس بود، اما در آن زمان محتاط هم بود. بناءً یک کندک افراد مسلح را تحت قوماندانی چند صاحب منصب از جمهوری خواهان به اطراف کمپ جمهوری جهت محافظت از مهمانان توظیف می کند.

نیامدن رئیس دولت در کمپ و محاصره ناگهانی کمپ از جانب افراد مسلح قوای مرکز با اینکه هر دو تصادفی بود، اما تصادفی پنداشتن آن برای مشاهده یکه خود و رفقاییش در

محاصره عساکر مسلح افتاده باشند، ناممکن بنظر می آید. و بالطبع از اطلاع چنین خبری جنرال از فرمان حمله بازمی ماند و شورشیان از حمله بر کمپ ریاست جمهوری. از اینکه در آن لحظات به جنرال ما چه می گذشت، اطلاعی در دست نیست، اما در جهان اکثراً جنرال هایی که در جبهه به این ساده گی مفت می بازند، خودکشی می کنند. بعد از سر و صدای اشتراک جنرالی از اردو با شورشیان جهت سقوط دولت جمهوری، رئیس دولت در این باره نه با کمیته مرکزی جمهوریت صحبتی داشت و نه تمایل بحث روی آنرا. احتمالاً به این واسطه بوده باشد که کودتاچیان ۲۶ سرطان از حضور فعال جنرالان بعد از کامیابی در کودتا برخلاف تمایل رئیس دولت به آنها خصوصاً از تقرر عبدالکریم مستغنی به حیث لوی در ستیز اردو راضی نبودند.

چرا؟ با وجودی که در زمان شاهی اکثر جنرال های اردو اشخاص پاک نفس و وظیفه شناس و شاه پرستان با تقوا و بعضاً دارای تحصیلات عالی ارکان حرب هم بودند. اما شاه دوستی به حدی به آنان ریشه دوانده بود که اگر فرزندش شاه را نمی پرستید و یا به شاه پرستی نورچشمی مشکوک می شدند، قربانیش می کردند چه رسد به دیگران. محمد داود بیشتر و بهتر از هر کسی شرایط جنرال شدن را در اردو و عشق و ایمان جنرالان را به سلطنت می دانست و می فهمید که؛ به جواب کودتاچیان که می گفتند؛ اگر فلان جنرال با موقعیتی که دارد با ما همنوا شود، موفقیت ما در کودتا سریع تر و آسان تر خواهد شد، گفته بود.

در همکاری جنرال ها در تغییر نظام کوشش نکنید که آنها برای حفظ موقف خویش و اثبات وفاداری به شاه، من و تو و امثال ما را قربان می کنند. به دلیل شناخت محمد داود از آنها بود که هیچ جنرالی به کودتا دعوت نشده بود و نه از کودتا اطلاع داشت.

برعکس قبل از کودتا تصمیم بر آن بود که در صورت موفقیت، اردو باید از وجود وفاداران سلطنت خصوصاً جنرالان تصفیه شود.

در جشن استقلال در سال ۱۳۵۱ ه.ش. چند نفر محدودی به مقامات ارشد اردو ترفیع می کنند که از آن جمله بود عبدالکریم مستغنی که به فرمان حضور شاهانه به رتبه تورن جنرال ترفیع و به کفالت دگر جنرال به حیث رئیس زره دار در وزارت دفاع ملی مقرر شده بود. چون او مدعی دوستی با محمد داود بود بناءً ترفیع و تقرر او در چنین مقامی در اثر جلب

اعتماد سلطنت به شاه دوستی وی، برای آنانی که جهت تغییر نظام، همکاری با محمد داود را پذیرفته بودند، سؤال برانگیز چه، که حتی ترس آور شده بود.

ولی برعکس دیگران تانکیست از چنین تفرری خوشحال شده بودند و می گفتند که با همکاری و هدایت رئیس زره دار که دوست محمد داود است مشکلاتی که در خروج تانک ها در شب کودتا از گاراج های تانک وجود داشت حالا برطرف می شود.

اما محمد داود بزودی به آنها تفهیم می کند که از ارتباط و رفت و آمدهای بدون مسائل رسمی جداً با مستغنی محتاط باشد و دیگر کودتاچیان هم از بی اعتماد شدن محمد داود از مستغنی به واسطه رسیدن به چنین مقامی مطلع و آرام و مطمئن می شوند.

بناء بعد از موفقیت در تغییر نظام گماشته شدن وی به حیث لوی در ستیز در رهبری اردو با اینکه کمیته مرکزی پیشنهاد رئیس دولت را در تقرر وی تأیید کرده بود ولی باز هم برای اکثر کودتاچیان سؤال برانگیز شده بود.

زیرا چنین اقدامی در هیچ کودتاه نظامی در هیچ گوشه از جهان سابقه نداشت که رهبری اردو را بعد از موفقیت، کودتاچیان به شخص واگذار شوند که نه به کودتا عقیده داشته باشد و نه به کودتاچیان باور.

از آنرو کودتاچیان خصوصاً اعضای کمیته مرکزی از ستر در ستیز احساس خطر می کردند و برعکس ستر در ستیز از کمیته مرکزی جمهوریت.

و با سر و صدای اشتراک جنرالی با گماشته گان پاکستان جهت سقوط دولت جمهوری و جمهوری خواهان خصوصاً تانکیست ها با حدس گمان از مستغنی نام می بردند.

زیرا مستغنی بعد از تقرر به حیث لوی در ستیز به آنانی اعتماد می کرد که با کودتاچیان ۲۶ سرطان مخالف و بی اعتماد می بود.

و چون دولت جمهوری به دلائلی که پیشتر گفته شد از نشر و افشای چنین حادثه بزرگی که به گوش هر کس از زبان هر کس چیزی گفته و ساخته و پرداخته می شد، باز هم سکوت اختیار کرده بود بناء هر کس به شکلی از اشکال جنرال مورد نظر خویش را متهم و شریک در قضیه می شمردند.

جنرال مستغنی هر هفته یا دو هفته بعد جهت تغییر فصل و باب در بودجه وزارت دفاع ملی و دیگر موضوعات که رئیس دولت اجرای آن را به صدارت حواله می داد، به صدارت می آمد.

ولی خلاف انتظار روزی ملبس به لباس ملکی و بدون دوسیه کار تشریف آوردند.

ما سالها با هم می شناختیم به او احترام داشتم و او هم محبت خویش را از من دریغ نمی کرد. بعد از تعارفات معمولی چند ورقی را برایم داد و گفت نقل استعفای من است که به رئیس دولت تقدیم کرده ام و دلیل استعفای خود را عدم اطاعت اعضای کمیته مرکزی از ستر در ستیز وانمود کرده بود و خصوصاً غلام حیدر رسولی قوماندان قوای مرکز، محمد سرور نورستانی قوماندان قوای ۴ زره دار و محمد یوسف قوماندان قوای ۱۵ زره دار و قوماندان گارد جمهوری را نام گرفته بود.

پرسیدم اجازه می دهید درباره استعفای شما با رئیس دولت مشوره کنم؟ و ضمناً خاطر نشان نمودم مطابق تصمیم جمهوری خواهان رئیس دولت از جانب کمیته مرکزی تعیین شده است نه کمیته مرکزی از جانب رئیس دولت، و شما به حیث یک دوست بایستی مشکلات رئیس دولت را درک می کردید نه استعفا.

او گفت؛ همه چیز را می دانم اما رئیس دولت مرا واداشت که استعفا کنم. او نخواست توضیح بیشتر داده باشد و من هم نه پرسیدم که چرا رئیس دولت شما را وادار به استعفا کرده اند. هر دوی ما سکوت کردیم و با سکوت هم خداحافظی. سالها بعد در دوران تنظیمی ها و حکم روایی مولانا برهان الدین ربانی فلمی بنام «دو روز پی در پی» ساخته می شود که در آن جریان حملات و تخریبات جمعیتی بنام اسلامی را به ضد دولت جمهوری به حیث شهکاری از شهکاری های جمعیت. از آن جمله گشت و کشتارهای (دو شب و روز) ۲۶ سرطان ۱۳۵۴ ه.ش. به سر بلندی و افتخار بر شمرده اند و در ضمن دلیل شکست و فرو ریخته گی آنان را چنین نمایش می دهد که؛ جنرال عبدالکریم مستغنی نتوانسته بود در زمان معین با کودتاچیان همراهی کند.

چون مرحوم جنرال عبدالکریم مستغنی حیات ندارد که از خود دفاع کند دشوار است. به گفته دسیسه گران که در سال ۱۳۵۴ ه.ش. به حیث گمنام ترین اشخاص در افغانستان به دهل پاکستان و در پاکستان می رقصیدند، صحنه گذاشت و مستغنی را بخاطر اینکه مخالف جمهوری خواهان بود، فرمانبر او شان شمرد.

اما بهر صورت در آن شب جشن، جنرالی متعهد شده بود تا با گماشته گان پاکستان در سقوط دولت جمهوری همکاری کند.

از نام و نشانی جنرال بدین منظور در این بحث خودداری شد تا متجسس دیگری در تجسس هویت جنرال روزی را شام و شبی را سحر کند. اما بنام خدا و نه با حدس و گمان.

به دیداری که با عبدالقدیر داشتم گفتم؛ تحقیقات شورشیان رو به تکمیل است و بزودی به محاکمه سپرده می شوند. اما هیئت تحقیق هنوز هم از هویت جنرالی که به آنها وعده همکاری داده بود پوره مطمئن نشده اند. اگرچه دو سه نفر از آنانی که به اطراف کمپ آماده حمله بودند اعتراف کرده اند که به چهره ضابطی را می شناسند که بین آنها و جنرال رابط بوده است، اما بنام وی مشکوک اند احتمالاً نام و شهرت تقلبی خود را به آنها داده باشد تا اصلی را با آنها چندین نفر را که به گفته آنها شباهت داشت به آنها معرفی شد اما شخص مورد نظر در میان نبود.

مطمئن باش تا روزی که بلوچ ها و پشتون ها با پاکستان به تفاهم نرسند همین شما خواهید بود و همین سرگردانی. به شرطی که جاه طلبی دولت ایران را فراموش کنید. گفت: شکر، حالا با ایران مناسبات خوب است.

گفتم: اما ساواک؟

گفت: خوب شد بیامد آمد. از دیدار و صحبت های مستشار ایران برمی آید که ساواکی ها غیر از دربار ایران، در فعالیت های خارج از ایران با CIA هم ارتباط و همکاری داشته باشد. بهر صورت با دیدارهای بعدی امیدوارم معلومات مستندی را در ارتباط با هم بسته گی حزب توده ایران با ح.د.خ. و خرابکاران خارجی را در افغانستان به اختیار ما قرار دهند. و اگر هدایتی نباشد مرخص شویم.

به گمانم فراموش کرده بود که از همکاری عضو رابط با جناح ح.د.خ. چیزی بگویم و منم بخاطر نداشتم تا پیرسم و از جانب دیگر دریافته بودم که رضا کار مذکور اسدالله امین داماد و برادر زاده حفیظ الله امین است که خود را به اختیار قدیر خان گذاشته بود.

ولی بهر صورت در آشوب های سالگرد دوم جمهوریت شواهد و اسناد قابل اعتباری بدست نیامده بود تا کشور دیگری مستقیماً به غیر از پاکستان دخیل شمرده شود.

با آنهام بهتر است جهت مستند بودن و یا نبودن نوشته ها و پی بردن به شهرت و هویت آنانی که در واژگونی اولین جمهوری افغانستان و تخریب سرزمین مقدس شان به فتوای علما و رهبری حکومت پاکستان حمله ور می شدند و تعدادی را می کشتند و جمعی را زخمی می کردند. در آثار خودشان مراجعه کرد تا به گفته احمد یا محمود. مانند:

۱: چنایات روس در افغانستان. اثر داکتر حق شناس.

۲: تاریخ سیاسی افغانستان (کودتای ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ و جمهوری داود خان). اثر ابوذر

پیرزادهٔ غزنوی و ده‌ها اثر دیگر.

البته به فرق اینکه جمهوری خواهان آنان را فتنه‌انگیز، آشوبگر و گماشته‌گان پاکستان خوانده‌اند.

و در آثار مذکور از آنها به حیث قهرمان و جانبازان راه آزادی و حامیان برحق دین اسلام نام برده‌اند و کردار آنان را «جهاد» تمثیل کرده‌اند و کشته‌های شان را «شهدای راه حق» نوشته‌اند.

بنابراین کسانی می‌توانند که در حق و باطل بودن آن و این قضاوت کنند که پنج سال زمامداری جمهوری خواهان را و بیش از ده سال فرمانروایی تنظیمی‌ها و یا به گفتهٔ خودشان، حکومتداری جهادی‌ها را به چشم سر دیده باشند.

و بهتر از همه اینکه: **عطر آن ست که خود بیوید نه آنکه عطار بگوید**

چرا فرار و باز چرا در پاکستان؟

در سال‌های ۵۰ و ۱۳۵۱ ه.ش. گروهی به نام برادران مسلمان، (اخوانی) در گوشه و کنار کابل گرد هم می‌آیند و بارقهٔ از خط مشی اسلامی خویشتن را با پاش دادن تیزاب به روی دختران مکاتب شهر اعلام می‌کنند.

سر و صدای تیزاب پاشی‌ها در ظرف چند روز دهشت و ولوله بی سابقه‌ای را در مؤسسات تعلیمی و مکاتب نسوان و بالاخره در سرتاسر افغانستان بوجود می‌آورد.

از آنرو هر زن و دختری در هر کوی و برزن از دیدن هر مردی به احتمال اینکه بوتل تیزی در بغل دارد یا فرار می‌کردند و یا از خود بیگانه روی می‌پوشانیدند.

از آنرو برای جلوگیری از سراسیمگی بیشتر مردم با وجود تلاش‌های حکومت در دستگیری دهشت افگنان، شاه افغانستان هم به محمد شفیق صدراعظم فرمان می‌دهد تا جنایت پیشه‌گان شناسایی، دستگیر و محاکمه شوند.

از قضا زمانی ردیابی و هویت تیزاب پاشان (به ادعای خودشان، برادران مسلمان) تکمیل و امر و دستگیری آنان صادر می‌شود که مصادف است با ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ و تغییر نظام.

بعد از تشکیل کابینهٔ دولت جمهوری بخاطر نمانده که ریاست مصئونیت ملی بود و یا قوماندانی پولیس وزارت داخله که دوسیه گفته شده را به صدارت آورده بودند و بنا به آن هدایت محمد موسی شفیق در دستگیری متهمین تأیید گردید.

متأسفانه خبر دادند که مظنونین دسته جمعی به پاکستان گریخته‌اند ولی فهمیده نشد که از

اوامر محمد موسی شفیق مطلع و فرار کرده بودند و یا با اعلام جمهوریت. اما بهر صورت فراریان به استقبال گرم حکومت و آغوش باز جمعیت اسلامی پاکستان روبرو می شود، زیرا حضور آنان در پاکستان مصادف بود به روزهایی که پشتون‌ها و بلوچ‌های ماورای خط دیورند جمهوری شدن افغانستان و رهبری محمد داود را جشن گرفته بودند و پای کوی می کردند.

بناءً حکومت پاکستان که از پس منظر قیام بلوچ‌ها و پشتون‌ها بخود می لرزید به بازگشتاندن برادران هم عقیده جهت بپا کردن آشوب و ناآرامی در افغانستان اقدام به توطئه می کنند. و در اثر آن علمای جمعیت اسلامی و دیگر بنیادگرایان پاکستانی برای برهم زدن نظم و امنیت در افغانستان، بدون هیچ دلیل و مدرکی رهبری دولت جمهوری را تکفیر می کنند.

و سند تکفیر را چار قاته زیر بغل تیزاب پاشان به این مفهوم می گذارند که؛ جهاد برای سقوط دولت جمهوری یک امر شرعی و واجبی است و کسانی که برای از بین برداشتن چنین دولتی قیام می کنند مجاهد راه حق اند و کشته‌های شان شهدای راستین دین مبین اسلام.

با داشتن چنین فتوا، تیزاب پاشی به روی زنان و دختران و برهم زدن نظم و آرامش در افغانستان نزد آشوب‌گران مشروعیت پیدا می کند و جلوگیری از آن را عمل نکوهیده و نامشروع می شمارند.

و بناءً حکومت پاکستان زیر عنوان کمک به مجاهدین، متمردينرا تمویل، مسلح و در افغانستان صادر می کند و طوریکه دیده شد با مشت کوبنده جمهوری خواهان و با همکاری دسته جمعی مردم به بیرون راندن آنان از هم می پاشند.

و از آنجمله برهان الدین ربانی که آشوبگران بدخشان و احمد شاه مسعود که شورشیان پنج شیر و گلبدین حکمتیار که حمله به کمپ ریاست جمهوری را رهبری می کردند. در دوران جنگ مجاهدین افغانستان با اتحاد جماهیر شوروی به کمک حکومت پاکستان شهرت جهانی کسب می کنند و در ضمن شخص اول و دوم در دوران جنگ در خفا از دیگر مجاهدین، همکاری با اردوی شوروی را در افغانستان به شرط پذیرفته بودند که ولایات شمال هند و کش «جدا از حکومت مرکزی» در تحت اداره جمعیت به نام ولایت تاجکان گذاشته شود.

با اینکه محمد داود مشاجره و گفتگو را درباره مناسبات افغانستان با کشورهای دور و



نزدیک خصوصاً با ابر قدرت ها دوست می داشت و برای بهره داری جهت منافع ملی با تشیید روابط صادقانه می کوشید و تا روزی که به حیث سفیر روانه جاپان شدم با هیچ کشوری برخلاف کشور دیگری زد و بند سیاسی و حتی سلیقه وی نداشت.

زیرا او معتقد بر سیاست آشکارا، روشن و واضح بود، چنانچه اگر با رهبران ابر قدرتی و یا کشور کوچکی دیدارهای رسمی و یا ملاقات های خصوصی می داشت در صورت تمایل طرف مقابل، ابر قدرتی می بود و یا کشور کوچکی. بدون اینکه کوچک ترین موضوعی را پنهان کرده باشد همه چیز را پاک و پاکیزه و پست کننده به آنها و حتی به سفرای مقیم اوشان در کابل هم می گفتند.

اما برخلاف در رهبری ایران و پاکستان چنین صداقتی دیده نمی شد، زیرا برای آنان نامیسر بود تا برخلاف خواسته ها و آرزوی دول غرب با افغانستان مستقلانه داخل مذاکره، مفاهمه و همکاری شوند و یا طبیعتاً به تعهدات خود پای بندی داشته باشند.

چنانچه در بازگشت رئیس دولت از ایران و ملاقات با شاه آن کشور، حاجی محمد عمر خان پسر سردار عطا محمد خان بلوچ که با هم دوستی دیرینه داشتیم از چهار برجک ولایت نیمروز نزد آمده بود گفت:

«کار عاجل و محرمانه ای با رئیس دولت دارم.»

چون می دانستم رئیس دولت او و خانواده اش را محترم می شمارند وی را با خود نزد رئیس دولت بردم.

او گفت: «حکومت ایران نهر بزرگی را بالاتر از نهر چهاربرجک حفر می کنند و خیلی بسرعت و حتی شبانه در کندن کاری آن فعالیت دارند و با حفر این نهر، ایران می تواند دو سه مرتبه بیشتر از حق آبه خویش از دریای هیرمند استفاده کند.»

محمد داود گفت: «کار شبانه در این فصل سال و آنهم در مناطق گرمسیر ایران یک امر طبیعی است و هم احتمالاً در نهرهای سابقه خویش لایروبی داشته باشند، نه نیت بد.»

محمد عمر خان گفت: «منهم همین فکر را می کردم، اما به بهانه اینکه یکی از اقاربم در بلوچ های ایران مریض است طبق معمول به دیدن رفتم و در ضمن در کنج و کنار نهر تحت حفر با دیگر بلوچ ها سر و کله زدم و آنچه شنیده بودم، به چشم تر دیدم که نهری را حفر می کردند که چندین برابر نهر چهاربرجک ظرفیت داشت.»

محمد داود سکوت نمود. ولی در ضمن خداحافظی به محمد عمر خان گفت:

«کوشش کنید آنچه به من گفته اید، تکرار نشود.»

سپس محمد داود در حالی که متعجب می نمود گفت: «موضوع جنجال برانگیز تقسیم آب دریای هیرمند بین دو کشور با موافقت شاه ایران و شاه افغانستان و پارلمان هر دو کشور، آنهم با مشوره و نظریه متخصصینی که در تقسیم آب های مشترک بین کشورها تجربه داشته بودند صورت گرفته است.»

گفته های محمد عمرخان در نقض معاهده و آنهم معاهده ای که تا هنوز رنگ آن نخکشیده است تعجب آور است. و ایجاب مطالعه و دقت بیشتر را می کند.

بدین منظور به قوماندان قوای هوایی هدایت داده شد تا با مشوره با رئیس کارتوگرافی از منطقه یاد شده توسط یکی از پیلوتان ماهرتر از همه سریع و محرمانه عکسبرداری شود. و چون میدان طیاره شیندند با سرحد ایران خیلی نزدیک بود در ظرف کمتر از یک دقیقه بدون سر و صدا عکسبرداری انجام می شود.

نقشه ها دقیقاً به گفته محمد عمرخان صحه می گذاشت، زیرا متخصصین کارتوگرافی و آبیاری بعد از مطالعه و ارزیابی نقشه ها به این نظریه بودند که نهر متذکره «کانال» بیش از پنجاه متر مکعب آب در ثانیه ظرفیت دارد.

و آنچه می توانست روی این موضوع مناسبات دو کشور را خدشه دار نکند و حکومت ایران را وادارد تا بیشتر از آنچه در معاهده تقسیم آب دریای هیرمند بین دو کشور تعیین شده است ادعا ننماید همانا تغییر مسیر دریای هیرمند توسط اعمار بند کمال خان در ولایت نیمروز به سوی رودبار در داخل خاک افغانستان بود.

که خوشبختانه سرروی مکمل آن در اخیر پلان اول و اوایل پلان پنج ساله دوم تکمیل و در اختیار دولت جمهوری قرار داشت.

بنام دو سه ماه بعد از تأسیس جمهوریت کار ساختمان آن با یک بودجه کم شروع گردیده بود زیرا کشورهایی که برای افغانستان کمک ها و قرضه ها اقتصادی می دادند در اعمار بند پروژه مذکور (احتمالاً برای اینکه حکومت ایران ناراضی می شوند) همکاری نمی کردند. بنام کار اعمار بند پیشرفت چندانی نداشت.

اما با مواجهه شدن به معضله حفر کانال جدید در ایران، مجبوراً از سر جمع بودجه های انکشافی و حتی عادی وزارتخانه کاسته، و به اختیار کارمندان پروژه اعمار بند کمال خان گذاشته می شود.

کار ۲۴ ساعته در سه مرحله شبانه روزی آغاز می گردد و امید آن میرفت تا قبل از ختم کانال گفته شده کار بند کمال خان و تغییر مسیر دریا تا سال ۵۹ یا ۱۳۶۰ هـ ش. تکمیل گردد و بدون اینکه روابط برادرانه بین دو همسایه نیک برهم خورده باشد هر یک مطابق حقابه خویش از آب دریای هیرمند استفاده کنند.

افسانه دیگر:

کار ساختمان بند ذخیره «سلما» بالای هریرود که سی هزار هکتار زمین زراعتی را جدیداً آبیاری و در حدود ۲۵ هزار کیلووات برق تولید می کرد در سال اول جمهوریت آغاز شده بود.

به دور و پیش روزهایی که کار بالای ساختمان بند ذخیره مذکور جریان داشت، در یکی از خبرهای آژانس باخترا آمده بود که دولت اتحاد جماهیر شوروی و حکومت ایران در احداث بند ذخیره آب بالای هریرود در مناطق مشترک بین ایران و ترکمنستان اتحاد شوروی بعد از خروج از افغانستان به موافقه رسیده اند.

چون بدون استفاده از سیلاب های افغانستان بند ذخیره مذکور بی ثمر بود.

حکومت افغانستان توسط وزارت خارجه دوستانه و بدون تذکر و گله مندی از ساختمان بند مشترک مذکور توسط سفارت شوروی در کابل به اطلاع حکومت شوروی می رساند که: مطالعه بالای جریان آب در هریرود نشان داده است که جهت جلوگیری از تخریب و ذخیره سیلاب ها، هریرود ظرفیت و محل ساختمان دو بند دیگری ذخیره آب را دارد که به فاصله های ده تا بیست کیلومتری بین بند سلما و منار جام و بند سلما و می فروش در غرب شهر هرات ساخته شود.

حکومت افغانستان تصمیم دار تا با ختم پروژه بند سلما در نیمه پلان هفت ساله اول کار ساختمان سد های متذکره بالای هریرود را آغاز کند.

بدین مناسبت از کشور دوست اتحاد جماهیر شوروی تقاضا دارد تا به سلسله همکاری های اقتصادی خویش در ساختمان پروژه مذکور نیز حکومت افغانستان را یاری نمایند. مثلی که شوروی ها به حساب خود رسیده بود، زیرا دیگر از احداث بند مشترک ترکمنستان و ایران کاری و حرفی در میان نبود.

از قضا گردش روزگار سردر گم و دنیا چپه گرمک می شود.

آنانی که آرزوی افغانستان آرام و سربلند و معموری را داشتند با یک جهان آرزو یا بخاک

می روند و یا در بدر می شوند.

و زمام امور بدست کسانی می افتد که در گذشته نه چندان دور وطن پرستان را به رضای خاطر پاکستان تکفیر می کردند و در فرمانروایی خویش گاهی به لباس مجاهد و زمانی در نقاب طالب به گل روی ایران فتوای تخریب بند سلما و کمال خان را در حالیکه هشتاد فیصد کار ساختمان آنها تکمیل شده بود صادر می نمودند.

و درگیر و داری چنین زد و بندهایی بود که مولانا برهان الدین ربانی رئیس جمهور افغانستان در اثر از دست دادن ۹۵ فیصد مناطق زیر فرمانش فراری و به ایران پناهنده می شوند. و اما دولت ایران برای بهره برداری از وی نه به حیث پناهنده بلکه به صفت رئیس جمهور دولت افغانستان استقبال و پذیرائی می کنند. و سپس با تشریفات خاصی حکومت میزبان از وی می خواهد تا به بزرگواری خویش پروژه اعمار بند آب گردان ترکمنستان و ایران را بالای هریرود به صفت رئیس جمهور افغانستان افتتاح فرمایند.

و جناب شان هم به اصطلاح اینکه نان مرد به شکم، نامرد می ماند دست بلند همتی به کمر می زنند و با تشریفات نهایت مجلل و خاصی با زیر پا کردن فرش قرمز به محل گذاشتن سنگ تهداب آب گردان مذکور حضور می یابند و با حضور داشت هاشمی رفسنجانی رئیس جمهور ایران به سمت راست و نیازووف رئیس جمهور ترکمنستان به طرف چپ به صفت رئیس جمهور افغانستان فите کار ساختمان را قطع می کنند و سنگ تهداب بند ذخیره مذکور را در دل هریرود جهت استفاده مشترک ترکمنستان و ایران می گذارند.

و رؤسای جمهوری ایران و ترکمنستان از خوشحالی تصاحب شدن بدون معارض هریرود کف می زدند و از شادی به ریش بیچاره مفرور و لک بخشی هایش می خندیدند.

ولی نویسنده حین تماشای درامه استاد در تلویزیون های جهان هوشپرک شده و ناخودآگاه، پس پسک می رفت تا که کنار پیرمرد بلوچ (سردار محمد عمرخان) رسید آنهم به لحظاتی که از ارگ ریاست جمهوری همایش به سوی قصر صدارت روان بود که ناگهان دچار حمله قلبی شد و ناچار به شفاخانه رفتند.

او که از عدم کفایه مزمن و پیشرفته قلبی رنج می برد، درد موجود وی را اطبا آنجین قلبی تشخیص کردند که خوشبختانه بعد از یکماه مداوا احساس خوبی می کرد و دوباره عازم چهار برجک ولایت نیمروز گردید.

در وقت خداحافظی گفتیم: «سردار محترم متوجه خود باشید و گفته دکتران را فراموش

نکنید.»

گفت: «باور کنید یا نه، روزی که از ایران برگشتم از بس که وضع صحی خرابی داشتم در خانه ما فرش ماتم انداخته بودند و زمانی که با آن حال و احوال روانه کابل می شدم از خود و بیگانه می پنداشتند که دیوانه شده ام.»

و واقعاً کانالی را که در ایران برای استفاده بیشتر از حق آبه خویش از دریای هیرمند حفر می کردند مرا دیوانه کرده بود.»

«بناءً سفری چهار برجک و کابل را هم بدون خسته گی و مانده گی دیوانه وار پیمودم ولی حالا سلامتی عزت و آبرویم بسته گی به بستن بند کمال خان دارد، نه به داکتر و دوا.»  
عجبا: یکی به هوای تکیه بر اریکه قدرت دریائی را می بخشد و دیگری به نگهداشت قطره آبی از دریاهاى سرزمینش جان می دهد و در این میانه ما می مانیم و باز هم ریاست جمهوری استاد نامدار برهان الدین ربّانی و شنیدن بریادی دودمان سردار عطا محمد خان بلوچ در زمان نورمحمد تره کی و حفیظ الله امین و قضاوت تاریخ.

پس از این ماجرا روزها، هفته ها و ماه ها و سالی گذشت اما از حضور استاد بزرگوار در مطبوعات پر سر و صدای ایران و ترکمنستان نه اثری بود و نه هم خبری.

از آنرو در روز بازگشت به سوی زادگاهش از بس که از سلطنت بدون سرزمین خسته و دلگیر شده بود، طیاره TU 154 مسافربری افغانستان را که در زمان بازگشت از پاکستان به افغانستان بنام غنیمت جهاد به وی رسیده بود، در آنجا فراموش می کنند.

و با چنین پراکنده حالی دوباره در قریه یفتل های - فیض آباد بدخشان تکیه بر اریکه قدرت بدون رعیت می زنند تا به آرامی نفسی تازه و به امید رسیدن به تخت کابل از فالنامهٔ حافظ شیرازی استفاده کنند.

زیرا هنوز نماینده شان در سازمان ملل عضویت داشت و دولت روسیه و تعداد زیادی از کشورها ریاست جمهوری وی را (با اینکه کمتر از پنج فیصد در خاک افغانستان حکمروایی می کرد) به رسمیت می شناختند.

و دولت روسیه علاوه بر آن به پاداش آن که استاد در زمان ریاست جمهوری خویش از ادعای تاوان جنگ از دولت روسیه طفره رفته بودند.

کانتینر پشت کانتینر نُت های افغانی را چاپ و جهت بازگشت دوباره اش به قدرت به بدخشان می فرستاد.

و او هم در چنان گوشه با چنین ثروتی در سریر شاهی اما در قریه تازمانی فرمانروایی می کردند که:

واویلای فرو ریختاندن آسمان خراش های نیویورک، بطور عجیب و غریبی بدست جمعی از خرابکاران رخ می دهد و جهانیان را به حیرت و سردرگمی دچار می کند. و نمایندگان سراسر جهان گردهم می آیند و مصمم می شوند تا خرابکاران را در هر جائیکه باشند از بیخ و ریشه بر کنند.

در نتیجه همه با هم به این نتیجه می رسند که این کار به کار لنگی می ماند (بن لادن) که از عربستان سعودی فرار و در آغوش کوری (ملا عمر) در افغانستان غنوده است.

و برای اینکه راه گریز را به روی آنان در زیر آسمان و بالای زمین خدا بسته باشند بی سابقه ترین و مجهزترین اردو را از بیش از ۴۰ کشور جهان تشکیل می دهند و جهت دستگیری آنان به افغانستان با همکاری جمعیت اسلامی حمله ور می شوند.

و استاد را با دبدبه و احترام از محلات دور دست بدخشان به کابل می آورند و فرمانروایی اش را در افغانستان به رسمیت می شناسند.

و در مدت کوتاه زمامداریش از کشته ها پشته و از ده و قریه و شهرها تپه می سازند، زمین را به قدرت آتش به آسمان و آسمان را به زمین گره می زنند.

اما در کشته های ویرانه ها نه از کور خبری بود و نه هم از لنگ اثری.

در این میانه بدون تمیز آنکه زورازکی و زورآور گجایی بود. در ناکامی گرفتاری کور و لنگ دولت استاد را مقصر می شمارند.

و با وجودی که استاد و پیروانش آمدن اردوی جهانی را در افغانستان استقبال کرده بودند و در پالیدن متهمین دوش به دوش آنان می جنگیدند ولی باز هم جناب شان را به حيله و بهانه انتخابات از زمامداری به کنجکی تيله کردند.

تا اینکه: دامنه جنگ وسعت اختیار می کند. جنگی که طراحان آن اشغال افغانستان و گوشمالی «بن لادن» و سرزنش ملا عمر و ریشه کن کردن القاعده را از چند روز نهایتاً چند ماه تخمین زده بودند.

اما اکنون از سرحد پنج، شش، هفت، هشت و نه سال هم می گذشت. گذشت، از جنگی که واقعاً پایان ناپیدا و بی ثمر داشت:

آنهم جنگ يك بره با چهل گرگ. یا جنگ ایمان با تکنالوژی.

از جانب دیگر پذیرفتن شکست و یا قبول ناکامی در افغانستان از جانب اردوئی که تقریباً همه کشورهای جهان در سو قیامت آن بصورت مستقیم و یا غیر مستقیم سهیم بودند، کار سهل و ساده ای نبود آنهم قبول شکست از مردمان کشوری که برای استرداد استقلال کشور خویش و به زانو درآوردن ابرقدرتی مانند اتحاد جماهیر شوروی پر مشقت ترین مصیبت های زمان را متحمل، و هست و بود خویش را از دست داده بود.

شخصیت می خواست مانند «گورباچف» که بعد از ده سال جنگ با افغانستان اعتراف کند که جنگ افغانستان زخمی است خونین.

او با ابتکار این و جیزه سیاسی کنایتاً به مردم خویش داناند که شکست را بپذیرند و از افغانستان بازگردند.

واقعاً شکست افغانستان و شفای زخم خونین عمر نوح (ع) می خواهد و صبر ایوب (ع). اگرچه از گفته ها و متن مصاحبه های قلدورهای جنگ با افغانستان برمی آید که به بیهوده بودن جنگ و سردرگمی فتح پی برده اند، ولی با آنهم به فکر خام اینکه به اوطان شان دست خالی برنگشته باشند به جستجوی کلای نمدی و بینی خمیری برمی آیند تا اعتراف، صاف و ساده به شکست.

از آنرو از مخالفین مسلح می خواهند تا بجای جنگ و خونریزی بهتر است جناح های متخاصم با هم مذاکره و مصالحه کنند و حکومت افغانستان از چنین نویدی بال بالک کنان، جهت زمینه سازی برای مصالحه (خود یا به مشوره) از اشخاص شناخته شده دولتی و یا وابسته به دولت کمیسیون مصالحه را با بودجه ناشمار دالری تشکیل می دهند.

خلاصه شرایط مصالحه جامعه جهانی: قوت های ناتو در افغانستان:

از مقاومت مسلح (یا هر نام دیگری که به آنان چسب می زنید) می خواهند که سلاح به زمین گذارند و حضور اردوی جهانی و پایگاه های نظامی آمریکا را در افغانستان بپذیرند.

آنگاه قسماً و یا کلاً اداره کشور با شمول دموکراسی به آنها واگذار می شود، و سپس انتخابات عمومی سرتاسری جهت تعیین حکومت مورد نظر مردم در افغانستان عملی گردد.

لب و لباب خواسته طرف مقابل در جنگ:

تا روزی که یک جنگجوی خارجی در افغانستان وجود داشته باشد ما برای خروج آن جهت استرداد استقلال وطن خویش می جنگیم و سپس قدرت به آنان واگذار شود که در انتخابات عمومی تحت نظر ملل متحد در افغانستان برای کسب قدرت مورد قبول مردم واقع شده

باشند.

بنا بر آن جنگجویان افغانی شرایط طرف مقابل را جهت مصالحه به تسلیم شدن تعبیر و اشتراک در کمیسیون را نفی می‌کنند. از آنرو کمیسیون مصالحه، قد و قیافه کمیسیون مصالحه زمان اشغال افغانستان توسط شوروی را به خود می‌گیرد و یک لنگه به سوی صلح می‌خرامند.

به فرق اینکه صلاحیت پولی برای راضی کردن مخالفین جهت پیوستن به صلح مورد نظر جامعه جهانی و زمان شوروی‌ها از زمین تا آسمان و یا ساده تر غیرقابل مقایسه و تخمین بود. بناءً کمتر کسی باور داشت که شخصی و یا جمعیتی بتواند در مقابل چنین طوفان بی‌مانندی از پخش دلار استاده گی و مقاومت کنند آنهم به تصورشان مردمان فریب خورده و ساده لوحی که با پای برهنه از طرف روز بنام آزادی می‌جنگند و از گرسنه گی شبانه خانه به خانه گدایی می‌کند.

از آنرو بدون اعتنا به گفته چند نفری که پوره تشبیت هويت نشده بودند و مصالحه را نمی‌پذیرفتند در جستجوی اشخاص می‌شوند.

تا استعداد و فهم آنرا داشته باشد که بتواند با پولی سرشار و حمایت جامعه جهانی صلح مورد نظر را بر مخالفین مسلح بقبولاند. بدین منظور چند صباحی جناب صبغت‌الله مجددی را در رأس اداره مصالحه قرار دادند، ولی او پیرتر از آن شده بود که بتواند معامله را طور دلخواه جامعه جهانی تعقیب کند.

از آنرو دوباره به سراغ آشنای قدیمی استاد ربانی ده بده و قریه به قریه می‌روند، زیرا؛ جناب شان هم سحر کلام داشت و هم قدرت بیان و هم سابقه طولانی در شناخت مردم و هم علاقه مندی بی‌شائبه به حضور اردوی جامعه جهانی در افغانستان، و واقعاً هم او بود؛ که می‌توانست برتری استقلال اقتصادی را به آنانی که برای استقلال سیاسی می‌جنگیدند تفهیم و توجیه نمایند که؛

از همکاری جامعه جهانی در افغانستان هم زر می‌بارد و هم زور. بناءً با کمک‌های مالی آنان افغانستان آرام و پیشرفته خواهید داشت و از قدرت مندی آن‌ها از تعرض ایران و پاکستان مصون و مامون.

ورنه هم از گشته گی خواهید مُرد و هم در ظرف چند روز پاکستان و ایران شما و کشور شما را اشغال و در بین خود تقسیم خواهند کرد.



معلوم نیست در مطبوعات پر آوازه جهان و اندرزه‌های استاد چرا از حصه گرفتن سه همسایه دیگر هند و چین و روسیه از تقسیم افغانستان حرفی نیست در حالیکه از یک کوه تا کوه دیگر خروار خروار سلاح ذره وی دارند تا چه رسد به دیگر توانائی و نیروی نظامی اوشان. بهر صورت شهرت و شخصیت استاد دلالت به آن داشت که حضورشان در رأس اداره صلح در دسته جات مخالف سستی اراده در جنگ و سرکشی را بوجود آورده نیست و چه امروز و یا چه فردا به مصلحت اندیشی استاد سر اطاعت و فرمانبری فرود خواهند آورد.

در پیرامون همین برداشت‌های دل خوش گنگ بود که خبر دادند که یکی از پر قدرت ترین شخصیت‌های مخالف حاضر به مذاکره جهت رسیدن به صلح و دست بوسی به حضور استاد گرامی در کابل شده‌اند.

و طرفداران باقی ماندن قوت‌های ناتو (جامعه جهانی) در افغانستان از خوشحالی خندیده بهم می‌گفتند:

بابا، در مقابل شخصیت استاد و بوجی‌های دالر پشت فیل هم به زمین می‌خورد، چه رسد به چند تروریست آنهم گرسنه و بی سر و پا. بناء بدون توجه به اینکه:

هزار خم می‌مست نکند می‌پرستان را چنانکه ذره‌ای خاکی وطن پرستان را عبدالرحمان پژواک مصلحت اندیشان به اندیشه آن شدند تا مهمان گرامی را با تشریفات خاصی استقبال کنند.

از آنرو دو وزیر با تنی چند از کمیسیون مصالحه ملی جهت پذیرائی و بزرگداشت مهمان گرامی با طیاره مخصوصی عازم دویبی می‌شوند و در یکی از بهترین هتل‌های آنجا به وی خیر مقدم می‌گویند و روز بعد عازم کابل می‌شوند، و از طیاره مخصوص به روی فرش سرخ مخملین در حالیکه اطفال خردسال با دسته‌های گل انتظار وی را می‌کشیدند، پیاده می‌شوند و مورد استقبال جمعی از بزرگان کمیسیون صلح و مشاهیر شهر کابل قرار می‌گیرند. سپس با هر کدام با آغوش باز و خنده بر دهان مصافحه می‌کنند.

و از آنجا با وزرای همراه با سواری موتر ضد مرمی در حالیکه از جانب موتر سیکل سواران مسلح بدرقه می‌شدند، وارد مهمان‌خانه دولتی می‌شوند.

و استاد بزرگوار هم که در خارج از کشور تشریف داشتند و از شنیدن حضور نماینده مخالفین مسلح دولت در کابل، به امید ختم جنگ و خونریزی سر از پا نشناخته وارد کابل می‌شوند تا پیشنهادات دولت افغانستان را جهت مصالحه و ختم جنگ که: هماهنگی کامل به خواست نیروهای ناتو در افغانستان داشت با طرف مقابل بحث و مذاکره نمایند.

بناءً یک طرف مذاکره شخصیت شناخته شده و رئیس جمهور اسبق افغانستان و صاحب صلاحیت و کل اختیار در حل و فصل قضیه بود.

و جانب مقابل شخصی ناشناخته ای که خودش خود را نماینده مقاومت مسلح معرفی کرده بود و سابقه اش را هم تنها خودش می دانست، اما در ظواهر امر کالای سر و برش بیش از دو هزار افغانی ارزش نداشت.

ولی باز هم هر دو نفر بایستی به امید یافتن راه حلی با هم مذاکره می کردند البته دو نفری که نه تنها از نظر شخصیت اجتماعی زمین تا آسمان تفاوت داشتند بلکه خواست های شان هم یکی به دیگری سر نمی خورد. مثال:

استاد و طرفداران شان برای سعادت و نیک بختی مردم و استفاده از کمک های سرشار و بی بدیل جامعه جهانی برای آبادی افغانستان طرفدار حضور نمایندگان جامعه جهانی و تأسیس پایگاه های آمریکا در خاک افغانستان بود.

و حال آنکه طرف مقابل مدعی نماینده گی گروه هائی بوده است که بدون توجه به آبادی افغانستان و آرای مردم بجز از خروج عساکر بیگانه نه حرفی را می شنیدند و نه منطق و استدلال را می پذیرفتند.

ولی باز هم به امید ختم جنگ، زمینه دیدار این دو شخصیت نابرابر را با تشریفات فوق العاده برابر می کنند، هنگام روبرو شدن با یکدیگر استاد می خواهد برادرانه وی را در بغل گیرد. اما او تلاش به دست بوسیدن استاد دارد و به رسم احترام حین بوسیدن دست سر به سینه استاد می زند و در ظرف کمتر از ثانیه انفلاق مهیبی همه چیز را دگرگون می کند و از شدت انفلاق هر دوی شان مانند گلی پرپر می شوند و مانند روغن آتش می گیرد و تشخیص مرده یکی از دیگری ناممکن.

هر دو به تعبیر خودشان یکی به شکلی و دیگری به نوعی عزت، سربلندی و استقلال افغانستان را می خواستند. یکی ناآگاهانه در این راه کشته می شود و دیگری آگاهانه هم خود را می کشد و هم آرزومندی دیگری را.

طرفداران هر دو جانب جانبدار خویش را شهید می خوانند. منتها یکی با دارایی بیشماری مالک کشور و صاحب قصری همراه با حمایت نیروهای خارجی در افغانستان و ده ها روزنامه و مجله و تلویزیون و رادیوهای مدیحه گر. و دیگری، گمنامی بی خانمانی.

بناءً شهید امروز را همه می شناختند و بحث در کار نبود.

اما آنچه را از خود و بیگانه از خود می‌پرسیدند این بود که: از میان این دو شهید، شهید فردا کدام‌اند؟

تا در پرتوی علم شهادت، در سیاهی شب، بر مزارش گل سرخی بگذارند و شمع سبزی بیفروزند و به او و قهرمانان همانند او دعا کنند.

بعضی‌ها در این میان با حدس گمان مردم را می‌ترسانند که اگر مقاومت پایداری کند و موفق به خروج عساکر بیگانه شوند دوباره حکومت طالبانست و نفوذ پاکستان.

اما عقل سلیم دگر جای پای به زمامداری ملاها، طالب‌ها، کمونست‌ها و بالاخره به جانب داران دموکراسی غرب در افغانستان نمی‌بینند.

مگر اینها نبودند که در دوره دموکراسی شاه و یا به تعبیر مارشال صاحب شاه ولی خان «گدوگدی»، بهشت را میان دو انگشت خویش به مردم نشان می‌دادند؟

مگر در دوران زعامت این‌ها نبود که هزاران ده و قریه و شهر مبدل به ویرانه‌ها گردیدند؟ و میلیون‌ها انسان به خاک و خون غطه‌ور شدند؟ و بر شرف و عزت و آبروی مردم تجاوز کردند؟

و بدتر از همه اینکه حاکمیت اجانب را بر مردم آزادی پرست افغانستان تحمیل می‌کردند. آیا با همه مصیبت‌های تحمیلی بر مردم، دوباره مردم زعامت اینان را خواهند پذیرفت؟ آنانی که جبر و ظلم و بیدادگری اینها را در افغانستان به رگ و پوست خویش لمس کرده‌اند دیگر به حضور اینان در زعامت افغانستان تن در نخواهند داد.

اما هستند کسانی که مردم را از بازگشت آنها می‌ترسانند و از وحشت اشغال افغانستان در نبود قوای خارجی از جانب ایران و پاکستان به وحشت می‌اندازند تا بدین وسیله باقی ماندن اجانب را در افغانستان تمدید کنند و از دولت سرشان تکیه بر اریکه قدرت داشته باشند و باز هم صاحب میلیون میلیون دالر بیشتر از پیشتر شوند.

اما انتخابات دوره اخیر جمهوریت گواه آن است که اکثریت کامل طبقه خاموش در افغانستان به گماشته گان هیچ‌یک از ملا گرفته تا طالب از کمونست گرفته تا فریفته شده گان دموکراسی غرب به رضا و میل خویش رأی ندادند و بیشترین رأی را به کسی دادند که او را از خود، و خود را از او می‌دانستند. بطور مثال:

در یک طرف انتخابات سیصد میلیون دالر ملل متحد و حمایت بیش از ۴۰ کشور خارجی حاکم در افغانستان + ثروتمندان و صاحبان نفوذ + حکومت افغانستان با همه دار و دسته اش

+ کاندیدانی که به وابسته گی قومی سمتی و لسانی و مذهبی می نازیدند و به آن ها دامن می زدند «گذاشته بودند» تا از میان شخص مورد نظر جامعه جهانی را به اصطلاح از طریق انتخابات به حیث زعیم منتخب برچینند تا تکیه بر اریکه قدرت زنند و به حیث شخصیت قانونی و ممثل اراده مردم به خواسته های جامعه ملل در افغانستان صحه گذارند.

و به سوی دیگر این همه دار و دسته ها کاندیدی به ریاست جمهوری گذاشته شده بود که در زیر آسمان و به روی زمین خدا بجز خیمه کوچکی نه پناگاهی داشت و نه ثروتی و نه هم مدعی وابسته گی لسانی مذهبی قومی و سمتی بود.

اما او به صفت یک افغان و مسلمان باور پیدا کرده بود که مردم آن جرئت و شهامت آن را دارند تا برخلاف خواست کشورهای متهاجم در افغانستان به شخص مورد نظر خویش رأی دهند.

از آنرو مانند ستاره در تاریکی و ناامیدی می درخشد و به اتکاء به خداوند بزرگ و تکیه به مردم خویش خود را به ریاست جمهوری افغانستان نامزد می کند.

مردم در پاکی و علمیت او باور پیدا کرده بودند، زیرا او اولین شخصی بود که در زمان سرازیر شدن دالره های جامعه جهانی سر جوال را با همردیفان خود نگرفته بود و استعفا کرده بود.

مردم او را می شناختند به اینکه او یک افغان و مسلمان است و به آزادی و حاکمیت ملی مردم خویش عشق می ورزد و در زد و بندهای جنایت پیشه گان در تفرقه افکنی قوی مذهبی لسانی و سمتی نه تنها شرکت نکرده، بلکه از آنها نفرت هم دارند.

بناءً بدون بغض و کینه طبقه خاموش اقوام مختلف افغانستان به وی احترام می گذارند و احتمالاً به پیروی از گفته اش به وی رأی می دهد، زیرا او گفته بود:

از پول داران پول بگیرید، اما به وجدان خود رأی بدهید، ولی بعدها ثابت شد که طرفدارانش از مردار خواران پول نگرفته بودند، اما به وجدان خود رأی داده بودند.

نتیجه انتخابات:

از ردیف اول دو نفر زانو به زانوی هم زدند و یکی خود را بر دیگری موفق خواندند. بناءً اسناد و شواهدی مستند و بی شماری را یکی به نفی دیگری به دسترسی مردم گذاشتند که در رأی گیری غبن کرده بودند و هزاران اشخاصی که اصلاً در حوزه انتخابات حاضر نشده بودند، اما در جمع رأی دهنده گان هردوی شان رأی آنها شمارش شده بود.

یا چنین اسناد واضح و روشنی، اگر حقانیت در میان می بود به شهادت یکی بر دیگری هردو غبن کرده بودند. منتها یکی کم و دیگری بیشترک. بناءً بایستی از ردیف نامزدی ریاست جمهوری به حیث غابن قانوناً هردو حذف می شدند.

و در ردیف دوم داکتر رمضان بشر دوست در شمارش آرا برنده سوم شده بود که نه دعواگری در میان بود و نه تقلبی و باز هم اگر حقانیت وجود می داشت و مردم حاکمیت ملی می داشتند.

داکتر رمضان بشر دوست رئیس جمهور برحق و قانونی افغانستان می بود نه ملا و نه طالب و نه هم طرفدار کلبی یا مقصود بنام پشتو زبان و یا دری زبان.

پس با چنین تصمیم جسورانه و تشخیص عالمانه مردم افغانستان آنهم در زیر سلطه اردوی بیش از چهل کشور پیشرفته و قدرت مند جهان نامردانه و غیرمنصفانه نخواهد بود که شهامت و ایمان داری چنان مردمی را نفی کرد و بر اجانب حواله نمود؟

آنهم پس از پیاده کردن تفرقه های قومی، نژادی، زبانی، سمتی و مذهبی توسط شوروی ها در افغانستان و دامنه دادن به آن ذریعه جامعه جهانی.

بطور مثال در زمان اشغال افغانستان توسط شوروی برای در هم شکستادن وحدت و برهم زدن مقاومت ملی در وزارت اقوام قبایل ۹ معین به رتبه وزیر بنام ۹ ملیت مقرر شده بود. پشتون، تاجک، هزاره، اوزبک، ترکمن، بلوچ، نورستانی، پشه ای، هندو و سیک.

و در رأس اداره ملیت ها اشخاصی را گماشته بودند که از بی دانشی ملی و عقده مندی قبیله ای به خون یکدیگر تشنه بودند و برای اینکه یکی به مقابل دیگری استاده گی و مقاومت کرده بتوانند بهر ملیت اجازه داده بودند تا از مردم خویش دسته جات مسلح برای دفاع از حمله ملیت های دیگر ایجاد کنند.

دیری نمی گذرد که کندک ها، غندها و حتی فرقه های قومی از چنین قماشی در افغانستان در تحت اداره «خاد» تمویل و تسلیح می شوند. و از برای فروکش کردن قیام های مردمی به ضد اشغالگران شوروی و شعله ور ساختن تفرقه های قومی در سرکوب پشتون ها اوزبک ها را می فرستادند و جهت خاموشی تاجیک ها قوت های قومی پشتون را، و...

و برای اینکه دامنه تفرقه ها را باز هم تشدیدتر کرده باشند و توسعه داده باشند همزمان بر تجویز تجزیه افغانستان وزارتی را در کابینه به نام وزارت ملیت ها تأسیس می کند که آشکارا کارمندان این وزارت را به استثنای پشتون ها از دیگر ملیت ها انتخاب کرده و می گفتند:

پشتون‌ها زندگی قبیله‌ای دارند و نمی‌شود آنان را به حساب ملیت که یک پدیدهٔ جدید اجتماعی است برشمرد.

و مصیبت بارتر از همه اینکه قوای مسلح افغانستان در ماه اسد ۱۳۶۷ هـ. ش. چهار میلیارد دالر خرید اسلحه را از اتحاد شوروی قرارداد می‌کند و تمام وسائل حمل و نقل دولتی و حتی شخصی از جانب قوای مسلح موظف به انتقال سلاح از بندر حیرتان به کابل می‌شود. و آنهم به روزگاری که هزاران تن مواد خوراکی در سیلوهای مزار شریف و پل خمیری ذخیره بود و فغان مردم کابل از عدم وسائل حمل و نقل از گرسنه‌گی به آسمان نارسیده خفه می‌شد.

و در چنین شرایطی به استثنای نیروی هوایی و دافع هوا و راکت‌های بزرگ مانند اسکاد و غیره متباقی اسلحه میان قوت‌های قوی توزیع می‌گردد در واقع افغانستان را به روی صندوق‌های باروت می‌گذارد تا به یک شعله همه با هم زیر و رو و به حمام خون مبدل شوند. با تمام نیرنگ‌ها و صرف میلیاردها افغانی در اثر درایت و درک مردم افغانستان از توطئه گران، به خادی‌ها اجازه ندادند تا به استثنای فرقه قومی پشتون‌های سنی مذهب در خورد کابل و فرقه قومی شیعه مذهب هزاره در قلعه قاضی در زمان ریاست جمهوری برهان‌الدین ربانی دیگر اقوام را هم طبق پلان بهم درگیر و سرزمین‌شان را به حمام خون مبدل کنند.

آیا بی‌تفاوتی و گناه شمرده نمی‌شود که شعور و استعداد و تشخیص چنین مردمی را در انتخابات و آنهم در چنان شرایطی که توانسته باشند خط فاصلی بین نیک و بد بگذارند و در تأمین وحدت و اراده ملی سربازانه در رأی دهی اشتراک کنند، نادیده گرفت؟

و به غندی غیر تکیه زده، دفاع جانانه آنان را از وطن‌شان به پاکستان نسبت داد و آنان را پاکستانی خواند؟ در حالیکه اشغالگران به شهامت و جانبازی و درایت مردم افغانستان برای آزادی‌شان روز تا روز سر احترام فرو می‌آورند و افغانستان را قبرستان ابرقدرت‌ها نامیده و یکی پشت دیگری از آنجا خارج می‌شوند و اما ما؟

برمی‌گردیم به بحث روی مداخلات پاکستان (صفحه ۶۱) و امیدواری‌ها به قرضه ایران (صفحه ۶۴).

حکومت پاکستان بجای اینکه از مداخلات بی‌موجب از دستگیری و شکست گماشته‌گان خویش در افغانستان احساس شرمنده‌گی و خجالت کرده باشند، برعکس از دستگیری و کشته

شدن تنی چند از آشوبگران بخاطر مسلمان بودن شان از جانب حکومت کابل با آب و تاب زیاد خیر پخش می کردند.

و در کنار آن روز به روز از شدت خبرهای تخریبی پاکستان دربارهٔ جمهوری افغانستان کاسته می شد.

با فروکش کردن مخالفت های لفظی، صدراعظم پاکستان ضمن مصاحبه با خبرنگاران (۹ عقرب ۱۳۵۴ ه. ش.) گفت که او با رئیس جمهور داود به خاطر مذاکراه آماده است به کابل سفر کند. و متعاقباً سفیر پاکستان وزارت خارجه را به جریان درخواست ملاقات بوتو گذاشت که او می خواهد جهت رفع اختلافات میان دو کشور به کابل سفر کند.

این گزارش به حکومت افغانستان غیرمنتظره بود، زیرا هیچ گاه حکومت های پاکستان کلمه اختلافات بین دو کشور را به زبان نمی آوردند و آنچه افغانستان در حمایت از خواست پشتون ها و بلوچ ها اظهار می کرد، حکومت های پاکستان آنرا مسائل داخلی پاکستان گفته و به حرف های افغانستان اعتنا نمی کرد.

به جوزای ۱۳۵۵ هشت ماه بعد، حکومت افغانستان به دیدار بوتو به حیث میهمان رسمی موافقه می کند.

صدراعظم پاکستان یک ماه بعد در ۱۷ سرطان ۱۳۵۵ برای سه روز به کابل آمد.

در مذاکرات بوتو صدراعظم پاکستان نویسنده به حیث معاون محمد داود اشتراک داشت.

محمد داود برای بوتو گفت که او از صمیم قلب آرزو دارد که آن دعوایی که از مدت مدیدی میان دو کشور مسلمان ایجاد ناراحتی کرده، به یک حل قابل قبول بیانجامد تا از حالت برهم و درهم میان دو کشور و نتایج زیانبار آن جلوگیری بعمل آید.

اوشان فرمودند برخلاف تبلیغات و تصورات پاکستان، افغان ها برای بر بادی پاکستان هرگز نه اراده داشتند و نه هم دارند، متأسفانه زمامداران پاکستان هیچگاه نخواستند که ادعای افغانستان دربارهٔ پشتون ها و بلوچ ها را بدانند و آنرا بدون تفکر علیه پاکستان گفته، رد می کردند.

محمد داود گفتند؛ برای رها کردن این روش تنگ نظرانه تهور فکری جدیدی لازم بود که خوشبختانه صاحب نظری مانند شما، بالاخره بدان دست یافتند. محمد داود توضیح دادند که افغانستان نمی تواند در کمک به پشتون ها و بلوچ ها در شناختن حقوق آنها بی تفاوت باشند و برای مردم افغانستان واپسگرائی از خواسته آنها کار ساده نیست.

محمد داود گفتند: آنچه به بلوچ‌ها می‌رود (در آن روزها جنگ بلوچ‌ها با پاکستان هنوز پایان نیافته بود) احساسات نیک همسایگی را مخدوش می‌سازد و می‌خواهیم که پاکستان جنگ به آنها را متوقف و رهبران پشتون‌ها و بلوچ‌ها را از زندان رها کرده و بدین صورت راه اعاده حقوق آنها را هموار سازند.

محمد داود گفتند: مقامات پاکستان با زیر پا کردن حقوق پشتون‌ها و بلوچ‌ها می‌خواهند از ویرانی پاکستان جلوگیری نمایند، ولی این روش نتیجه‌ای را به بار خواهد آورد که پاکستان آنرا نمی‌خواهد (اشاره بود از روش پاکستان در بنگال، که سبب تجزیه پاکستان گردید). محمد داود گفت: مصالحه میان پشتون‌ها و بلوچ‌ها و حکومت پاکستان ضروری است و این به سود همه جوانب ذیدخل است.

مقابلاً صدراعظم پاکستان گفتند: حکومت پاکستان علاقه‌مندی بر حق افغانستان را در مورد حسن نیت به پشتون‌های ساکن پاکستان و حفظ حقوق آنها را می‌پذیرند. بوتو تبسم کنان اضافه نمود؛ ما می‌خواهیم افغان‌ها در راه بهبود همه مردم پاکستان علاقه داشته باشند، نه تنها در مورد پشتون‌ها.

محمد داود بلادرنگ گفت: اجازه بدهید اول غم خود را بخوریم، باز غم همسایه را. بوتو گفت: خوشحالم که افغانستان هر نوع کنار آمدن ما را با پشتون‌ها و بلوچ‌ها می‌پذیرند. محمد داود گفت: آن مصالحه‌ای که در محیط آزاد صورت گرفته و پشتون‌ها و بلوچ‌ها آنرا آشکارا بپذیرند.

بوتو گفت: کاملاً فرموده شما را تصدیق می‌کنم و باید به پشتون‌ها اجازه داده شود که سرزمین خود را «پشتونستان» بنامند.

محمد داود بدون تأمل گفت که؛ این کار خود پشتون‌هاست که برای وطن خود چه نامی را انتخاب می‌کنند.

در پایان اظهار امیدواری گردید تا مذاکرات به سطح رهبری، جهت حل اختلاف میان دو کشور وقتاً فوقتاً دائر گردد.

زامداران پاکستان که از بدو تأسیس پاکستان هر نوع مذاکره میان افغانستان و پاکستان را درباره اعاده حقوق پشتون‌ها و بلوچ‌ها ساکن پاکستان حتی به وساطت شاه ایران و عربستان سعودی و دیگر کشورهای مسلمان نپذیرفته و رد می‌کردند، با چرخش غیرمنظره و روی آوردن به سوی افغانستان، آنهم برای مذاکره درباره اعاده حقوق پشتون‌ها و بلوچ‌ها،



توجهات و تبصره‌های متفاوتی را در محافل سیاسی سبب شده بود، اما واقعیت امر این است که زمامداران پاکستان که در اثر بی‌توجهی به خواست مردم بنگال مرتکب تجزیه پاکستان شده بودند، نمی‌خواستند تا آنچه در بنگال دیده بودند در پشتونستان مشاهده کنند.

بعد از سفر بوتو به کابل محمد داود برایم گفت: مذاکرات، مفید و دلچسب بود اما زمامداران پاکستان مردمانی نیستند که به گفته آنها اعتماد کرد، ولی بهر صورت باید کوشید تا رهبران پشتون‌ها و بلوچ‌ها از زندان‌های پاکستان آزاد شوند تا حتی المقدور از فضای مساعد شده برای اعاده حقوق خویش استفاده کنند.

حکومت پاکستان که به روزهای اول جمهوریت احساس خوشبینی به حکومت افغانستان را از دست داده بود و به کودتاهای نافرجام ماه سنبله و عقرب ۱۳۵۲ و کودتای نافرجام ۲۷ سرطان ۱۳۵۴ مستقیماً همکاری، تحریک و تشریک مساعی داشتند در مقابل پایداری و سیاست واقع‌بینانه حکومت جمهوری افغانستان طوری که دیده‌آمدم از خود نرمش نشان داده و به سفر بوتو صدراعظم پاکستان به افغانستان و سفر محمد داود به پاکستان و آزادی سرکرده گان پشتون و بلوچ از زندان‌های پاکستانی روزنه خوبی جهت ادامه مذاکره بین دو کشور بالای خواست پشتون‌ها و بلوچ‌های مقیم پاکستان بوجود آمده بود.

و اما امیدواری‌های ما و کمک‌های ایران:

همزمان با بازگشت محمد داود از دعوت شاه ایران به کابل، حکومت ایران اعتبارنامه ده میلیون دالر را جهت سروی خط آهن در افغانستان و صد عراده سرویس‌های مسافری را به افغانستان صادر می‌کند.

بناءً سروی خط آهن به دادطلبی بین‌المللی گذاشته شد و یک کمپنی فرانسوی برنده گردید. سپس کار سرویس آغاز، و چون راه تمدید خط آهن بیشتر از ۹۰٪ هموار بود، از آنرو سروی مقدماتی در ظرف یکسال رو به خلاصی بود و آرزو برده می‌شد که تا پایان سال ۱۳۶۲ هـ ش خط آهن از اسلام قلعه، هرات، فراه، قندهار، غزنی، مس عینک کابل و تا معدن آهن حاجی گک به بهره‌برداری آغاز و مورد استفاده قرار گیرد.

سرویس‌های قشنگ، مستریح مسافری قطار پشت قطار وارد کابل می‌شد و در نقاط مختلف شهر کابل جهت حمل و نقل مردم بکار افتیده بود.

بهر صورت با وارد شدن سرویس‌ها بدون سند و مدرکی حتی به دوائر رسمی دولتی گفته می‌شد که سرویس‌ها تحفه‌ای است که شاه ایران به رئیس دولت افغانستان پیشکش نموده‌اند.

توأم با پخش همین آوازه‌ها بود که وزیر تجارت به مجلس وزرا گفت که؛ وزارت بازرگانی ایران به ما نوشته‌اند که؛ سرویس‌های صادره به افغانستان متعلق به شرکت خصوصی ایرانی بوده و شامل قرضه‌های دولت ایران به افغانستان شده نمی‌تواند. وزیر تجارت گفت: مطابق شرایط شرکت حکومت افغانستان بایستی قیمت سرویس‌ها را در ظرف پنج سال با ربح ۱۳٪ بپردازند.

وزیر تجارت علاوه نمود که وزارت تجارت درخواست خریداری صد عراده سرویس را رسماً از حکومت ایران و از قرضه آنها نموده است.

وزیر پلان گفت قرضه‌های قصیرالمدت اکثراً از هشت تا ده سال و ربح آن معمولاً از پنج تا هفت فیصد تجاوز نمی‌کرد، اما حالا ما به یک عمل انجام شده قرار گرفته‌ایم که نمی‌توان سرویس‌ها را مسترد کرد و نه هم قبول قرضه فوق‌العاده را.

بهرصورت مجلس وزراء به وزارت مالیه هدایت دادند تا قرضه سرویس‌ها را مطابق نوشته وزارت بازرگانی ایران بپردازند. اما نزد اکثر وزراء سئوالی پیدا شده بود که سرنوشت قرضه‌های بزرگتر ایران فردا چه خواهد بود؟ بعضی‌ها هم می‌پنداشتند که این موضوع بدون گزارش از حضور شاه ایران صورت گرفته است.

اما محمد داود با وجود حفر نهر بزرگی در پایان دریای هیرمند و موضوع سرویس‌ها باز هم او به وعده‌های شخص شاه ایران به کمک‌های اقتصادی به افغانستان خوشبینی زیادی داشت. و حتی می‌پنداشتند که با استفاده از رقابت و هم‌چشمی دولت سعودی با ایران می‌شود کمک‌های بیشتری از سعودی‌ها و دیگر کشورهای خلیج فارس برای آبادی افغانستان کسب نمایند.

و اگر احياناً کسی به وی می‌گفت که حکومت‌های حوزه خلیج فارس صلاحیت قرضه دادن بدون اجازه آمریکا را ندارد، خوشش نمی‌آمد.

بنه‌آه او بیشتر در جلب سرمایه‌گذاری کشورهای خلیج فارس برای پیشرفت افغانستان می‌اندیشید تا پخش افواها تخریبی آنان درباره یاران سرسپرده‌اش.

از جانب دیگر تشویشی را که در همان روزهای اول جمهوری (تعویض وی به یکی از هم‌زمانش) در وی ایجاد کرده بودند، باعث شده بود تا نخواهند یارانش در ساحه بین‌المللی چه، که حتی در خانه خود هم شهرت و محبوبیت خویش را حفظ کنند.

از آنرو نه خود از اتهامات بی‌بنیاد به یارانش (کمونیست‌های پیرو شوروی) دفاع می‌کرد و

نه هم به آنان اجازه می داد تا از خود دفاع نمایند. دیگر در بیانیه هایش، از آنانی که به فرموده خودشان، سنگ تهداب اولین جمهوریت را در افغانستان گذاشته بودند، خبری نبود.

و شب پر مخاطره ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ ه.ش. کاملاً به فراموشی سپرده شده بود. با اینکه در روزهای قبل از تغییر نظام، به این واقعیت باور داشتیم که قیام های مسلحانه مخفی در دو مرحله به ناکامی مواجه می شوند. اول اینکه؛ یک یا چند نفر از صف کودتاچیان رو می گرداند و طرف مقابل را به جریان ماجرا قرار می دهند، و کودتاچیان بدون اینکه به جنبند دستگیر و محاکمه نظامی می شوند (رفتن به سردار).

دوم اینکه؛ بعد از کامیابی و رسیدن به قدرت نتوانند وحدت و هم بستگی هم پیمانان را حفظ کنند.

متأسفانه با فراموشی آنچه از سرنوشت دیگر کودتاها در دیگر نقاط جهان آموخته بودیم، بدون هیچ ضرورتی به ناچیز شمردن سهم یاران خویش در کودتا و یکه تازی تلاش می کردیم و آنهم به روزگاری که از حمایت و پشتیبانی کامل و بی شائبه صاحب منصبان صادق، پاک نفس و وطن دوستان ناترس و کلیدی اردو برخوردار بودیم و به کمک و یاری آنان بود که در تغییر نظام و سپس به دسائس خوانده شده فائق آمده بودیم.

و در حالیکه با استفاده از چنین محیط پر از آرامش، پلان های اقتصادی و انکشاف همه جانبه در کشور بطور دلخواه در عمل پیاده می شد و در اصلاح قوانین مطابق روحیه جمهوریت قانون دانان زیادی مشغول اصلاحات و بررسی بودند.

در این میان قانون جزا، مراحل قانونی خود را پیمود و امید آن می رفت که قانون مدنی تا ختم سال ۱۳۵۴ و اوایل ۱۳۵۵ ه.ش. مراحل قانونی خود را به پیماید و در محاکم شرعی مورد استفاده قرار گیرد و هم قانون اصلاحات و توزیع اراضی رو به خلاص شدن بود.

خطر جدی حاکمیت دسته جمعی را که هدف اصلی و اساسی جمهوری بود تهدید نمی کرد. اما صاعقه نامرعی با جرقه های سوزنده اش وحدت و هم بستگی ما را نشانه گرفته بود و زمینه تخریب جمهوری را به مخالفین جمهوری آماده و مهیا می کرد.

و گرگ های باران دیده دولتی با درک بی علاقه شدن رهبر به پیروانش دست آستین را خصوصاً ستر در ستیز به تضعیف و پراکنده کردن کودتاچیان از وظائف کلیدی شان در اردو

بالا می‌زند و یکی را پشت دیگری از وظائف و نزدیکی با رهبری به قطعات اطراف و اکناف افغانستان تغییر و تبدیل می‌کند.

درین باره روزی ضیاء مجید گفت؛ لوی در ستیز قطعه انضباط را از نقطه نظر تسلیحات و تشکیلات به سطح قطعه نفر خدمت‌ها پایین آورده‌اند.

و در غیابم در یک روز نزدیک به چهل صاحب منصب (گارد) را به امر لوی در ستیز به نقاط دور دست کشور تبدیل کرده‌اند و اشخاص را به گارد فرستاده‌اند که از هویت و درجه آن‌ها و علاقه مندی‌شان به رهبری و دفاع از جمهوریت آگاهی ندارم.

احمد ضیاء مجید گفت؛ چنین پیش‌آمدی را هرگز نه انتظار داشتم و نه حالا قدرت تحمل آنرا دارم.

دیگر کودتاچیان که زیر ساطور لوی در ستیز قرار داشتند، جدی‌تر صحبت و یادآوری می‌کردند که؛

پیش‌آمد و خوش‌گفتاری شما و رهبر شما که قبل از تغییر نظام با ما داشتید، هرگز نمیشد که تصور کرد با چنین بی‌اعتنائی‌ها و کم‌ارزشی‌ها آنهم توسط اشخاصی که از شما و اقدامات شما بیان در کودتا نفرت داشتند مواجه شویم و در پیشروی شما ما را تکفیر کنند و گویا به فرمان شما سنگسار هم.

دلسردی و کناره‌گیری و بالاخره استعفای احمد ضیاء مجید، و آنهم با نبود پادچاگل وفادار، زخمی‌دگیری بود که کمیته مرکزی (حکومت دسته جمعی) را بی‌موازنه می‌کرد زیرا؛

احمد ضیاء مجید قبل از اینکه به کودتاچیان جهت تأسیس جمهوریت بیبوند لمری بریدمن و مدیر پیژند قطعه انضباط بود، قطعه‌ای که سرپا از اشخاص مورد اعتماد و علاقه مند سردار عبدالولی تشکیل شده بود و با جدیدترین اسلحه سبک مجهز بودند و از امتیازاتی که دیگر صاحب منصبان اردو به آن دسترسی نداشتند برخوردار می‌شدند، از قبیل خوراکی و البسه.

سردار عبدالولی ضیاء مجید را بچه کا کا خطاب می‌کرد حفاظت و نگهبانی محل بود و باش سردار عبدالولی با او اعتماد شده بود.

صاحب منصبان و حتی افراد عادی این قطعه جهت وفادار ماندن به عبدالولی زیر ذره بین دستگاه‌های استخبارات دولت قرار داشتند و با کوچک‌ترین انحراف شدیداً مجازات می‌شدند.

زیرا، در آن شب و روز اداره اردو و بقای سلطنت به این فرد نمره یک خاندان سلطنتی

(سردار عبدالولی) گره خورده بود و برای کودتاچیان دستگیری چنین شخصی و با داشتن همه نگاهبانان جان فدا، آنهم بدون خونریزی یک معما شده بود.

ولی شمیم جمهوری احمد ضیاء مجید را به صف جمهوری خواهان کشانید و به امید اینکه سنگی در تهداب جمهوریت شده باشند، خودش و سپس رادمردان دیگری از قطعه انضباط در صف جمهوری خواهان پیوستند.

از آنرو مارشال شاه ولی خان و جنرال سردار عبدالولی (پدر و پسر) بدون اینکه آب از آب تکان خورده باشد به دام جمهوری خواهان در صبحگاه ۲۶ سرطان اسیر شدند.

تفصیل در کتاب تأسیس و تخریب اولین جمهوری در افغانستان.

فردای دستگیری پدر و پسر اوایلای عجیب و غریبی در دودمان سلطنتی بپا می شود و مقصر و گناهکار این بی حرمتی به خاندان سلطنتی احمد ضیاء مجید را نشانه گرفتند. یکی او را نمک به حرام می نامید و دیگری می گفت که او به ولی نعمت خود خیانت کرده است و باید به حسابش رسید.

ولی همه با هم، همه ما را کافر و لامذهب می خواندند زیرا به سایه خدا و وابسته گانش اهانت شده بود.

اما در صف کافران ضیاء مجید در ردیف اول قرار داشت.

در واقع وحدت و آرزومندی جمهوری شدن افغانستان همه جانبازان جمهوری را مشت آهنین ساخته بود که اصلاً نمی شود وظیفه یکی را بر دیگری ارجحیت داد، زیرا هر یک از آنان در اجرای وظیفه ای که مأمور شده بودند اگر تعلل می ورزید و یا به طرف طرفداران تاج و تخت می لغزید در فردای آن شب، تغییر نظام و تأسیس جمهوریت ناممکن اگر نبود بدون خونریزی و تباهی امکان پذیر هم نبود. بطور مثال:

با اینکه سه چهار نفر از جمهوری خواهان از آنجمله غوث الدین فائق و عبدالحمید محتاط هریک کتابی نوشته اند و با بی مهری مرا ناسزا گفته اند، اما موضوع بحث در اینجا دفاع از خود و سرزنش دیگران نیست، بلکه هدف اصلی به میان گذاشتن کارنامه های اشخاصی است که در شب ۲۶ سرطان در سقوط سلطنت انجام داده اند.

بطور نمونه یکی از یاران کم مهر شده با اینکه چیزی ننوشتند، اما در تحریف هویتم به در و دیوار همقصد می کرد، همسنگر گرامی توره خان جگرن از ردیف صاحب منصبان احتیاط در صف جمهوری خواهان بود او در شب کودتا وظیفه داشت تا با چند تن از جمهوری خواه مسلح

دستگاه مخابرات سرتاسری را تصرف و از کار باز دارد.

او و یارانش هم هنگام با پیام رهبر کودتا مرکز تلفون و تلگراف را بدون کمترین صدمه به دستگاه و یا اینکه کسی زخمی و یا کشته شده باشد، دستگاه را اشغال می کند و از فعالیت بازمی دارد.

و واقعاً اگر همزمان با حرکت قطعات کودتاجیان به سوی اهداف مشخص، دستگاه فلج نمی شد و از کار باز نمی ماند، باز هم همان آتش بود و همان کاسه و خونریزی و پیامد ناهنجار کودتا.

خوشبختانه هماهنگی ها و سرعت عمل باعث شده بود تا تمام نقاط و اشخاص مورد نظر در زمان معین دستگیر و اشغال شوند و طرفداران سلطنت مجال آنرا نیابند که از جا بجنبند. بنام ماهرانه به دام افتیدند و بینی یکی از آنها خون هم نشد.

به ادامه صحبت با قدیر خان بود که به دیدار دیگرش می گفت؛ دیروز با مستشار سفارت ایران و دو نفر از همکاران شان در وزارت داخله ملاقات داشتم. آنها در ضمن گفتگو قرار وعده نام نویس چند نفر از پرچمی ها را برایم داد که با حزب توده ایران همکاری قلمی و تبادل مالی داشتند و سپس نقل کاغذ را پیش رویم گذاشت که مستشار سفارت ایران به وی داده بود. در کاغذ نام هائی نوشته شده بود که با تمام شناختی که از پرچمی ها و دیگر احزاب کمونیست در افغانستان را داشتم، برایم شناخته نشده بود.

اما نام یکی از کودتاجیان ۲۶ سرطان (مولاداد) در آن قاطی شده بود که با سرو جان از جمهوری نگهبانی می کرد. و با عشق بی پایانی به رهبر کودتا عشق می ورزید و نه من، بلکه هیچ یک از جمهوری خواهان تصور آنرا نداشت. که وی با چنین دناستی به وابسته گی به یک گروه خارجی تن در داده باشد.

از آنرو با دیدن نامش در لیست سیاه هشتم لرزید و باور پیدا کردم که ساواکی ها ما را به دست خود ما هدف قرار می دهند تا بدینوسیله دوستانه رهبر کودتا را از بهترین و سرسپرده ترین فداکارانش جهت سقوط جمهوریت تجرید کنند.

آنهم بدبختانه به روزگاری که در اثر خواهش شاه ایران محمد داود همکاری ساواکی ها را برای کسب معلومات بیشتر از آنچه پشت پرده در منطقه می گذشت پذیرفته بودند. و نمی شد درباره سوء نیت آنها به محمد داود گزارش داد و آنهم از جانب نویسنده که محمد داود به خوبی می دانست که من به صداقت دولت ایران در تقویه بنیه مالی دولت جمهوری

باور ندارم.

و از جانب دیگر بعد از مطالعه چند سطر کوتاه بدون مقدمه و خیر که قدیر خان به من داده بود و اصلاً به یک گزارش سیاسی و استخباراتی شباهتی نداشت احساس می کردم که قدیر خان مرا به جریان آنچه بین او و مستشار سفارت ایران گذشته است، قرار نمیدهد. بناً به وی گفتم: شما اطلاع دارید که همان روزهای اول تشکیل کابینه به ریاست مصئونیت ملی هدایت داده شد تا معلومات بدست آورده را مستقیماً خدمت رئیس دولت تقدیم دارند. برای هماهنگی بیشتر گفتگوها و معلومات که از ساواکی ها بدست می آورید با رئیس دولت به میان بگذارید نه به صدارت.

و اگر اوشان لازم دانستند مرا هم به جریان قرار خواهند داد. قدیر خان که از همان روزهای اول دولت جمهوری قوماندانی ژاندارم و پولیس را جزء قوای مسلح پنداشته بود و از وزیر داخله فاصله گرفته بود، حالا که از قید صدارت هم آزاد می شد مثلی که دنیا را به وی بخشیده باشم با قدردانی و احترام گفته هایم را پذیرفت و مرخص شد. قدیر خان یکی از اعضای وفادار کودتا بود و بیشتر از همه چیز در تحکیم جمهوریت و وفاداری به رهبر کودتا معتقد بود. او مانند ماشین دقیقاً آنچه به وی هدایت داده می شد، اجرا می کرد.

اما از اینکه ایجاد نامنی و خرخرشه و بی موازنه شدن پلان های انکشافی و تضعیف جمهوریت در افغانستان برای بقای سلطنت در ایران مؤثر و مفیدتر است تا استحکام و نیرومندی یک کشور جمهوری شده در پهلوی ایران.

متأسفانه فهم قدیر خان در تحلیل چنین مواردی نه تنها قد نمی داد بلکه در صف آنهایی قرار گرفته بود که انکشافات عجیب و غریبی را در افغانستان در رابطه به کمک های ایران و دیگر کشورهای خلیج فارس خیال پلو می زدند.

و حتی گاهی می اندیشید که بقاء سلطنت ایران با دوستی با جمهوری افغانستان بسته گی ناگسسته دارد و با ساده دلی باور پیدا کرده بود که خلقی ها بی شائبه آرزوی همکاری با دولت را دارد و او پنداشته بود که با همکاری ساواکی ها از خارج و کمک خلقی ها از داخل استخبارات نیرومندی را به سطح منطقه ایجاد می کند.

باور کنید یا نکنید، همین ساده سنجی ها و خوش باوری ها و اعتماد رهبری به وی بود که مفت و رایگان از رده آنها خارج شدم. آنهاً به امید اینکه به حیث بی طرف در قضایای گفته

شده اگر بتوانم مشاهدات خود را به اطلاع رئیس دولت برسانم. بناءً به قدیر خان گفتم: به مصونیت ملی هدایت داده شده است تا معلومات بدست آمده را مستقیماً خدمت رئیس دولت تقدیم دارند. برای هماهنگی بیشتر شما هم گفتگوها و معلومات که از ساواکی‌ها بدست می‌آورید با رئیس دولت به میان بگذارید نه به صدارت.

X | او اگر اوشان لازم دانستند مرا هم به جریان قرار خواهند داد. قدیر خان گفت: از همان روزهای اول دولت جمهوری قوماندانی ژاندارم و پولیس را جزء قوای مسلح پنداشته بود و از وزیر داخله فاصله گرفته بود، حالا که از قید صدارت هم آزاد می‌شد مثلی که دنیا را به وی بخشیده باشم با قدرانی و احترام گفته‌هایم را پذیرفت و مرخص شد. قدیر خان یکی از اعضای وفادار کودتا بود و بیشتر از همه چیز در تحکیم جمهوریت و وفاداری به رهبر کودتا معتقد بود. او مانند ماشین دقیقاً آنچه به وی هدایت داده می‌شد، اجرا می‌کرد.

اما از اینکه ایجاد ناامنی و خرخشه و بی‌موازنه شدن پلان‌های انکشافی و تضعیف جمهوریت در افغانستان برای بقای سلطنت در ایران موثر و مفیدتر است تا استحکام و نیرومندی یک کشور جمهوری شده در پهلوی ایران.

متأسفانه فهم قدیر خان در تحلیل چنین مواردی نه تنها قد نمی‌داد بلکه در صف آنها بی‌قرار گرفته بود که انکشافات عجیب و غریبی را در افغانستان در رابطه به کمک‌های ایران و دیگر کشورهای خلیج فارس خیال پلومی زدند.

و حتی گاهی می‌اندیشید که بقاء سلطنت ایران با دوستی با جمهوری افغانستان بسته‌گی ناگسسته دارد و با ساده دلی باور پیدا کرده بود که خلقی‌ها بی‌شائبه آرزوی همکاری با دولت را دارد و او پنداشته بود که با همکاری ساواکی‌ها از خارج و کمک خلقی‌ها از داخل استخبارات نیرومندی را به سطح منطقه ایجاد می‌کند.

باور کنید یا نکنید، همین ساده‌سنجی‌ها و خوش‌باوری‌ها و اعتماد رهبری به وی بود که مفت و رایگان از رده آنها خارج شدم. آنها به امید اینکه به حیث بی‌طرف در قضایای گفته شده اگر بتوانم مشاهدات خود را به اطلاع رئیس دولت برسانم. X

فیض محمد وزیر داخله طبق معمول جهت اخذ هدایت از بعض موضوعاتی که اجرای آن از صلاحیت وزیر بالاتر بود به صدارت آمده بود.

اما برعکس روزهای دیگر خیلی برآشفته و بهم خورده بنظر می‌آمد. قبل از اینکه چیزی پیرسم



گفت؛ نیم ساعت قبل حضور رهبر برایم خیلی جدی و با عصبانیت گفت که؛

چرا شما کمونیست های مربوط به پرچم که مخالفین دولت جمهوری است به حیث ولسوال مقرر کرده اید آنهم در صورتی که اکثریت کامل مردم افغانستان از آنها و عقیده و وابسته گی شان نفرت دارند؟  
خدمت شان گفتم که؛

طبق قانون ولسوال ها مأمورها رتبه ۵، ۴ و ۳ هستند و مقرری آنها به صلاحیت صدارت می باشد نه وزارت داخله.

من طبق هدایت معاون صاحب چند نفر پرچمی و چند نفر خلقی را از رده های پایین ح.د.خ. مقرر کرده ام و همچنان در وزارت عدلیه بیش از ۲۰ نفر اخوانی به حیث قضات در محاکم عدلی به امر معاون صاحب مقرر شده اند.

معاون صاحب بعد از تشکیل کابینه جمهوریت به همه وزرا هدایت داده بود که هیچ مأمور دولت را به روی عقیده و وابسته گی آنها به احزاب با اینکه احزاب قانونی نیست برطرف نکنند مگر آنانی که عملاً در تخریب جمهوریت اقدام نمایند.

رهبر بدون توجه به عرایض فرمود همه می گویند شما پرچمی هستید.

عرض کردم: همه نه تنها دو نفر از شخصیت های بزرگ دولتی که علناً با جمهوری خواهان دشمنی دارند و تبلیغات ناروا درباره آنها پخش می کند لوی در ستیز و وحید عبدالله و طرفداران شان.

و هکذا چند نفر شناخته شده و انگشت شمار دیگر که در سایه جمهوریت احساس مصونیت می نمایند، برای اینکه ما را از جامعه تجرید کرده باشند نوکروس هم می گویند.

و اگر دیروز به حزبی متعهد می بودم دلیل وجود نداشت که از شما پنهان و از شما پیروی می کردم و اگر امروز بخواهم به عضویت حزبی به پیوندم جرئت آنرا دارم خدمت شما عرض کنم.

اما رهبر مهربان در چنین شرایطی که طرفداران سلطنت و دشمنان جمهوریت بر ما حمله می کنند وظیفه کدام اشخاص است که از ما دفاع کنند؟ و چه کسانی بایستی ما را محاکمه نمایند؟

رهبر چیزی نگفت و منم با عرض احترام از خدمت شان رخصت شدم.

به فیض محمد گفتم؛ با تمام وجودم از گفته هایت به رهبر متأثر شدم و هرگز آرزوی آنرا

نداشتم که شما با فهم و درایتی که دارید رهبر و مشالفت‌هایی که او با خاندان خویش دارند فراموش کرده و وی را جهت رد یک رایور غلط متأثر ساخته باشید.  
فیض محمد گفت:

اگر چند روز پیشتر جملات همانندی را از وحید عبدالله با حضور داشت وزرای کابینه نمی‌شنیدم، هرگز به دفاع از خود مبادرت نمی‌کردم.  
با آنهم کافی و بهتر بود که گفته بودید من آنها را به امر صدارت مقرر کرده‌ام و هیچ قصوری ندارم.

تا جایی که رئیس دولت را می‌شناختم، وی از کسانی که با صراحت لهجه از خود دفاع می‌کرد خوشش می‌آمد نه اینکه در براءت خویش وی را مورد ملامت قرار دهند.  
فیض محمد هم شخصی نبود که بی‌اعتمادی رهبر را به آسانی فراموش کند. آنچه که باید نمی‌شد، به وقوع آمده بود.

فیض محمد هم زمان با پیوستن صاحب‌منصبان کلیدی قطعه انضباط در صف کودتاچیان (صفحه ۳۳)، بود که بعضی از سرگروپ‌ها خصوصاً پادچاگل وفادار که دوستانی در قطعه کوماندو داشتند تماس خود را با او محرمانه تر اما بیشتر می‌کند. در نتیجه اطمینان یافته بودند که فیض محمد امر حرکات کوماندوها شخصی است که می‌شود با وی درباره تغییر نظام صحبت کرد.

سرگروپ‌ها مرا اجازه دادند تا در خانه مولا داد که با فیض محمد آشنایی دیرینه داشت در دیداری که به او غیرمترقبه باشد، صحبت کنم.

و همینطور هم شد چاشت روزی که مولا داد وی را دعوت کرده بود به موقع به آنجا رسیدم که آنها نیم ساعت پیشتر از خوردن غذا فارغ شده بودند.

چون مولا داد هم از فراه بود فیض محمد آمدنم را در خانه اش طبیعی پنداشته و گفت؛ چه تصادف نیکی. خیلی آرزو داشتم شما را ملاقات کنم.

زیرا لالا سید جان جاجی همیشه از شما ستایش می‌کند. شما لالا را می‌شناسید؟  
بلی، او پس از جوانمرگی بچه اش که دوستم بود مرا بچه خوانده است.

عجب تصادف نیکی. او مرا هم برادر می‌داند.

هر دو بی‌اراده از جاجستیم و مانند کاکا و برادرزاده یکدیگر را در آغوش گرفته و بوسیدیم.  
و مولا داد از خوشی بجای پیاله، چای را در نعلبکی می‌ریخت و ما می‌خندیدیم.

فیض محمد گفت؛ می‌خواهم درباره محمد داود معلومات بیشتر آنهم از گفته شما داشته باشم، زیرا ما سرحدی‌ها اگر برابر شما داود را دوست نداریم کمتر از شما هم نیستیم. گفتم اگر حافظه‌ام درست کار بدهد در بین مناطق آزاد (وزیری‌ها و محسودی‌ها) و پاکستان، پشتونستان محکوم سرحدات نه وزیرستان آزاد.

او از شنیدن تعبیرم از سرحد آزاد از سرحدی خواندن خویش معذرت خواسته و سپس از دوستی‌ام با محمد داود و کارنامه‌اش در افغانستان با دلچسپی خاصی پرسیده میرفت و با علاقه مندی زیادی هم می‌شنید.

در دیدار دوم و یا سوم بود که تغییر نظام شاهی را با وی در میان گذاشتم. با اینکه علاقه مندی‌اش را با چنان حرکت پنهان نکرد.

ولی گفت می‌خواهم با محمد داود ملاقات کنم. محمد داود هم ملاقات با وی را به خوشی پذیرفت.

اما فراموشم شده است که توسط پادچاه گل خان وفادار این دیدار صورت گرفته بود یا سرگروپ دیگری.

بهرصورت بعد از دیدار با محمد داود، فیض محمد با هم کاری در سقوط سلطنت مصمم‌تر شده بود. چنانچه در ظرف یکی دو ماه مؤثرترین صاحب منصبان کلیدی کوماندو را جذب می‌کند و در صف سرگروپ‌ها، سرگروپ می‌شود.

و در شب ۲۶ سرطان قطعه تحت فرمان او وظیفه داشت تا با همراهی حبیب‌الله خان زرمتمی قوماندان تولی تانک در داخل ارگ، گارد شاهی را محاصره و خلع سلاح کنند.

و ماهرانه چنین کاری خطیری را بدون خونریزی انجام دادند و سپس به اسارت کشاندن والاحضرت سردار عبدالولی با دیگر کودتاچیان سهیم می‌شود.

او که پر مخاطره‌ترین وظیفه‌ای را که از سرآپایش مرگ می‌بارید جهت تأسیس جمهوریت در تحت قوماندۀ رهبر کودتا پذیرفته و بخوبی انجام داده بود، متأسفانه نتوانست برده باری و حوصله آنرا داشته باشد تا تفرقه‌اندازی دشمنان جمهوریت را خنثی کرده باشد، برعکس چندی بعد از گفت و شنود با رهبر کودتا بدون مشوره با هم سنگران خویش از صف جمهوری خواهان کنار می‌رود.

سال‌ها بعد از وفات فیض محمد یکی عبدالصمد اظهر و دیگری ذبیح‌الله زیارمل مدعی شده‌اند که ما چند نفر ضابطان به شمول فیض محمد گروه کوچکی را به نام صاحب منصبان

مترقی در زمان شاهی مخفیانه تأسیس کرده بودیم که به هیچ حزبی ارتباط نداشت. اما فیض محمد بدون اینکه ما را در جریان گذاشته باشد خودسرانه در جمع کودتاچیان ۲۶ سرطان شامل می‌گردد.

از اینکه دو صاحب‌منصب گفته شده بعدها در جناح پرچم عضویت پیدا کرده بود، احتمال آن می‌رود که آن دو اگر درباره دوستی با فیض محمد حقیقت نوشته باشند باعث هم شده باشد تا فیض محمد هم بعد از رنجیده‌گی از رئیس دولت در آن جناح پیوسته باشد.

برمی‌گردیم به آنچه که فیض محمد را متهم می‌شمردند. و جمهوری شدن افغانستان را با او و او را با پرچمی و پرچمی‌ها را با روس‌ها ربط می‌داند و بر فعالیت جانبازان جمهوری خواه ناجوانمردانه و بیخردانه در تأسیس جمهوریت در افغانستان خط بطلان می‌کشیدند.

روزگاری که طراحان کودتای ۲۶ سرطان جهت تغییر نظام شاهی به جمهوری اراده کرده بودند سر می‌زد به روزهایی که تعداد زیادی از جوانان تحصیل‌کرده و یا محصل کشور (چه بنام کمونیست و چه به عنوانی اخوانی‌ها) شرمنده‌گی از وابسته‌گی را زیر پا کرده بودند، و با سربلندی و افتخار از هم عقیده شدن با احزاب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی و چین و سوسیال‌دموکرات‌های آلمان و بنیادگرایان اسلامی پاکستانی و سعودی دم می‌زدند.

و جهت پیوند زنده‌تر به این همبسته‌گی، هم زیستی با همی کشورهای هم عقیده را بدون حد و مرزی به کشورشان با نادیده انگاشتن غرور ملی و مذهبی مردم افغانستان شعار می‌دادند. بدینگونه با اینکه احزاب در افغانستان رسمی نشده بود، اما بی‌بند و باری در امور ملی و مذهبی تحت عنوان دموکراسی از صدها موضوع ملی و رسمی جلوتر افتیده بود.

و نظام هم تماشاگر و بی تفاوت برای چه؟

احتمالاً برای ایجاد گدوگدی‌های مارشال صاحب شاه ولی خان.

در این مقطع زمانی طراحان کودتا از همدیگر می‌پرسیدند که: اگر احیاناً کامیاب شدیم، چه باید کرد؟ تعویض تماشاگر به تماشاگری و یا اقدام وطنی و ملی؟؟

نتیجه چنین بود که اگر موفق شدیم به هیچ مأمور دولت اجازه تفتیش عقاید داده نخواهد شد و هیچ کس به جرم عقیده‌ای که با ما سازگار نیست نباید از دستگاه دولت اخراج شود (مگر اینکه نظم دولتی و امنیت مردمی را مراعات نکنند و یا در ترویج عقاید ضد ملی و مذهبی مانند گذشته شعار و ادامه دهند).

زیرا قابل فهم بود که تحصیل یافته‌گان امروزی محصول سال‌ها رنج و امید مردم افغانستان

بوده و هست و بدون شائبه همین‌ها هستند که از هر نگاه شایسته‌گی زعامت فردای کشور خویش را دارند.

اما با تأسف راهی را که پذیرفته‌اند از آن به آسانی با اینکه پایش ناپیدا است، بر نمی‌گردند. مگر روزگاری که به آنها ناوقت شده باشد.

با آنها پیش‌آمد به آنها بایستی نهایت صمیمانه و صادقانه باشد تا سخنان ما را بپذیرند که هدف نهایی پیوستن و نزدیکی آنها به مردم افغانستان است نه با ما.

تا اگر خدا بخواهد مردم آنان را به رهبری خود برگزینند تا دیگران به برده‌گی خویش.

از آنرو زمانی که فیض مرا بجزریان صحبت خویش با رئیس دولت قرار می‌داد واقعاً سرگیجه شده بودم. زیرا آنچه صورت گرفته بود خارج از اهدافی نبود که قبل از موفقیت با رئیس دولت توافق نظر داشتیم.

و علاوه بر آن او از همه سرگوشی‌هایم به احزاب گفته شده چه در زمان شاهی و چه در روزگار جمهوری شدن افغانستان هم آگاه و هم توافق نظر داشت.

و احزاب گفته شده هم مرا همراز و هم نظر و هم عقیده با محمد داود می‌شناختند.

محمد داود هم به این موضوع در طول سال‌ها شناخت و مراوده‌ای که با من داشت باور پیدا کرده بود. ولی حالا چه؟ و برای چه؟

رخنه کردن در صفوف احزاب و جلب آنان را در صف جمهوری خواهان گناه می‌پندارند.

و تعجب‌آورتر اینکه از دیدار انفرادی و یا دسته‌جمعی یاران سرسپرده‌اش ابا می‌ورزد؟

و آنها هم به خواهش شخصی که در وفاداری و هم عقیده بودن با وی زبانزدی خاص و عام شده بود؟

واقعاً همه با همه برایم معمای پیچیده و سردرگمی شده بود که در پی بردن به آن احساس بیچاره‌گی می‌کردم خصوصاً زمانی که صحبت‌ها و گفتار مولا داد عضو کمیته مرکزی جمهوریت را به آنها علاوه می‌کردم.

دو روز پس از اینکه رئیس دولت از دیدار یاران خویش منصرف شده بود مولا داد می‌گفت:

به دیدار قدیر خان رفته بودم. سید عبداللله نشسته بود و قدیر خان تلفونی صحبت می‌کرد با ختم تلفون گفت؛ خبر تازه‌ای به شما دارم.

ضیاء جان قوماندان گارد می‌گفت که؛ در اثر خواهش معاون صاحب رهبر همه کودتاچیان را جهت دیدار و صرف عصریه پس فردا دعوت کرده‌اند.

در حالیکه آنها چرتی شده بودند گفتم؛ کاری بسیار خوبی شد. از چندی به این طرف اکثر کودتاچیان از فراموشی رهبر از آنها شکایت داشتند.

رو به من کرده گفتند؛ آنها در ضمن ملاقات دسته جمعی خواهند خواست. تا در انتخاب اعضای کمیته مرکزی برای اینکه همه کودتاچیان سهیم باشند، تجدیدنظر شود. و این پوره همان چیزی است که رهبر نمی خواهد.

بدون توجه به گفته هایم یکی از آندو گفت؛

و در این صورت بد گمانی و بی اعتمادی میان رهبر و کودتاچیان اوج می گیرد و کسی که از آن بهره برداری خواهد کرد جناب معاون صاحب رهبر خواهد بود.

گفتم؛ تجدید انتخاب اعضای کمیته مرکزی را از زبان هیچ یک از کودتاچیان به استثنای سرور خان نورستانی نشنیده ام و گمان نمی کنم در چنان دعوتی چنین گفته به میان آید. طوری به همدیگر نگاه کردند که گویا من نماینده شما باشم. اما بهر صورت بد گمانی و تصورات شان درباره شما طوری بود که می خواهند به شما دسیسه کنند.

اگرچه تا حدی پی برده بودم که چرا دعوت برهم خورده بود، زیرا ضیاء مجید گفت که؛ عبداللہ و عبدالقدیر بعد از صحبت با رهبر مرا گفتند که رهبر گفت بنظم بهتر است با جمهوری خواهان ملاقات های خصوصی داشته باشم تا دسته جمعی از آنرو به دعوت فردا ضرورتی نیست.

بهر صورت تعبیر و برداشت غلط آنها از چنین اقدامی نیکی، برایم آواز زنگ خطری بود که از جانب نزدیک ترین دوستانم نواخته می شد. برای چه؟؟؟

احتمالاً برای اینکه روزگار مرا به منزلت قرار داده بود که حسادت و کینه توزی آنانی را در برداشت که آنرا ارث پدری و خود را وارث برحق آن می شمردند و از همه مصیبت بارتر برایم این بود که آنها از نزدیکان محمد داود بودند و برای پایان انداختنم از قدرت اخباری را جعل می کردند که گویا برای سقوط محمد داود دسیسه می کنم.

اما عبداللہ و عبدالقدیر چرا؟؟؟

بهر صورت از اینکه محمد داود، در تحول شگرف ۲۶ سرطان مؤسسين جمهوری افغانستان را رهبری می کردند همه بازمانده گان سلطنت به آن می بالیدند و به خود می نازیدند.

اما از اینکه آرگاه و بارگاه سلطنتی برهم خورده بود، پیروان محمد داود و بیشتر از همه مرا مقصر و گنه کار و بالاخره هرچه می خواستند می نامیدند و جهت بدنامی مایان در جامعه آنرا

تزیق می کردند.

حق به جانب هم بودند. زیرا منزلت و مقام و بالاخره آسایش زنده گی و امتیازات مادی آنها برهم و درهم شده بود. آنها به استدلال آنان توسط یکدسته از اشخاص بی نام و نشان در دستگاه دولتی.

جمعی از آنها با شکیبایی و برخی از آنان به داد و بیداد و با حق به جانبی مرا مسبب بدبختی های خویش و ویرانی سلطنت می شمردند.

زیرا در سال های ۱۳۴۲ تا ۱۳۵۲ ه.ش. سلطنتی ها محمد داود را از جامعه افغانی به حدی تجرید کرده بودند که به استثنای نویسندگان دولتی و رهبران سیاسی بجز دو سه نفر محدود آنها برای چند دقیقه در ایام عید و دیگر روزهای ملی به دورش پرسه نمی زدند.

شاید از همین سبب بوده باشد که محمد نبی عظیمی در اثر مشهورش بنام اردو و سیاست، با کم مهری برای اینکه هم مرا تحقیر و هم واقعیت را گفته باشد می نویسد که:

در آن سال ها تنها حسن شرق که جزء از ابزار خانه محمد داود شده بود در آن خانه دیده می شد. ختم

در چنان فضای خفقان آور و در آن خانه محاصره شده بود که در صبحگاه ۲۶ سرطان نعره های جمهوری شدن افغانستان کاخ سلطنتی و نشیمنگاه هزاران هزار طفیلی های دربار زده را به لرزه انداخته بود.

آنها نعره ناآشنایانی که، به خواب و خیال درباریان هرگز خطور نکرده بود که چنین اشخاصی بتوانند قیادت محمد داود را در سرنوشتی و ویرانی خاندان خودش بپذیرند و نظام کهن سلطنتی را که به غلطی بنام سایه خدا در تار و پود مردم افغانستان رخته کرده بود. در ظرف شش ساعت (از یکنیم تا هفت و نیم صبحگاه ۲۶ سرطان) بدون اینکه آب از آب تکان خورده و یا قطره خونی به زمین چکیده باشد به نظام جمهوری تعویض کنند.

و بالاتر از همه اینکه برای بار اول در تاریخ کشور نظامی با آنها طول و عرض و وابستگی ها و ارتباطاتش با یک حمله صاعقه وار نظامی بپاشد ولی به نام و مال و منال کسی و حتی به دارایی های دولت، دستبرد دیده و یا شنیده نشود.

حال آنکه در آن روز و روزگار (۲۶ سرطان ۱۳۵۲) بسیاری از اشخاص بیاد داشتند و قصه می کردند که؛ زمانی که اعلیحضرت امان الله خان از کابل به قندهار عزم سفر کردند، برای تشکیل اردوی منظمی قسمتی از خزانه مرکزی را همراه با خویش به قندهار نقل دادند.

و متباقی خزانه دولت و هست و بود دوائر حکومتی چه در پادشاه شدن حبیب‌الله کله کانی و چه به قدرت رسیدن محمد نادرشاه توسط فرمانبران شان تا بجای چور و چپاول شده بود که یک پول مروج در خزائن دولتی و توتہ فرش و یا میز و چوکی در سر تا سر دوائر حکومتی در افغانستان دیده نمی شد.

واه مصیبتا اگر ضبط دارائی‌های مردم در زعامت ح.د.خ. و چپاول اموال دولتی و تاراج رعایا بنام غنیمت (حیله شرعی) توسط دولت تنظیمی‌ها به آن افزوده شود.  
نمونه ای از غنائم و فروش آنها:

انتقال دو عراده موتر بنز ضد مرمی ریاست جمهوری افغانستان توسط صبغت‌الله مجددی به پشاور.

بردن و سپردن طیاره (TU 154) مسافربری شرکت آریانا توسط برهان‌الدین ربانی.  
بنام برگ سبزی از غنائم استاد، به دولت ایران.

اما چه کسی توانسته است تا بگوید پنسلی از اموال حکومتی و یا سکه ای از خزائن دولت افغانستان در تحول عظیمی ۲۶ سرطان از جا بی جا شده باشد چه رسد به تصرف نامشروع آن. ولی با وجود آن، گروهک ناآشنا برای بازگشت شاه و یا دست کم به، انتقام اهانتی که به سایه گستر کرده بودند بایستی تنبیه، توبیخ و بالاخره از میان برداشته می شدند. اما با چه بهانه ای؟؟ به هیچ و باز هم هیچ.

زیرا مشکل آنها این بود که از صف جمهوری خواهان بیشتر از چند نفر محدودی را که در کمیته مرکزی عضویت داشتند و یا عضو کابینه شده بودند، نمی شناختند و مردم در شأن هیچ یک از آنها لکه سیاهی را تاپه نکرده بودند.

ولی باز هم خواسته طرفداران بازگشت سلطنت این بود تا همه با هم با جرم مشترکی و گناه ناکرده متهم گردند.

از آنرو اندرزهای شاه و وحیژه مارشال شاه ولی خان را، در صبحگاه و افواهاات شامگاه ۲۶ سرطان رادیو پاکستان را (صفحه ۵۳) که: حاوی اتهامات نامستندی درباره وابسته گی محمد داود با شوروی‌ها بود، سند تکفیر ویرانگران تاج و تخت می سازند و با برداشت از ادعای ملا نصرالدین که؛ به جواب پرسنده مرکز زمین از وی، اشاره به قامتش کرده، گفته بود:

سایه همین قامت و مرکز زمین، ورنه اینک گزو اینهم میدان.



دوستان شاه هم با استفاده از یکدنده گی ملانصرالدین و پیروی از وجیزه های گفته شده، بدون اینکه حرفی به ادعای خویش بیفزایند و یا کلمه از آن بکاهند با هر که روبرو می شدند گله سر داده می گفتند؛ دشمنان شاه پرچمی های کمونیست و فرمانبران روس اند و اگر باورتان نیست، اینک شما و آنهم کرملین (مسکو)

پخش افواهاات گفته شده در مطبوعات خارجی، طرفدار بازگشت سلطنت در افغانستان روز به روز افزوده شده می رفت و آنهم به استدلال اینکه: دروغ هر قدر بزرگتر و تکرار آن بیشتر باشد نه تنها شنونده، حتی رفته رفته خود دروغ پرداز به آن باور پیدا می کند و به صحت بودن آن قسم هم می خورند.

و در افغانستان هم دروغ مانند آب نبات از دهنی به دهنی میان طفیلی های سلطنت می لغزید. و به تبر خاندان سلطنتی دسته و به تفرقه افکنی میان محمد داود و پیروانش تبر می شد. زیرا شاه به درستی تشخیص داده بود که یگانه راه برای سقوط محمد داود و گرفتن انتقام از وی، تجرید او از پیروان سر سپرده اش است و بس.

چنانچه با ورقه استعفای خویش توسط نور احمد جان اعتمادی (از وابسته گان شاه) به محمد داود سفارش کرده بود که از کودتاچیان برحذر باشند و نویسنده را که بهتر می شناخت به سفارش دیگری به حیث مار آستین خاندان به محمد داود معرفی کرده بود.

شاید بهمین سبب بوده باشد که چند روز بعد از آمدن نور احمد جان اعتمادی دعوتی که به افتخارش در خانه محمد نعیم وزیر خارجه اسبق با حضور داشت همه وابسته گان شاه ترتیب داده شده بود ضمن شنیدن اخبار رادیو کابل همین که اهل مجلس نام مرا بعد از نام محمد داود در اخبار رادیو می شنوند.

با به راه انداختن اوویلا از رئیس دولت می خواهد که یا نام حسن شرق (دشمن شناخته شده خاندان ما) به حیث شخص دوم از رادیو و اخبار حذف شود و یا به ما هم اجازه داده شود که روانه ایتالیا شویم و محمد داود برای سرزنش آنان بدون اینکه حرفی بگویند مجلس را ترک می کند.

زمانی که از موضوع اطلاع یافتم به راستی دلم برای محمد داود سوخت. سوخت برای اینکه او محیط خانه و خانواده را به خود آتش ساخته بود تا مردمان کشورش بتوانند بدون سوختن در هوای آزادی و حکومت خودی، در تعیین زعیم کشور خویش حق انتخاب کردن و انتخاب شدن داشته باشند.

بناء به وزیر اطلاعات و کلتور گفته شد تا پس از این نام محمد نعیم برادر رئیس دولت را قبل از گفتن نام از رادیو و جراید اعلام و نشر کنند و آنهم به امید اینکه شاید توانسته باشم روزنه از روزنه هائی که به محمد داود اندوه خلق می کردند، بسته کرده باشم. بعد از اینکه نام محمد نعیم را بعد از رئیس دولت در رادیو و جراید نشر می کند، وزیر اطلاعات و کلتور گفت:

رئیس دولت تلیفونی پرسید که به اجازه کدام شخص نام اشخاص را در رادیو و جرائد رده بندی کرده اید.

گفتم: به اجازه معاون صاحب.

تلیفون را گذاشت و چیزی نگفتند.

با وجودی که از بالا به پائین لغزیدم، باز هم خانواده سلطنتی و طفیلی های بازگشت سلطنت ناشناخته همه کودتاچیان ۲۶ سرطان و شناخته مرا نه بخشودند و نه امیدی به بخشایش آنان دیده می شد. زیرا اوشان کمتر از بازگشت سلطنت به چیزی دیگری قناعت نداشتند. بازگشتی که به نزد آنان در ایجاد تفرقه و جدایی میان رهبر و رهروان اوشان گره خورده بود. بناء بسیاری از مأمورین عالی رتبه نظام شاهی که؛ توانسته بودند موقف خویش را در دولت جمهوری حفظ نمایند، با ابراز همدردی با خانواده سلطنتی، سخنان و افواهاات آنان را برای بدنامی و تجرید جمهوری خواهان، بی پروا نشخوار و در بین مردم چه حتی با مقامات دولت جمهوری هم به میان می گذاشتند.

از آنرو اگر وزیری (چه به صدارت و چه به ریاست جمهوری) می آمد و یا والی و یا سفیری بازمی گشت همان قصه قامت مُلا بود و مرکز زمین و تکرار وابسته گی جمهوری خواهان. واقعاً بی تصمیمی ما درباره مأمورین گفته شده و تکرار گفته های آنان خسته کننده و تهوع آور شده بود، چنانچه صحبتی داشتم با والی بلخ (مزار شریف). بعد از گفتگو روی مسائل رسمی، والی بلخ ادامه داده گفت:

با تقرر دو نفر از کمونیست ها به حیث ولسوال در ولایت بلخ، مردم آن مناطق خیلی شاکي و ناراضی شده اند.

پرسیدم در معرفی خط آنها نوشته شده بود که کمونیست اند و یا خود آنها با شعار اینکه کمونیست اند خود را به مردم معرفی می کردند.

گفت: نه صاحب، قبل از تأسیس جمهوریت هر دوی آنها یکی مأمور تحریرات ولایت و

دیگری سر معلم مکتب ابتدائی در بلخ بود و همیشه در تظاهرات ضد حکومتی و پخش جرائد کمونیست‌ها علناً اشتراک چه که حتی به عضویت ح.د.خ. افتخار هم می‌کردند. (ناگفته نماند که، در زمان شاهی ۹۸٪ اعضای ح.د.خ. و دیگر احزاب کمونیستی مأمورین پایان رتبه دولتی یا معلم و یا سر معلم مکاتب و یا محصلین پوهنتون بودند و به دوره جمهوریت هیچ مأمور پایان رتبه و حتی اکثراً مأمورین عالی رتبه نظام گذشته برطرف نشده بود.)

والی صاحب: تقرر شما به حیث والی و سابقه مأموریت شما گواه آن است که؛ شما از دوستان نزدیک محمد موسی شفیق صدراعظم و یکی از شاه دوستان شناخته شده و علاوه بر آن، وابسته به دودمان سلطنتی هستید.

و با همه عشق و علاقه شما به دولت گذشته، باز هم کمونیست‌ها قبل از تأسیس جمهوریت در ولایت تحت اداره شما جلب و جذب داشتند جلسه‌های علنی و با برافراشتن بیرق‌های سرخ تظاهرات می‌کردند. جرایدشان در آن ولایت تا به حضور شما پخش می‌گردید. و کلای آنان در شورای ملی علناً، هم بسته‌گی با احزاب کمونیست شوروی و چین را (احزاب برادر) شعار می‌دادند، ولی نه مردم آنجا تشویب داشتند و نه جناب شما. و خوش‌نماتر از همه اینکه؛ آنچه در ولایت شما می‌گذشت در بیانیه‌های رسمی‌تان آنها را مراحم و عنایت شاهانه در اعطای دموکراسی پنداشته و مردم را به سپاسگزاری از چنین ودیعه تشویق می‌کردید.

اما امروز که فعالیت‌های همه احزاب در حکومت نظامی غیرقانونی اعلام شده است و هیچ‌یک از آنان نه اظهار عقیده کرده‌اند و نه ادعای موجودیت.

ولی با تبدیل دو نفر از صدها معلم و مأمور و محصل کمونیست در ولایت بلخ، مردم واویلا به‌راه می‌اندازند و شما هم بجای اینکه واقعیت‌های عینی و اهداف دولت جمهوری را در ایجاد وحدت و هم‌بسته‌گی در طبقه فهمیده و جوان افغانستان برای مردم توضیح و تفهیم کرده باشید.

برعکس برای تخریب و تحریک اذهان عامه و ایجاد بی‌اعتمادی در رهبری جمهوری سخنان نادرست و زهرآگین دشمنان جمهوریت را ترویج می‌کنید.

ورنه، چرا دیروز شما و امثال شما و مردم، از حضور و فعالیت کمونیست‌ها در جامعه و دستگاه دولتی تشویب نداشتید که امروز از تصور آنها می‌ترسید؟

والی: سوگند به خداوند که از همان لحظه که اعلام جمهوری شدن افغانستان را در بیانیه رهبر کودتا شنیدم با اراده باور نکردنی شیفته جمهوری شدم. و تا زنده‌ام در تحکیم و پایداری جمهوریت، پایدار خواهم بود.

والی صاحب شما که با همه سابقه و علاقه مندی به نظام گذشته، به ارجحیت و بهتری جمهوری بر نظام شاهی معتقد و پایبند شده‌اید آیا تصور نمی‌کنید که؛ دیگران هم به قبولی و لسوالی مانند شما به عقیده دیروزی پشت پا زده باشند و صادق تر از من و شما جمهوری خواه شده باشند.

آیا شما از و لسوال های جدید پرسیده‌اید که چگونه همکاری با دولتی را پذیرفته‌اند که؛ احزاب سیاسی را منحل و فعالیت سیاسی آنها را غیرقانونی اعلام کرده‌اند. نه والله نه پرسیدم.

ایکاش روزی که به آنان و قضات جدید ملاقات داشتم تشریف می‌داشتید و احساسات نیک و عشق آنها را به پیروی از اراده قاطبه مردم در جمهوری شدن افغانستان و قبولی و ارادت آنان را در خط مشی دولت می‌دیدید، تا باورتان می‌شد که اگر دشمنان جمهوری موفق هم شوند که همه مؤسسين جمهوری را از جامعه تجرید و یا از میان بردارند. دیگر نظام شاهی برگشت ناپذیر و جمهوریت باقی ماندنی و پایدار است. بعد از دیدار با فیض محمد، با ملاقاتی که با رئیس دولت داشتم در ختم پیشنهادات و هدایات رسمی فرمودند:

من از آنچه در وزارت داخله می‌گذرد ناخشنودم. گفتم؛ اگر وزیر داخله در خط مشی دولت و فرمایشات رهبر تردیدی داشته باشند بهترست در تعیین رهبری آن وزارت تجدید نظر شود. فرمودند؛ اکثر کسانی را که می‌بینم عقیده دارند که فیض محمد کمونیست و مخالفت دولت جمهوری عمل می‌کند.

پس از آنکه جریان گفت و شنود با والی مزار شریف را با اوشان در میان گذاشتم گفتم؛ رهبر بزرگوام، با کمال تأسف آنانی که به حضور شما مشرف می‌شوند و یا باعث دردسر این ارادتمند می‌گردند، اکثراً آنهايي اند که در دستگاه دولت گذشته وزیر، سفیر، جنرال و یا والیان ولایات بوده‌اند که بصورت کلی در صف مخالفین پیروان شما قرار دارند. و به جز یک جمله نامستند و مفهوم ناشده که دیروز شما را در جامعه افغانستان بنام شهزاده سرخ تاپه

می زدند و امروز هم سنگران شما را، دیگر چیزی ندارند که از آن به بد نامی ما در جامعه استفاده کنند.

فیض محمد و دیگر اعضای کمیته مرکزی پُر مخاطره ترین وظائفی را که با مرگ پنجه نرم می کردند در تحت قیادت شما برای تأسیس جمهوریت انجام دادند. آنهم به روزگاری که همین آقایانی که امروز بنام همکاری از بهترین دوستان ما مذمت می کنند، دیروز در صف دشمنان شناخته شده رهبرشان قرار داشتند.

از آنرو به هم سنگران شما دشوارست تا گفته آنان را درباره فیض محمد و یا دیگر اعضای کمیته مرکزی بشنوند چه رسد به اینکه مشاجره والی مزار شریف را با آنها تکرار کنند. بناءً همه با هم (پیروان شما در تأسیس جمهوریت) آرزو دارند تا در صورتیکه مرتکب سهو و خطایی می شوند آنان را طوریکه لازم بفرمائید شخصاً رهنمایی فرمائید.

زیرا دشمنان جمهوری در این مدت کوتاه طرق زیادی را در تخریب جمهوریت پیموده اند که خوشبختانه در اثر وحدت و هم بستگی ما ناکام شده اند. اما حالا در تلاش ایجاد خلأ زعامت اند و به عقیده اینجانب درین راه موفق هم هستند.

تصور بفرمائید اگر در همین لحظه حادثه رخ دهد که شما نباشید چه بلائی را در این خلأ زعامت بوجود خواهند آورد.

باز گشت شاه؟؟

استقبال مردم از جمهوری شدن کشور و حمایت اردو از کودتاچیان ۲۶ سرطان تحت رهبری شما نمایانگر آنان است که سلطنت بازگشت ناپذیر است.

اما ذهنیت مردم مسلمان افغانستان را درباره پیروان شما به نام کمونیست طوری تخریب کرده اند که از همین مسجد روبروی ارگ در نبود شما حکم کفر ما را صادر می کنند. به شما اطمینان می دهم که همه اعضای کمیته مرکزی خصوصاً فیض محمد به این امر مهم پی برده اند و معتقد هم هستند.

از آنرو گمان نمی کنم کاری را انجام دهند که باعث تشویش شما گردند. چنانچه با اینکه صلاحیت در تقرر مأمورین در قانون مأمورین صراحت دارد ولی باز هم برای هم آهنگی در رهبری، فیض محمد هیچ کس را بدون اجازه صدارت و صدارت بدون مشوره با شما مقرر نکرده اند.

و اما درباره تقرر چند نفر کمونیست در وزارت داخله و تنی چند از اخوانی ها در محاکم عدلی

همان اهدافی عملی شده است که؛ بارها درباره آنان بحث و گفتگو و با هم توافق نظر داشتیم.

زیرا قبل از تأسیس جمهوریت همه آنها مأمورین دولت و یا معلمین و سر معلمین مکاتب بوده اند.

و چون احزاب سیاسی در افغانستان با وجود موجودیت، رسمیت نداشت از جانب ما هم با هیچ یک از هیئت رهبری آنها درباره همکاری با دولت جمهوری بحث و گفتگو نشده است. اما به کسانی که در صفوف احزاب گفته شده عضویت داشتند و یا هواخواه بودند با قبول پیروی از اهداف جمهوریت و پشت سر گذاشتن وابسته گی ها، مذاکره و موافقه شده است بناءً به وظائف گماشته شدند تا عملاً در دفاع از حاکمیت دولت جمهوری سهم فعال و شفاف داشته باشند.

بدین صورت در حدود ۲۰ نفر از صفوف خلق و پرچم در وزارت داخله به حیث ولسوال و ۲۰ نفر از اخوانی ها با قبول و تعهد همکاری با دولت جمهوری به حیث قضات در وزارت عدلیه مقرر شده اند. از آنجائی که تقرر قضات به صلاحیت ریاست جمهوری بود، فرمان تقرری را که حاوی امضای رئیس دولت بود خدمت شان تقدیم گردید.

در پایان معروضه هایم فرمود؛ در آینده در تبدیلی و تقرر حزبی ها بایستی محتاط بود تا دستاویز به مخالفین نشده باشند.

آنها بهر اقدام ما برداشت و توجیه خود را دارند، بناءً هر کسی که صادقانه با جمهوری خواهان همکاری کنند به اوشان مخالفت دارند.

چنانچه طبق هدایت شما در همان روزهای اول برای جلوگیری از برداشت های غلط معاندین، ۴ عضو کابینه محمد موسی شفیق، کابینه ای که در و دیوار و زمین و آسمان آنرا کابینه غربی ها می گفتند شامل کابینه دولت جمهوری گردید، ولی هنوز ماهی نگذشته بود که هر چهار وزیر گفته شده در خُم رنگ آمیزی مخالفین سر تا پا سرخ شدند و کمونیست.....

رئیس دولت گفت؛ از بیشرمی و دیده درآیی اشخاصی که از گذشته بما به ارث رسیده است خسته شده ام و آنچه بیشتر مرا رنج می دهد، بدگوئی رفقای خود ما از یکدیگرشان است. بهترست کمیته مرکزی را دائر نمائید تا لااقل با خودی ها تصفیه حساب شود.

**بردم گمان به هر کس و بر خویشتن نبود.** «شرق»

فردای آن روز کمیته مرکزی دائر گردید. در پایان جلسه که روی موضوعات مورد بحث برای

سه ساعت ادامه داشت رئیس دولت خطاب به اعضای کمیته گفتند؛ از چندی به این طرف بعضی از رفقا از یکدیگر، خصوصاً از اجرائات معاون صاحب شکایت دارند و در ضمن روی به غلام حیدر رسولی کرده گفت بفرمائید شما چه گفتنی دارید؟ رسولی خاموش ماند اما مانند کسی که از دیگری کمک بخواهد به محمد سرور نورستانی که به دست راستش نشسته بود نگاه کرد.

محمد سرور نورستانی خطاب به رئیس دولت گفت؛ من شخصاً از معاون صاحب شکایت دارم، اما نه شکایتی که قابل یادآوری و بحث در کمیته مرکزی باشد. وزیر مالیه گفت؛ من شکایت نه بلکه اسناد و دلائلی دارم که معاون صاحب با اشخاص معاونت و همکاری می کند که عملاً در پی سقوط دولت جمهوری بوده اند. چنانچه همه شما می دانید که عبدالستار شالیزی در کودتای میوندوال شریک و امر دستگیری وی داده شده بود.

ولی معاون صاحب که از دوستان جان جانی شالیزی بود اجازه نداد که او را با دیگر همکاران میوندوال دستگیر کنند.

ولی زمانی که رهبر اطلاع یافت، هدایت دادند تا شالیزی در خانه اش محبوس و اجازه داده نشود که با دیگر اشخاص تماس داشته باشد.

باز هم معاون صاحب برخلاف هدایت رهبر، امر دادند که به عبدالستار شالیزی جهت سفر به خارج از کشور پاسپورت داده شود. او هم با گرفتن پاسپورت «در ظرف یک روز» از افغانستان خارج گردید.

و حالا در خارج از کشور بر ضد رهبر و برخلاف جمهوریت تبلیغ می کنند. با شالیزی دوست بودم، اما به یادم نبود که چنین امری داده باشم، بناءً چرت می زدم که وزیر مالیه مرا مخاطب قرار داده گفت، ما هم پیش بینی می کردیم که؛ جواب این سؤال یا خاموشی است و یا اعتراف.

از جمله ما پیش بینی می کردیم و طرز گفتارش برمی آمد که آقا تنها نیست و دامن ماجرا کشاله تر از آن است که فکر می شد.

از آنرو در اندیشه بودم که قدیر خان نورستانی گفت؛ شمول شالیزی در کودتا یک شایعه بود و نه حقیقت.

اما چند نفر از مأمورین عالی رتبه نظام شاهی که به تخریب اذهان مردم درباره جمهوریت

به شمول شالیزی شایعه پراکنی می کردند و به امر رهبر در خانه های شان تحت مراقبت قرار داشتند.

معاون صاحب نه تنها به دیدن شالیزی می رفت بلکه برخلاف هدایت رهبر اجازه داد تا همه آنها را که تحت مراقبت قرار داشتند آزاد شوند.

و با استفاده از دوستی معاون صاحب شالیزی پاسپورت گرفت و بدون دردسر فرار کرد. هم ردیف سوم غوث الدین فائق در حالیکه مشغول پالیدن کاغذی از جیب هایش بود گفت؛ خیانت های حسن شرق در تخریب دولت جمهوری یکی و دو نیست بلکه صدهاست شما نوشته کنید یک.

از کلمه خیانت همه اعضای مجلس خصوصاً رئیس دولت برآشفته شد، اما فائق با دست و پاچه گی بدون توجه به دیگران، جیبهایش را تلاشی می کرد چون چیزی نیافت گفت؛ اسنادی را فراموش کردم که گفته های وزیر مالیه را تأیید می کرد.

و بدون تذکر از ۹۹ خیانت دیگر گل واری سری جایش نشست.

غوث الدین فائق عضو کمیته مرکزی جمهوریت، در صف جمهوری خواهان در تغییر نظام فعالیت های ارزنده داشت.

اما متأسفانه سنگینی مقام وزارت تعادل فکری و حافظه وی را برهم زده بود. از آنرو در جلسات پینکی می رفت و زمانی هم سخنانش بی ربط و دوستانه وی کفایت می شد.

بهرصورت پس از خاموشی فائق، فیض محمد وزیر داخله گفت (خودم) مسئول دادن پاسپورت به شالیزی ام، اجازه می دهید چیزی عرض کنم رئیس مجلس گفت؛ بفرمائید فیض محمد گفت؛ خواهشمندم اجازه داده شود تا اکبر جان رئیس دفتر بیاید تا به حضور داشت آنها عرایض را بیان کنم. (از شنیدن نام اکبر جان، جان تازه گرفتم زیرا از رفتن شالیزی چیزی به من گفته بود.)

همین که اکبر جان آمد فیض محمد پرسید ماجرای پاسپورت گرفتن عبدالستار شالیزی را خبر دارید. گفت؛ بلی، بفرمائید.

او گفت؛ تا جایی که بیاد دارم دو سال پیش عبدالستار شالیزی با شخصی که گمان کردم که مراقب او بود به دفترم آمده و در عریضه که با خود داشت از حضور رهبر تقاضای پاسپورت جهت سفر به خارج را کرده بود.

رهبر هدایت دادند به وزارت داخله امر داده شود که به وی پاسپورت بدهند.



عرض کردم که به شالیزی مطابق قانون باید وزارت خارجه پاسپورت بدهد نه داخله. رهبر فرمود؛ وزارت داخله.

منهم به وزیر داخله (اشاره به فیض محمد) تلفیونی هدایت رهبر را گفتم. ضمناً شالیزی خواهش کرد اگر به وزیر داخله بگویم که پاسپورت مرا بدون درد سر و سرگردانی عنایت کنند.

تلفیونی به وزیر داخله گفتم؛ که شالیزی شخص محترمی است باید بصورت فوری به او پاسپورت داده شود.

به همین سبب بود که روز رفتن شالیزی به دفترم آمده گفتم؛ خواهشمندم عرض ارادت و سپاس مرا به حضور رئیس دولت تقدیم دارید و ضمناً گفتم؛ به داکنتر شرق بگوئید در افغانستان ترا دیده نوانستم، به انتظار دیدار تو بگو شه دیگری از جهان. عرض ارادت او را به حضور رهبر و طنز نامفهوم وی را به داکنتر شرق گفتم. با رفتن رئیس دفتر با اینکه همه ما از ادعای وزیر مالیه مات و مبهوت مانده بودیم، احمد ضیاء مجید گفتم؛

اگر به محکوم کردن اعضای کمیته مرکزی که زیر تأثیر افواهاات دشمن، دیروز یکی و امروز دیگری رامتهم کرده و می کند، بی تفاوت بمانیم بدون شک تمام آنانی که در تغییر نظام اشتراک کرده بودند به ما بی اعتماد شده و از ما سلب اعتماد خواهند کرد. مولا داد ضمن تأیید سخنان ضیاء مجید پرسید:

شما سه نفر چگونه و به کدام دلیل مأمور تعقیب منشی کمیته مرکزی و بررسی اجراءات آن شده بودید؟

براستی هم برای بار اول بعد از تأسیس جمهوریت بود که در کمیته مرکزی به جملات حقیقت نداشته یکدیگر را متهم به کارهای نا کرده می کردند.

حال آنکه قبل از آن با آنکه پر مخاطره ترین وظیفه را پیش رو داشتند، ولی باز هم اعضای کمیته با همدیگر در مشاجرات جدی تر حوصله مندی بیشتر برای حفظ حرمت یکدیگر نشان می دادند، شاید به همین سبب بوده باشد که رئیس دولت اعضای کمیته را مخاطب قرار داده گفتم:

جلسه امروزی برای آن دائر شده بود تا سوی تفاهمات بین اعضای کمیته مرکزی برطرف شود نه تشدید مشاجره و نه هم ایجاد مخاصمت.

و برخلاف گفته‌ها، منشی کمیته مرکزی کاری انجام نداده بود که خارج از صلاحیت‌شان و غیر قانونی بوده باشد.

سپس به غوث‌الدین فائق گفت؛ از آنچه که گفتی عذرخواهی کن. غلام‌حیدر رسولی گفت؛ اگر قرار باشد که فائق از آنچه می‌گوید عذرخواهی کند، بایستی تا زنده است یا چُپ بنشیند، یا عذرخواهی کرده برود.

با اینکه همه از این گفته به خنده شدند، ولی با سکوت گله‌مندانه از اینکه چرا از سه مفتری یکی‌شان به عذرخواهی و اذار می‌شود، از هم جدا شدیم. اما دیری نگذشت که اعضای کمیته درک کردند که همه‌شان زیر سؤال و تحت تعقیب استخبارات خودی‌ها قرار دارند. زیرا ماه پیشتر از جلسه فوق‌رئیس دولت اداره مصئونیت ملی را به سید عبداللله واگذار شده بود تا مشترکاً با قدیر خان موضوعات استخباراتی داخلی و خارجی کشور را مطالعه و رئیس دولت را به جریان قضایا قرار داده باشند.

از آنجائی که اکثر اعضای جلسه آن روز، در دفاع از استقلال و حاکمیت ملی کشور در حادثه ۷ ثور شهید شده‌اند و تنی چند هم که در آن حادثه به خارج از کشور بود به استثنای احمد ضیاء مجید همه وفات کرده‌اند.

بنام شایسته نیست بحث را به ادعای ناشیانه ادامه داد و غائبانه کسانی را نشانه گرفت که زنده نیستند تا از خود دفاع کنند.

ولی بهر صورت طرح موضوعات پیش‌افتاده در آن روز در کمیته مرکزی اگر سنجیده شده بوده باشد و یا بپذیریم که یک عمل ناشیانه، و یا هرچه بود، بود. اما باعث دل‌سردی و دو دسته‌گی در کمیته مرکزی گردید، چنانچه؛

در روزهای بعد با تمایل اکثریت اعضای کمیته، باز هم بی‌علاقه‌گی و بی‌تفاوتی بعضی‌ها مانع از آن گردید تا کمیته تشکیل جلسه دهد.

بنام کمیته‌ای که نه چندان دور، بلکه در همان نزدیکی‌ها، برای یک حمله نظامی جهت تغییر سلطنت به جمهوری، تشکیل جلسه داده بود و سپس در تقرر رئیس دولت، منشی کمیته مرکزی و اعضای کابینه دولت جمهوری صحه گذاشته بود، اکنون از بی‌تفاوتی اعضایش در تطبیق صلاحیت‌های‌شان روزهای آخر عمرش را می‌شمرد، و در سوگواری نیرومندی و قدرتش گریه می‌کرد.

واقعاً دل انسان به خود انسان می‌سوزد که به چه هدف مقدّس و بزرگی (تأسیس جمهوریت)

گردهم آمده بودیم و حالا؟؟

علی احمد خرم وزیر پلان که ریاست هیئت افغانی را در گفتگو با هیئت ایرانی درباره قروض ایران به افغانستان به عهده داشت، با ختم گفتگوها به صدارت آمده و گفت: دیدار چند روزه با هیئت ایرانی خیلی موفقیت آمیز بود، زیرا آنها تمویل همه پروژه های افغانستان را به شمول خط آهن از سر حد ایران تا کابل که با کمک های ایران سنجیده شده بود پذیرفتند، ولی زمانی که با رئیس هیئت جهت نوشیدن چای گوشه شدیم گفت: تا جایی که به ایران تعلق داشت، شهنشاه همه خواهش های رئیس دولت شما را پذیرفت. از آنرو بعضی از ایرانی ها هم از رئیس دولت شما توقع دارند تا در حبابه ایران در معاهده تقسیم آب هیرمند توجه دوباره شود.

پرسیدم؛ آنچه فرمودید نظر رسمی دولت شماست؟

گفت؛ خواهش بعضی از ایرانی ها را خدمت شما گفتم، نه نظریات دولت ایران را. حین ملاقاتی که با رئیس دولت داشتیم، فرمود؛ وزیر پلان نتیجه مذاکرات خود را با هیئت ایران به شما خبر داد.

تا می خواستم چیزی بگویم، گفت؛ ایرانی ها توقع آنرا دارند تا در بدل قرضه های خویش مالک دریای هیرمند شوند.

به وزیر پلان گفتم؛ اگر بار دوم از شما چنین خواهشی صورت گرفت بگوئید موضوع حق آب ایران و افغانستان از دریای هیرمند با موافقه شهنشاه ایران و شاه افغانستان قبل از تأسیس جمهوریت از جانب شورای ملی افغانستان و پارلمان ایران تصویب شده است و اگر قرار باشد که قرضه های ایران به افغانستان در بدل فروش آب هیرمند باشد. این کشور تاریخ پنج هزار ساله با دریای هیرمند و بدون خط آهن داشته است، حالا هم یقین داریم بدون خط آهن می شود زنده گی کرد، اما بدون آب ناممکن.

گفتم؛ فکر نمی کنم که شاه ایران چنین خواهشی را به چنین وسیله به شما رسانده باشد تا جائیکه از گفته های زلمی محمود غازی (سفیر افغانستان در تهران) بیادم مانده است او می گفت که وزیر دربار ایران «اسدالله علم» از مخالفین معاهده آب هیرمند است و احتمالاً رئیس هیئت ایرانی نظریات وزیر دربار را انعکاس داده باشد، نه از شهنشاه را.

رئیس دولت فرمود خیلی تشکر ورنه می خواستم که وزارت خارجه به سفیر ایران مقیم کابل تفهیم نمایند تا دیگر دوستان ایرانی ما توقعات شخصی را ضمیمه مذاکرات رسمی ن سازند.

ولی بهر صورت تعمیر بند کمال خان باید بدون یک لحظه توقف با همه نیرو و قدرت کاری که در اختیار دارید به پیش برده شود.

قبلاً بعد از دیدار شما با سردار بلوچ قسمتی از وسائل تعمیراتی از دیگر پروژه‌های بند و انهار به بند کمال خان فرستاده شده است. کار شبانه روزی را با ۳ برابر ساختن کارگرهای پروژه شروع کرده اند.

محمد داود گفت با ملاقاتی که با شاه ایران داشتم صمیمانه به دوستی افغان‌ها ارج می گذاشت و علاقه مند بود تا در پروژه‌های انکشافی افغانستان بیشتر از هر کشور دیگری سهم باشد.

ولی اینهم شنیده می شد که تعدادی از اشخاص متنفذ ایران به شمول اسدالله علم در کمک به دولت جمهوری نظر مساعد ندارند.

از شوروی‌ها نباید انتظار کمک بیشتر داشت زیرا آنها با آنچه می توانستند دریغ نکردند و قرضه‌های بیشتر را در پلان‌های بعدی وعده می دهند که در این ایام انتظار آن برای ما و اجرای آن به آنها مشکل است.

کشورهای غربی هم در سرمایه‌گذاری‌های بزرگ شرایطی دارند که قبول آنها به حکومت و مردم افغانستان تحمل ناپذیر است.

در چنین شرایطی بهترین راه به نظرم بدست آوردن کمک از کشورهای مسلمان در خلیج فارس است. طوریکه اطلاع دارید حکومت کویت ساختمان همه پروژه‌های «زیر بنا» ولایت فراه را به شمول احداث بند آب گردان بالای فراه رود و غیره را پذیرفته اند مذاکره با عربستان سعودی و دیگر کشورهای خلیج فارس ادامه دارد.

گفتم؛ به گفته وزیر خارج اسبق «محمد نعیم» به حیث نماینده شما با دیداری که با امیران خلیج فارس داشتند اکثر آنان درباره هم سنگران شما در تغییر نظام شاهی به جمهوریت تعبیرات عنودانه می کردند و علاوه بر آن سفیر عربستان سعودی در کابل بدون در نظر داشت نزاکت سیاسی در دعوت‌های رسمی می گوید: حکومت ما آرزو دارد به افغانستان کمک نماید، اما نه به این وزراء و دولتی که معاون آن داکتر حسن شرق باشد.

داکتر جان سعودی‌ها نه به زبان بلکه طوریکه خود می دانید اخوانی‌های مخالف دولت را تمویل هم می کند، اما چه چاره؟

اگر مناسبات سیاسی را با آنها قطع کنید آنها نه تنها به حجاج شما ویزه نمی دهند، بلکه با

استفاده از ناشی بودن مردم، ما را متهم به جلوگیری از رفتن حجاج به مکه معظمه و مردم را به حمایت از اخوانی‌ها تشویق خواهند کرد.

با آنکه با اندرزهایش آشنایی و باور داشتم ولی باز هم دلم شور می‌زد که نشود در نیمه راهی رسیدن به هدف، خسته و مانده و نارسیده به منزل افتاده شوم. زیرا حین گفتگو متوجه بودم که نه بواسطه کشاله شدن موضوع بلکه به علت دیگری خسته و ناآرام اند.

زمانی که علت آنرا پرسیدم؛ مسودهٔ قانون اساسی دولت جمهوری را که خدمت‌شان سپرده بودم کنار گذاشت و فرمود:

داکتر جان، صبح که از خواب بیدار می‌شوم تا شب هنگامی که به خواب می‌روم از خانه و دفتر یکصدا می‌شنوم و آن اینکه؛ تو با رفاقت و دوستی خود با من صداقت نداری، اما هیچ یکی از آنان به ادعای خویش نه دلیلی دارند، نه مدرک و سندی که مرا به صداقت و راستی تو مشکوک نمایند.

ولی متأسفانه با همه بی‌رغبتی‌هایم در شنیدن اتهامات‌شان، بازهم تکرار و تکرار می‌کنند. با وجودی که آشکارا بود که وابسته‌گان شاه زعامت محمد داود (طوریکه مشاهده کردید) را در تأسیس جمهوریت پذیرفته بودند و به آن می‌نازیدند و ستایش می‌کردند.

اما در گوشه و کنار هم سنگران محمد داود را در سقوط سلطنت، مسبب بدبختی، درپردری و بی‌خانمانی شاه و خانواده‌اش می‌شمردند و با اینکه سهم اکثر جمهوری‌خواهان در سقوط سلطنت بارها از نویسنده مؤثرتر بود.

ولی سابقه داری در محشوری نویسنده با محمد داود و نا‌آشنائی طرفداران سلطنت از دیگر پیروان رئیس دولت باعث شده بود تا از میانه مرا نشانه بگیرند و در پایان کشیدنم از هیچ دسیسه و اتهامی دست بردار نشوند. بناءً در ایجاد تشویش و بدگمانی به محمد داود سر از پا نشناخته می‌طپیدند.

و زمانی شعله‌های انتقام‌جویی آنان شعله‌ورتر و به اصطلاح مستندتر می‌شود که مرتکب اشتباه بزرگی شده بودم و آن اینکه؛

نپرسیدم، اما یقیناً اطلاعی به محمد داود رسیده بود که مرا گفت برای تأمین امنیت بهتر است بجای کارته پروان، موقتاً در خانه متصل صدارات (کوتی کول) بود و باش کنید. و منم بدون تأمل و تفکر از عاقبت چنین کاری ماه عقرب یا قوس ۱۳۵۲ هـ. ش. بود که به

آنجا کوچ کشی کردم.

هنوز هفته ای نگذشته بود که محمد داود پرسید: به کوتی کول رفتید یا نه؟

از سوال شان استباط می شد که؛ کاش چنین خواهشی را نمی کرد.

از آنرو گفتم؛ به کمال تأسف رفتم اما می خواهم آنجا را ترک کنم.

فرمود؛ چنین کاری نکنید که تعبیرات و برداشت های غلطی را به راه می اندازند.

کوتی کول، که بعضی ها، چون در احاطه صدارت قرار داشت آنرا «قصر» هم می نامیدند،

خانه کوچک و خامه کاری شده بود، دارای سه اتاق خواب و دو تشناب، و چهار اتاق جدا

از تعمیر که هر یک از آن تشناب کوچکی هم داشت.

در اوائل سلطنت محمد ظاهر شاه چند نفر از اعضای خاندان شاهی در آن سکونت می کردند

و پسان ها منحصر شده بود به نشیمن گاه مارشال شاه ولی خان غازی.

و در سال ۱۳۵۱ ه. ش. با کمی دستکاری، شهزاده محمد نادر با خانم و اولادهایش در آن

بود باش داشتند که بعد از ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ از همین خانه با دیگر اعضای خاندان شاهی

روانه ایتالیا می شوند.

زمانی که در آنجا نقل مکان کردم چون سامان و لوازم خانه دولتی و از جانب دیگر مستعمل

هم شده بود به استفاده ما قرار دادند.

بناءً به کسانی که به آن خانه آشنائی داشت همه چیز به استثنای صاحبش دست ناخورده جایجا

مانده بود.

بعد از مدتی کمی در آن خانه مریض شدم. با داشتن تب بالا و سرفه شدید و بدون محاسبه

روی بستری غلطیده بودم که تخت خواب شهزاده نادر بود در همین حال محمد داود با

خانم شان به عیادت آمدند.

در حالیکه محمد داود روبروی خانم و کنار بسترم ایستاده بود و از مرضی ام می پرسید متوجه

شد که چهره خانمش کبود و چشمانش اشک آلود شده اند.

پیش از اینکه اشک از چشمانش فرو ریزند محمد داود دست خانمش را گرفته و با اشاره سر

خداحافظی کرد و از خانه خارج شدند.

خانم حق به جانب بود، زیرا در همین اتاق و در همین تخت خواب، نازدانه ترین برادر

زاده اش را دیده بود و حالا با گذشتی کمتر از سالی، از برگشتی روزگار، روی آن تخت

خواب یکی از ده ها ویرانگر تاج و تخت برادر شهریارش را می بیند.

او بایستی می‌گریست و نه در و دیوارهای اطاق برایش گریه می‌کرد. با اینکه متیقن بودم خانم بزرگوار با بزرگواریش در سقوط سلطنت چون هم‌نظر با شوهرش اقدام کرده بودم مرا بخشوده بود و باور گفته‌های زنجیری و پیگیر منسوبین شاه هم از شناختی که محمد داود در یک ربع قرن از من داشت مشکل بود، اما نپذیرفتن نزدیکانش و نشنیدن گفته‌های‌شان مثلی که از اصل مشکل به وی مشکل‌تر شده بود که برای جستجوی استمداد مرا به جریان ناآرامی‌هایش قرار می‌داد.

به شهادت تاریخ معمولاً شهزاده گان دودمان سردار پاینده خان، زمانی که جهت کسب قدرت با هم درگیر می‌شدند دیری نمی‌گذشت که زیر تأثیر و وساطت خانواده خویش، دستور می‌دادند که شهزاده مغلوب عفو و محرکین قضیه (هم‌سنگران) اعدام شوند.

با اینکه هدف محمد داود در سقوط سلطنت «تأسیس جمهوریت» از مقاصد دیگر شهزاده گان متفاوت بود، ولی با همه صفات نیکویی که داشتند باز هم یک شهزاده و دارای پیوند ناگسستنی با منسوبین شاه و عواطف مشترک خانواده‌گی با آنان بود.

چنانچه داماد شاه «سردار عبدالولی» را که دشمن سرسخت هم‌سنگران بود عفو و از حبس رها می‌کند و دوام این وضعیت می‌توانست حوادث ناگوار و خونین تاریخ را تکرار کند. از آنرو خدمت‌شان گفتم؛ تا روزی که در چنین موقعی قرار داشته باشم، وابسته گان شاه و علاقه‌مندان و دوستداران‌شان، به شما درد سر آفرین و ناآرام‌کننده خواهند بود و دوری کردن از آنان به شما نه ساده است و نه هم عملی.

بنابراین خواهشمندم اجازه بفرمائید برای رفع و دفع این مشکل مستعفی شوم. با چنان تأثیری آنرا نپذیرفت که واقعاً شرمانده و خجل زده و از حضورشان رخصت شدم.

اما سال بعد عقرب یا قوس ۱۳۵۵ ه.ش. که از شایع‌پراکنی و پخش افواهاات دوستان خارجی و منسوبین شاه خصوصاً دو سه نفر از اعضای کمیته مرکزی جمهوریت خسته شده بودم و از اوشان خواهش کردم مرا به یکی از سفارت‌های افغانستان در خارج کشور بفرستند. خوشنود بنظر می‌آمد.

زیرا به مهربانی خواهش کرد دو سه ماه بعد لویه جرگه جهت تصویب قانون اساسی و انتخاب رئیس جمهور تشکیل می‌شود و چون مسوده قانون اساسی با اشتراک شما تدوین شده است برای توضیح و احتمالاً دفاع از بعضی مواد آن بایستی در آن عضویت داشته باشید.

هنگامی که از حضور رئیس دولت به صدارت بازگشتم، با سید عبدالله وزیر مالیه که چندین

روز بعد از مشاجره کمیته مرکزی به صدارت آمده بود به اطاق کار رفتیم و از اینکه مرا متهم به گناه ناکرده کرده بود، خم به ابرو نداشت.

از آنرو بعد از ختم کارهای رسمی طبق معمول از صحت و سلامتی خانواده‌های یکدیگر جويا شدیم، زیرا او از صنف چهار مکتب ابتدایی تا رسیدن به مقام وزارت مالیه، با از خود و بیگانه مرا کاکا و مری خویس معرفی می کرد. به راستی از شناخته‌های ما هم کمتر کسی می پنداشت که او عزیز و نور دیده ام نیست.

بناء بر آن اگر اندرز پیرمرد کهن سال دهاتی به یادم نمی بود از اهانت که او در کمیته مرکزی بدون هیچ مقدمه و برخوردی کرده بود دل کفک می شدم.

روزی از روزها پسری از دهی به ده دیگر به عیادت پدر کهنسال و مریضش می رود. پیرمرد از جوان می پرسد؛ چرا پسر (نواسه) را با خود نیاوردی؟

گفت؛ بابا جان او شوخ بود، اما شوخ تر شده و بهر جایی که با او بروم می خواهد بالای شانه هایم سوار شود و همین که به شانه ام بنشیند با مشت به سر و با لگد به سینه ام می زند. پیرمرد گفت؛ اینکه گله ندارد. تا بوده رسم زمانه و پاداش نیکویی همین بوده است که هر کسی را چه از خود و چه از بیگانه به شانه نشانی به سر مشت و به سینه پا می زند. با وجود آنچه گفته بود و آنچه کرده بود، از شنیدن شهادتش، همین که گوشه شدم، مانند پدری به مرگ پسرش گریه کردم.

عبدالستار شالیزی؛ در آن روز و روزگار در جمله دانشمندان شناخته شدهٔ پاک نفس افغانستان بشمار می رفت. او در طنز و بذله گوئی حاضر جواب و بی پروا بود. و همین نکته باعث شده بود که در دستگاه دولتی مأموریت های بلند پایه، اما زودگذر داشته باشد. او به هیچ یک از احزاب و دسته بندی های سیاسی نه باور داشت و نه هم اشتراک، چه رسد به کودتا.

با چنین شناختی سال ها بود که با هم دیگر دوست بودیم و اکثراً با هم لطیفه می گفتیم و بذله گوئی می کردیم تا سیاست بازی.

زیرا طوریکه گفته شد او نه به سیاست علاقه داشت و نه به سیاست مداران باور.

اما با همه سرکشی هایش جهت استفاده از علم و دانش وی، محمد هاشم میوندوال او را به حیث معاون صدارت و وزیر داخله کابینه خود برمی گزیند.

اما پس از اینکه کابینه صدراعظم از شورای ملی رأی اعتماد می گیرد، شخصی از شالیزی



پرسیده بود که؛ جهت رأی اعتماد به شورای ملی رفته بودید؟  
شالیزی می گوید: نه در شورای ملی بلکه جهت اخذ رأی به باغ وحش رفته بودیم.  
روزی هم داکتر عبدالظاهر صدراعظم، که در تدوین قانون اساسی ۱۳۴۳ هـ ش. به صفت  
رئیس لوی جرگه سهم ارزنده داشت از شالیزی پرسیده بود؛ نظر شما درباره قانون اساسی  
جدید چیست؟

شالیزی فی البدیهه می گوید: اگر منافع مردم در نظر باشد، شباهت بیشتر به کتابچه شیطان  
دارد تا به قانون اساسی.

این دو طنز جمع طنزهای روزانه اش باعث می شود تا وکلای شورای ملی ضمن استیضاح از  
وی بخواهند تا از تشبیه نمودن شورای ملی را به باغ وحش و قانون اساسی را به کتابچه  
شیطان معذرت خواهی کند.

او به وکلا می گوید هر دو درست است و بناءً او بجای معذرت خواهی در همانجا مستعفی شده  
و از همانجا پای پیاده به خانه باز می گردد، نه سواره به وزارت یا صدارت.

اما پیرامون افشای کودتای میوندوال، پولیس مخفی اطلاعاتی را سر هم نموده و به رئیس  
دولت ارائه کرده بود که؛ گویا عبدالستار شالیزی و چند شخصیت دیگر از مأمورین عالی رتبه  
نظامی شاهی که دوستان شخصی میوندوال بودند در تخریب نظام جمهوری افواهاات نادرست  
و کینه توزانه پخش می کنند.

رئیس دولت هم به قوماندان ژاندارم و پولیس هدایت می دهند تا آنها را در خانه های شان  
تحت نظارت بگیرند و موضوع را محرمانه تعقیب و تحقیق کنند.

چند روز بعد به استثنای شالیزی دیگران عرایض به صدارت ارسال و خواهش کرده بودند  
که؛ اگر متهم به جرمی باشند به آنها ابلاغ و در غیر آن به پولیس فهمانده شود که مانع گشت  
و گذار و رفت و آمد آنان نشود.

زمانی که عرائض آنها را به رئیس دولت ارائه کردم گفت:

پولیس مخفی بجز گفته های همیشه گی شالیزی دیگر سندی که باعث خانه نشینی آنان شود  
بدست نیاوردند بناءً به وزارت داخله بگوئید که دیگر کسی مزاحم اوشان نشود و در ضمن از  
اوشان خواستم که به دیدار شالیزی بروم؟ فرمود؛ صد بار.

چون هدایت شان بجای قوماندانی ژاندارم و پولیس رأساً به ولایت کابل داده شده بود،  
بعدها معلوم شد که برداشت قدیر خان چنین بوده است که گویا برخلاف اراده رئیس دولت

آنها را رها کرده بودم.

دو سه سال بعد که به ملزم بودنم دوسیه ترتیب می دادند آنرا سرخط اتهامات خویش قرار می دهند، اتهاماتی که تا امروز هم نفهمیدم که اگر چنان اوامری صادر می کردم چه؟؟  
بهر صورت سرخورده گی آقایون معترض (سید عبدالله، عبدالقدیر و غوث الدین فائق) باعث شد تا آنها پیوند سه نظری ایجاد کنند. و ماهرانه بتوانند از حمایت رهبر به مقابل دیگر اعضای کمیته مرکزی برخوردار شوند.

فهمیده و یا نافهمیده تبلیغات بی اساس اما تشویش آوری را به راه اندازند که گویا کمیته مرکزی به خلع رئیس دولت کودتا می کنند.

و چون همه دستگاه استخباراتی دولت تحت نظر دو نفر اول قرار داشت در پخش افواها و جعل واقعیت ها مشکل نداشتند نفر سوم هم برای اینکه از قافله پس نمانده باشد (طوریکه خود در اثر خویش رازی که افشا نشد می نویسد) با کمک اداره پولیس با سامان و آلات کوچکی اطلاعاتی برای ضبط آواز رفقاییش (جعل آوازشان) مجهز می شود.

احتمالاً در اثر پخش و تأثیر همین افواها بوده باشد که هنوز دو سه هفته از مشاجره کمیته مرکزی نگذشته بود که تشکیل تولی تانک داخل دلکشا که تحت قوماندانی مولاداد و معاون وی اسلم وطنجار قرار داشت از جانب وزارت دفاع ملی لنو و تانک های قطعه مذکور را در پل چرخنی به قوماندانی قوای ۴ زره دار انتقال می دهند و بدین گونه دو نفر مذکور اضافه بست و یا به عبارت ساده خود به خود و بدون دردسر، خانه نشین می شوند.

مولاداد بعد از غلام حیدر رسولی و محمد سرور نورستانی سومین تانکیست بود که در تأسیس جمهوریت با محمد داود همنا شده بود، آنهم در مشکل ترین شرایط، شرایطی که هنوز جلب و جذب نفر چهارم در کودتا خواب و خیالی بیش نبود.

مولاداد پس از تأسیس جمهوریت داوطلبانه به همان وظیفه خویش در دلکشا که هم جوار با خانه رئیس دولت بود جهت محافظت و نگه بانی رهبر و خانواده اش ادامه می داد.

بنام شب ها پهره می داد و روزها از خانه کوچک و محقرش «سید نور محمد شاه مینه» تا ارگ ریاست جمهوری با پای پیاده و یا به سرویس های شهری به وظیفه آمد و شد می کرد. قطعه او دارای چندین تانک مجهز به مرمی های تانک و راکت های ضد تانک و ماشیندارهای دافع هوا بود که با موجودیت آنها حمله بر حریم ارگ مشکلات عظیمی در بر داشت.

و چون زندگی او در نگهبانی و حفاظت رهبر و خانواده اش وقف شده بود، بناءً کمتر به نظرها جلوه می کرد و بندرت در محافل رسمی و غیر رسمی اشتراک می نمود. از آنرو از قلم دشمنان جمهوریت افتیده بود و مانند دیگر اعضای کمیته مرکزی جمهوریت به گناه ناکرده متهم نمی گردید.

مولاداد اهانت که به وی شده بود با بزرگواری آنرا نادیده می گیرد و در شورش هفت ثور اشتراک نمی کند و برعکس در دفاع از جمهوریت و حاکمیت ملی، در مقابله با شورشیان به شهادت می رسند.

و اما محمد اسلم و طنجار با اینکه از جانب رئیس دولت نوازش و به رتبه بالاتری گماشته شده بود، باز هم با مخالفین ریاست جمهوری می پیوندند.

و در شورش هفت ثور با چند تن از تانکیست ها و پیلوت های ناراضی شده از رهبری جهت سقوط دولت جمهوری همدست می شود.

و به نام انقلاب ثور مرتکب جنایت و مصیبتی به وطن و وطن داران خویش می گردد. که حتی خود، در روزهای واپسین با مواجه شدن با هر کسی، از آنچه خود مرتکب به آن شده بود، خود را نفرین می کرد.

تأثیر افواهاات بی بنیاد کودتای گفته شده بود یا سخنان تند و تیز احمد ضیاء مجید در کمیته مرکزی، یا خرابی مناسباتش با ستر در ستیز صفحه (۹۹۲) یا هرچه بود، اما، او را از قوماندانی گارد جمهوریت به تنزیل مقام (تنگاتنگ با خانه نشینی مولاداد) به حیث آتش نظامی سفارت افغانستان در دهلی (هندوستان) مقرر کردند.

در پیرامون روزهای خانه نشینی مولاداد و برطرفی ضیاء مجید از قوماندانی گارد جمهوری و تقررش به حیث آتش نظامی در هند بود که رئیس جمهور به نویسنده گفت:

«اکثر کودتاچیان از عضویت خلیل خان در کمیته مرکزی به دلیل اینکه او در جمع سرگروپ نبوده است شاکی و ناراضی اند. بناءً به او تفهیم نمائید که دیگر در جلسات کمیته حضور نیابند.»

گفتم: «بیشتر از دو سال است که او در ده ها جلسه کمیته مرکزی اشتراک کرده و در تصامیم کمیته رأی داده و به حیث خلیل کمیته مرکزی شهرت یافته است، از آنرو بنظم بهتر خواهد بود تا به حیث عضو علی البدل کمیته باقی بماند که هم در تکمیل نصاب در جلسات اشتراک نکند و هم موقف او خدشه دار نشود.»

فرمودند: «موافقم. به اوشان ابلاغ شود.»

خلیل خان از فارغان حری پوهنتون در شق توپچی بود. او توسط سرور خان قوماندان قوای ۴ زره دار جذب شده بود، و اکثراً با همدیگر در جلسات پنهانی و محرمانه تانکیست ها قبل از ۲۶ سرطان اشتراک می کرد.

و در اولین جلسه سرگروپ ها (کمیته مرکزی) در حالی که عکاسان و روزنامه نگاران حضور داشتند طبق معمول با همدیگر آمدند و در کنار میز جلسه نشستند، از آنرو عکس او با دیگر اعضای کمیته مرکزی برای اولین بار در جراید به نشر می رسد. و با اینکه اعضای کمیته مرکزی با طنز دوستانه او را خلیل جان کمیته مرکزی صدا می کردند، ولی چون او در جمع سرگروپ ها نبود. اکثر کودتاچیان از عضویت وی در کمیته مرکزی شاک می بودند.

اما اخراجش را مانند مولاداد و احمد ضیاء مجید به پخش افواهاستخبارات خودی ربط می دادند تا عوامل دیگر.

بهر صورت کش و گیرهای بی سر و صدا کمیته مرکزی باعث آن گردید تا روابط کمیته مرکزی در قطعات کلیدی اردو (صاحب منصبان جمهوریخواه) در گارد جمهوری، قطعه انضباط، لوای توپچی (مهتاب قلعه) و تعدادی از تانکیست ها مانند صاحب منصبان قوای هوایی و دافع هوا که پیچیده شده بود، پیچیده تر شود.

اگر چه کمبود سه عضو مؤثر و متنفذ کمیته مرکزی در اردو، از تشویش آنانی که در تجدید انتخاب اعضای کمیته مرکزی به هراس افتیده بود، می کاهید ولی با آنهم سید عبدالاله، عبدالقدیر و غوث الدین فائق نه به خاطر شرمنده گی از اتهامی که به همسنگرشان «به کار ناکرده» بسته بودند، بلکه جهت از نصاب انداختن جلسه، در جلسه کمیته مرکزی اشتراک نمی کردند، زیرا حضور ده نفر از اعضای کمیته در تشکیل جلسه حتمی بود. و در نبود آنان تعداد اعضای جلسه از هشت نفر تجاوز نمی کرد.

۱- رئیس دولت ۲- منشی کمیته ۳- غلام حیدر رسولی ۴- محمد سرور نورستانی ۵- محمد یوسف ۶- خلیل خان ۷- مولاداد ۸- احمد ضیاء مجید (به خاطر نمانده که حضور داشت یا به هند رفته بود.)

با وجود آن در اثر فشاری اعضا موجود، طبق معمول جهت تشکیل جلسه بحضور رئیس دولت رفتیم. اوشان با محبت همیشگی همه ما را پذیرفتند، اما درباره تشکیل جلسه فرمودند

که خود شما فیصله کرده اید که با حضور داشت کمتر از ده عضو جلسه کمیته مرکزی جلسه  
دائر شده نمی تواند. خواهشمندم در تکمیل نصاب با رفقای خویش دیدار و گفتگو کنید.  
غلام حیدر رسولی قوماندان قوای مرکز و محمد سرور نورستانی قوماندان قوای ۴ زره‌دار، به  
عین مفهوم اما به عبارت مختلف گفتند:

«طبق هدایت شما برای تحکیم وحدت و هم بستگی از آنان خواهش خواهیم کرد تا در  
جلسه های کمیته مرکزی مثل همیشه اشتراک نمایند، و اگر باز هم جهت از نصاب انداختن  
جلسه در جلسه اشتراک نکردند به اجازه شما همه با هم آنان را از کمیته اخراج و سه  
شخصیت مستحق را از جمع جمهوری خواهان به عضویت کمیته مرکزی برمی‌گزینیم.»  
رئیس دولت جهت خداحافظی دست یک‌یک را با محبت فشرد و در ضمن گفت: «جلسه  
بعدی را دفتر ریاست جمهوری به اطلاع شما می‌رساند.»

نمیدانم چرا؟ با اینکه به قدیر خان گفته بودم، تا موضوعات استخباراتی را با رئیس دولت در  
میان بگذارند نه با نویسنده، ولی باز هم او که جهت اجرای بعضی امور به صدارت آمده بود،  
گفت:

«به دعوت مستشار سفارت ایران که سفیر آن کشور هم حضور داشت در آن سفارت رفته بودم.  
بعد از حواشی مطلب، سخن بر این بود که چگونه با اشتراک مساعی، دوائر اطلاعاتی ما  
بتوانند فعالیت کمونیست‌ها را در کشورهای خویش مهار کنند.»  
مستشار سفارت ایران گفت:

«ما شبکه های وسیع اطلاعاتی برای قلع و قمع توده‌ای‌ها (کمونیست‌ها) در ایران تأسیس  
کرده‌ایم و هر نوع فعالیت سیاسی آنها در ایران غیرقانونی شده است.  
برایش گفتم: «فعلاً ما نه توان مالی و نه اشخاص فنی و نه هم ضرورت به چنین آرگاه و  
بارگاهی را داریم.»

او گفت: «ما حاضریم آنچه شما درباره جلوگیری از نفوذ کمونیسم در کشور خویش ضرورت  
داشته باشید، بصورت بلاعوض همکاری نمائیم.»  
چون صلاحیتی چنین موافقه‌ای را نداشتم سکوت کردم، و در ضمن سپاسگزاری از دعوت و  
آماده‌گی شان به همکاری رخصت شدم.

گفتم: «موضوع را به اطلاع رئیس دولت بایستی می‌رساندید، نه به من.»  
او گفت: «به رئیس دولت عرض کردم، فرمودند از معاون صاحب هدایت بگیری.»

عجب مصیبتی؛ من که هرگز در همکاری با رئیس دولت به مضیقه قرار نگرفته بودم، ولی حالا از درگیری در چنین کاری تا سر حد مرگ نفرت دارم.

زیرا حق و یا ناحق باورم شده است که دولت ایران می‌خواهد برای منافع خویش، ساواک دیگری در افغانستان تأسیس و ما را به فرزندان وطن ما بدون موجب مشمت و گریبان کند. حال آنکه توجه رئیس دولت به اخذ کمک‌های سرشار اقتصادی ایران برای آبادی افغانستان است تا به چنین موضوعات کوچک و یا به گفته‌شان پیش پا افتیده.

بناءً برای نفس کشیدن و سر درگمی از عبدالقدیر پرسیدم از خلقی‌ها چه خبر؟ گفت: آنها خیلی صمیمانه پیش آمد دارند و اکثراً خبرهایی که می‌دهند با آنچه ما معلومات داریم شباهت کامل دارند.

از من خواهش کردند تا با نور محمد تره کی در خانه‌شان ملاقات کنم. رهبر فرمود؛ قطعاً چنین کاری نکنید و هرگاه آنها بخواهند به شما دیدار کنند، آنان را بپذیرید و از همکاری آنان قدردانی کنید. خوب، باز چه شد؟ او گفت؛ چند شب پیشتر یک دیدار محرمانه تعارفی برای چند دقیقه با حفیظ الله امین داشتم.

از شناختی که از حفیظ الله امین داشتم، برای اینکه غرور قدیر خان خدشه دار نشود نه چیزی پرسیدم و نه هم چیزی گفتم، و اگر احیاناً می‌گفتم باور نمی‌کرد و اگر می‌پرسیدم واقعیت را نمی‌گفت، ولی بهر صورت حفیظ الله امین از آن نیرنگ بازهای ماهری بود که صد بار تشنه را در آب غوطه می‌داد، و تشنه کام بالا می‌کشید.

و اما همسنگر ما عبدالقدیر؟؟؟

حین گفتگو با عبدالقدیر اطلاع دادند که وقت آن رسیده است تا جهت افتتاح یک فاکولته جدید روانه پوهنتون شوم.

از آنرو مفت و رایگان از هدایت دادن ناخواسته درباره مراده اطلاعاتی با ایران موقتاً نجات یافتیم و اما درباره حفیظ الله امین:

به روزهایی که هنوز لغت کمونیست و کمونیست بودن در افغانستان مروج نشده بود (سال‌های ۱۳۳۲ و ۱۳۴۱) و حزبی هم بنام ح.د.خ. وجود نداشت، برای حفیظ الله امین یک بورس تحصیلی یونیورسیتی کولومبیا را وزارت معارف فراهم کرده بود، ولی ریاست مصنوعیت ملی آنرا نمی‌پذیرد.



«کاسیگین صدراعظم ما بعد از دیدار چند ساعته با حفیظ الله امین صدر اعظم افغانستان گفت: «حفیظ الله امین با سخنان فریبنده و پر زرق و برق درباره پیشرفت کمونیزم در افغانستان، و استقبال پر حرارت و سرتاسری مردم از کردار حکومت خلقی‌ها، بر آنچه ما خبر داشتیم (کشتار دسته جمعی مردم بیگناه.» خط بطلان می کشید.

بنام اگر این شخص دیوانه نباشد که یقین دارم که نیست، باور به سخنانش ما شوروی‌ها را به مشکلاتی روبرو خواهد کرد که هرگز نمی‌خواهیم.

با اینکه همه می‌دانستیم که کاسیگین در آدم‌شناسی نبوغ دارد، ولی چنان تحت تأثیر سخنان سحرآمیز امین قرار گرفتیم که زمانی به گفته کاسیگین باور کردیم که خیلی‌ها دیر شده بود. بنام سؤال در اینجاست که اگر روس‌ها حفیظ الله امین را نمی‌کشتند، آیا آمریکائی‌ها قتل بی‌موجب سفیر خویش و شعارهای مرگ بر آمریکا را، در زمان زمامداریش فراموش و به وی رحم می‌کردند؟؟؟

با برداشت از این ماجرا اگر درباره نیرنگ‌بازی‌های حفیظ الله امین گفته شود که:

بیش از صد من کاغذ سفید را دوستانش به تعریف و دشمنانش به تحریف سیاه کرده‌اند، نه دروغ بنظر می‌آید و نه هم مبالغه.

و اینکه در آن روزها او صادقانه دست همکاری به دولت جمهوری دراز کرده بود و یا به تخریب آن؟؟؟؟؟؟

به یک دیدار عبدالقدیر که نمی‌شود بالای آن قضاوت کرد. بنام او را می‌گذاریم کنار، و پی

می‌گیریم صفحه ۴۰ و ۴۱ را که چگونه خود ما به دست خود ما از هم پاشیدیم؟؟؟؟؟؟

محمد داود با نیرومندی و علاقه خاصی که در زمان صدارت خویش با کار کردن خصوصاً در اکمال سرک حلقوی کشور داشت (روزانه ۱۰ تا ۱۲ ساعت) کار می‌کرد و شام هر روز گزارشات پیشرفت کارهای ساختمانی نقاط مختلف کشور را مشاهده و بروی نقشه‌ها علامه‌گذاری می‌کرد و برای واریسی بهتر. روی هم رفته روزهای پنج‌شنبه و جمعه از سرک کابل «ماهی‌پر» جلال آباد و تورخم و هفته دیگر از راه و تونل سالنگ و زمانی هم در روزهای مذکور از کار ساختمانی سرک کابل قندهار بازدید می‌نمود و بصورت نمونه بعضی نقاط را با گزارشات داده شده مقایسه می‌کرد. و اکثراً ماه یکبار توسط هلوکوپتر به مشاهده سرک کندهار و تورغندی هم سفری داشتند.

اما در زمان ریاست جمهوری با اینکه بیش از اوقات رسمی کار می‌کرد، ولی دامنه کار



انکشافی خوشبختانه وسعت بیشتر یافته بود و هم مصروفیت‌های بیشتر و کبر سن اجازه آنرا نمی‌داد که بهر کنج و کنار کشور، کارهای ساختمانی را تعقیب نماید.  
از آنرو بر علاوه اینکه وزراء کارنامه خویش را مرتباً به اطلاع‌شان می‌رسانید، صدارت هم گزارشات رسمی وزارت خانه‌ها را جمع‌بندی و خلاصه کرده، همراه با وزیر مسئول هر سه ماه خدمتشان گزارش می‌داد.

از روی اتفاق با بسته از خبرهای خوش نزد رئیس دولت می‌رفتم که بیرون دفترشان با محمد سرور نورستانی عضو کمیته مرکزی روبرو شدم که گفت:  
«چه تصادفی نیکی، زیرا می‌خواستم طبق فرموده رئیس دولت نزد شما بیایم.»  
پرسیدم: «خیریت بود؟»

گفت: «بلی به استثنای چند نفر (اعضای کمیته مرکزی) دیگر کودتاجیان ۲۶ سرطان از رئیس دولت تقاضا کرده‌اند تا در انتخاب اعضای کمیته مرکزی تجدید نظر شود.»  
رئیس دولت فرمود چنین موضوعات به کمیته مرکزی ارتباط دارد. با منشی کمیته آنرا در میان بگذارید تا در جلسه آینده همه با هم روی خواست رققا مشوره کنیم.  
به او گفتم: «بعد از دو سه ساعت به دفتر تشریف بیاورید و سپس به دیدار رئیس دولت رفتم.»

با محبت همیشه گی مرا پذیرفت. و سپس از آنچه در کشور می‌گذشت پرسید.  
خوشبختانه گزارشی که با خود داشتم پیشرفت‌های بیشتری را از آنچه در پلان ساختمانی و انکشافی کشور طرح شده بود نشان می‌داد و از موضع سوی استفاده‌ها در آن خبری نبود. و خصوصاً اعمار بند کمال خان که رئیس دولت به آن علاقه مندی خاصی داشت بیشتر از ۲۰٪ از آنچه پنداشته بود، پیشرفت کرده بود.

و از نگاه امنیتی در سرتاسر افغانستان بعد از در هم کوبیدن گماشته‌گان پاکستان، (شورش ۲۷ سرطان ۱۳۵۴ در چند نقطه کشور) هیچ حادثه قابل تذکری رخ نداده بود.

و چون رئیس دولت نخواست و یا فراموش کرده بود که درباره خواهش سرور خان هدایت داده باشد، منم نخواستم در خوشی که در وی از هم آهنگی و پیشرفت کار در کشور بوجود آمده بود، خرخشه ایجاد کنم، از آنرو با خوشحالی زیاد با هم خداحافظی کرده، مرخص شدم.  
و در صدارت همراه با محمد سرور موصوف که انتظار مرا داشت، داخل اطاق کار شدیم.  
محمد سرور نورستانی بعد از غلام حیدر رسولی دومین صاحب‌منصب بود که در تغییر نظام

شاهی به جمهوریت با ما پیوسته بود.

تلاش‌های ناترسانه او در جذب صاحب‌منصبان به کودتا و عشق وی در دگرگونی نظام و تأسیس جمهوریت به حدی بود که به جرئت می‌شود گفت.

که؛ در نبود وی و غلام حیدر رسولی به آن زودی‌هایی که دیده شد، تغییر نظام میسر نبود. و چون در روزهایی که تعداد کودتاچیان از انگشت دست‌های یک نفر کمتر بود، هم خود شنیده بود و هم به دیگر کودتاچیان گفته بود که؛

در صورت کامیابی تا زمان تدوین قانون اساسی برای جمهوریت، رئیس دولت و اعضای کابینه از جانب سرگروپ‌های شما برگزیده خواهند شد و سپس شما به اجازه رئیس دولت می‌توانید همین سرگروپ‌ها را (اعضای کمیته مرکزی) و یا اشخاص دیگری را از بین خویش به حیث سرگروپ انتخاب کنید.

چون وعده‌ها با وجود یادآوری گاه و ناگاه کودتاچیان با گذشت دو سال عملی نشده بود بناءً با بی‌حوصله‌گی از محمد سرور و محمد سرور محترمانه از رئیس دولت درخواست می‌کند تا اجازه داده شود سرگروپ‌ها را کودتاچیان به میل خود انتخاب کنند.

سرور خان پرسید؛ به درخواست‌کننده گان چه بگویم؟

تنها همین قدر که در جلسه پس‌فردای کمیته مرکزی به هدایت رئیس دولت روی آن بحث می‌شود.

گمان می‌کنم که هنوز محمد سرور به خانه خود نرسیده بود، که رئیس دفتر صدارت و رقی را روی میز گذاشت و گفت خبرهای امشب، ترمیم کابینه.

اعلامیه ریاست دفتر ریاست جمهوری

طبق هدایت شاغلی محمد داود رئیس دولت جمهوری افغانستان برای بهبود امور دولتی تغییر و تبدیلی ذیل در کابینه دولت جمهوری:

۱- سید عبداللله، وزیر مالیه به حیث معاون دوم صدارت

۲- عبدالقدیر، قوماندان ژاندارم و پولیس به حیث وزیر داخله.

۳- عزیزالله واصفی، والی ننگرهار وزیر زراعت.

۴- عبدالکریم عطایی، رئیس رادیو افغانستان و وزیر مخابرات.

۵- فیض محمد، وزیر داخله وزیر سرحدات و و .

عجبا: یک ساعت پیش تقدیر و تمجید از کار حکومت و اینک ترمیم کابینه؟

خدا را شکر که سرم موی نداشت و اگر نه شاخ می کشید. زیرا تصور آن هم نمی شد که در ترمیم کابینه کمیته مرکزی جمهوریت نه سهم و نه خیر داشته باشد.

بهر صورت بعد از سرکوبی شورشیان اخوانی در پنجشیر، لغمان و غیره و خنثی کردن چند کودتای آنان، و پیشرفت امور بطور دلخواه و تأمین امنیت سرتاسری در کشور، جمهوری خواهان از رهبر کودتا انتظار و امید آنرا داشتند:

تا در تجدید انتخاب اعضای کمیته مرکزی، سهم بیشتر و مؤثرتری در حکومت دسته جمعی برای سعادت و آرای مردم خویش داشته باشند.

اما با اعلان ترمیم کابینه از طرف رئیس دولت و نادیده گرفتن کمیته مرکزی در انتخاب وزراء در واقع به خواست جمهوری خواهان در تجدید انتخابات و حکومت دسته جمعی خط بطلان کشیده می شود و موجودیت کمیته مرکزی جمهوریت نزد اکثریت مردم زیر سؤال قرار می گیرد.

بنابر آن غلام حیدر رسولی، محمد سرور نوستانی، یوسف خان و مولاداد خان فیض محمد، احمد ضیاء مجید و خلیل خان مصرانه از منشی کمیته مرکزی می خواستند تا به حضور رهبر کودتا یادآوری شود که ترمیم کابینه، تبدل و تقرر وزراء از صلاحیت کمیته مرکزی می باشد، نه از ریاست دولت.

در غیر آن با نادیده گرفتن کمیته مرکزی (حکومت دسته جمعی) اکثریت جمهوری خواهان از رهبر ناامید و از ما روگردان می شوند. روگردانی که بازگشت و همکاری دوباره آنان، میسر ناشدنی است.

با شناختی که از محمد داود داشتم تشویش آن قابل فهم بود که عکس العمل منفی اوشان مشکلات عظیمی را ایجاد می کند.

زیرا برگشت وی از تصمیم شان در ترمیم کابینه، که به اطلاع مردم هم رسیده بود برایم باور نکردنی می نمود.

در آنصورت یا او با کمیته ناسازگار می شد که نمی شد و یا استعفا می کرد که دور از احتمال هم نبود و بنظر نویسنده کمبود شخصیت شان در رهبری باعث خلأ زعامت در افغانستان می گردید که در آن وقت نه ما موقوف او را در جامعه داشتیم و نه هم در آن روز و روزگار سراغ کسی را که: کمبود وی را جبران کند و نه تا به امروز (۲۲ قوس ۱۳۹۲ هـ. ش.) از آنرو اندیشه خود را با یکایک آنها در میان می گذاشتم و آنها هم با محبت که داشتند،

ارادت مرا می پذیرفتند. اما رفته رفته اعضای کمیته از نویسنده و دیگر جمهوری خواهان از سرگروپ های شان روی گردان شده رفتند و بالاخره به آنانی پیوستند که بدبختی بزرگ و مصیبت های عظیمی را به بار آوردند.

متأسفانه آن گاهی که برایم ناوقت شده بود متوجه شدم که اگر نظریات و خواسته های اعضای کمیته مرکزی در آن روزها برآورده می شد از کجا که محمد داود آن را نمی پذیرفت و از بسا مصیبت های وارده جلوگیری نمی شد، ولی بهر صورت همه شان به استثنای احمد ضیاء مجید یا در دفاع از جمهوریت شهید شده اند و یا وفات کرده اند.

بنام هر وقتی که فداکاری و عشق آنان را برای افغانستان، محبت و علاقه مندی اوشان را به خود بیاد می آورم و با وجود آن نظریات معقول و سازنده آنان را یا از محافظه کاری و یا ارادت زیاد به رهبر کودتا نادیده می گرفتیم خود را سرزنش و نفرین می کنم.

زیرا بی توجهی به کارنامه ها و نظریات سازنده و معقول کودتاجیان ۲۶ سرطان بود که سبب شد تا به عقده مندی به آغوش نورمحمد تره کی و حفیظ الله امین لانه کنند و زیر نام انقلاب ثور، وطن آبابی خویش را به آتش کشند.

با آنهم تصور می شد که با نفی کمیته مرکزی در ترمیم کابینه، شایعه پراکنی ضد جمهوریت لااقل بر دو نکته اثرگذار باشد.

اول اینکه از همان روزهای اول تأسیس جمهوریت که طرفداران داخلی و خارجی سلطنت در تلاش تغییر هویت جمهوری خواهان و سقوط دولت جمهوری، برای بازگشت سلطنت، سر و کله نرم می کردند، شاید از سر کل ما دستبردار شوند و دیگر حکم تکفیر رهبر و پیروانش را صادر نکنند.

دوم اینکه اطرافیان شاه ایران و امرای خلیج فارس، به نام اینکه همسنگران محمد داود (کمیته مرکزی) کمونیست اند و در کمک های اقتصادی شان به افغانستان بهانه جوئی می کردند، حالا دست و آستین را بالا زده و جویی از طلا و نقره را به افغانستان سرازیر خواهند کرد.

ولی برعکس اینکه ترمیم کابینه چندان مورد علاقه و دلچسپی در داخل و خارج واقع نگردید، اما باز هم (سرچوک کابل) در حلقه های منتقدین کوچک و بازار گفته می شد که محمد داود از رفقایش در حال فاصله گرفتن است.

به یادم نیست که کدام یک از دستگاه های فتنه برانگیز غربی بود که از آوازه های سرچوک

خبری ساخته بود که: ترمیم کابینه، بدون مشوره با کمیته مرکزی جمهوریت، نمایانگر آن است که محمد داود رئیس دولت افغانستان در حال فاصله گرفتن از کمونیست‌های هستند که باعث به قدرت رسیدن وی به ریاست دولت جمهوری شده بودند.

دستگاه‌های شایعه پراکنی غرب که از همان روزهای اول هم بسته گی کشورهای بیطرف (۱۳۳۵ ه. ش. باندونگ) سران کشورهای مذکور را تا به کمونیستی می‌زدند.

از محمد داود در ردیف اول زعمای مذکور به حیث شهزاده سرخ (کمونیست) نام می‌بردند و به همان استدلال بی‌مدرک باز هم بعد از تغییر نظام شاهی به جمهوریت در حالیکه هیچ یک از کودتاچیان را در آن صبحگاه نمی‌شناختند، تنها بخاطر اینکه زعامت آنرا محمد داود داشت آنرا یک کودتای کمونیستی و دولت جمهوری افغانستان را غیرمذهبی به مردم افغانستان وانمود می‌کردند.

به عبارت دیگر به روزگاری به محمد داود اطلاق شهزاده سرخ می‌کردند و وی را حامی کمونیست‌ها در کشور می‌خواندند که ح.د.خ. از مادر زاده نشده بود و کودتاچیان ۲۶ سرطان اکثراً شاگردهای صنوف سوم و چهارم مکاتب ابتدائی بودند.

با آنهم دیری نگذشته بود که افواه روی گشتاندن محمد داود را از رفقاییش (کمونیست‌ها)، کنده کنده دستگاه‌های خبر پراکنی غرب به خورد شتونده گان می‌دادند و آنانی که خواب سقوط محمد داود را در تجرید وی از رفقاییش تعبیر کرده بودند شنیدن آنرا به فال نیک می‌گیرند و در تبلیغ و ترویج میان مردم و خدشه دار کردن هویت آنانی که سنگ تهداب اولین جمهوریت را در افغانستان گذاشته بودند کمر دنائت و پستی می‌بندند.

و آنان را احمقانه بعضی از وزرای جدید گماشته گان بیگانه می‌نامیدند و خود در جرائد بیگانه خبرهای ناخراش و ناتراشی بنام احمد و محمود را نشر و پخش می‌کردند.

در گرماگرم ساختن خبرهای یک من راست و صد من دروغ بود که سید عبداللله و عبدالقدیر و غوث‌الدین فائق (در ماه‌های دلو و حوت ۱۳۳۴ ه. ش.) گرد هم آمدن شبانه را با اشخاص مورد نظرشان در وزارت مالیه تشکیل می‌دادند.

و در تابستان ۱۳۵۵ ه. ش. تقریباً همه می‌دانستند که وزارت مالیه در تلاش افتیده است تا حزبی را بنام رستاخیز ملی (انقلاب ملی) سر پا کند.

آنهم به روزهایی که هنوز حکومت نظامی در افغانستان به قوت خود باقی بود و به احزاب سیاسی اجازه فعالیت داده نشده بود.

و زیباتر از همه اینکه؛ کمیته مرکزی جمهوریت به جریان ماجرا قرار نداشت اما مرام نامه حزب مذکور کوچه به کوچه دست به دست هر بیگانه می گشت، بجز دست آشنایان ۲۶ سرطان.

با اینکه سردمداران و پایه گذاران حزب دارای صفات نیکو و پسندیده بودند اما کمی رسوخ و اعتبار شان در جامعه و نداشتن دانش، آنچنان که مردم را رهنمایی کند به اوشان اجازه نداد تا در صفوف احزاب رخنه کند و یا برای جلب آن عده از دانشمندانی که از بی بند و باری های حزبی در دوران سلطنت خسته شده بودند. موضوعات و مطالبی را ارائه دهند تا عقیده تا گرد هم آیند و حزبی واحدی را برای هدف واحدی (سعادت مردم و اعتلای افغانستان) تشکیل دهند.

بنابر آن حزب انقلاب ملی از طرف اکثریت مردم با سردی و بی میلی مواجه گردید و با وجودی که اساسنامه آن از جانب رئیس جمهور در سرطان ۱۳۵۶ اعلام گردید باز هم بجز تعدادی محدودی از عناصر جاه طلب و دربار زده های مفلوک، کمتر اشخاص دانسته عضویت آنرا می پذیرفتند.

با آنهم سردمداران حزب مثلی که از حزب رستاخیز ایران الهام گرفته بوده باشند زیرا، سر خط مبارزه آنان، مبارزه با کمونیست ها رقم خورده بود. کدام کمونیست ها؟ خلق؟ پرچم؟ شعله جاوید؟ ستم ملی؟ حزب توده ایران؟ کمونیست های کشورهای همسایه؟

نه بابا: بیچاره کودتاچیان ۲۶ سرطان، همسنگران دیروزی شان، که از مرگ خود خبر داشتند، اما از کمونیست و کمونیستی بوئی نمی بردند، اکنون برای هدف گنگ و نامفهومی، برای اینکه از خود رانده باشند از ساده ترین شیوه استفاده می کنند و آنها را پرچمی می نامند.

و با چهار وزیری که از کابینه محمد موسی شفیق برگزیده شده بود عجبین کرده و برای اینکه از جامعه تجرید شده باشند همه را با هم نوکر روس گفته تبلیغ و ترویج می کردند. آنهم وزرای کابینه ای که در و دیوار و زمین و آسمان آنرا مخالف روس و طرفدار به غرب می نامیدند.

سئوال در اینجا است که چرا جمهوری خواهان را در روزهای اول کودتای ۲۶ سرطان کمونیست صدا می زدند ولی با گذشت یکی دو ماه از پرچمی بودن آنان قرینه سازی

می کردند و بی عقیده بودن آنان را به خداوند بزرگ سرزبان‌ها می انداختند؟ در زمان صدارت نور احمد جان اعتمادی بود که؛ جریدهٔ پرچم ارگان نشریاتی حزب پرچمی‌ها، سالگرد لنین رهبر کمونیست‌های جهان را در ۱۲ صفحه پر از نظم و نثر و حماسه در توصیف، و چاپ یک صفحه‌ای جریده از عکس لنین تجلیل می کنند. آنهم در حالیکه یکی دو هفته پیش از این ماجرا جریدهٔ مذکور مولود حضرت پیغمبر اسلام را در چند سطر کوتاه به مسلمانان جهان تبریک گفته بود.

بناءً استعمال لغت و جملات نامأنوس به مردم افغانستان به توصیف و حمد و ثنای لنین که از آن جمله (درود بر لنین کبیر) احساسات مردم افغانستان را شدیداً جریحه دار می کند. و در اثر آن علمای مساجد کشور به شهر کابل هجوم می آورند و در مساجد شهر گردهم جمع می شوند و پرچمی‌ها را تکفیر می کنند و از حکومت می خواهد تا آنها را مطابق شریعت اسلام به کیفر اعمال شان برسانند.

بنابراین علمای مذکور در مسجد پل خستی و دیگر مساجد کابل در روزهایی که تکفیر پرچمی‌ها از جانب سراسر علمای مساجد افغانستان اعلان شده بود به نمایندگی از دیگران، مدت ۴۳ روز به اعتکاف می نشینند و بالای خواست خویش پافشاری می کنند و در تمام این مدت از طرف مردم شهر کابل داوطلبانه اعاشه و حمایت می شدند. بی اعتنائی و بی توجهی حکومت به خواست علمای دینی زمزمه آنرا بالا می کند که شاه افغانستان از کفار حمایت و از علما روگردان شده‌اند.

بناءً برای جلوگیری از گسترش بیشتر افواه مذکور شبانگاه ۴ جوزا ۱۳۴۹ هـ. ش. عساکر قوای مرکز تحت قومانده داماد شاه سردار عبدالولی به مساجد هجوم می برند و اعتکاف کننده گان را دست و پا بسته به محل سکونت شان انتقال می دهند.

بدینسان تکفیر پرچمی‌ها در سراسر افغانستان مسجل می شود از آنرو بهر کسی که پرچمی اطلاق می شد ولو که حافظ قرآن هم می بود چه رسد به کودتاچیان ۲۶ سرطان مردم او را کافر می شمردند و گل سر سبد روسیه و چون به کمونیست بودن جمهوری خواهان سند و مدرکی وجود نداشت، بناءً جهت کوتاهی راه و آسانی کار، وزرائی که از کابینه محمد موسی شفیق در کابینهٔ جمهوری برگزیده شده بودند، برای قرینه سازی از آنها پرچمی می سازند و کودتاچیان را به آنها ضمیمه می کنند.

کابینهٔ محمد موسی شفیق واقعاً در دوره به اصطلاح دموکراسی دوم شاهانه (دموکراسی اول

در صدارت شاه محمود خان) کابینه ای بود، متشکل از اشخاص دانشمند پاک نفس و با تجربه و در مسائل ملی و بین المللی با هم متفق و هم نظر.

محمد موسی شفیق را همه می شناختند که او شخصی نبود که به کسانی اعتماد کند و عضو کابینه خویش بسازد که کمونیست و غیرمذهبی شده باشد، از آنرو کابینه او را طرفدار غرب بر می شمردند و خودش را اخوانی می خواندند

به امید اینکه دشمنان جمهوری از سر کل ما دست بردار و از کافر گفتن ما در همان روزهای اول شرمنده شوند.

در اولین کابینه دولت جمهوری چهار نفر از وزرائی که مناسبات نزدیک تری به آقای شفیق و شناسایی بیشتری با نویسنده داشتند، مانند داکتر نعمت الله پژواک وزیر داخله، محمد خان جلالر وزیر مالیه، علی احمد خرم وزیر پلان و غلام جیلانی باختری رئیس عمومی احصائیه به حیث مأمور خارج رتبه (وزیر) در حکومت محمد موسی شفیق، اعضای کابینه دولت جمهوری شدند.

پژواک و باختری از جمله وزرای کابینه شفیق بودند که علاوه بر شناخت از همدیگر در زمان تحصیل در آمریکا با هم آشنا تر و صمیمی تر شده بودند.

چنانچه نعمت الله پژواک بعد از شش ماه از کابینه دولت جمهوری به حمایت از موسی شفیق استعفا کرد و جیلانی باختری در ترمیم کابینه دولت جمهوری بنام پرچی اضافه بست شد. داکتر نعمت الله پژواک به حیث والی کابل (به رتبه وزیر) و جیلانی باختری به حیث مأمور رتبه اول (به رتبه معین) در وزارت زراعت قبل از همکاری با شفیق مأموریت داشتند که شمول مأمورین عالی مقام در احزاب دوران دموکراسی تا آن زمان نه شنیده شده بود، نه معمول و نه مروج بود.

علی احمد خرم دانسته ترین و با سابقه ترین مأمور وزارت پلان در پلان گذاری های افغانستان بود، چنانچه در وزارت پلان دولت جمهوری خدمات ارزشمند وی را همه اعضای کابینه می ستودند. او در تدوین پلان هفت ساله دولت جمهوری و جذب سرمایه گذاری از کشورهای خارجی استعداد منحصر به فرد را داشت.

متأسفانه زمانی که در جاپان سفیر بودم افسانه قتل او را از زبان سفیر جاپان که خود با هیئت تجارتی کشورش که در کابل آمده بود در محضر قتل حضور داشت شنیدم و بی نهایت غمگین شدم.



به آن مناسبت رئیس جمهور به وزیر داخله گفته بود که قاتل را به زودترین فرصت از تو می‌خواهم و در غیر آن برو و استعفا کن.

هدایات همانند در موضوعات هم مانند بارها در زمان صدارت محمد داود اتفاق افتاده بود و تعمیل هم شده بود.

جان مطلب در اینجا است که؛ فردای فرمان محمد داود اعلان می‌شود که؛ قاتل خرم در نور محمد شاه مینه گرفتار و تحقیقات جریان دارد و سپس در جرائم و رادیو پخش گردید.

که؛ قاتل در اولین پرسش، خود را مسلمان و انگیزه قتل خرم را انقلاب اسلامی نامید. و واقعاً اگر دستگیری قاتل را به آن زودی‌ها سر و صورت نمی‌دادند با همه نزدیکی و قرابت که قدیر خان با رئیس جمهور پیدا کرده بود، او را برطرف می‌کرد. عجب تر اینکه قاتل در محکمه ولایت کابل، صریحاً به جرم خویش اعتراف و محکمه حکم قتل او را صادر می‌کند.

اما رئیس محکمه تمیز قتل او را به حبس ابد تغییر می‌دهد. جزائی که نه به سیاست کشورداری و نه به شریعت اسلام برابر بود، زیرا در هر دو صورت قاتل واجب القتل بود و باید اعدام می‌شد. آیا مرجان نام اخوانی، خلقی و یا قاتل بود؟ خودش خود را اخوانی گفته بود، ولی بعضی‌ها وی را خلقی و از پیروان امین و تره کی می‌شمارند.

و باز هم این خودش بود که در محضر محکمه صاف و ساده (برخلاف شهود عینی) خود را قاتل وزیر پلان معرفی می‌کند.

شواهد عینی: زمانی که سفیر دولت جمهوری افغانستان در جاپان بودم به گمان اغلب ماه دلو یا حوت ۱۳۵۶ هـ.ش. بود که سفیر جاپان مقیم کابل که دوره مأموریتش در کابل پایان یافته بو، ضمن ملاقاتی که در سفارت افغانستان در توکیو با نویسنده داشت، ماجرای قتل علی احمد خرم وزیر پلان را چنین قصه می‌کرد:

من (سفیر جاپان) و رئیس هیئت جاپانی که جهت مطالعه توسعه روابط اقتصادی و تجارتي به کابل آمده بودند به ملاقات علی احمد خرم وزیر پلان رفته بودیم.

هنوز چند دقیقه از دیدار ما نگذشته بود که شخصی با وضع پریشان و عصبانی داخل اطاق

وزیر گردید. وزیر پلان از جای خود بلند شد و به صدای بلند به یکدیگر خود چیزها می گفتند که معنی آنها را نمی دانستیم. اما شخص وارد آمده از یخن وزیر گرفت و از اطاق خارج شد. از دفتر وزیر چند قدمی به در نرفته بودند که صدای چند فیر پی هم از حادثه بدی خبر می داد. وقتی که از اطاق خارج شدیم، جسد نیم مُرده وزیر پلان به دهلیز افتاده و قاتل فرار کرده بود.

قبل از آمدن به توکیو در اثر خواهش وزارت خارجه به ملاقات وحید عبدالله معاون وزارت خارجه رفتیم.

او با تأثر و نهایت دوستانه چند قطعه عکس را که از چند نفر با خود داشت پیش روی من گذاشته و خواهش نمود که اگر عکس قاتل وزیر پلان در میان آنها باشد، به وی معرفی کنم. اگرچه وزارت داخله اعلان کرده بود که قاتل و معاونین قتل را دستگیر کرده اند.

اما منکه چهره قاتل را در زنده گی هرگز فراموش نخواهم کرد به وحید عبدالله گفتم، متأسفانه عکس قاتل در این عکس ها دیده نمی شود. شهادت عینی سفیر جاپان و تغییر حکم اعدام به حبس ابد گواه آن است که وزارت داخله، قاتل اصلی وزیر پلان را نه دستگیر کرده بود و نه از شواهد عینی قتل پرس و پالی.

بناءً برای اغفال رئیس جمهور، و حفظ موقف وزیر داخله، اگر مرجان، خلقی بوده باشد، خلقی ها، و در غیر آن وزارت داخله قاتل جعلی را صحنه سازی کرده است.

و اما درباره محمد خان جلالر، بحثی داریم روی کمک های شیخ نشینان خلیج فارس، ایران، عربستان سعودی در صفحات آینده. و حالا دنبال می کنیم.

سر و صداهای به راه انداخته سه نفر از اعضای کمیته مرکزی و چند نفر از وزرای جدید مانند عزیزالله واصفی وزیر زراعت، عبدالکریم عطائی وزیر مخابرات و سید وحید عبدالله معین وزارت خارجه را، که به اطراف رئیس جمهور حلقه زده بودند و کوشش داشتند به هر نام و عنوان که شده باشد، وی را از رفقاییش تجرید و مناسبات نیک افغانستان و شوروی را خدشه دار کنند.

آیا رئیس جمهور از فعالیت های گمراه کننده آنان اطلاع داشت؟ و یا در حضورشان چهره بدل می کردند؟

خبری در دست نیست، و اما با وجود سنگ اندازی های اوشان خوشبختانه در سال ۱۳۵۴ و ۱۳۵۵ ه.ش. پروژه های انکشافی طور دلخواه به پیش می رفت و سیاست بیطرفی افغانستان

مثل همیشه سر خط فعالیت‌های دولت جمهوری با همه کشورهای جهان خصوصاً با همسایه‌گان بود.

و بر خلاف تصورات خودساخته و قرینه‌سازی‌های با هم بافته عملاً علامه و دلیلی بر خدشه دار شدن روابط افغانستان با اتحاد جماهیر شوروی دیده نمی‌شد.

با آنهم وزرای موصوف تلاش‌های دولت جمهوری را در جلب و اخذ کمک‌های اقتصادی از کشورهای خلیج و دول غربی را به روی گشتاندن از شوروی تعبیر و تفسیر می‌کردند و کوشش دولت جمهوری را در تقویه بیشتر اردو در جلب و علاقه‌مندی کشورهای بیطرف خصوصاً هند، به بی‌اعتماد شدن با و دوری کردن از اتحاد جماهیر شوروی، دزدانه ترویج می‌کردند. در حالیکه در نزد دولت جمهوری همه با هم، همان روش بود که در پلان پنج اول و دوم عملی شده بود.

چنانچه در دو پلان مذکور تعدادی از پروژه‌های بزرگ و کوچک انکشافی از کمک‌های بدون قید و شرط ایالات متحده آمریکا و دیگر کشورهای غربی در افغانستان اعمار و مورد استفاده قرار گرفته بود.

در آن سال‌ها دهها تن از صاحب‌منصبان اردو در آمریکا و هند تحصیل می‌کردند و تحصیلات عالی صاحب‌منصبان اردو به درجه ارکان حرب «رهبری اردو» به مصارف دولت ترکیه و تنها در ترکیه صورت می‌پذیرفت.

و آکادمی پولیس افغانستان را در داخل و مصارف دهها تن از صاحب‌منصبان پولیس را در آلمان، دولت آلمان متقبل شده بود.

بناءً روش و سیاست دولت جمهوری افغانستان تا روزی که به جاپان سفیر شدم ثور ۱۳۵۶ هـ. ش. همان سیاست و روشی بود که در سال‌های ۱۳۳۲ تا ۱۳۴۲ هـ. ش. در زمان صدارت خود محمد داود آنرا تعقیب می‌کرد.

زیرا دولت جمهوری نه ضرورت و نه توانائی آنرا داشت تا در دسته‌بندی‌های سیاسی دول درگیر با یکدیگر، درگیر شود و نه مردم افغانستان اجازه آنرا می‌داد که سیاست بیطرفی و عنعنوی آنان خدشه دار گردد.

بنابر آن پیش از رفتنم به جاپان روابط سیاسی دولت جمهوری با همه کشورها چه خرد و چه بزرگ و چه دور و چه نزدیک صریح و واضح و روشن بود، بناءً کمک‌های اقتصادی بدون قید و شرط کشورها بدون در نظر داشت عقاید و ایدیالوژی آنها پذیرفته می‌شد و تعلیم و

قید و شرط کشورها بدون در نظر داشت عقاید و ایدئالوژی آنها پذیرفته می شد و تعلیم و و تربیه صاحب منصبان اردو مثل گذشته در روسیه، آمریکا، هند و ترکیه ادامه داشت.

ولی با همه آنچه در سال ۱۳۵۵ ه.ش. بخوبی در کشور می گذشت.

اینهم قابل فهم بود که انکشاف سریع و همه جانبه کشور، کمک های اقتصادی زیاده تری را ایجاب می کرد که: از کشورهای شوروی، آمریکا، هند و غیره از آنچه کمک کرده بودند انتظار بیشتر برده نمی شد.

از آنرو رئیس دولت به کمک های هنگفت اقتصادی کشورهای مسلمان نشین خلیج فارس چشم امید دوخته بودند آنهم:

به شیوخ عرب، که: جان به اسرائیل می دادند، اما نان به فلسطین نه.

از طرف دیگر کشورهای خلیج به شمول ایران همه با هم در آن روزها در ساحه بین المللی از سیاست دول غربی پیروی می کردند، که ممالک بیطرف را به شمول افغانستان، اقمار شوروی می خواندند.

بنا بر آن سران خلیج آنقدرها آزادی عمل و ترحم نداشتند تا کشورهای هم کیش و محتاج مسلمان را که فقیر و درمانده و برای حفظ استقلال خویش بیطرف مانده بودند، به حیث کشورهای دارنده و مسلمان به آنان یاری کنند.

و آنهم افغانستان را که در آن روزگار با سرنگونی نظام شاهی، بزرگترین اتکاء سلطنتی ها (ایران و عربستان سعودی) را در افغانستان بهم زده بود، کمک های وسیع مالی و اقتصادی کند، بجز اینکه از افغانستان انتظار تغییر روشی را داشته باشند که خلیجی ها خود به آن آغشته بودند.

از جانب دیگر تغییر روش به محمد داود که خود از بنیانگذاران هم بسته گی، کشورهای بیطرف و عضو نامدار هیئت رهبری آن بود، کار ساده نبود آنهم با حضورداشت کمیته مرکزی حاکم به سرنوشت سیاست خارجی کشور و کابینه مربوط به آن.

از آنرو با ترمیم کابینه و نادیده گرفتن کمیته مرکزی در تقرر وزرای آن، مخالفین دولت جمهوری حدس و گمان به آن می بردند که محمد داود برای بدست آوردن کمک های بی بدیل مسلمانان ثروتمند در سیاست خارجی با کشورهای خلیج به زودی همنا می شود.

حال آنکه مشکل محمد داود با کمیته مرکزی هیچ نوع دخالت و ربطی به سیاست خارجی و بیطرفی افغانستان نداشت.

بود.

و اما سال ۱۳۵۵ ه. ش و دولت جمهوری

وزارت داخله، در اواسط حمل ۱۳۵۵ ه. ش.، چند نفری از دار و دسته تیزاب پاشان (اخوانی) را که: رساله کوچکی، چاپ مطبعه سنگی پشاور را شب نامه وار بین مخالفین دولت تقسیم می کردند، دستگیر می کند. که در آن با جملات ناشایستی جمهوری خواهان را متهم کرده بود و ناشایسته تر از همه اینکه در صفحه ۱۱ آن نوشته شده بود که:

او (محمد داود) در تمامی دوره صدارت خویش به عنوان یک عضو وفادار شبکه های جاسوسی ک.ج.ب. خدمات بزرگی به روسیه انجام داده اند.

هنوز جستجوی گمراه کننده گان ادامه داشت (ماه ثور ۱۳۵۵ ه. ش.) که خبر دادند:

شب گذشته بر تهبانه جات کلاته نظرخان، تیغاب، آسپران، لاش جوین، قلعه فتح و چهار بُرجک اشخاص مسلح ناشناس حمله ور شدند که؛ خوشبختانه با اینکه محافظین سرحدی در تهبانه جات مذکور سلاح، حتی البسه و اغذیه کافی نداشتند، ولی با آنهم در دفاع از موقف خویش تعدادی از حمله آوران را می کشند و چند تن از آنها زخمی و اسیر می شوند و مابقی فرار می کنند. از مدافعین افغانستان هم یک نفر شهید و پنج تن زخمی شده بودند.

قرار گرفته محافظین سرحدی مهاجمین در ایران فرار کردند و اعتراف اسیران هم نمایانگر آن بود که مهاجمین در ایران مجهز و از آنجا جهت ویرانی تهبانه جات و ایجاد بی نظمی در آن مناطق هجوم آورده بودند.

در ختم گزارش وزیر داخله از وی پرسیدم نظریه ساواکی ها در این باره چه بود؟ گفت؛ آنها را عقیده بر این است که مهاجمین وابسته به کشورهای اند که از استحکام روابط ایران و افغانستان متضرر می شوند.

به وی گفتم: بهر صورت موضوع بایستی به اطلاع سفارت ایران رسانیده شود که مهاجمین در ایران پناه برده ند و روابط برادرانه ما ایجاب می کند تا آنها را ردیابی، دستگیر و رسماً به قوای سرحدی افغانستان بسپارند.

چند روز بعد با دیداری که به رئیس دولت روی موضوع فوق داشتم، فرمود وزارت خارجه همکاری دولت ایران را در ردیابی و دستگیری مهاجمین توسط سفارت ایران در کابل درخواست کرده اند.

و هم به وزیر داخله گفته شد که دوستانه به اطلاع سفارت ایران برساند که متأسفانه تعبیراتی

متاسفانه تعبیرات نادرستی از همکاری استخباراتی دو کشور دوست در جراید خارجی، سر زبان افتیده است که:

ایجاب میکند تا فروکش کردن افواهاات مرآوده اطلاعاتی طرفین کنار گذاشته شود. و همینکه زمینه مساعد شد به اطلاع آن سفارت رسانیده میشود.

دیگر نه از کسی پرسیدم و نه هم کسی به من گفت که جواب دولت ایران در باره ساواک و دستگیری و تسلیمی مهاجمین چه بود؟ و یا وزارت داخله با متجاوزین خارجی چه کردند.

از قضا ۳۵ سال بعد از گذشت موضوع مذکور کتاب خاطرات اسد الله علم وزیر دربار و دوست نزدیک شاه ایران را می خواندم که به جلد پنجم صفحات ۴۵۸-۴۶۱ درخواست یکی از مقربین شاه اسبق افغانستان که دولت ایران را به تقویه و تجهیز مخالفین دولت جمهوری برای برهم زدن آرامش در افغانستان تشویق میکرد، چاپ میکند.

برای پی بردن به تحریکات طرفداران سلطنت به باز گشت شاه، که به چه وسایل دست می زدند به صورت نمونه اصل نوشته وزیر دربار ایران در صفحات ۲۴۲ و ۲۴۳ (کتاب تاسیس و تخریب اولین جمهوری افغانستان) نقل شده است.

از آنها که بگذریم، در ۱۷ جوزای همین سال (۱۳۵۵ هجری- شمسی) بوتو صدر اعظم پاکستان سفری رسمی به کابل داشت که جریان در صفحه ۱۹۷ همین اثر چاپ شده است.

به علاوه آن بوتو صدر اعظم پاکستان با همراهان شان و چند تن از وزرای کابینه و سفرای مقیم کابل در دعوت اشتراک داشتند که به افتخار شان از جانب نویسنده در تپه ی پغمان ترتیب شده بود.

در گوشه یی از دعوت حین نوشیدن چای بوتو پرسد: نظر شما در باره رفع مشکلات دو کشور چه میباشد؟

گفتم: پوره همان چیز است که رییس دولت در صحبت خویش به شما گزارش داد.

گفت و شنوهای دیگر ارتباط به مسایل سیاسی نداشت و دعوت بعد از یک ساعت به گفته های امید وار کننده در ادامه ملاقات رهبران دو کشور به پایان رسید.

در ۱۲ سرطان همین سال خانم اندیرا گاندی صدر اعظم هند به دعوت محمد داود رییس دولت به کابل آمدند.

حین مذاکره با خانم گاندی در کنار محمد داود نشسته بودم، او پس از خیر مقدم به مهمان

گرامی اش گفت:

افغانستان به حیث عضو وفادار کشورهای بی طرف، همیشه در تلاش توسعه روابط نیک با همه کشورهای جهان، خصوصاً همسایه گان خویش بوده و هست. بدان مناسبت طوریکه جنابعالی اطلاع دارند در اثر خواهش بوتو صدراعظم پاکستان، از وی دعوت بعمل آمده بود تا به کابل تشریف آورند.

سپس محمد داود بدون کم و کاست اندرا گاندی را به جریان مذاکرات قرار داد (صفحه ۸۷) که بین طرفین (محمد داود و بوتو) بحث و گفتگو شده بود.

به تعقیب آن اندرا گاندی صدراعظم هند از دعوتی که از اوشان به عمل آمده بود و از صحبت نهایت دوستانه و شفاف محمد داود اظهار قدردانی کرده گفتند:

خوشحالم از اینکه بالاخره زمامداران پاکستان متقاعد شده اند که بدون تفاهم با حکومت افغانستان مسائل سرحدی دو کشور حل ناشدنی است.

او گفت بهترین راه حل منازعات سیاسی، مذاکره بین سران کشورهای ذیدخل اند که جلاکتماب شما آنرا با زمامداران پاکستان تعقیب می کند.

و در صورتیکه پاکستان در صادرات و واردات بین کشورهای ما مشکلات ایجاد نکنند. تجارت کشورهای ما توسعه بیشتر خواهد یافت و بالطبع کمک های اقتصادی هم،

او گفت انجینران ما در افغانستان از نتایج فابریکه های کوچک برق آبی خیلی راضی اند.

محمد داود گفت: به زودی بند بزرگ سلما در هرات زیر نظر متخصصین شما تکمیل و به بهره برداری آغاز خواهد کرد.

اندرا گاندی گفت: تا جایی که امکانات اقتصادی به ما اجازه بدهد بدون هیچ شرایطی به دولت افغانستان کمک های اقتصادی ما توسعه و ادامه خواهد داشت.

صحبت ها با یک فضای نهایت دوستانه به پایان رسید و فردای آن اندرا گاندی به دعوت که از طرف نویسنده و خانم به افتخارشان در تپه پغمان ترتیب شده بود تشریف آوردند. و

سپس با وزراء و جنرال های اردو و سفرای مقیم کابل و مأمورین عالیرتبه و خانم های شان که جهت استقبال شان دعوت شده بودند، معرفی شدند.

قبل از صرف طعام زمانی که با هم صحبت می کردیم گفت:

گزارشاتی گوناگونی از تغییر نظام در افغانستان در مطبوعات جهان به نشر رسیده است، اما نه از جانب کسانی که در ماجرای تغییر نظام در گیر بوده است.

با علاقمندی خاصی که در این باره دارم اگر مشکلی وجود نداشته باشد، خواهشمندم تا جائی که محرمیت موضوع اجازه دهد مرا به جریان بگذارید.

بناء آنچه بخاطر مانده بود بدون کم و کاست، خلاصه کرده خدمت شان می گفتم او می شنید و گاهی هم به خنده می گفت ما وقت داریم و عجله در کار نیست و همانطور هم شد، زیرا بجای یک ساعت تعیین شده کمی بیش از یک و نیم ساعت صرف نان و گفت و شنوهای ما به یکدیگر ادامه یافت.

فردای آن با تشریفات خاصی که محمد داود هم در آن اشتراک داشت توسط طیاره مخصوص شان عازم هندوستان شدند.

در همین سال بود (۱۳۵۵ ه.ش.) که پود گورنی رئیس جمهور اتحاد جماهیر شوروی به دعوت محمد داود برای یک دیدار دوستانه از افغانستان برای چهار روز وارد کابل گردید. در میدان طیاره محمد داود پود گورنی و همراهان شان را خوش آمدید گفت و بعد از مراسم تشریفاتی راهی قصر چهل ستون (مهمانخانه دولتی) شدند. در مدت اقامت خویش یکبار با هیئت همراهان با محمد داود و بعضی از اعضای کابینه دولت جمهوری ملاقات داشتند و دو بار هم ملاقات خصوصی با یکدیگر که هر بار یک ساعت را دربرمی گرفت. در آن روزها مناسبات دو کشور (برخلاف سر و صداهای به راه انداخته از جانب اشخاص ناخلف) نهایت گرم و دوستانه بود.

چنانچه پود گورنی اطمینان داد که کمک هائی را که دولت افغانستان برای تکمیل پروژه های پلان هفت ساله درخواست کرده اند حکومت شوروی آنها را می پذیرد.

در مدت اقامت شان در کابل رئیس دولت دعوتی مجلل در قصر وزارت خارجه که وزرای کابینه بعضی از جنرال های اردو و سفرای مقیم کابل و هیئت همراه پود گورنی اشتراک داشتند ترتیب داده بود که در آن شخصاً محمد داود از پود گورنی و هیئت همراه و دیگر مدعوین پذیرائی می کردند.

پس از صرف نان شام محمد داود و میهمان گرامی شان در گوشه از سالون قصر وزارت خارجه که برای شان تعیین شده بود پهلو به پهلو نشسته محمد داود وزراء و جنرال ها را یکایک برای معرفی به میهمان شان برای چند ثانیه نشستن، می خواستند و بدینسان فضای دوستانه، دوستانه تر می شد.

فردا شب آن پود گورنی دعوتی به افتخار محمد داود در محل اقامت شان به قصر چهل ستون



ترتیب داده بود که سر میز نان به یک طرف پود گورنی، محمد داود و بطرف دیگر رئیس جمهور ازبکستان موجانوف که پود گورنی را همراهی کرده بود، و نویسنده در کنار موجانوف نشسته بودند.

ضمن صحبت با موجانف از وی درباره طرق استفاده از دریای آمو را پرسیدم. او بدون تأمل گفت:

۵۰، ۶۰ سال قبل کانال‌های بزرگ از دریای آمو برای زراعت و تولید برق در ازبکستان و ترکمنستان حفر گردیده است، دیگر یک قطره آب در آمو برای استفاده نیست و بهتر است آنرا فراموش کنید.

عجب بر دریائی که همین اکنون کشتی می‌رانند می‌گویند یک قطره آب نیست! و دریای مشترکی که مطابق تمام قوانین جهان پنجاه درصد در آن حقاچه داریم می‌فرمایند فراموش کن!

بهرصورت گفته اش مثل چکش به فرقم خورد اما برای اینکه فضای دعوت مکدر نشود مثل زهر فرو بردم.

دعوت به میهمانان و میهمانداران در یک فضای گرم و دوستانه (به استثنای نویسنده) به پایان رسید.

فردای آن با تشریفات خاصی که محمد داود هم در آن حضور داشت، در میدان هوایی کابل با پود گورنی وداع کردند.

حین بازگشت محمد داود دست مرا گرفت و در موتور با خود در قصر ریاست جمهوری بُرد. می‌خواست چیزی بگوید که از بی حوصله گی قصه موجانوف را شروع کردم.

او گفت: خیلی خوب شد که چیزی نگفتی، مثلی که او از مرگ خود خبر ندارد از مناسبات سیاسی، اقتصادی و معاملات تجارتي اتحاد جماهیر شوروی با دیگر کشورها هم بویی نمی‌برد.

سپس فرمود: دیدارم با پود گورنی نهایت گرم و دوستانه بود.

او ضمن صحبت از ایجاد روابط گسترده تر بین افغانستان و ایران و پاکستان اظهار خشنودی کرد و منم روشن و شفاف اوشان را به جریان گفتگوهای قرار دادم که با شاه ایران و صدراعظم پاکستان داشته بودم.

او گفت: امیدوارم با تلاش‌های جناب شما در اخذ کمک برای انکشاف افغانستان، در ختم

پلان هفت ساله پیشرفت های شگفت انگیزی نصیب مردم افغانستان گردد. محمد داود گفت: از پود گورنی خواهش کردم اگر به کمک های دوستانه خویش تمویل تمديد خط آهن از تورغندی (سرحد افغانستان شوروی) تا به هرات را هم بیفزایند. و دیگر اینکه بعضی از رفقای ما از عدم پیشرفت کار در پروژه بند کوکچه و خوش تپه از طرف متخصصی شما تشویش دارند.

پود گورنی گفت: درباره تمویل تمديد خط آهن تورغندی تا هرات حکومت شوروی آنرا می پذیرد وزارت پلان افغانستان با کمیته پلان گذاری اتحاد جماهیر شوروی برای دریافت کمک در تماس شوند.

درباره بند آب گردان کوکچه و پروژه آبیاری خوش تپه (از دریای آمو) تا جایی که به من گفته اند مطابق قراردادهای بین دو کشور کار نقشه برداری آنها ادامه دارد و کار ساختمانی آنها، سال بعد شروع خواهد شد و اطمینان می دهم که تا ختم پلان کار هر دو پروژه تمام شده باشد.

دیدار پود گورنی از افغانستان و تقاضا افغان ها به کمک های اقتصادی و پذیرش شوروی ها، بر حدس و گمانی که ما درباره ناخشنودی دولت شوروی از روش حکومت افغانستان برچیده بودیم (صفحه ۲۲۵ تأسیس و تخریب جمهوریت) خط بطلان می کشید ولی با وجود آن در زمینه سازی، تخریب روابط میان دو کشور، در سردمداران حزب انقلاب ملی، کم و کاستی دیده نمی شد.

به سلسله آمد و شدهای سران کشورهای همسایه در سال ۱۳۵۵ ه. ش. که اگر غلط نکرده باشم، بعد از دیدار پود گورنی رئیس جمهور اتحاد جماهیر شوروی بود که نماینده فوق العاده شاه ایران جهت ملاقات با رئیس دولت و دیگر مقامات افغانی به کابل آمده بود، احتمالاً بدین جهت که:

کمبود کمک های اقتصادی، و امروز و فردا کردن، تمویل پروژه هائی که از قرضه دولت ایران تحت ساختمان قرار گرفته بود، تشویش را بوجود آورده بود که گویا دولت شاهی ایران، از کمک به دولت جمهوری چشم پوشیده باشد و بعضی ها هم می گفتند که دولت ایران با کابینه موجود دولت جمهوری نمی خواهند کمک نماید. هر دو نظریه آوازه بود، اما نه سند.

از آنرو وزارت خارجه به سفیر افغانستان در تهران خبر می دهد تا با صدراعظم ایران موضوع

را در میان بگذارند.

پیرامون همین روزها بود که عباسعلی خلع‌تبری وزیر خارجه ایران به حیث نماینده اعلیحضرت پادشاه ایران جهت ملاقات با رئیس دولت به کابل می‌آید. رئیس دولت نخواستہ بود و یا فراموش کرده بود که مرا به جریان آنچه شاه ایران پیغام داده بود قرار دهند. بنا بر آن حین ملاقات تعارفی با نماینده شاه ایران در قصر صدارت درباره تعلل در کمک‌ها چیزی نگفتم.

اما در دعوتی که از جانب نویسنده به افتخار نماینده فوق‌العاده شاه ایران، خلع‌تبری در کاریز میر (تفریحگاه شخصی شاه سابق) ترتیب داده شده بود. در ضمن صحبت، از کمک‌های بی‌شائبه اعلیحضرت شاه ایران با قدردانی، اظهار امتنان نمودم و علاوه کردم که امیدوارم مردم افغانستان هرچه زودتر بتوانند از ثمره این کمک‌ها برخوردار شوند.

خلع‌تبری گفت: به حضور رئیس دولت هم به عرض رسانیدم که متأسفانه، محاسبین ما در محاسبه استخراج گاز و نفت خام و فروش آنها اعدادی بیشتر از آنچه واقعیت داشته بود به حکومت وانمود کرده بودند. از آنرو حکومت در پرداخت قروض خویش و قرضه به کشورهای دوست در سال ۱۳۵۵ ش. به مشکلاتی روبرو گردید، اما امیدواری زیادی است که در سال آینده مشکلی دیر پرداخت‌ها از بین برداشته شود و کمک‌های دولت شهنشاهی طبق موافقت‌نامه‌های بین دو کشور عملی گردد.

اگرچه خواسته حکومت افغانستان در سال ۱۳۵۵ شمسی از صد میلیون دالر تجاوز نمی‌کرد. و مبلغی نبود که صحیح بودن و یا غلطی شمردن محاسبین، در بودجه چندین ملیارد دالری دولت ایران تأثیری داشته بوده باشد.

ولی ما گیرنده بودیم و آنها دهنده، بناءً خواهی نخواهی آنچه گفته بود بایستی با صد خروار اظهار، منت و امتنان هم باور می‌کردیم و هم سپاسگذاری. و منم، چنان کردم. حالآنکه پس از گذشت سی و چند سال در خاطرات اسدالله علم وزیر دربار و همراز نزدیک با شاه ایران دریافتم که؛ علت تأخیر کمک‌های ایران به افغانستان آنچه نبود که خلع‌تبری نماینده فوق‌العاده شاه ایران پیام آنرا برای محمد داود رئیس دولت افغانستان آورده بود. چنانچه:

صفحه ۴۵۱ جلد ششم خاطرات علم: امروز از خودم راضی هستم، چون توانستم شاهنشاه

عزیزم را که خدا عمر بدهد، راضی کنم که این قرارداد لعنتی سیستان (معاهده تقسیم آب هیرمند) لااقل بطور رسمی مبادله نشود. «علم»

در جای دیگر به صفحه دیگر ۴۵۲ می نویسد: شهنشاه خیلی تأمل فرمود (البته بعد از شنیدن معروضه های علم) و مقداری فکر کردند، فرمودند دوباره بررسی می کنم و من از خوشحالی پای شاه را بوسیدم. «علم»

البته شاه و وزیر دربار هر دو می دانستند که: بررسی بر تجدید معاهده آب هیرمند، کاری از کار گذشته بود.

اما افکار شیطانی علم، مثلی که شاه را وسوسه کرده بود که می تواند در تعلل به قرضه ها مقدار بیشتری آب، از حقایق ایران، از دریای هیرمند، از حکومت افغانستان تقاضا کنند.

علاوه بر آن، وزرائی که کمیته مرکزی را از نصاب انداخته بودند آشکارا می گفتند که: کمک های دولت ایران مشروط به انحلال کمیته مرکزی است. از کجا الهام می گرفتند؟؟؟ بهر صورت همراه با معلق ماندن قرضه ایران، دولت عربستان سعودی و شیوخ حوزه خلیج فارس هم از دادن قرضه در سال ۱۳۵۵ هجری شانه خالی می کردند.

بدین مناسبت محمد داود رئیس دولت افغانستان جهت مذاکره با سران کشورهای مسلمان (متذکره) سفری دارد در سال ۱۳۵۶ شمسی که با جمع گزارشات دیگری سال مذکور تذکار می شود.

برمی گردیم با ادامه صحبت با محمد داود در صفحه ۱۴۵ که گفت:

با اینکه با گفتگوهای سیاسی معاملات اقتصادی و تجارتي با صداقت و همکاری شوروی ها در پیشرفت افغانستان شکی ندارم.

اما در پخش افواها نادرست طرفداران شوروی در افغانستان خصوصاً پرچمی ها در تخریب اذهان عامه به برخلافی جمهوریت شک و تردیدی وجود ندارد و می خواستم آنرا با پودگورنی در میان بگذارم که متأسفانه فراموشم شد.

و همین که گفتم خدا را شکر که فراموش کردید، از ته دل خندید و گفت:

بهترست مثل گذشته جر و بحث های دو بدوی خود را قبل از برخورد با احزاب ادامه دهیم.

حالا ناوقت شده تا دیدار دیگر خداحافظ.

در واقع از همان روزهایی که با هم آشنا و سپس همکاری شده بودیم به ما عادت شده بود که قبل از اینکه روی یک موضوع تصمیم گرفته شود، آنرا دوستانه با هم مشاخره کنیم. بناءً یکی

برای اثبات قضیه و دیگری به حیث متهم، از ادعا و کردار خود دفاع می کردند. بطور مثال: در زمان صدارت محمد داود (۱۳۳۲ تا ۱۳۴۲ ش) قوای ثلاثه با هم مدغم بود، و تشکیلات بنام ستره محکمه در افغانستان وجود نداشت. از آنرو مردم شکایات خود را، خصوصاً از محاکم و مقامات عالیه مستقیماً با دفتری که تحت اداره نویسنده بود ارائه می کردند. بناءً بعد از بررسی و واریسی شکایت ها از جانب اداره مذکور این صدراعظم بود که تصمیم نهایی را اتخاذ می نمود. از آنرو اوشان پرسش را تا جایی که فناعت می نمود ادامه می داد و سپس به آن صحنه می گذاشت.

و هکذا درباره چگونگی خلع سلطنت و خط مشی دولت جمهوری با همدیگر، قبل از اقدام به کودتا مشوره و تبادل نظرهایی داشتیم و پس از تأسیس جمهوریت هم گفت و شنود دو به دوی ما روی موضوعات منوط به کشور، تا رفتن و بازگشت شان از دعوت شاه ایران (ثور ۱۳۵۴ ش) ادامه داشت.

اما پس از بازگشت از ایران بدون هیچ مقدمه ای مباحثه شان با نویسنده کمتر شده می رفت. از آنرو از علاقه مندی دوباره شان درباره بحث با کمونیست ها با اینجانب شگفت زده شده بودم.

بهرصورت به دیدار دیگر بعد از گزارش و اجراءات آنچه قبلاً بالای آنها اتخاذ تصمیم شده بود گفت:

داکتر جان، ما سال ها روی بسا از موضوعات بغرنج با یکدیگر گفت و شنودهای موافق و ناموافق داشتیم، امروز هم می خواهم مشوره و نظر شما را درباره برخورد حکومت با کمونیست ها خصوصاً پرچمی ها بپرسم. زیرا شما بیشتر از دیگر رفقا درباره رهبران و حتی از صفوف احزاب مذکور شناخت و معلومات دارید.

گفتم؛ به راستی که از زمان اتحادیه محصلین تا سال گذشته طوریکه بارها به شما گفته بودم با اکثرشان مناسبات شخصی و حتی رفت و آمد خانگی هم داشتم، اما از یکسال به این طرف نه تنها از آنها بلکه از دید و وادید با بسیاری اشخاص کناره گیری کرده ام. او نپرسید که چرا؟

به خیالم، هنوز بخاطر داشت (صفحه ۱۱۱) که بحضور داشت شان، تهمت گران در کمیته مرکزی برعلاوه دیگر اتهامات به نویسنده می گفتند که:

منشی کمیته مرکزی از کمونیست های وابسته به شوروی نه تنها حمایت می کند، بلکه به هیچ

کس اجازه نمی‌دهد تا آنها را از دوائر دولتی برطرف کنند. در آن روز به امید اینکه محمد داود از شناختی که از من دارد، از این اتهام و اتهامات دیگر بر من، دفاع خواهد کرد که؛ به جای رد اتهامات به او نگاه می‌کردم. برعکس متوجه شدم که اوشان منتظر پرسش دیگری از مخالفین من است، نه آنچه که دلم به آرزوی آن سال‌ها پر پر می‌زد.

بهرصورت همین که می‌خواستم به خواست او جوابی داده باشم، چیزی بخاطر گشت که: اوشان همیشه کمونیست‌ها را خلقی و پرچمی می‌نامید، اما نه آنروز و نه امروز نامی از خلقی‌ها نبردند، نشده باشد که حفیظ‌الله امین خدا نخواستهمکاری و صداقت خود را از عدم شناخت وزیر داخله از وی، بر وزارت داخله قبولانده باشد؟؟؟ بدون تماس به اندیشه فوق خدمت‌شان گفتم:

اکثر اندیشمندان وطن ما معتقداند که کمونیست‌های افغانستان نه یک گروه مشخص، بلکه سه گروه‌اند. کمونیست‌هایی که خود را طرفدار روش کمونیست‌های شوروی می‌خوانند (پرچمی‌ها)، و کمونیست‌هایی که سنگ‌چین را به سینه می‌زنند (شعله‌ای‌ها) و کمونیست‌هایی که مردم آنان را کمونیست‌های آمریکایی می‌نامند جناح تره‌کی و امین. اما هیچ سند و مدرکی وجود ندارد که شوروی‌ها، چینی‌ها و آمریکائی‌ها به آنها کمک مالی کرده، و یا آنها را به رسمیت شناخته باشند.

بنام برخورد خوب یا بد به آنها، یک امر داخلی کشور ما است و هیچ ربطی به کشور دیگری ندارد، مگر اینکه ما از مداخله خارجی‌ها در کشور خویش اسناد و مدارکی داشته باشیم. و از جانب دیگر طوری که به شما هم روشن است، احزاب در افغانستان با وجودی که رسمیت نداشتند و ۹۹ درصد آنان یا از مأمورین پائین رتبه دولت و یا محصلین پوهنتون‌های دولتی بودند، اما علناً از اهداف خویش دفاع می‌کردند و کارنامه‌های دولت را که به نظریات آنان مطابقت نداشت، مردود می‌شمردند آشکارا جلب و جذب داشتند. نشریات‌شان در سراسر کشور پخش می‌گردید.

وکلای آنها در پارلمان کشور و حوزه‌های حزبی آنان، حتی در دوائر رسمی دولت دیده می‌شد و در نقاط مختلف کشور تظاهرات به راه می‌انداختند، اما کسی مزاحم آنها نمی‌شدند.

با همه امتیاز و مصونیتی که در آن زمان داشتند، باز هم بعد از تأسیس جمهوریت هیچ یک از

آنها نه تنها در مقابل جمهوریت اظهار ضدیت و مخالفت نکردند، بلکه برعکس خصوصاً احزابی که در پارلمان نماینده داشتند مانند افغان ملت، خلق، پرچم و گروه مشخصی از اخوانی‌ها (وابسته به وفی‌الله سمیعی) پس از تغییر نظام به پیروی از استقبال بی‌نظیر مردم از جمهوری شدن کشور پیشنهاد کردند که:

ما حاضریم برای تأمین وحدت و هم‌بسته‌گی با پاسداران جمهوریت، اوامر رئیس دولت را به همکاری و حتی در پایان دادن به فعالیت‌های حزبی و تشکیلاتی بپذیریم. به همین مناسبت بود که پس از مطالعه پیشنهاداتشان فرمودید: بهتر است بجای جواب دادن به یکایک آنها، در خط‌مشی دولت نکاتی گنجانیده شود که؛ نوید بخش سهم‌گیری همه افراد جامعه، خصوصاً احزاب سیاسی در اداره کشورشان باشد. بنابراین در بیانیه خطاب به مردم اشاره شده بود که:

هموطنان عزیز: ایفای وظایف عظیم ملی ایجاب می‌کند که در این مرحله خطیر و حساس تاریخی تمام نیروهای ملی و مترقی و همه طبقات وطن پرست کشور، در یک جبهه وسیع تحت لوای جمهوریت جوان کشور متحد گردند، تا به فضل خداوند جهت اصلاحات بنیادی و ایجاد یک افغانستان نوین، مقتدر و مترقی، با شور و شوق وطن پرستانه، با شجاعت و اطمینان به آینده، با سرود انقلابی جمهوریت جوان افغانستان، به توکل به خالق بی‌نیاز، به اراده اینکه:

### **مذهب زنده دلان خواب پریشانی نیست از همین خاک جهان دگری ساختن است**

به احزاب مذکور نوید یک جبهه متحد ملی داده شده بود که همه با هم از آن استقبال کردند و تا امروز به آرزوی پیاده کردن، آن انتظار می‌کشند.

بنا بر آن احزاب مذکور در مقابل دولت در ظاهر امر به نزد مردم از حامیان دولت جمهوری بشمار می‌آیند. بناءً هر نوع برخورد تشدد آمیز بر آنها باعث عکس‌العمل منفی و بی‌اعتمادی مردم خصوصاً نسل جوان بر دولت جمهوری خواهند بود.

اما قرارگفته محمد سرور قوماندان قوای ۴ و محمد یوسف قوماندان قوای ۱۵ زره‌دار و مولاداد اعضای کمیته مرکزی، احزاب مذکور از راست گرفته تا چپ‌ها محرمانه در تلاش جلب و جذب تانکیست‌ها و خصوصاً رفقان ما در اردو افتیده‌اند.

و حال آنکه در زمان شاهی با داشتن همه امتیازات حق مداخله در اردو را نداشتند و با کمال امانت‌داری آنرا مراعات هم می‌کردند، چنانچه بعد از تأسیس جمهوریت قرار هدایت شما

دفاتر استخباراتی را ورق زدند اما نام هیچ صاحب منصبی را که در احزاب سیاسی عضویت داشته باشند، پیدا نکردند. ولی حالا در ظاهر امر هوا خواه و هوادار دولت جمهوری و در باطن برای سرنگونی دولت در متفرق ساختن و جذب تانکیست ها و پیلوتان که از شما پیروی می کنند، کمر بسته اند.

بنابراین قبل از اینکه حادثه بدی به وقوع آید جهت جلوگیری از خلاف رفتاری آنها در اردو، انتظار چاره اندیشی و هدایت شما را دارم.

محمد داود با خورسندی از آنچه شنیده بود، گفت: تا جایی که بخاطر دارم توأم با طرح کودتا و جذب ضابطان اردو، موضوعات دیگری هم مانند برخورد با احزاب سیاسی و دید و وادید با اشخاص با نفوذ و سرشناس کشور و... هم در صورت موفقیت در نظر بود که متأسفانه در اثر گرفتاری های پیش بینی نشده، عملی نشد ولی زمان آن رسیده است تا با یکایک از رهبران احزاب مختلف ملاقات هایی خصوصی داشته باشم.

و در ضمن، تشکر از استقبال گرم و پر حرارت آنان از تأسیس نظام جمهوری و مراعات مقررات حکومت نظامی خواهم گفت که:

هدف اصلی همه ما در تغییر نظام انتقال قدرت از سلطنت به مردم افغانستان از طریق مسالمت آمیز و پلان شده بوده، و هست، نه انحصار قدرت.

و برای رسیدن به چنین هدف مقدسی فعالیت های سیاسی در چوکات قانون اساسی که توسط «لویه جرگه» به تصویب خواهد رسید، قانونی می شود و حکومت نظامی هم به پایان خود می رسد. و به آنها خواهم گفت بهترین آرزوی من و رفقایم این است تا طرحی را پی ریزی کنیم که مردم افغانستان بدون هیچ نوع تبعیضی بتوانند شایسته ترین فرزند خویش را که شایستگی اخذ رأی اکثریت مردم خود را داشته باشد به زعامت کشورشان انتخاب کنند.

به آنها خواهم گفت که: برای رسیدن به این هدف چند فرسنگی، تنها و تنها، ما و شما، یک قدم به پیش رفته ایم و چه بسا کوه و گتلهای پیشروی داریم که با صبر و تحمل و خود گذری می توان آنها را برای رسیدن به هدف پشت سر گذاشت.

بهر صورت نایستی منتظر آن بود که آنها چه خواهند گفت و چه خواهند کرد، زیرا تعقیب رفتار آنها در اردو، یک امر لازم و حتمی است و بناءً به، محمد سرور و محمد یوسف و مولاداد اعضای کمیته مرکزی بگوئید که فردا ساعت ۸ شام در خانه خود منتظر آنها خواهیم بود.



با استفاده از محبت شما، مکرراً خواهش می‌کنم که در پهلوی اقدامات دیگر برای نگه‌بانی و تحکیم جمهوریت دید و وادید و نزدیکی با رفقای جمهوری خواه را فراموش نفرمایید و در صورتی که دیدار دسته جمعی با آنها را لازم نمی‌دانید، حداقل روزانه و یا هفته وار چند نفر آنها را به صرف نان چاشت دعوت و در ضمن با اوشان تجدید مرادوه نمائید.

زیرا به کمال تأسف دورماندن آنها از هیئت رهبری ذهنیتی بدی را بوجود آورده است که گویا سرگروپ‌ها (اعضای کمیته) آنها را جهت رسیدن به قدر استعمال کرده‌اند.

محمد داود گفت: سوگند به خداوند بزرگ که در تمام زنده گی برای رسیدن به قدرت از کسی استفاده نکرده‌ام، زیرا باور دارم که عزت و ذلت از جانب خداوند بزرگ است.

من از رسیدن به ریاست دولت جمهوری تنها و تنها، خداوند توانا را شکر گزارم و باقی هیچ.

خدمت شان گفتم: هر مؤمنی عزت و ذلت را از جانب خداوند می‌داند، اما چون دنیا محل اسباب است، بناء برای رفتن به پشت بام داشتن زینه حتمی است.

به عقیده بنده در رسیدن شما و پیروان شما به قدرت جمهوری خواهان حکم زینه را داشته‌اند.

ولی حالا در ایجاد تفرقه، دسیسه و تفتین، در تلاش از هم پاشاندن زینه‌اند.

با اینکه فهمیده می‌شد از توجیه رفقاییش به زینه جهت رسیدن به قدرت خوشش نیامده بود باز هم گفت:

وقوع هر چیز امکان دارد. اما بهتر است پیش از همه چیز توجه را به تعقیب آنانی مبدول داشت که در اردو ایجاد فتنه‌گری می‌کنند. و بدین گونه باز هم از صحبت با پیروان ناراضی شده اش طفره رفتند.

بناءً فردا شب طبق فرموده شان، سرور خان و دو هم ردیف دیگرش جهت مذاکره درباره مداخله احزاب در اردو و صرف شام در خانه محمد داود بودند.

و این موضوع مصادف با روزهایی بود که لویه جرگه جهت تصویب قانونی اساسی دولت جمهوری در حال دائر شدن بود.

بناءً عضویت در لوی جرگه و دید و وادیده‌های تعارفی با وکلای جرگه، اجازه آنرا نمی‌داد که؛ موضوعات دیگری را مانند صحبت‌های سرور خان و غیره را تعقیب کنیم زیرا؛ تشویش آن وجود داشت که نشود وکلای لوی جرگه زیرتأثیر خبرهای نادرست دشمنان جمهوری، قرار گرفته باشند و در تطبیق قانون مدنی و جزا در محاکم عدلی مشکلاتی ایجاد کنند و یا تغییراتی را در شرایط رئیس جمهور شدن بوجود آورند که؛ منافی اهداف دولت جمهوری

باشد.

خوشبختانه در تصویب موضوع اول اصلاً مشاجره نشد و در زمان خواندن ماده ای که رئیس جمهور باید افغان و مسلمان باشد، تنها یک نفر گفت که بایستی جنسیت (زن و یا مرد) هم به آن علاوه شود.

نطاق فی البدیئه گفت: افغان ها در دفاع و اداره کشورشان زن و مرد ندارند. پیرامون شیرینی جمله و سلیقه گفتار گوینده و کف زدن های ممتد اشتراک کننده گان لوی جرگه بود که؛ ماده مذکور به تصویب رسید که؛ رئیس جمهور باید افغان و مسلمان باشد.

در اثر این فیصله تاریخی لوی جرگه بود که؛ بعد از قرن های متمادی، بجای سایه خدا (نظام شاهی) آفتاب خدا (جمهوری) در سرزمین افغانستان درخشید و فردای آن، محمد داود به حیات اولین رئیس دولت جمهوری افغانستان از طرف لویه جرگه برگزیده می شود و بنا بر آن کابینه سقوط می کند و مأمور یتیم به حیث شخص دوم در اداره کشور به پایان می رسد. خوشبختانه آنهم به روزگاری که امنیت و آرامش در سرتاسر مملکت حکم فرما بود و پلان های اقتصادی و اجتماعی طبق خط مشی دولت جمهوری به پیش میرفت. سیاست خارجی دولت افغانستان با همه کشورها چه خورد و چه بزرگ، چه دور و چه نزدیک خصوصاً با همسایه گان به حیث یک کشور مستقل و مساوی الحقوق استوار شده بود. اما در تشریفات جلوس رئیس جمهور در قصر ریاست جمهوری نه کسی مرا دعوت کرد و نه خود حضور یافتم. شام روز دوم ریاست جمهوری جهت عرض تبریک، و ضمناً خداحافظی در خانه محمد داود رفتم.

همین که مرا دید گفت؛ خدا را شکر جور شدی.

بعد از عرض تبریک گفتم؛ مریض نبودم.

پرسید: چرا به دعوت نیامده بودی؟

گفتم: کسی مرا دعوت نکرده بود.

گفت: نپرسیدی چرا؟

گفتم: نه.

در حالیکه از غضب ناخن شصت دست چپ خود را زیر دندان گرفته بود، ادامه داد ه گفتم؛

شما بهتر از دیگران مرا می‌شناسید که بزرگترین آرزویم برای سعادت مردم تاسیس جمهوریت در افغانستان بود که خوشبختانه با همراهی شما و جمعی از جمهوری خواهان به این هدف مقدس نائل شدم، و بالاتر از همه اینکه شخصی را مردم افغانستان به حیث رئیس جمهور پذیرفتند که تمام عمر با اهداف مشترک با وی برای سعادت مردم خویش مبارزه کرده بودم، نه برای کسب قدرت.

برای ثبوت این ادعا طوری که قبلاً خدمت شما عرض کرده بودم (صفحه ۱۱۹) از تحمل اشخاصی که ارزش مبارزه را ندارند خسته شده‌ام و بناءً آرزو می‌کنم که در انتخاب اعضای کابینه جدید عضویت نداشته باشم.

در حالیکه از غضبش فرو نشسته بود و کار کرده‌گی‌هایم را می‌ستود گفت:

داکتر جان، هر دوی ما می‌دانیم که در این شرایط مشکلاتی عظیمی را بوجود آورده‌اند تا بخواهی از هم جدا شویم اگر موافق باشید.

موافقت نامه شما را به حیث سفیر افغانستان از حکومت فرانسه درخواست کنم. زیرا برای میرویس و مرغنا که هر دوی شان در لیسه استقلال و ملالی فرانسوی می‌خوانند از هر جای دیگر مناسب تر خواهد بود.

با فراموشی خاطرات «کوتی کول» (صفحه ۱۱۷) که شهزاده «نادر جان» در آن سکونت می‌کرد، سفارت پاریس هم روزگاری محل اقامت و مأموریت اعلیحضرت محمد نادر شاه شهید، پدر خانم و کاکای محمد داود بود که بدون تأمل و ناسنجیده باز هم به خواهش محمد داود این بار سفارت پاریس را پذیرفتم و از پذیرش غیر منتظره‌ام خیلی هم خوشنود گردید، زیرا به او فهمانده بودند که در رفتن به خارج لجاجت می‌کنم.

به راستی هم، اگر کسی باور کند یا نه کند، با موقعیتی که داشتم در صورت مخالفت می‌توانستم به اوشان تولید درد سر کرده باشم، ولی من برای اینکه او را بارها از خود و دیگران کرده در زعامت افغانستان شایسته تر می‌دانستم، برای آرامش خاطر وی دور شدن از کابینه را پسندیده بودم، نه برای جاه طلبی و یا ایجاد دردسر.

سپس گفت: چند روز بعد می‌خواهم وزیر خارجه اسبق (محمد نعیم) را به حیث نماینده خویش به ایران بفرستم تا با شاه و دیگر مقامات ایرانی درباره کمک‌های ایران تقاضای دوباره کنند، زیرا اکنون کمک‌های شان خیلی به گندی پیش می‌رود.

و سپس به کشورهای خلیج فارس و چند کشور دیگر سفرهایی دارم و امکان آن وجود دارد که

آنها طوریکه وعده کرده اند کمک های خویش را در عمل پیاده کنند. او گفت؛ سفری هم به اتحاد جماهیر شوروی دارم و می خواهم موضوع مخالفت کمونیست ها را با دولت افغانستان با آنها یکطرفه کنم. از گفته هایش بر می آمد که به کمک های شاه ایران و امیران خلیج فارس بیش از پیشتر مطمئن شده اند.

بنام بجای پر حرفی متوجه سخنان شان شده بودم، زیرا تبلیغات مخالفین سیاست بیطرفی افغانستان به حدی وی را به مقابل شوروی ها تحریک و به کشورهای خلیج فارس امیدوار کرده بودند که گفته های تکراری ام نه لزومی داشت و نه تأثیری. بنام با فضای نهایت دوستانه یکدیگر را در آغوش گرفته، خداحافظی کردیم.

بی آنکه موضوع صحبت شان را با کسی در میان گذاشته باشم، یکی دو روز بعد جهت گرفتن خبرهای دست اول، از سلاله شاه، به خانه غلام محمد شیرزاد (مشهور به وزیر تجارت) که برای خدا، مرا دوست می داشت، رفتم. غلام محمد شیرزاد پسر عمه و یا کاکا و هم شوهر دختر کاکای محمد ظاهر شاه بود، با اینکه یکی از اعضای خاندان شاهی بشمار می آمد، اما از شاه و خصوصاً محمد داود که وی را از مقام وزارت به تقاعد سوق داده بودند، گله مند و ناراضی شده بود، ولی با وجود آن روابط ما با یکدیگر خدشه دار نشده بود. بنا بر آن مثل همیشه با آغوش باز و روی بوسی برادرانه استقبال کرد و سپس گفت: می خواستند ترا به پاریس بفرستند، مثلی که نشد.

زیر اشب گذشته منسوبین شاه در خانه رئیس جمهور گله گذاری به راه انداخته بودند که؛ در دنیا سفارت کم بود که دشمن خاندان ما را در کنار اعلیحضرت مقرر کرده اند و آنهم در محلی که روزگاری اقامت گاه اعلیحضرت شهید بود.

در آن روزگار محمد ظاهر شاه در ایتالیا زنده گی می کرد و وابسته گان او در کابل نمی خواستند مخالفینش به اروپا سفر کنند چه رسد به آنکه سفیر شوند. شیرزاد گفت: با اینکه داود آنان را با عصبانیت ترک گفت، اما اینکه خواست آنان را نادیده بگیرد، باور نمی کنم.

به فهم اینکه ناگفتنی هایم از این راه روفته و شسته به گوش هواخواهان شاه برسد گفتم که؛ خودم خواستم که مرا به خارج بفرستند نه کس دیگری، و نه اینکه به سفارت یا کتابت یا کدام کشوری خاصی.

بناءً می‌خواهم بهر شکلی که شده باشد، از این دار و دسته‌ای که با استفاده از قرابت با رئیس‌جمهور روزی نیست که مرا متهم به گناه ناکرده نکنند دور شوم زیرا مخالفت با اینان بدبختانه تعبیر مخالفت با رئیس‌جمهور را دارد و شکیبایی هم حد و مرزی.

سپس به شیرزاد گفتم؛ اگر زنده ماندم سال دیگر در همین جا (کابل) با هم خواهیم دید. اما از قضا، سال دیگر بالاتر از تصور دیگران و پندار خودم در همان کابل، شیرزاد محبوس پل چرخ‌ی بود و نویسنده در حبس‌خانه گی بسر می‌برد.

بهر صورت دو سه روز بعد از دیدار با شیرزاد معین وزیر خارجه پیام رئیس‌جمهور را آورد که؛ اگر موافق باشید، موافقتنامه شما را از دولت جاپان تقاضا کنم. چون شیرزاد مرا به جریان موضوع قرار داده بود، بناءً برای رفع تشویش محمد داود با اظهار امتنان مأموریت در جاپان را پذیرفتم.

شام روزی پیش از آنکه عازم جاپان شوم رئیس‌جمهور مثل گذشته بدون تشریفات و اطلاع قبلی خانه ما می‌آید.

اوشان با محبت همیشه گی می‌رویس پسر ۱۲ ساله ام را، که بیرون در با رفقاییش بازی می‌کرد و پدر و مادرش در خانه نبودند می‌بوسد و می‌پرسد، خوش هستی که به خارج سفر می‌کنی؟

می‌رویس هم می‌پرسد کا کا جان، کسی که از وطن خود دور شود خوش می‌باشد؟ محمد داود او را سخت در آغوش می‌کشد و می‌بوسد و می‌گوید بچه «بابا مانند» خدا حافظ.

پسر که، از غرور پدر ارث داشت و از خارج رفتن خود و سفیر شدن پدر رنج می‌برد، بی‌خبر از اینکه؛ روزگار، روزی پدرش را با قبول ناکسی و با خفت و سرافکنده گی وادار به ترک تابعیت می‌کند، آنهم از سرزمین و مردمانی که، وی را از صف فقیرترین طبقه جامعه تا رسیدن به بالاترین، اریکه قدرت، یار و یآوری کرده بودند.

بهر صورت به موقع آمدن رئیس‌جمهور برای خداحافظی، در عصریه اشتراک داشتم که غلام حیدر رسولی در قوماندانی قوای مرکز جهت خداحافظی با بعضی از جمهوری خواهان برایم سرشته کرده بود.

دعوت شده گان صاحب منصبان و اعضای کمیته مرکزی، از تانکیست‌هائی بودند که توسط رسولی، در کودتای ۲۶ سرطان جذب شده بود.

از رسولی پرسیدم؛ دیگر اعضای کمیته مرکزی چرا نیامدند؟  
با تأثر گفت: آنها را دعوت نکرده بودم، زیرا با تانکیست‌ها نظر مساعد ندارند.  
از اینکه محمد سرور با عبدالقدیر رقابت، هم‌چشمی و مخالفت داشتند، می‌دانستم، اما  
مخالفت دیگر تانکیست‌ها، که رسولی هم در جمع آنها بود برایم تازه گی داشت و تازه تر از  
همه اینکه همه با هم رسولی را مخاطب قرار داده می‌گفتند:

ما مطابق تعهداتی که قبل از تغییر نظام برای تأسیس حکومت دسته جمعی، با هم متحد شده  
و مبارزه کرده بودیم، خواهش کردیم تا در انتخاب اعضای کمیته مرکزی به اتفاق آرای  
جمهوری خواهان تجدیدنظر شود، اما برعکس بدون کمترین اعتنا به درخواست ما، کمیته را  
منحل شده اعلان می‌کنند.

در آن شب و در آن مجلس بیشتر جر و بحث‌شان درباره الغای کمیته مرکزی بود تا توجه  
به خداحافظی با نویسنده.

زیرا با کمال تأسف، دفتر ریاست جمهوری پس انتخاب محمد داود به حیث رئیس جمهور،  
انحلال کمیته مرکزی را بدون به جریان قرار دادن جمهوری خواهان و حتی جناح اکثریت  
کمیته مرکزی اعلان کرده بودند، بناءً مخالفین از آن سند و دلیلی می‌تراشند که گویا  
کودتاچیان ۲۶ سرطان دیگر قدری و منزلتی در رهبری ندارند و این ذهنیت را تا جایی در  
هم سنگران محمد داود تزریق می‌کنند که آینده نشان می‌دهد که؛ به استثنای خان اقا سعید  
هیچ یک از مؤسسين جمهوریت نه از خود و نه از رهبری دفاع کردند.

بهر صورت برای اینکه از ماجرا گوشه شده باشیم، مشاجره چیان را با رسولی گذاشتم و خود  
به کنج دیگر محفل به دیدار محمد سرور مشهور (به سرور خان) شتافتم و پرسیدم؛ شبی که با  
محمد یوسف و مولاداد، به خانه رئیس جمهور دعوت بودید به خوشی گذشت؟

گفت؛ بلی، با محبت از ما پذیرائی شد و با دلگرمی خاصی رئیس جمهور، از نفوذ و  
دست‌اندازی احزاب در اردو خصوصاً اخوانی‌ها و کمونیست‌ها می‌پرسید.

ما هم دلائل و حدس و گمان‌هایی که نزدیک به حقیقت می‌بود، خدمت‌شان یک‌ایک  
برمی‌شمردیم و اوشان یادداشت می‌کرد و در ضمن پرسید محرک این تحریکات در  
تانکیست‌ها کیست؟ همین که گفتیم اسلم وطنجار، ناگهان برآشفتم و قلم را گذاشت و  
گفت:

این افواهاات پرچمی‌ها است زیرا او مخالف پرچمی‌ها است نه کمونیست.

رئیس جمهور حق به جانب بود، زیرا دو سه ماه پیشتر، کودتای اخوانی ها تحت رهبری جنرال میر احمد شاه به همکاری و کمک و طنجارج کشف شده بود. اما، خبر نداشت که پس از آن ماجرا رفتار و روش سردمداران حزب انقلاب ملی با جمهوری خواهان باعث شده بود تا اکثر آنان به شمول و طنجارج از صف وفادارانش خارج شوند.

سرور خان گفت: بدون حرف و سخن پیاله های چای سر میز مانده را نوشیده و می خواستم مرخص شویم که رئیس جمهور فرمود: به یاد داشته باشید که ما و شما دشمنان مشترک داریم و سپس خداحافظی کرده از هم جدا شدیم. صحبت با سرور خان ادامه داشت که غلام حیدر رسولی از کنار میزبان برخاست و با بیانیۀ مختصری که سهم مرا در تغییر نظام می ستود از مهمانان خواست که با همدیگر خداحافظی کنیم. با اینکه وداع با دوستانی که در سنگر جانبازی، برای تغییر نظام در کنار هم خوی گرفته بودیم مشکل می نمود، اما با دنیایی از خاطرات با چند مژه بر هم زدن همه با هم گذشت.

و وقتی که خانه بازگشتم پسر میرویس شرق از تشریف آوری رئیس جمهور برایم گفت و رأساً راهی خانه رئیس جمهور شدم.

اوشان با محبت فوق العاده، با اینکه تازه از دفتر بازگشته بود (۸ شام) مرا پذیرفت و از اشتراک مساعی که در یک ربع قرن برای آرامی مردم خویش، با هم داشتیم به نیکویی یاد می کرد. اما درباره سفر خویش که دو یا سه روز پیشتر از شوروی بازگشته بود فراموش کرده بود و یا نخواست چیزی بگوید. بناءً منم چیزی نپرسیدم.

و از جانب دیگر چون رفتنی جاپان بودم میسر نشد که از نتایج سفرشان مطلع شوم، ولی بهر صورت همین که می خواستم از اوشان خداحافظی کنم چند لحظه ای به من نگریسته، گفت: داکتر جان می دانم از پیش آمدی که به آن روبرو شده ای، خوش نیستی، ولی خوشم به اینکه اگر یکی از دوستانم (اشاره به من) زنده بماند تا به مردم افغانستان بگوید که؛

داود شما را دوست می داشت، سوگند به خدا که؛ بالاتر و بیشتر از همه چیز و از همه کس. در حالیکه از گفته بدون مقدمه اش دلگیر شده بودم، گفتم: خدا نکند چنین حادثه شومی در افغانستان روی دهد.

گفت: در این دنیای پر آشوب همه چیز امکان پذیر است.

و سپس برای خداحافظی مرا بغل گرفت که متوجه شدم اشک در چشمانش حلقه زده بود. عشق آتشین وی به مردم و سرزمینش و گرمی آغوش او، چنان مرا به جوش آورده بود که اگر به خیالم نمی گذشت که نکند احساس مرا تلقی به زبونی از دست دادن مقام و قدرت کنند، به پاداش یک قطره، هزار قطره نثار پایش می کردم.

به روزی که راهی جاپان بودم، محمد نعیم برادر و پسران محمد داود در میدان طیاره به وداع آمده بودند و هکذا در دهلی تور پیکی دختر بزرگ محمد داود با شوهرش نظام جان که سکرتر سفارت دهلی بود از ما استقبال کردند.

در جاپان هم خالد جان پسر محمد داود که جهت تحصیل برای رادیو تلویزیون با دیگر محصلین افغانی به جاپان آمده بود خانه کاکا گفته اکثر روزهای رخصتی را با هم می بودیم. و با رفتن خالد جان از جاپان نه تنهارابطه ام با رئیس جمهور به استثنای چند نامه شخصی در سال ۱۳۶۶ ش قطع شده بود، بلکه برای اینکه رفع تشویش شان را از جاه طلبی کرده باشم، از مکالمه و مکاتبه با از خود و بیگانه در افغانستان، سالی که در جاپان بودم گوشه شده بودم.

بناءً گزارشات سال ۱۳۵۶ ش گزارشاتی است که پس از رفتن به کابل (ثور ۱۳۵۷ ش) و سپری کردن حبس خانه گی در زمان امین و تره کی، از ملاحظه اسناد وزارت خارجه، یا از نوشته و گفته شخصیت های قابل باور جمع آوری و در اینجا نوشته می شود. از آنجائی که پس از کشته شدن نور محمد تره کی و حفیظ الله امین، یکی به خنجر شاگرد و دیگری به شمشیر استاد (روس ها)، در زعامت ببرک کارمل بود که موقتاً دروازه های محابس را گشودند و زمینه آن مساعد گردید تا افسانه اینکه چرا سقوط کردیم را دنبال کنم. اولتر از همه با شتاب زده گی جهت ادای احترام به دروازه خانه محمد داود شتافتم. خانه ای که از طفل گهواره تا راد مردان هفتاد ساله اش به دست فرزندان ناخلف و از خدا برگشته وطن شهید شده بودند.

خانه ای که اولین سنگ تهداب جمهوریت برای سعادت و سربلندی، برابری و برادری مردم افغانستان در آن گذاشته شده بود، اکنون در حراست چند سرباز شوروی و دو سه بغچه بردار وطنی بود، که بدون توجه به آنها به روح پاک محمد داود و شهدای هم رزمش از خداوند بزرگ طلب مغفرت می کردم که یکی از محافظین خانه به کنایه گفت: کاکا جان، اینجا زیارتگاه نیست!



گفتم: به شما، بلی اما نه به من.

و از آنجا دور شدم.

در سال ۱۳۵۷ ش، بیشتر در روز و روزنامه‌ها، جرائد، رادیو و تلویزیون افغانستان بحث از حماسه و حماسه‌سازی خلقی‌ها و خبر از شکست و سرنگونی دولت جمهوری و زعامت محمد داود بود. بنا بر آن کسانی که درباره سقوط زعامت محمد داود اظهار فضل می‌کردند، همانا به زعم اوشان روی گشتاندن محمد داود را از شوروی و پیوستن اوشان را به شاه ایران و عربستان سعودی، که گماشته‌گان آمریکا بودند برمی‌شمردند. اما دلیل و مدرکی که به گفته‌های شان صحه بگذارد به جز از مسافرت‌های محمد داود به شوروی و عربستان سعودی، مصر و امیر نشین‌های خلیج فارس (در سال ۱۳۶۶ ش) و برداشت خودشان از این مسافرت‌ها چیزی دیگر در دست نداشتند که باعث شده باشد که: شوروی با آنهمه مناسبات نیکی که ممثل آن سفری ۳ یا ۴ ماه قبل بود گورنی رئیس جمهور شوروی در کابل بود خلقی‌ها را به سقوط دولت محمد داود تشویق کرده باشند. آنهم با دو طیاره و ۱۶ یا ۱۷ تانک، آنهم به روشنی روز.

بهر صورت بهتر است به اسناد و شواهدی مراجعه شود که نتایج سفرهای گفته شده را در بر داشته باشد نه با افواهات پا در هوا.

از آنرو اینک شما و سفرهای محمد داود در سال ۱۳۵۶ ش. به خارج از کشور.

#### ۱ - اتحاد جماهیر شوروی:

محمد داود یک ماه بعد از اینکه به حیث اولین رئیس جمهور، از جانب لوی جرگه افغانستان برگزیده شده بود، بنا به دعوت رئیس جمهور شوروی از تاریخ ۲۳ تا ۲۵ حمل ۱۳۶۶ ش سفری داشتند در مسکو.

بناءً برای اینکه از نتایج دعوت متذکره در کنار افواهات به واقعیت، آنهم پی برده باشم دوسیه سفرشان را در وزارت خارجه مطالعه کردم.

ولی در اوراق جریان مذاکرات سران دو کشور، کلمه و یا جمله‌ای که از آن خرابی روابط دو کشور استنباط شود دیده نمی‌شد، برعکس اعلامیه مشترکی که از جانب رؤسای دو کشور در ۲۵ حمل ۱۳۶۶ ش منتشر شده بود نمایانگر روابط نیک دو کشور و ادامه کمک‌ها و تبادل اموال تجاری بود، نه جملاتی که از آن بتوان خدشه دار شدن روابط را استنباط نمود.

و هکذا شام روز سوم مذاکرات، محمد داود در دعوت مجللی اشتراک کرده بود که از طرف

پودگورنی در قصر کرملین به افتخارشان تنظیم شده بود. و هکذا حین پرواز طیاره حامل محمد داود به کابل، پودگورنی رئیس جمهور کاسیگین صدراعظم گرومیکو وزیر خارجه و دیگر شخصیت های شوروی جهت وداع حاضر و تا دروازه طیاره اوشان را مشایعت می کنند.

تا اینجا گزارشاتی بود که اوراق آنرا در وزارت خارجه حفظ کرده بودند. با آنهم آوازه ها در کوچه و بازار و بعضی از محافل رسمی و خصوصی درباره دیدار محمد اود از سران شوروی، برعکس خبرهایی بو که در گزارشات سفر محمد اود مطالعه کرده بودم.

از طرف دیگر شرایط در آن روزها تا جایی مصیبت بار شده بود که چند نفر از اعضای هیئت افغانستان که در جلسه سران در کشور حضور داشتند شهید و متباقی به کشورهای مختلف جهان به استثنای دکتر علی احمد پوپل و محمد خان جلالر، نه تنها پراکنده شده، بلکه مهر خاموشی هم در توضیح واقیعت ها و رد جعلیات به لب زده بودند، تا اینکه در خزان ۱۳۶۷ ش جهت اشتراک در جلسه سالانه ملل متحد به حیث رئیس هیئت افغانی عازم نیویارک شدم. در آنجا بود که اصل کتاب بود یا کاپی از نوشته های عبدالصمد غوث معین وزارت خارجه افغانستان را تحت عنوان سقوط افغانستان (The fall of Afghanistan) جهت مطالعه به من هدیه کردند که در آن برای بار اول، سخنانی را از ملاقات محمد داود با بریژنف غوث درج کرده بود که بعدها سرخط نوشته های مخالفین محمد داود در رسانه گروهی می گردد.

از آنجائی که عبدالصمد غوث را که علاقه خاصی به خرابی روابط دو کشور داشته بود می شناختم، در تلاش افتیدم تا از دیگر هم سفران محمد داود هم جهت سره کردن نوشته های آقای غوث اخباری را تهیه کنم.

اما متأسفانه معلومات به دست آورده را زمانی متوجه شدم که در کتاب تأسیس و تخریب جمهوریت از چاپ بازمانده است که کتاب مذکور چاپ و برایم نا وقت شده بود، ولی باز هم اینک شما و سر رشته کلام:

عبدالصمد غوث: از مأمورین با کفایت و سابقه دار وزارت خارجه بود و زبان انگلیسی را از دیگر همردیفان خویش، به نسبت اینکه مادرش از انگلستان بود بهتر می دانست. او از طرفداران بازگشت سلطنت در افغانستان و از همدستان نزدیک سید وحید عبدالله معاون وزارت خارجه و دشمن سرسخت جمهوری خواهان بود.

بنا بر آن در خدشه دار کردن هویت جمهوری خواهان در حلقه خارجی های مقیم کابل و

روزنامه نگاران بیرونی مانند شخصی که وظیفه داشته باشد در تلاش می بود. از آنرو برداشت گمراه کننده و سخیف او از مذاکرات محمد داود با بریژنف در داغ ترین روزهای جنگ افغان ها با عساکر متجاوز شوروی، با مقدمه دلنشینی از جانب آقای تهیو دورل ایلیت سفیر اسبق آمریکا مقیم کابل به چاپ می رسد که متأسفانه اکثر نویسنده گان خارجی و داخلی به نام خیر دست اول، نوشته های او را درباره جمهوری خواهان و محمد داود رهبر آنان برای مغشوش نمودن افکار عامه، سند گفته چاپ می کند.

بناءً در اینجا مقدمه چینی های صمد غوث را برای مزه دار کردن موضوع دیدار محمد داود با بریژنف را کنار گذاشته، و با یکدیگر برمی گردیم به سراغ اصل قضیه و یا سخنان غیرمنتظره و تحکم آمیز بریژنف بر محمد داود.

نوشته آقای غوث و گفته اشخاص دیگری که جهت روشنی بیشتر قضایا که در جلسه سران دو کشور در مسکو حضور داشتند دلالت به این دارد که جلسه در روز اول در فضای آرام و دوستانه با توضیحات مفصل محمد داود درباره روابط دو کشور و اوضاع جهانی به پایان می رسد.

و اما روز دوم که سخنرانی به رهبر کشور میزبان بریژنف اختصاص یافته بود. وی با مقدمه دوستانه از روابط دو کشور بحث و آرزومندی کشورش را برای سعادت افغانستان اظهار می کند و کمک های مزید اقتصادی و تکنیکی را وعده می دهد. بریژنف می گوید که، بیطرفی و عدم تعهد افغانستان برای اتحاد شوروی مهم و برای پیشرفت صلح در آسیا یک امر اساسی است. وی اظهار امید می کند که جنبش عدم اتحاد قربانی توطئه و دسایس امپریالیسم نشود.

در این لحظه بریژنف مستقیماً به طرف داود خان نگاه کرده و چیزی گفت که، ظاهراً گوریلو ترجمان را بسیار ناراحت ساخت، اما پس از مکث مختصر، با درنگ و تأمل کلمات بریژنف را ترجمه کرد و آنچه ما شنیدیم خشن و غیرمنتظره بود.

بریژنف شکایت کرد که شمار کارشناسان کشورهای عضو ناتو که در افغانستان کار می کنند و همچنان در پروژه های سازمان ملل و دیگر پروژه های کمکی چند جانبه در افغانستان، بطور قابل تأملی افزایش یافته است. در گذشته حکومت های افغانستان دست کم اجازه نمی دادند که کارشناسان کشورهای عضو ناتو در قسمت های شمالی کشور مستقر شوند، اما این روش دیگر دقیقاً دنبال نشده است. اتحاد جماهیر شوروی این انکشافات را خطرناک و

وخیم می‌اند، و از حکومت افغانستان می‌خواهد که این کارشناسان را که جزء جاسوسان گماشته شده برای پیشبرد مقاصد امپریالیزم هستند، بیرون کند. سکوت سردی در فضا مستولی شد. بعضی از روس‌ها بطور آشکار شرمنده بنظر می‌رسیدند و افغان‌ها بسیار ناخشنود (عبدالصمد غوث). تا اینجا در برداشت آقای غوث از جلسه، با گفته‌ها و شنیده‌گی‌هایی که بصورت مستقیم و یا غیر مستقیم از دیگران داشتم تفاوتی که اصل موضوع را تحریف کرده باشد، دیده نمی‌شود. (نویسنده).

باز هم صمد غوث

به داود خان نگاه کردم، صورتش گرفته و تاریک شده بود. بریژنف صحبتش را قطع کرد، انگار منتظر جوابی از طرف رئیس جمهور افغانستان بود. داود خان با صدای سرد و خشک به جواب بریژنف پرداخت، و ظاهراً پاسخ داود خان همانقدر برای روس‌ها غیرمنتظره بود که کلمات بریژنف برای ما. داود خان به بریژنف جواب داد که آنچه همین حالا بوسیله رهبر اتحاد شوروی گفته شد هرگز مورد قبول افغان‌ها قرار نخواهد گرفت. از نظر افغان‌ها این اظهارات دخالت صریح در امور داخلی افغانستان است.

داود خان افزود به علایق خود به اتحاد جماهیر شوروی ارج می‌گذارد، اما این علایق باید به صورت روابط، میان دو جانبی که با هم مساوی‌اند باقی بماند. و من نگارنده (صمد غوث)، دقیقاً کلمات داود خان را بیاد دارم که خطاب به بریژنف گفت: ما هرگز به شما اجازه نخواهیم داد که به ما دیکته کنید، اینکه چگونه و در کجا کارشناسان خارجی را استخدام کنیم انحصاراً و کاملاً حق دولت افغانستان خواهد ماند. افغانستان اگر لازم باشد، فقیر خواهد ماند، اما در عمل و تصمیم‌گیری خود آزادی خود را حفظ خواهد کرد. (صمد غوث).

تا اینجا بدون کم و بیش کردن کلمات، در گفته‌های عبدالصمد غوث و دیگرانی که با اوشان تماس داشتم، تفاوتی دیده نمی‌شود. (نویسنده).

باز هم عبدالصمد غوث:

داود خان پس از گفتن این جملات بطور ناگهانی از جا برخاست و افغان‌ها هم همه از جا برخاستند. داود خان به علامت خداحافظی بطرف روس‌ها سری تکان داد و به طرف دروازه

خروجی اطاق بزرگ روان شد. (صمد غوث). ختم  
داکتر علی احمد خان پویل سفیر کبیر افغانستان در مسکو و در ضمن بعد از محمد داود نفر  
دوم در هیئت مذاکره با شوروی ها بود. به جواب نویسنده گفت:  
با اینکه محمد داود به همه اعضای هیئت هدایت دادند تا آنچه را که در جلسه شنیده اند  
فراموش کنند، تصور می کنم شوروی ها هم چنین کرده باشند.  
اما بعضی از همراهان ما متأسفانه از کسانی نبودند که لااقل موضوع را از دوستان خارجی شان  
پنهان داشته باشند.

با آنهم اگر افشای موضوع را در اثر آقای غوث مطالعه نمی کردم به احترام فرموده محمد داود  
آنها را با خود به گور می بردم.  
و با اینکه قسمتی زیادی از نوشته ای آقای غوث را امروز درباره صحبت جانانه و مردانه  
محمد داود با بریژنف تأیید می کنم، اما از اینکه محمد داود بعد از مردود شمردن گفته های  
بریژنف با عصبانیت مجلس را ترک نموده باشد بصورت قطعی حقیقت ندارد.  
بلکه برعکس، به آرامی و متانت پس از گفته هایش، انتظار ادامه مذاکرات را داشت که؛  
کاسیگین صدراعظم شوروی بدون تماس به سخنان بریژنف، پرسید که؛ خواهشمندم اگر  
جلالتاب بفرمایند که؛ اوضاع منطقه، خصوصاً کشورهای همسایه خویش را (پاکستان، هند،  
چین و ایران) چگونه ارزیابی می کنند؟

محمد داود مانند اینکه اصلاً چیزی به وقوع نپیوسته باشد، به آرامی و خورسندی در حدود  
۱۵ یا ۲۰ دقیقه اوضاع کشورهای همجوار به شمول اتحاد جماهیر شوروی و مناسبات آنها را  
با افغانستان توضیح دادند.

سپس پودگورنی رئیس جمهور اتحاد شوروی گفت و شنود را درباره تبادل اموال تجارته بین  
دو کشور و کمک های (قروض) اتحاد جماهیر شوروی به افغانستان در یک فضای آرام و  
دوستانه آغاز نمود که برای چندین دقیقه ادامه داشت، و زمانی که ابراز تشکر و قدردانی  
زامداران شوروی از معلومات مفید درباره روابط با همسایگان و توافق محمد داود در مسائل  
اقتصادی و تجارتی بین دو کشور پایان یافت. با ختم گفت و شنودها بود که محمد داود از  
جا برخاست و به اشاره سر با زامداران شوروی خداحافظی کرد، و بطرف دروازه خروجی  
روان گردید.

هنوز چند قدمی دور نشده بود که بریژنف صدا کرد گسپدین داود، گسپدین داود.

محمد داود با صدای بریژنف بازگشت و حین دست دادن به رسم وداع با یکدیگر بود که بریژنف گفت؛ جلالتماب فردا شب به دعوت پودگورنی به نسبت گرفتاری دیگری که دارم، آمده نمی توانم .

سپس محمد داود با تبسم و احترام متقابل ، با بریژنف و دیگر زمامداران شوروی، از هم جدا شدند. زمانی که همه ما به سوی مهمانخانه کرملین روان بودیم رئیس جمهور مرا صدا کرده و با خود با اقامتگاه خویش بردند.

در حالیکه روبروی هم نشسته بودیم گفت؛ شنیده بودم که بریژنف مریض است، اما نه تا سر حد دیوانگی.

گفتم؛ اگر دیوانه هم بود امروز عقل به سرش آمد و اگر تب داشت عرق کرد.

با شنیدن تب داشت و عرق کرد از ته دل خندید و گفت؛ دو سه ماه بعد سفری دارم به کشورهای خلیج فارس، بنظر شما آنها به تعهدات خویش در تمویل پروژه های انکشافی ما را کمک خواهند کرد؟

گفتم؛ اگر به تدبیر شما آنها پی برده بتوانند که کمک به مردم افغانستان هم به خیر خودشان و هم به خیر جهان اسلام است، شاید کمک کنند، و در غیر آن، اوشان به گفته هایم تبصره نکردند و منم با اجازه از حضورشان رخصت شدم.

فردا مطابق پروگرام با رئیس جمهور و هیئت همراه به تماشای نمایشگاه مردمی اتحاد جماهیر شوروی که ممثل موفقیت های آن کشور در امور اقتصادی و تکنالوجی بود و از طرف رئیس نمایشگاه توضیح داده می شد، رفته بودیم و شام آن روز به دعوت پر شکوه پودگورنی در قصر کرملین که علاوه بر حضور رهبران دولتی و حزبی آن کشور به استثنای بریژنف تعداد زیادی از سفرا و نماینده گان خارجی دعوت شده بودند، اشتراک کردیم. در ختم محفل بیانیه های دوستانه ای را درباره روابط دو کشور رئیس جمهور افغانستان و اتحاد جماهیر شوروی ایراد کردند که با کف زدن های ممتد، بدرقه گردید. فردا در حالیکه پودگورنی رئیس جمهور و کاسگین صدراعظم و دیگر رهبران شوروی حاضر بودند با تشریفات خاص عسکری در میدان طیاره با هم وداع کردند و فردای آن روز اعلامیه مشترک سران دو کشور در جرائد افغانستان و اتحاد جماهیر شوروی به چاپ رسید.

گفته مرحوم دا کتر علی احمد پوپل با نوشته محمد خان جلالر در کتابی تحت عنوان بانجان رومی Rumi to mato و مقاله های عبدالجلیل جمیلی مدیر اقتصادی وزارت خارجه (اعضای

هیئت رئیس جمهور) و دوسیه سفر محمد داود در وزارت خارجه به استثنای پس و پیش شدن در تعبیر و تفسیر گفته های محمد داود و بریژنف تفاوتی وجود ندارد و این بدان معناست که آقای عبدالصمد غوث بهر شکل که بوده، نیمی از جریان مذاکرات را حذف می کند تا اذهان مردم را درباره شخصیت محمد داود مغشوش کرده باشد.

حالآنکه پاسخ محمد داود به بریژنف خواسته هر افغان بوده و هست و خواهد بود که به غرور ملی و حاکمیت ملی و استقلال کشور خویش عقیده و ایمان داشته باشند و نه به تعبیر آنانی که در حمایت بیگانگان معتاد شده اند، یک اقدام طفلانه و بیخردانه.

۲- ایران: در جوزای ۱۳۶۶ بود که وزارت خارجه به متحدالمال به سفارت افغانستان مقیم جاپان هم خبر داده بود که:

محمد نعیم وزیر خارجه اسبق، بعد از سفر سه روزه به تهران، به حیث نماینده فوق العاده رئیس جمهور، و ملاقات با اعلیحضرت محمد رضا شاه پهلوی، شاه ایران، صدراعظم و دیگر اراکین آن کشور دوباره به افغانستان بازگشتند.

متأسفانه از مذاکرات و نتایج آن نه تنها چیزی ننوشته بودند، بلکه با تلاش زیاد در مطالعه اوراق سفرشان به تهران در وزارت خارجه هم چیزی که دلالت به موضوع گفتگوهای شان داشته باشد دیده نشد. بهر صورت این سفر بایستی برای بدست آوردن قروض وعده شده باشد، چنانچه رئیس جمهور گفته بود. صفحه (۱۵۵)

با آنهم از کمک های دولت ایران به افغانستان در سال ۱۳۶۶ مانند ۱۳۵۵ ش. خط و خبری نبود.

از آنرو بعضی از وزراء درباره کمک های دولت ایران به افغانستان مشکوک بودند، از آن جمله علی احمد خرم وزیر پلان می گفت: در جستجوی منابع دیگری جهت اخذ کمک برای اعمار خط آهن باشید تا از ایران. زیرا دولت ایران برای پرداخت قرضه توقعات دارند که برای ما قابل قبول نیست. صفحه (۱۱۵)

در ارتباط به موضوع قروض ایران، به افغانستان باز هم نظری، به یادداشت های اسدالله علم وزیر دربار ایران، ۱۷ جوزای ۱۳۵۶ ش. صفحه ۴۷۵، جلد ششم:

«دیشب تا صبح بیدار بودم، چون وقت خواب چشمم، به خبر مبادله اسناد هیرمند، بین وزیر خارجه ایران و سفیر افغانستان افتاد. هرچه فکر می کردم نتیجه بدست نمی آمد «تیر از شصت گذشته است»، دیگر هیچ.»

هزار بار به نعیم خان (نماینده فوق العاده رئیس جمهور افغانستان) درود فرستادم و به دولت ایران لعنت.

مرد که مثل شیر آمد و تهدید کرد که اگر، کمک به ما را در گرو آب هیرمند نگاه دارید، ما کمک نمی خواهیم.

از نوشته آقای علم به خوبی فهمیده می شود که جانب ایران حقابه بیشتری از آب هیرمند خواستار شده بودند که او نپذیرفته بود.

بیچاره نعیم خان، به خواب هم نمی دید که روزگاری مردم افغانستان دارای رئیس جمهور می شود که: در بدل یک شکم نان سیلاب های هریرود را می بخشند، و دریای هیرمند را به گل روی میربانش فراموش می کند. صفحه (۷۵)

اگرچه آقای اسدالله علم به دنباله نوشته اش (در همان صفحه) نگاشته بود که: و این بدبخت ها (حکومت ایران) آنقدر از چپ گرایی افغانستان ترسیدند که همه شرایط را قبول کردند.

اما چون بعد از سفر محمد نعیم باز هم کمک های ایران به افغانستان شروع نشده بود، احتمال دارد که علم جملات اخیر را برای بی اعتبار کردن رقیبش، عباس هویدا صدراعظم (در جامعه ایران) نوشته باشد، زیرا هویدا بود که به اراده شاه ایران، موضوع جنجال برانگیز تقسیم آب هیرمند را، مطابق معیارهای بین المللی با افغانستان فیصله نموده بود.

برای اینکه اصل موضوع مورد بحث ما فراموش نشده باشد، برمی گردیم به صحبت هائی که: چگونه خود ما، به دست خود ما، از هم می پاشیم.

در سال ۱۳۶۶ ش با اعلام انحلال کمیته مرکزی جمهوریت، اعضای باقی مانده کمیته در کابل، تحت هر شرایطی که بوده است، با حفظ وفاداری و اطاعت از رهبر کودتا، به دو دسته از هم جدا می شوند.

دسته اول: غوث الدین فائق وزیر فواید عامه، سید عبداللله وزیر مالی و عبدالقدیر وزیر داخله.

دسته دومی: غلام حیدر رسولی وزیر دفاع ملی، محمد سرور و محمد یوسف قوماندانان قوای ۴ و ۱۵ زره دار و مولاداد رئیس اداری وزارت دفاع ملی.

نفرهای اول نظر به موقف اداری که داشتند تماس شان با رئیس جمهور بیشتر و در ضمن از حمایت بیشتری رئیس جمهوری هم برخوردار بودند.



و شاید از همین سبب بوده باشد که بدون مشوره و اعتناء، به دیگر اعضای کمیته مرکزی، اقدام به تأسیس حزب انقلاب ملی کرده بودند.

بهر صورت بدون اینکه توجیه شده باشد، محمد سرور قوماندان قوای ۴ زره‌دار با اینکه مستحق ترفیع یک رتبه بالاتر و در حلقه تانکیست‌ها از محبوبیت زیاد برخوردار بود. در ترفیعات سالانه اردو، رئیس جمهور، ترفیع وی را به رتبه جنرالی به سال بعد ماکول می‌کند. در همین شب و روز بود که رئیس جمهور سید عبداللله وزیر مالیه را به حیث معاون رئیس جمهور از حلقه کودتاچیان برمی‌گزیند.

از آنجائی که وی از منسوبین اردو نبود عضویت وی در کمیته مرکزی جمهوریت مورد سؤال کودتاچیان قرار گرفته بود و دسته جمعی از رئیس دولت می‌خواستند تا در انتخاب اعضای کمیته تجدیدنظر شود، اما برعکس.

از جانب دیگر بعد از رفتنم به جاپان، همه کودتاچیان انتظار داشتند تا غلام حیدر رسولی را که در کودتای تأسیس جمهوریت سهم برآورنده داشته بود، به حیث معاون رئیس جمهور مقرر شوند نه احمد یا محمود. متأسفانه این اقدامات باعث می‌شود تا دسته دوم در مقابل تخریب کاران در اردو بی‌اعتنا شوند و در جستجوی آن باشند تا در نبود رئیس جمهور قدرت را بدست گیرند.

با درک این واقعیت، کودتاچییانی که با عقده‌مندی از هیئت رهبری رویگردان و در صف مخالفین پیوسته بودند،

با تظاهر به پیروی از وزیر دفاع ملی، در تحت حمایت وی قرار می‌گیرند.

از آنرو، بجای اینکه، دسته دوم متوجه نفوذ مخالفین دولت جمهوری در اردو شوند بلکه برعکس، گرویده‌های شان را مانند قادر خان که از قوماندانی قوای هوایی برطرف و عضویت جناح خلق را پذیرفته بود (صفحات ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۳ کتاب تأسیس و تخریب اولین جمهوری افغانستان) به رئیس ارکان قوای هوایی و دافع هوا مقرر می‌کنند.

و بدینسان گماشته‌گان حفیظ‌الله امین در پناهگاه‌های مطمئن در کنار نزدیکان رئیس جمهور خصوصاً وزارت‌های دفاع و داخله، نه تنها لانه می‌کنند بلکه بنام مخالفین پرچمی‌ها، از گزند استخبارات دولتی هم به دور می‌مانند (صفحات ۲۴۵ و ۲۴۶ ت ج افغانستان و صفحه (۱۵۸) همین اثر).

و سپس با دنائت و پستی بر حامیان خویش حمله ور می‌شوند.

۳- ادامه دیدارهای، محمد داود رئیس جمهور به دعوت کشورهای دوست: مسافرت های شان در اخیر سال ۱۳۶۶ ش در دو مرحله. از کویت شروع و در مصر به پایان می رسد.

در این مسافرت محمد داود رئیس جمهور با تشریفات خاص، و استقبال شایانی از جانب زمامداران کشورهای مذکور پذیرایی می شوند و گفتگو و بیانیه های جانبین هم گواه آن بوده است که؛ طرفین علاقه مندی خاصی، خصوصاً به روابط فرهنگی بین کشورهای هم کیش دارند. اما اوراق مذاکرات در وزارت خارجه از کمک های اقتصادی و سهم برادران ثروتمند مسلمان کشورهای گفته شده، چیزی در بر نداشت که دلالت به آرزومندی آنان در جذب حکومت افغانستان در صف کشورهای مذکور داشته باشد.

بطور مثال: دولت کویت پس از دیدار با نماینده رئیس دولت، محمد نعیم صفحه (۵۲) هیئت بلند رتبه ای به افغانستان فرستاده بود که در نتیجه مذاکره با وزارت پلان برای انکشاف همه جانبه و تکمیل پروژه های ولایت فراه. مبلغ پانصد میلیون دلار قرضه طویل المدت را با ربح مساعد پذیرفته بود.

و زمانی که وزرای پلان و تجارت افغانستان (هیئت همراه با رئیس جمهور) موضوع سهم گیری دولت کویت را در تکمیل پروژه های انکشافی افغانستان، با وزرای کویت در میان گذاشتند، بدون یادی از گذشته ها، طرحی جدیدی با علاقه مندی خاصی جهت خریداری میوه جات خشک و تر افغانستان به میان کشیدند و جانب افغانستان و کویت موافقه کردند تا طرق عملی صدور اقلام فوق را به کویت مطالعه کنند. ماشاءالله، در آن روزها راه زمینی مشکلات داشت و از طرف هوایی هم قیمت تمام می شد و باقی والسلام.

دیدار محمد داود رئیس جمهور از بلگراد بنا بر دعوت مارشال تیتو رئیس جمهور یوگوسلاویا. چون محمد داود با تیتو هر دو عضو مؤسس کشورهای بیطرف بودند، بنا بر آن روزهایی که رئیس جمهور افغانستان در پراگ بودند با تشریفات فوق العاده از جانب مارشال پذیرایی و استقبال می شود.

از آنجائی که افغانستان و یوگوسلاویا، با یکدیگر داد و ستد تجارتي نداشتند و کمک اقتصادی هم در میان نبود، بناءً گفتگوها و بیانیه ها درباره کشورهای بی طرف و موقوف آنها در حل منازعات بین المللی و عدم اشتراک آنها در دسته بندی های نظامی ابر قدرت ها بوده

است که به رضایت و خوشنودی هردو طرف مسافرت محمد داود به پایان می‌رسید. قرار بود که رئیس‌جمهور مطابق پروگرام بعد از ختم دعوت بلگراد به قاهره سفر نمایند، زیرا از جانب رئیس‌جمهور مصر جهت یک دیدار دوستانه به قاهره دعوت شده بود، اما برخلاف انتظار، یک روز پیش از پرواز به سوی قاهره، انورالسادات به رئیس‌جمهور اطلاع می‌دهد که؛ به نسبت اینکه مریض شده‌ام و از شما پذیرائی کرده نمی‌توانم، خواهشمندم به وقت دیگری که به شما مساعد باشد تشریف بیاورید.

از جانب دیگر، سفر رئیس‌جمهور طوری تنظیم شده بود که با ختم مسافرت از قاهره به دعوت محمد قذافی عازم لیبیا شوند. از آنرو سه روز بطور غیر رسمی عازم سوئیس می‌شود و پس از آن به طرف لیبیا پرواز می‌کند.

دیدار رسمی رئیس‌جمهور از لیبیا به دعوت «قذافی» رئیس‌جمهور آن کشور با تشریفات مروج و دعوت‌های دوستانه، بعد از سه روز به پایان می‌رسد. و در مذاکراتی که رؤسای جمهور هر دو کشور با (هیئت‌های همراه‌شان) حضور داشتند، حکومت لیبیا علاقه مندی زیادی در کمک‌های مالی برای تکمیل پروژه‌های انکشافی در افغانستان نشان می‌دهند.

اما در جلسه کاری وزرای هر دو کشور که بایستی تعداد پروژه‌ها و اندازه سهم‌گیری دولت میزبان مورد بحث قرار داده می‌شد برعکس کشور میزبان سروی و مطالعات جانب قرضه گیرنده را به بهانه اینکه وضاحت ندارد ناقص شمرده، و توصیه می‌کند تا در اقتصادی بودن پروژه‌ها، معلومات بیشتری به اختیارشان بگذارند تا روی آن تصمیم بگیرند به عبارت دیگر یک نه و صد آسان.

و در ضمن برای اینکه بزرگ منشی خویش را به رخ افغان‌ها کشیده باشند مبلغ دو میلیون دالر (کمک بلاعوض) به پیش‌کش دولت افغانستان می‌کند و بدینسان سفری هیئت افغانی در لیبیا به پایان می‌رسد و رئیس‌جمهور و هیئت همراه دوباره راهی افغانستان می‌شوند.

و یکی دو هفته بعد از این مسافرت بود که رئیس‌جمهور به دعوت پادشاه عربستان سعودی وارد آن کشور می‌شوند. کشوری که همه با هم آرزوی آبادی‌های زیادی را در افغانستان از کمک‌های سرشار دولت مسلمان و برادران هم‌کیش به سر می‌پروراندیم.

رئیس‌جمهور افغانستان در این سفر با گرمی زیاد از جانب پادشاه و ولیعهد و دیگر شهزاده‌گان و اعضای بلند پایه دولت عربستان استقبال می‌شوند و در مذاکرات سران دو کشور به حضور هیئت همراه، جانب عربستان سعودی آماده‌گی کشورش را در تکمیل

پروژه‌های بزرگ در افغانستان وعده می‌دهند. اما در جلسه کاری وزرای دو کشور، از وزرای پلان و تجارت افغانستان می‌خواهند که؛ ارزیابی بیشتری (اقتصادی بودن) پروژه‌ها را به اختیارشان بگذارند تا انشاءالله در پرداخت کمک‌ها به افغانستان اقدام کنند.

ناگفته نماند که قبلاً عربستان سعودی برای تعمیر بند سلما در ولایت هرات مبلغ پنجاه میلیون دالر قرضه طویل‌المدت منظور و از آن جمله ۱۵ میلیون دالر آنرا هم پرداخته بود. اما با وجود آن، پرداخت متباقی قرضه را جهت تکمیل پروژه آبیاری بند سلما و شبکه آبیاری آن، به دم پروژه‌های دیگر گره می‌زنند و سروی و ارزیابی دوباره را جهت پرداخت قرضه بهانه می‌کنند.

ولی خوشبختانه، در این سفر بیشتر و بهتر از هر چیز دیگر، که نصیب رئیس جمهور افغانستان گردیده بود همانا مشرف شدن، در کعبه معظمه و ادای حج عمره بود که سال‌ها در دل می‌پرورانید.

محمد داود در پایان مسافرت از عربستان سعودی، به دعوت رئیس جمهور مصر انورالسادات عازم آن کشور می‌شود.

از اینکه چگونه و چرا رئیس جمهور افغانستان، در حالی که چندی پیشترک رئیس جمهور مصر به نسبت (یا بهانه) مریضی از حضورشان در مصر معذرت خواسته بود، به مصر سفر کرده‌اند. دلیل مقنع پیدا کرده نتوانستیم، اما بهر صورت از وی دعوت دوباره شده بود و اوشان هم عازم مصر.

افغانستان سال‌ها بود که با مصر روابط سیاسی داشت. و در زمان زعامت جمال عبدالناصر و صدارت محمد داود، (دو عضو مؤسس کشورهای بیطرف.) با اینکه روابط نزدیکتر و صمیمی‌تر شده بود، با آنها معاملات تجارتي و کمک‌های اقتصادی میان دو کشور دیده نمی‌شد.

اما بنا بر درخواست حکومت افغانستان دولت مصر موافقه کرده بود، تا تعدادی از محصلین افغانی را جهت تحصیلات عالی مذهبی در پوهنتون اظهر مصر بپذیرند.

که ای کاش نمی‌پذیرفتند. زیرا از همین دانشمندان اظهري، افغانستان بود که تنی چند به دامن پاکستان لغزیدند و بنام هفت تنظیم مصیبت‌های عظیمی را در افغانستان سبب شدند.

بهر صورت سفر رئیس جمهور با تشریفات خاص و دعوت های مجلل و گفت و شنودهای درباره تحکیم روابط دو جانبه، بعد از سه روز پایان می گیرد و دوباره عازم افغانستان می شوند.

رویه مرفته، نتایج سفر رئیس جمهور، جهت کسب کمک های اقتصادی، برای تمویل پروژه های انکشافی در افغانستان، نمایانگر آن بود که:

مسافرت موصوف، خصوصاً در کشورهای حوزه خلیج فارس، نه تنها ثمری در بر نداشت، بلکه برخلاف توقعات ما، دیده شد که، شاهان و شیوخ دور و بر خلیج فارس، نه آرزومندی و نه صلاحیت آنها دارند تا برای رفع نیازمندی کشورهای مسلمان همکاری و کمک نمایند. چنانچه بعد از هزاران وعده و وعید، کوه پیکر، به افغانستان نه قرض دادند و نه هم خیرات. اما از نگاه سیاسی: تا جایی که محمد داود را می شناختم و کارنامه های دوران زمامداری اش هم گواهی می دهد، او شان با فهم و درک اینکه:

افغانستان کشوری است رو به انکشاف، و از همه اولتر به کمک های ابر قدرت ها و دیگر کشورها ضرورت دارد تا شمول در کش مکش های سیاسی و نظامی، یکدیگرشان.

بناءً به صراحت می شود گفت که دولت جمهوری افغانستان با هیچ ابر قدرتی به برخلافی ابر قدرت دیگر متعهد نشده بود، تا چه رسد:

ماشاء الله با هم پیمان شدن به حکومت های سلطنتی، ایران و عربستان سعودی. آنها جهت برخلافی با اتحاد جماهیر شوروی، همسایه در به دیوار افغانستان.

و آنها برای هیچ و پوچ.

روی سخن در اینجا به جانب کسانی است که یکی از دلایل نامستندی را که درباره سقوط دولت جمهوری، توسط خلقی ها و به اشاره شوروی سند قرار می دادند. همانا، سرازیر شدن کمک های اقتصادی دولت ایران و عربستان سعودی، به زعم شان در افغانستان، و جذب محمد داود در صف کشورهای مذکور بود که روس ها از ناحیه افغانستان احساس خطر می کردند.

مصیبت بارتر از همه اینکه، برای ثبوت چنین دروغ شاخداری، (کمک های واهی) یکی از وزرای همسفر محمد داود، محمد خان جلالر وزیر تجارت را متهم به این کرده و هنوز هم می کند که او بود که؛ اسرار سفر محمد داود را در کشورهای حوزه خلیج فارس به اختیار اتحاد جماهیر شوروی می گذاشت و روس ها هم از ترس عواقب وخیمی چنین طرحی در

افغانستان، کشوری که در آن چند میلیارد دالر سرمایه‌گذاری کرده بود در پی سقوط دولت جمهوری می‌شوند.

عجبا در این باره نه خود گفتند و نه خود نوشتند و نه خود در این دنیای سردرگم «کسی از کسی پرسید»:

- که آقا، کدام اسرار؟ کدام عهد و، چه پیمانی؟ در کجا و، کدام دفتر؟؟؟

در گذشته‌ها مروج بود که اگر دروغگو دروغی می‌گفت، قیاس‌گری هم بود که قیاس می‌کرد. اما ای واه که؛ دروغگوها زنده ماندند و قیاس‌گرها از ترس مواجه شدن به آنها، دل کفک شده رفتند.

با آنها در سال ۱۳۵۶ ش. در روابط افغانستان با اتحاد جماهیر شوروی چیزی دیده نشده بود که دلالت بر کشیده‌گی مناسبات دو کشور (در اثر گفتگوی محمد داود با بریژنف) داشته باشد.

زیرا کمک‌های اقتصادی شوروی کمافی‌السابق و صدور اموال تجارتي افغانستان مثل گذشته بین هر دو کشور ادامه داشت. در این سال قراردادی جهت کارهای مقدماتی، فابریکه ذوب مس «عینک» بین دو کشور به امضاء می‌رسد.

و شوروی‌ها درخواست حکومت افغانستان را برای اعمار شش میدان هوایی جهت پرواز طیارات کوچک مسافری در شمال شرق افغانستان (ولایت بدخشان) می‌پذیرند.

پیرامون همان روزها بود که بند آبگردان سرده (در ولایت غزنی) که شانزده هزار هیکتار زمین را آبیاری و با همکاری شوروی‌ها ساخته شده بود، به حضور داشت نماینده گان هر دو کشور افتتاح می‌شود.

در مطبوعات هر دو کشور طبق معمول همیشه‌گی، از روابط نیک میان دو کشور همسایه حرف‌هایی زده می‌شد که دلالت بر تحکیم روابط دو کشور می‌کرد.

اما در اوراق داد و ستد افغانستان و شوروی، یک نکته جلب توجه می‌نمود که:

گویا افغانستان در قرارداد فروش گاز به اتحاد جماهیر شوروی (در سال ۱۳۵۶ ش) بی‌علاقه‌گی نشان داده باشد.

زیرا در سال‌های گذشته معمول به این بود که یک سال در کابل و سال دیگر در مسکو به نرخ گاز افغانستان مطابق معیارهای بین‌المللی از جانب هیئت‌های هر دو طرف تجدید قرارداد شود.

اما در این سال (۱۳۵۶ ش.) از جانب رئیس جمهور، به وزارت تجارت هدایت داده شده بود که هیئت افغانی را بجای وزیر معین وزارت تجارت همراهی کند و سفر هیئت تا هدایت ثانی معطل قرار گیرد.

تفحصات و استخراج گاز طبیعی در افغانستان، با آنکه از کمک های اقتصادی (قروض) اتحاد جماهیر شوروی تمویل می گردید، اما فروش و استفاده از آن متعلق و منحصر به دولت افغانستان بود، و از آنجائی که یگانه خریدار گاز افغانستان شوروی ها بود موافقه شده بود تا مطابق معیارهای بین المللی همه ساله در نرخ آن تجدید نظر شود.

با آنهم گفتگوها و نظریات مخربین مناسبات دو کشور، به دور آن می چرخیدند که گویا دولت افغانستان در فروش گاز به شوروی منافع ملی را در نظر نمی گیرند، آنهم با مقایسه اینکه ایرانی ها گاز طبیعی را چند فیصد بالاتر از نرخ گاز افغانستان به دولت شوروی می فروختند. و همین موضوع شک و تردید هائی را بوجود آورده بود که ایجاب می کرد گله مندانه، آنرا به مقامات شوروی در میان بگذارند.

چنانچه در برج عقرب یا قوس ۱۳۵۵ ش. بود که وزیر پلان اتحاد جماهیر شوروی در رأس کمیسیون مشترک اقتصادی (افغان - شوروی) به کابل آمده بود.

حین بحث و گفتگو درباره موضوعات اقتصادی مورد علاقه دو کشور در قصر صدارت با حضورداشت متخصصین نفت گاز افغانستان، با آنها موضوع متفاوت بودن قیمت های گاز ایران و افغانستان مورد بحث قرار گرفت.

جانب شوروی می گفت که نرخ گاز در معیارهای بین المللی وابسته به مقدار کیلو کالوری است که در هر متر مکعب گاز وجود دارد. چون مقدار کیلو کالوری گاز ایران بالاتر از مقدار کالوری است که در هر متر مکعب گاز افغانستان وجود دارد، بناءً قیمت گاز ایران هم به همان تناسب بالاتر از گاز افغانستان است. و تعیین مقدار کالوری گاز افغانستان تحت نظر متخصصین افغانی، که در کشورهای مختلف جهان تحصیل کرده اند با حضور داشت متخصصین شوروی همه ساله با رضایت جانبین، تثبیت و سپس تعیین قیمت می شود.

و، ما (طرف شوروی) سالانه ۳ میلیارد دالر به اساس مقدار کالوری در هر متر مکعب از ایران گاز خریداری می کنیم و جانبین مشکلاتی هم نداریم.

حال آنکه در آن سال فروش گاز افغانستان به شوروی با همه سر و صداها و آوازه و دروازه، از سی میلیون دالر تجاوز نمی کرد و آنهم در صورتیکه کمک های بلاعوض و کمک های

اقتصادی (قروض اتحاد جماهیر شوروی) برای افغانستان، سالانه متجاوز از صد میلیون دالر بود.

و در دیداری که با رئیس دولت داشتیم، اوشان از اینکه سوی تفاهمات درباره نرخ گاز طبیعی افغانستان به شوروی برطرف شده بود، خوشحال بنظر می آمد.

بناءً زمانی که شنیدم رئیس جمهور مانع سفر هیئت افغانی در سال ۱۳۵۶ ش. طبق همه ساله جهت فروش گاز طبیعی به شوروی شده اند، واقعاً شگفت زده شده بودم و شگفت زده تر از همه اینکه، در دوسیه مناسبات افغان - شوروی در وزارت خارجه دیده می شد که رئیس جمهور پس از اینکه از سفر عربستان سعودی بازگشته بود، دوباره دوسیه فروش گاز طبیعی افغانستان را با موافقه ای که در صدارت با وزیر پلان شوروی شده بود مرور می کند.

و سپس عبدالنواب آصفی وزیر معادن و صنایع، و محمد خان جلالر وزیر تجارت، و سید وحید عبدالله معاون وزارت خارجه را می خواهند و هدایت می دهند تا از طریق سفارت شوروی در کابل، از خریداران گاز طبیعی افغانستان (شوروی ها) دعوت به عمل آورند تا جهت امضاء توافق نامه انتقال گاز به شوروی به کابل آیند. و هیئت شوروی هم پس از چند روز وارد کابل می شوند.

توضیحات بیشتر در دوسیه، وزارت خارجه و در اثر محمد خان جلالر Romi Tomato دوسیه سفر رئیس جمهور در کشورهای خلیج فارس:

تا جایی که به سوابق موضوع متعلق و بیاد دارم؛ محمد داود در زمان صدارت خویش توجه زیادی به جلب کمک اقتصادی از کشورهای خلیج فارس داشت، اما متأسفانه تلاش ها به نتیجه نرسید.

پس از استعفای وی، همان آرزومندی در جلب کمک های گفته شده از جانب حکومت های افغانستان (۱۳۴۲ تا ۱۳۵۲ ش.) در تحت راهنمایی شاه افغانستان دنبال می شود. که باز هم همان آش بود و، همان کاسه.

ولی با وجود آن روابط سیاسی و مناسبات برادرانه افغانستان به حیث یک کشور مسلمان، با دولت مسلمان دو طرف خلیج فارسی (بدون دخل و خرج) مستحکم و پایدار بود، اما همین که در افغانستان در اثر قیام مسلحانه اردو، سلطنت سرنگون، و نظام جمهوری تأسیس می گردد.

شاهان و امرای خلیج فارس، از وحشت انعکاس چنین قیامی در کشورهای شان پوستین را چپه



می پوشند،

و در تب و تلاش می شوند تا در انظار کشورهای مسلمان، جمهوری شدن افغانستان را با تبلیغات پیگیر و دروغین، با یک اقدام نامیمون و غیر اسلامی تحریف کنند، و در ضمن به شکلی از اشکال توسط استخبارات پاکستان اخوانی های مفرور افغانی را در تخریب دولت جمهوری تشویق تحریک و بالاخره مسلح نمایند.

و برابر با صدور آشوب های پشت پرده، کمک های اقتصادی فراوان (باغ های سبز و سرخ) را به دولت جمهوری وعده دهند. و این کردارها، پوره همان چیزی بود که محمد داود هر روز به جریان آن قرار داشت.

ولی با آنهم وعده هائی داده شده، در ذهن محمد داود درباره (تحریک اخوانی های آشوبگر) زعمای مذکور، ایجاد وسوسه می کنند و پس از دیدار با شاه ایران (ثور ۱۳۵۴ ش.) در تهران، به کلی باور پیدا کرده بود که سلطنت های خلیج فارس، صادقانه علاقه مند شده اند تا جمهوری مسلمان افغانستان را، بی دریغانه از نگاه اقتصادی کمک نمایند.

بنا بر آن دیگر به سخنان دوست و همکار نزدیکش (نویسنده) که به کمک های اقتصادی، و صداقت دولت های ایران و عربستان سعودی در تحکیم جمهوریت باور نداشت (پس از بازگشت از ایران) متوجه نمی شد.

حال آنکه گذشت زمان نشان داد همین که دولت های مذکور پی می برند که محمد داود با دور انداختن رفقای هم سنگرش دیگر توانایی دیروزی را ندارد که دشمنان داخلی جمهوریت را مانند گذشته سرکوب کند.

و در ساحه بین المللی هم تصور آنها داشتند که از شوروی متمایل به دوری است، و از نزدیکی با آمریکا هم هراس دارد.

به عبارت ساده تر، آنچه را به حيله و تزویر زیر نام کمک های اقتصادی می خواستند در افغانستان پیاده کنند، به دست خود جمهوری خواهان در افغانستان پیاده شده بود. بنا بر آن از دادن کمک های اقتصادی به افغانستان «شیر غلط» می زنند،

و بدین سبب رئیس جمهور که با دل پُر به اخذ کمک به عربستان سعودی سفر کرده بود. طوری که مشاهده کردید با دست خالی باز میگردد.

و احتمالاً از همین سبب بوده باشد که قرارداد گاز با شوروی را از سر می گیرند و از جانب دیگر، این افغانستان بود که از صادر نکردن گاز متأثر می شد، نه دولت شوروی که سالانه

میلیاردها دالر خرید و فروش گاز داشت و بنام عاقلانه نبود که هم خود متضرر می شدیم، و هم روابط دو کشور را مورد سوال قرار می دادیم. اگرچه شوروی ها منافع بزرگتری در افغانستان داشتند و نمی شد تصور کرد که با فروش و یا نفروش گاز، آنها با افغانستان تغییر روش دهند. منافع شوروی ها در افغانستان:

چنانچه در ضمن مذاکرات دوستانه، مقامات شوروی، خود می گفتند که سالانه، مصارف هفتگی را (چهار میلیارد دالر) در حفظ سرحدات خویش با ترکیه و ایران متحمل می شوند، زیرا پایگاه های نظامی آمریکا در کشورهای مذکور، شوروی ها را مجبور ساخته بود، تا برای مراقبت از سرحدات و جلوگیری از نفوذ آمریکائی ها در خاک خویش، قوای بیشتر و مصارف زیادتری را متحمل شوند.

و در حالیکه با افغانستان بیش از دو هزار کیلومتر سرحد مشترک داشتند ولی برای پاسبانی، بیش از تهاونه جاتیکه در شرایط صلح در سرحدات کشورها معمول است، مصارف بیشتری نداشتند (احتمالاً ۴ یا ۵ میلیون دالر).

و از جانب دیگر شوروی ها، از نفوذ غربی ها در تحریک کشورهای مسلمان زیر سلطه خویش توسط کشورهای گفته شده، خصوصاً روحانیون ایران متوحش بودند. حال آنکه در افغانستان برعکس کشورهای مذکور تشکیلات مذهبی وجود نداشت که در کشورهای دیگر نفوذ نمایند، و نه هم حکومت افغانستان به کسی اجازه می داد تا در کشورهای همسایه ایجاد تشویش نمایند.

و هکذا شوروی ها با اینکه بعد از جنگ جهانی دوم از آزادی خواهان کشورهای مسلمان که به ضد استعمارگران قیام کرده بودند حمایت می کرد، ولی با آنها کشورهای مسلمان تمایل بیشتر با کشورهای غربی داشتند تا با اتحاد جماهیر شوروی.

اما روابط حسنه افغانستان با اتحاد جماهیر شوروی با داشتن حقوق مساوی و احترام متقابل، تأثیرات شگرفی در روابط کشورهای مسلمان با اتحاد جماهیر شوروی بجای مانده بود و در کنار آن، شوروی ها هم با وجودی که در همه کشورهای مسلمان، احزاب کمونیست غیرقانونی اعلام شده بود، آنرا نادیده می گرفت و حتی در دهه دموکراسی اعلیحضرت محمد ظاهر شاه که برخلاف دیگر کشورهای مسلمان به احزاب کمونیست اجازه فعالیت داده شده بود، ولی با وجود آن، شوروی ها در به رسمیت شناختن پرچم خلق و ستم ملی به حیث احزاب کمونیست،

جهت خدشه دار نشدن مردم مسلمان افغانستان سکوت اختیار می کند.

بنابر آن شوروی ها از روابط نیک و عدم مداخله در امور داخلی افغانستان، چه از نقطه نظر مصارف نظامی، و چه از نگاه روابط بین المللی، بارها بیشتر از آنچه به افغانستان کمک اقتصادی و نظامی کرده بود، بهره مند می شدند.

از آنرو می شود گفت که منافع شوروی در افغانستان بود که پود گورنی رئیس جمهور و کاسیگین صدراعظم، دو عضو برجسته رهبری دولت شوروی، برعکس بریژنف جهت بی اثر کردن تشنج، پیش بینی نشده در جلسه، سئوال های مسالمت آمیز را با محمد داود در میان می گذارند و طوری که مشاهده شد، اعلامیه مشترک دو دولت مؤید آن بود که مذاکرات سران دو کشور با فراموشی آنچه پیش آمده بود ختم شده است.

بناءً، در آن روزها، ما نه مشکلاتی با کشورهای همسایه داشتیم و نه هم هراسی از آنها. با داشتن آرامش سیاسی و امنیت کاملی که درتاسر افغانستان حکمفرما بود، باز هم متأسفانه در حلقه کودتاچیان (۲۶ سرطان) اتهامات با یکدیگر تا سرحد تصادم (در سال ۱۳۵۶) بالا گرفته بود، زیرا آنانی که مأموریت یافته بودند تا حزب انقلاب ملی را تشکیل و رهبری نمایند، نظر افتاده گان رهبری را به اصطلاح پشت پا می زدند.

آنهم به روزگاری که با از هم پاشاندن کمیته مرکزی جمهوریت و کنار گذاشتن پادچاگل وفادار، عبدالحمید محتاط، فیض محمد، احمد ضیاء مجید، یوسف خان، مولاداد و محمد سرور نورستانی اعضای مؤثر کمیته مرکزی در اردو، ارتباط کودتاه کننده گان با رهبر کودتا تقریباً بر هم خورده بود و حلقه های وصل میان رده های بالا و پائین جمهوری خواهان در اردو، دیگر وجود خارجی نداشت.

بناءً می شود گفت که؛ رئیس جمهور در سال اخیر جمهوریت (۱۳۶۶ ش.) تکیه به تختی داشت که پایه هایش را به دست خودش به دور انداخته بودند.

و شاید همین موضوع وی را واداشته باشد تا دوباره در تلاش آنهایی شوند که سر به کف (در تغییر نظام شاهی به جمهوری) از وی پیروی می کردند.

و اما متأسفانه این آرزو مصادف بود با روزهایی که تنی چند از پیروانش به افکار شوم، بیگانه پرستی، تا سرحد خیانت به وطن آغشته شده بودند.

و از اینکه چگونه و چرا رئیس جمهور از این ماجرا کنار مانده بود سئوالی است که انسان را سرگیجه می کند.

زیرا در اردوی افغانستان تبدل و تقرر و ترفیع صاحب منصبان، با اینکه به استناد سبجل اشخاص صورت می گرفت اما معلومات استخباراتی درباره افکار و تمایل سیاسی آنها ارزش والا داشت و تا جایی که رئیس جمهور را می شناختم، او همیشه در تعیین و تقرر اشخاص، آنهم در پست های کلیدی دولت، خصوصاً در اردو این شیوه را در نظر می گرفت. بهر صورت در روزهایی که قادر خان پیلوت، دوباره در قوای هوایی به حیث رئیس ارکان نیروی هوایی و دافع هوا مقرر شده بود، محمد اسلم وطنجار هم به حیث رئیس ارکان قوای ۴ زره دار مقرر می شود.

با اینکه محمد سرور نورستانی و محمد یوسف قوماندان قوای ۴ و پانزده زره دار، و مولاداد اعضای کمیته مرکزی به رئیس دولت وانمود کرده بودند که جلب تانکیست ها توسط محمد اسلم و طنجار در صف طرفداران حفیظ الله امین در اردو ادامه دارد، ولی باز هم در یک وظیفه حساس گماشته می شوند.

احتمالاً به خاطر این بوده باشد که رئیس جمهور به نظریات غلام حیدر رسولی وزیر دفاع ملی که استخبارات اردو را کنترل می کرد و سید عبداللہ معاون رئیس جمهور، که اداره مصونیت ملی کشور را به اختیار داشت، و عبدالقدیر (نورستانی) وزیر داخله که استخبارات داخلی و خارجی را به ساحه وسیع تری اداره می کردند، ارج بیشتر می گذاشت و باور بیشتر داشتند.

زیرا در سال (۱۳۵۶ ش.) ۳ نفر مذکور از جمله صاحب نظران بودند که انتخاب اشخاص در ادارات دولتی توسط انگلستان شان شماریده می شد.

در حالیکه در غرور و خودبینی، یکی از دیگر نیم مثقال فرق نداشت، اما در وفاداری و عشق به رهبر کودتا و داشتن تقوا و وابسته نبودن آنها به کشورهای خارجی می شود قسم خورد و گفت که:

در خودخواهی و خوش باوری هم در آن روزها جوهر نداشتند و شاید همین ساده اندیشی و خوش باوری باعث شده باشد تا ارادت آنانی را به خود باور کند که در سقوط دولت جمهوری با حفیظ الله امین متعهد شده بودند و هم باعث شده باشند تا رئیس جمهور یکایک آنان را در وظائف حساس و کلید اردو مقرر نمایند.

و بدینسان به ادعاهای صحه گذاشته شود که چگونه خود ما به دست خود، جهت آویخته شدن به دار، ریسمان می بافتیم و چوبه دار می تراشیدیم.

خوش نما تر از همه اینکه زمانی که عبدالقادر در زمستان ۱۳۵۶ مریض می شود، این رئیس جمهور است که او را به پول شخصی خویش جهت تداوی به هند می فرستد و هم چنان برای تکمیل خانه نیم کاره محمد اسلم و پنجاه مبلغ صد هزار افغان کمک مالی می کند.

آنانی که آرزوی معلومات بیشتری را دربارهٔ محبت های رئیس جمهور خصوصاً به عبدالقادر را داشته باشند، بهتر است به کتاب خاطرات خود عبدالقادر مراجعه کنند تا در عمق دناوت و پستی، چهره هایی آشنا گردند که چگونه در یک اقدام احمقانه مرتکب جنایت می شوند، آنهم جنایت در مقابل حسن نیت و خبثت در پاداش احسان و جوانمردی.

محمد داود شخص متمول، و به یک خاندان متمول منسوب بود که از کاکا، پدر و پدر کلانش، زمین های زراعتی زیادی به ارث برده بود و هرگاه کسی از همکارانش به مشکلات مالی، مثلاً خود و یا یکی از منسوبینش به امراض مزمن و یا مشکلات همانند آن گرفتار می شد، بدون سر و صدا از دارایی شخصی خویش به وی کمک می کرد.

اما در بخشش از دارایی دولت، خیلی ها سخت گیر بود و بیاد ندارم از بیت المال به اصطلاح از کیسه خلیفه بدون استحقاق قانونی، حبه و دیناری بخشیده باشد.

او در زمان صدارت و ریاست جمهوری از معاش دولتی استفاده نمی کرد و حتی برخلاف اعضای خانواده اش (خاندان شاهی) املاک موروثی خویش را در کارهای خیریه و به اشخاص مستحق رایگان توزیع می نمود.

چنانچه آپارتمان ها و دکان هائی که در سرک شهرآرا و متصل برج آن، ساخته شده بود، با دو خانه ای که تکمیل و به سفارت های خارجی کرایه بود (متصل زایشگاه) در (سال ۱۳۳۱ ش.) به سره میاشت می بخشند.

متعاقباً در ساحه ..... جریب شفاخانه دو صد بستری را در املاک شخصی شان (باغ شهرآرا) از فروش قسمتی دیگری از املاکش، در آهنگران، آباد (شفاخانه هاشم خان)، و سپس آنرا جهت استفادهٔ مریضان نادار به وزارت صحت عامه واگذار می شود (سال ۱۳۵۳ ش.)

که اکنون با تغییر نام به زایشگاه ملالی مسمی شده است.

باغ و خانه دیگر خویش را در بهترین قسمت شهر جلال آباد (پنجاه جریب) به اختیار ولایت ننگرهار گذاشت، تا در آن یک شفاخانه و یا قسمتی از لیلیه طلاب و یا خانه به استادان پوهنتون اعمار نمایند.

متباقی زمین های خویش را در شهر آرا، جهت اعمار کتابخانه عامه در سال ۱۳۵۴ ش. دزبعه یادداشتی به وزارت اطلاعات و کلتور بخشیدند. و هم چنان از پنج صد جریب باغ و املاک زراعتی، در چهل تن (دو راهی پغمان و کندهار) صد جریب را به اولادهای خویش، و متباقی را به دهاقین و اشخاص مستحق، قریه مذکور (چهل تن) از دو تا پنج جریب زمین، به هر خانه وار (۱۳۴۶ ش.) قباله شرعی می دهد.

خانه و باغ دیگرش را (در حدود بیست جریب) در پغمان برای ساختن پارک جمهوری در سال ۱۳۵۳ ش. به دولت واگذار می شوند.

محمد داود زنده گی ساده و بی پیرایه ای داشت. خانه نشین وی دارای چند اطاق خواب و دو سه تشناب معمولی بود.

ولی با وجود آن، چون طرح تغییر نظام شاهی، و قومانده سقوت سلطنت، جهت تأسیس جمهوریت در آن خانه پی ریزی شده بود.

لوی جرگه افغانستان که برای تصویب قانون اساسی و انتخاب دومین رئیس جمهور تشکیل جلسه داده بود (دلو ۱۳۵۵ ش.).

جاده مقابل خانه مذکور را، به یادبود اینکه اساس جمهوریت در آن رقم خورده بود، جاده «۲۶ سرطان»، یعنی روز تأسیس اولین جمهوریت نام گذاری می کنند.

بناء بایستی خانه مذکور را، به حیث یک خاطره تاریخ حفظ می کردند. نه اینکه حفظ نکردند، بلکه آنرا از بیخ و بن برکنند و مانند صدها آثار درخشان کشور، این خانه را هم زیر و رو کردند.

بهر صورت هدف در اینجا از بزرگ جلوه دادن و خود گذری های محمد داود نبود، بلکه برای آن بود تا املاک مذکور را که به دولت تعلق دارد و اسناد آن در دوائر دولتی حفظ هستند، در این چپه گرمک ها فروشند، و پول آنرا به خارج نقل ندهند تا روح آن مرد پاک طینت و سرباز واقعی وطن را نا آرام و به تاریخ وطن خویش تعدی نکرده باشند.

و از جانب دیگر آنچه گفته را به این افسانه دنباله دار کشانید، همانا لطف در تقرر و کمک مالی محمد داود به عبدالقادر و محمد اسلم وطنجار بود.

زیرا طوریکه گفته شد، او کمک می کرد اما به کسانی که واقعاً درمانده می بود و شخصاً او را می شناخت و یا یکی از دوستان نزدیک و مورد اعتمادش محتاجی را به وی معرفی می کرد.

در حالیکه عبدالقادر و محمد اسلم وطنجار در تغییر نظام شاهی سهیم بودند، اما محمد داود با

اولی توسط پاد چاه گل وفادار، و با دومی دزیم محمد سرور نوستانی (قوماندان قوای ۴) رابطه داشت، و قبل از موفقیت در تغییر رژیم محمد داود هیچکدام آنرا به رؤیت ندیده بود و به اصطلاح به چهره نمی شناخت.

از آنرو در تقرر دوباره و خصوصاً کمک به آنها بایستی یکی از مصاحبین نزدیک محمد داود سهیم بوده باشد. کدام شخص؟ چرا؟ و برای چه؟ فهمیده؟ و یا نافهمیده؟ همه با هم سؤال هائی است که بر آنهائی که گمان برده می شود، آنانی اند که در حادثه شوم هفت ثور، جام شهادت نوشیده اند، و با شناختی که از آنان داشتم به جرئت، می شود گفت که غرور و خوش باوری و فریب خورده گی آنان بوده است و باقی هیچ.

ولی بهر صورت، این حادثه قرینه ائی است بر قرائن دیگر که، چگونه خود ما به دست خود ما از هم پاشیدیم.

سؤال اصلی در اینجا است، که آیا در آن زمان (۱۳۵۶ ش.)، تقرر عبدالقادر واسلم وطنجار و چند هم ردیف، دیگر آنان را، می شد تا سرحد سقوط دولت جمهوری با دو طیاره و چند تانک آنهم در نیمه روز و در ظرف چند ساعت، پیش بینی کرد؟

اگرچه، در آن روزگار در جاپان بودم، ولی به فرض محال اگر می بودم، صادقانه بایستی اعتراف کرد که نه خود چنین پنداری را داشتم، و نه هم کس و یا کسانی را می شناختم که تصور آنرا می توانست کرد، که بر پا کردن یک آشوب کوچک در اردو، و یا به عبارت ساده تر، با یک اقدام گستاخانه، چند نفر می تواند نظامی را با همه توانمندی، و با داشتن رهبری که، مورد احترام طبقات مختلف کشور بود در هم کوبند، آنهم به روز روشن.

کسانی هم هستند که جهت ابراز فضل و فهمیدگی «باز هم بعد از حدوث حادثه» در این ماجرا پای شوروی و دست آمریکا را دخیل می سازند.

اما بایستی اذهان کرد که آنچه؛ که در سیاست خارجی، و قضاوت بی طرفانه و آزاد، دولت افغانستان در حل قضایای بین المللی پیاده می شد، همه با هم برای آمریکائی ها و شوروی ها خوش آیند نبود، اما نه به آن سرحدی که تصور شود که آنها در پی سقوط دولت جمهوری اند.

البته بعد از سقوط دولت جمهوری، مغازه شوروی ها و معانقه آمریکائی ها را با امین نمی شود نادیده گرفت و بر ذوق و سلیقه دیگران خط بطلان کشید.

زیرا آینده نشان داد که پس از عمل انجام شده فاجعه ۷ ثور بود که هر دو ابر قدرت، با

استفاده از کارنامه های امین، در ریسمان کشی های سیاسی منطقه، یکی در صحنه جنگ با افغان ها و دیگری در دامن زدن جنگ، در افغانستان شاخ به شاخ می شوند. نه اینکه دلیل و سندی وجود داشته باشد که طرفداران امین به فرمان یکی از دو ابر قدرت بر قصر ریاست جمهوری حمله کرده اند.

اما باز هم از اینکه حفیظ الله با شبکه های جاسوسی هر دو ابر قدرت معانقه و معاشقه داشته اند، نه شکی در پیش جوینده ها وجود دارد و نه هم شبهه ای، از اینکه او با کدام یکی از دو شبکه وفادار بوده است و یا کدام یکی از آن دو توانسته بودند تا از ماجراجوئی های امین به نفع کشور خویش استفاده کنند. تطبع بیشتر و زمان بیشتر و شهود بیغرضی را ایجاب می کند.

زیرا اگر جاه طلبی های امین را کنار بگذاریم، کارنامه ها و آدم گشی هایش، به هیچوجه، منافع ملی، سربلندی و عزت مردم افغانستان را در بر نداشت. بهر صورت در سال ۱۳۵۶ ش. کمتر کسی تصور آن را داشت که دولت جمهوری به این زودی ها سقوط کند.

در چنین فضایی بود که روزی جهت خداحافظی که جانب جاپان سفر داشتیم، به دیدار محمد عمر (مشهور به عمر جان) فرزند بزرگ محمد داود، که محبت خاصی به نویسنده داشت رفته بودم.

او در سال ۱۳۵۴ ش. به اعتراض از ترمیم کابینه دولت جمهوری از ریاست میخانیک، وزارت پلان استعفا داده بود و کابینه جدید جمهوریت را در سال ۱۳۵۶ ش. موریانه های جمهوریت می گفت.

زیرا با آنانی که در تشکیل ح انقلاب ملی تلاش می کردند. نظر مساعد نداشت. او از پولی تخنیک پاریس به درجه ماستری فارغ التحصیل شده بود و در کار فهمی و تقوا، از جمله اشخاص انگشت شمار، در وزارت پلان به شمار می آمد. اما حین ملاقات با وی بدون مقدمه گفت:

فکر می کنم شما فهمیده فرار می کنید.

با اینکه: کلمه فرار خوشم نیامد، زیرا، در آن شب و روز، هنوز تا سر حد فرار از وطن سقوط نکرده بودم و تا می خواستم چیزی بگویم خود ادامه داد:

هر کس حق دارد فرار کند، چرا که نه؟



زیرا موجودیت راجپوتین در کنار پدرم، چه امروز و چه فردا، باعث خواهد شد تا خاندان ما، مانند خانواده رومانوف کشته شوند و کشور هم زیر و رو.

راجپوتین قرار روایات تأیید شده، یک مهاجر جرمنی نژاد بود که به دربار نیکولای رومانوف آخرین امپراطور روسیه وظیفه مناسبی، پیدا می کند و از آنجا به صورت سحر آمیزی کارش به جایی می کشد که در دل شاه رخنه می کند، و همه کاره سلطان می شود.

در حالیکه به صفت یک اجنبی، مورد نفرت اهل دربار و خانواده سلطنتی قرار گرفته بود، با آنهاست تا همه بد خواهان خویش را به عبارت ساده تر، نزدیک ترین و مقتدرترین دوست داران شاه را به حکم خود شاه از قدرت به دور اندازد و شاه را از همه چیز و همه کس تا جای تجرید کند که در صحنه مبارزه، بدون یار و یاوری به دست اغتشاشیون، خود و خانواده اش کشته شوند.

اگر چه راجپوتین هم حین فرار، از جانب یکی از دوستداران شاه به قتل می رسد، اما در زمانی که کار از کار گذشته بود.

عمر جان درحالی که خیلی جدی شده بود، پرسید:

شما درباره راجپوتین چه نظر دارید؟

من که از گفته اش سرگیجه شده بودم و واقعاً کسی را هم، بنام راجپوتین نه شنیده و نه هم می شناختم، بناءً صمیمانه گفتم که:

این اولین بار است که، مثل راجپوتین را در دستگاه جمهوری از شما می شنوم.

در حالیکه خانمش، لایلا ملک یار حاضر بود و هنوز هم حیات دارند، نام کسی را گفت که پنداشتم سید وحید عبدالله (معاون وزارت خارجه) را می گوید.

اما با نامه ای که از عزیز نعیم، پسر کاکا و دوست نزدیک عمر جان به دست دارم، نوشته شده است که عمر جان به عین قافیه نام، شخص دیگری را گفته و شما غلط شنیده اید و پس از آن هرچه کوشیدم تا نام تصحیح شده را از زبان لایلا ملک یار بشنوم، اما متأسفانه میسر نشد.

ولی بهر صورت پیش بینی و پیش گویی عمر جان به حقیقت پیوست، چنانچه هم خود و هم سه دختر نازنین و معصومش در شورش هفت ثور به شهادت رسیدند.

محمد نعیم، برادر رئیس جمهور که جهت وداع با نویسنده در روز رفتن به جاپان، در میدان طیاره کابل آمده بود، حین خداحافظی گفت:

اگر ریاست جمهوری برادرم در نبود شما، بیش از یک سال عمر کند سال آینده به دیدار شما

به توکیو خواهیم آمد. (ثور ۱۳۵۶)

عجبا که در ثور ۱۳۵۷، پوره یک سال بعد، دولت جمهوری سقوط می کند و محمد نعیم و دختر و دو نواسه و دامادش، عظیم جان محمود غازی در حادثه منحوس ثور، همه با هم شهید می شوند، و منهم در ثور همان سال، بعد از برطرفی از سفارت جاپان، در کابل محکوم به حبس خانگی.

محمد نعیم در ده سال صدارت برادر خویش محمد داود، به حیث وزیر خارجه و معاون دوم صدارت، عضو کابینه بود (۱۳۳۲ تا حوت ۱۳۴۱ ش.).

بناءً وظیفه نویسنده در دفتر صدارت ایجاب می نمود تا حداقل هفته یکی دو بار با جناب شان دیدار کنم.

با اینکه اوشان عادت رفتن به خانه دوستان را کمتر چه، بلکه نداشت. با آنهم برای نویسنده، در سال های جستجو در تغییر نظام (۱۳۴۲ تا ۱۳۵۲ ش.) کمتر اتفاق افتاده بود تا لاقلاً ماهانه دو سه باری با هم دیدار نداشته باشیم.

او از اینکه مانند برادرش از جانب شاه از مردم تجرید شده بود، و بدان سبب به دوستان دیروزه اش بیگانه می نمود، برعکس برادرش از اعتماد و همکاری دوباره مردم دلسرد و گوشه گیر می شود، و باورش نمی شد که فرزندان صدیق وطن، خصوصاً صاحب منصبان رشید اردو جهت سقوط سلطنت چه؛ که حتی برای مخالفت با نظام «کس و یا کسانی» به گرد برادرش حلقه زند، و همین باعث شده بود تا محمد داود برادرش را به جریان کودتا قرار ندهند. بناءً دیدار و صحبت های ما همیشه به اطراف موضوعات دیگری می چرخید نه تلاش درباره سقوط سلطنت.

از آنرو اوشان از تغییر نظام زمانی مطلع شدند که محمد داود پس از اعلامیه جمهوری در رادیو کابل، به خانه بازگشته بود.

بعد از سقوط دولت جمهوری بعضی از اشخاص برای اینکه اظهار معلومات و فضل فروشی کرده باشند، درباره کارنامه های محمد نعیم (مداخلات وی در دولت جمهوری) چیزهایی به روی حدس و گمان نوشته اند که تصور نمی کنم در زنده گی یکبار هم با وی ملاقات کرده باشند.

اما ادعا بر نوشته ها طوری است که خواننده می پندارد که آقا اگر فرزندان محمد نعیم نبوده باشد، لاقلاً بچه خوانده اش هست، که هست.

بهر صورت هدف از این یا دهانی این است که حیث خواهد بود. شخصیت خدمتکاری مانند وی در ذهن علاقه مندان و کارشناسانی که در جستجوی خدمتکاران وطنی اند، گذاشته نشود.

زیرا باور دارم که چه امروز و چه فردا، مردم افغانستان از این هرج و مرج‌هایی ذهنی گریزانه که از اشغالگران به ارث مانده است، حتماً به در شذنی است و برای فهمیدن در جستجوی چیزهایی خواهند شد تا بدانند که:

**خدمت چیست و خدمتکار کیست.**

محمد نعیم، در سال‌های وظیفه داری اش به حیث وزیر خارجه که جنگ سرد میان ابرقدرت‌ها به اوج خود رسیده بود، موازنه سیاست خارجی افغانستان را، به حیث یک کشور بی طرف با ابرقدرت شوروی و آمریکا، طوری به نفع افغانستان تنظیم کرده بود که به صدها میلیون دالر کمک‌های بلاعوض و یا قروض کم منفعت، ابرقدرت‌ها، بدون هیچ نوع شرایط نظامی و یا سیاسی در افغانستان سرازیر شده می‌رفت.

و در واقع سیاست خارجی و بی طرفی فعال افغانستان در آن روزها، در سطح منطقه مانند ستاره درخشانی، می‌درخشید.

ارزش برازنده‌گی سیاست گفته شده را، وطن پرستانی درک خواهند کرد که، آغشته شدن سیاست خارجی افغانستان را، در لجنزار سیاستمداران، اجنبی پرست، بعد از هفت ثور با درد و اندوه به رگ و پوست خویش لمس کرده و می‌کنند.

بهر صورت اوشان نظر به تکالیف صحی که داشت، حاضر نشد که با جار و جنجال‌های دولت جمهوری همکاری مستمر داشته باشد.

با آنهم در حالیکه وی از نابینا بودن چشم راست و کم شنوایی هر دو گوش رنج می‌برد، دولت جمهوری تقاضا داشت تا از شهرت و تجارب وی در مسائل ملی و بین‌المللی استفاده کند.

بنا بر آن، نماینده‌گی رئیس دولت را در دیدار با سران کشورهای دیگر جهت توضیح اهداف جمهوریت، و جلب کمک‌های خارجی می‌پذیرد. آنهم بدون مزد و معاشی.

زیرا وظیفه بود، هم خدمت به وطن، و هم سهل و ساده و بدون دردسر که: سالانه برای یکی دو بار، آنهم برای دو سه روز اتفاق می‌افتاد. و بنا بر آن در دعوت‌های سران کشورهای خارجی در افغانستان هم مشارکت می‌کرد و باقی والسلام.

متأسفانه در اثر حمله جنایتکاران بیخرد، در شهادت وی، در شورش ۷ ثور سال ۱۳۵۷ ش.

بود که در این ۳ دهه اخیر، سیاست خارجی و بیطرفی فعال افغانستان، در زیر چکمه بیگانگان شتک می‌زند.

درباره وقوع حادثه هفت ثور، بعضی از همسنگران کودتای ۲۶ سرطان، بیرحمانه مرا سرزنش کرده می‌گویند:

اگر تو در رفتن به جاپان برای آرامی خود و خانواده خویش تن در نمی‌دادی، جلوگیری از چنین مصیبتی امکان پذیر بود. با اینکه این موضوع چند بار تکرار شده، اما نه برای برائت خویش، بلکه جهت اطمینان آنانی که به گریز پایی مرا متهم می‌کنند، یاد آوری می‌شود که: بدبختانه زمانی که در رأس قدرت (کودتاچیان) سوی تفاهم ایجاد می‌شود، هم مقاومت و پایداری، و هم دوری جستن از قبول مسئولیت، (به شهادت سرگذشت کودتاها) ایجاد مصیبت می‌کنند.

و برای جلوگیری از حوادث شوم، بایستی یکی از دو نضری که در رأس قدرت قرار گرفته بودند، برای منافع ملی و نظم و نسق اداری مملکت، عقب نشینی می‌کرد. و از آنجائی که سوی تفاهم یک جانبه بود، به آسانی می‌شد طرف معتقد به اصل حاکمیت دسته جمعی، کنار رود.

از آنرو بدون فشار احمد و یا محمود، محض برای فروکش کردن افواهاات جنجال برانگیز و جلوگیری از برخورد احتمالی کودتاچیان به یکدیگرشان کنار رفتیم. و نه ایجاد خرخشه و تولید دردسر، نه پولی کار داشت و نه هم توپ تفنگی. بناءً اگر با وجود اتهامات دم به دم و تعقیبات پی گیر، در کابل هم می‌بودم، تنها چیزی که می‌شد، اضافه شدن یک نفر در جمع قربانیان ۷ ثور می‌بود و باقی هیچ.

و از آنجائی که در آن روزها آزادی مطبوعات و فعالیت‌های سیاسی زیر نظر حکومت نظامی قرار داشت و در پهلوی آن طرف مقابل ما هم همان اهداف مشترکی را که در خطاب به مردم، به مردم وعده داده شده بود، پیروی می‌کرد.

و برای تأمین عدالت اجتماعی، طرق را برگزیده بودند، تا مردم از طریق یک حزبی و سپس دو حزبی بتوانند با کسب رأی اکثریت، زعیم مورد نظر خویش را برگزینند.

بناءً پیروی از خواست آنانی که مرا به لجاجت تشویق می‌کردند، مفهوم صف بندی در اردو را داشت، نه یک مبارزه مشروع و مصلحت آمیز. اگر به فرض محال چنین دسته جمعی بوجود می‌آمد چه مفهومی را افاده می‌کرد؟ غیر از یک جاه طلبی احمقانه.

و چه فرقی می‌داشت با تشکیل «حکومت موازی سمت شمال با حکومت کابل»، در زمان ریاست جمهوری داکتر نجیب‌الله با همکاری دو سه نفر از رهبران جمعیت اسلامی (صفحه ) .

اما ناگفته نماند که اگر کمیته مرکزی، خصوصاً چند نفر مؤثر آن در اردو، مانند پادچاگل وفادار، فیض محمد، احمد ضیاء مجید و عبدالحمید محتاط از تماس و اداره قطعات شان محروم نمی‌شدند، و ارتباطات رهبری با محمد سرور نورستانی، یوسف خان و مولا داد، بر هم نمی‌خورد، و روزگار هم اجازه می‌داد تا باز مانند هنگامهٔ صبحگاه ۲۶ سرطان دور هم حلقه زنیم.

در آن صورت می‌شد که گفت نفوذ حفیظ‌الله امین در قوای هوایی و زره‌دار و کومانده و انضباط بجایی نمی‌رسید که جرئت حمله را به ریاست جمهوری و گارد جمهوری داشته باشد.

با اینکه، نصیب و قسمت را نمی‌شود تغییر داد، اما باز هم دنیا محل اسباب است و اشخاص فوق در آن روز و روزگار، بهترین وسیله برای جلوگیری از حادثه شوم هفت ثور به شمار می‌آمدند.

چنانچه خنثی کردن کودتای قبلاً یاد شده در تخریب جمهوریت توسط اشخاص فوق و هم‌ردیفان‌شان، گواهی است بر حقانیت وحدت و هم‌بسته‌گی کمیته مرکز جمهوریت. بناء باز هم تکرار می‌شود که خود ما، بر خود ستم کردیم نه ابرقدرت آمریکا و یا روسیه شوروی و یا کشور دیگری.

برای باور به چنین پیش‌آمدی در کشور، با علاقه‌مندی خاصی که در تغییر نظام شاهی به جمهوری، و داشتن یک حکومت ملی و مردمی که از بطن مردم، توسط انتخابات بوجود آمده باشد داشتم، مرا واداشت تا بیشتر از دیگران در جستجوی آن شوم که چرا و برای چه؟ در اوج قدرت، اما در نیمه راهی رسیدن به هدف سقوط کردیم.

برای رسیدن به چنین هدفی ایجاب می‌کرد تا گفته و حدس و گمان آقایانی را که نه در تأسیس جمهوریت سهم بودند و نه موقف آنرا داشتند تا آنچه را که در داخل کمیته مرکزی جمهوریت و دولت جمهوری می‌گذشت آگاهی داشته بوده باشند پشت سر گذاشت و تک و تنها در پی کشف ماجرای سقوط دولت جمهوری، راهی سفر شد. و خواننده را از پایان گفت و شنید و چشم‌دیدهای خویش، در ملاقات با زمامداران شوروی به جریان قضایا قرار داد.

در سنبله ۱۳۶۷ ش. (۲۶ تا ۳۰ سنبله) به دعوت رسمی «ریژکوف» صدراعظم شوروی وارد مسکو شدم.

و مصمم بودم تا توجیحات رهبران شوروی را درباره حملات طرفداران نورمحمد تره کی و حفیظ الله امین و سقوط دولت جمهوری را به شکل از اشکال از زبان آنها شنیده باشم. ناگفته نماند که سقوط دولت جمهوری توسط خلقی ها (به رهبری حفیظ الله امین) و برهم زدن دار و دسته خلقی ها (تجاوز عساکر شوروی به افغانستان و کشتن حفیظ الله امین) از بیخ و بُن دو موضوع جداگانه اند و به جز صحنه سازی های سیاسی، دیگر وجوه مشترکی در آنها دیده نمی شود.

بهرصورت ملاقاتی که با میخائیل سرگویچ گورباچف رئیس جمهور اتحاد جماهیر شوروی در یک فضای دوستانه تنظیم شده بود.

گورباچف در حالیکه دو برنین رئیس روابط بین المللی حزب کمونیست و شورد نازی وزیر خارجه، و یک منشی حزب کمونیست با یک ترجمان شوروی حضور داشتند گفت:

من به شخصیت و علاقه مندی، و سابقه نیک و مساعی شما، در حفظ روابط و تحکیم مناسبات دو کشور، چه در زمان صدارت و چه به دوره ریاست جمهوری محمد داود احترام و معلومات دارم، و نظریات شما را درباره ختم جنگ در افغانستان به دقت مطالعه کرده ام. بنا بر آن خواهشمندم تا جلالتمآب شما یکبار دیگر، باز هم صمیمانه و دوستانه، درباره خروج عساکر شوروی از افغانستان و اعاده روابط نیک مردم افغانستان با مردم شوروی ما را به روشنی بیشتر قرار دهند.

او اضافه کرده گفت: و از اینکه روابط نیک کشورهای ما در اثر سهو زمامداران گذشته اتحاد جماهیر شوروی به سردی گرائیده است، نهایت متأسفم.

نویسنده از نوآوری هایشان، در نظام شوروی، که به استقبال مردم شوروی و حتی جهانیان مواجه شده بود، خصوصاً از فهم و درایت اوشان که جنگ با افغانستان را زخم خونین می نامند و به این وجیزه به مردم خویش و جهانیان داناند که زخم خونین شفا و جنگ افغانستان فاتح ندارد، با قدردانی و احترام یادآور شده، سپس تقریباً همان موضوعاتی که قبلاً درباره خروج عساکر شوروی از افغانستان و اعاده روابط نیک دو کشور، (البته با وضاحت و دلائل بیشتر) کم و بیش همان چیزهایی بود که قبلاً به اطلاع حکومت اتحاد جماهیر شوروی رسانده شده بود. صفحه ۳۴۹ تا ۳۵۳ کتاب تأسیس و تخریب جمهوری

جمهوری افغانستان.

از اینکه گورباچف برخلاف ادعای رهبران اتحاد جماهیر شوروی و سردمداران حکومت کابل (که حضور عساکر شوروی را در افغانستان مطابق ماده «۵۱» منشور ملل متحد و به درخواست حکومت کابل مشروع می‌پنداشتند، نه تجاوز)، آنرا سهو زمامداران اتحاد جماهیر شوروی و یا به تعبیر نویسنده، تجاوز می‌پنداشت، برایم تازه گی داشت. از درک و تأثیر گورباچف از مداخله بی‌مفهوم نظامی کشورش در افغانستان، موقع آنرا یافتم تا از کمک و مساعدت‌های اتحاد جماهیر شوروی برای افغانستان در سال‌های ۱۳۳۳ تا ۱۳۵۷ ش. قدردانی کرده، و از رشته‌های عمیق دوستی که میان دو کشور و مردمانش، در سال‌های فوق بوجود آمده بود، و در ضمن از رنج و مصیبت‌هایی که، بعداً به مردم کشورم توسط رهبران ح.د.خ. و عساکر شوروی در افغانستان، بدون موجب رسیده بود، توضیحات داده و یادآور شوم که:

جلالتمآب جنگ خانمسانسوز در افغانستان، آنچه کمک‌های چشم‌گیر کشور شما، و دیگر کشورهای دوست و کارهائی که خود افغان‌ها پی‌ریزی و اعمار کرده بودند، همه را با هم، با آنچه از گذشته‌ها داشتیم به خاک یکسان کرده‌اند.

و امروز حکومت ما برای احیای مجدد ویرانی‌های کشورشان، به حیث یک حکومتی جنگ‌زده و نیازمند از همه کشورهای جهان خصوصاً کشور بزرگ شما تمنا دارند، تا ما را یاری کنند.

و یقین دارم دولت اتحاد جماهیر شوروی، با درک و احساس بیشتری که از ویرانی افغانستان دارند در آبادی آن بیشتر سهم خواهند شد.

زیرا مردم افغانستان با آنهمه روابط نیک و دوستانه‌ای که با شوروی‌ها داشتند، هرگز نتوانستند دلیل حضور عساکر شوروی را در افغانستان و پشتیبانی آنان را از حکومتی که مردم آنرا قبول نداشتند، درک کنند.

متأسفانه با فراموشی این که در کجا قرار دارم و مخاطبم کیست، حین توضیح و تفسیر مصیبت‌های وارده و ویرانی‌های گسترده در افغانستان، ناخودآگاه هیجانی شده، و گلویم را عقده گرفته بود که:

گورباچف با تأیید گفته‌هایم گفت:

مردم افغانستان حق به جانب‌اند، زیرا کشور ما بهترین روابط نیک را با کشور شما، خصوصاً

در دوره صدارت و ریاست جمهوری محمد داود که شما دوست و همکار نزدیک شان بودید، داشتند.

گورباچف گفت؛ به شما اطمینان می‌دهم که کمک‌های همه جانبه ما برای اعمار مجدد افغانستان، به زودی از طریق دفتر صدرالدین آقا خان (ملل متحد) آغاز خواهند شد.

فردای روز ملاقات اطلاع دادند که، حکومت اتحاد جماهیر شوروی پرداخت مبلغ هشت صد میلیون دالر را جهت کمک به مردم افغانستان توسط دفتر ملل متحد در کابل (صدرالدین آقاخان) علاوه بر سیصد میلیون دالر کمک بلاعوض به حکومت افغانستان منظور کرده است. فردا شام روز ملاقات با گورباچف، هیئت افغانی در مجلس اشتراک کردند که از جانب ریژکوف صدراعظم شوروی در قصر کرملین برای نان شام دعوت شده بودند.

با ختم نان با یکدیگر جهت نوشیدن چای به میزی دیگری نشسته بودیم.

که ریژکوف پرسید: چه شد؟ با آنهمه مناسبات نیکی که بین کشورهای ما وجود داشت به یک باره گی مردم افغانستان، بر ضد اتحاد جماهیر شوروی شوریدند؟

منهم با استفاده از موقع، برای پیدا کردن سر نخ، از حمله طرفداران حفیظ‌الله امین، بر ارگ ریاست جمهوری، که آیا واقعاً به هدایت شوروی بوده است یا خیر، پرسیدم که: مردم افغانستان هم عین سؤال را از شما دارند که:

با آنهمه آرامی در کشور ما، و با آنهمه مناسبات پسندیده، که کشورهای ما با یکدیگر داشتند، چرا؟ زمامداران شوروی به حفیظ‌الله امین کمک کردند تا همه چیز را در کشور ما دگرگون کنند.

او با اندک آشفته گی گفت: اینها همه دروغ و اتهام‌اند که دشمنان شوروی به ما می‌بندد که گویا در اقدامات ماجراجویانه امین ما همکاری و اطلاع قبلی داشتیم. حقیقت امر این است که دولت شوروی مانند دیگر کشورهای جهان، بعد از حدوث حادثه هفت ثور مطلع شده‌اند، نه اینکه با آن درگیر بوده باشد. اما سهو زمامداران شوروی در این بوده است که، بدون پی بردن به اصل ماجرا، محض بنام اینکه حفیظ‌الله امین و دارو دسته اش خود را کمونیست می‌نامند، سر از پا گم کرده در حمایت از دولت آنها، شامل ماجرا می‌شوند.

برای آرامی خاطرش گفتم: امیدوارم با روشی که جلالتمآب میخائیل گورباچف درباره احیای مجدد روابط نیک میان مردمان دو کشور در پیش گرفته‌اند، با آمدن یک حکومت مورد قبول مردم از طریق انتخابات و تحت نظر ملل متحد، دوباره همه چیز به حال عادی برگردد.



و سپس با تبادله کلمات بدون مشاجره، خوش و خوشحال با هم خداحافظی کردیم. کسانی که مصیبت ۷ ثور سال ۱۳۵۷ ش. را در افغانستان دنبال کرده اند، به خوبی میدانند که؛ حفیظ الله امین در شام پنج ثور، همراه با دیگر رهبران ح.د.خ. از جانب پولیس، به نام اینکه او را نیافته بودند، دستگیر نشده بود، بناءً برای گرفتاری اش دقیقاً خانه وی را زیر مراقبت گرفته بودند، و اما او که با مهارت خویش و یا به همکاری احمد و یا محمود در خانه اش پنهان شده بود، صبح ۶ ثور توانسته بود تا توسط فرزندش به سید محمد گلاب زوی عضو رابط وی، با صاحب منصبان خلقی اطلاع دهند تا مسلحانه برای سقوط دولت جمهوری اقدام نمایند و سپس خود را به پولیس تسلیم می کند.

بناءً در این مرحله حساس و زمان نهایت کوتاه، و وسائل اطلاعاتی آن روزی، قابل باور هم نیست که او توانسته بوده باشد تا موضوع را به اطلاع مقامات شوروی رسانده و کسب هدایت کند.

ولی با آنهم کمتر کسی وجود خواهد داشت که به پندارد که، سفارت شوروی در کابل از دارو دسته نظامیان حفیظ الله امین در اردو پی خیر مانده باشد. و در غیر آن نمی شد به هدف مندی اقدامات حفیظ الله امین، در جلب اعتماد و دخیل ساختن شوروی در یک ماجرای سر در گم، صحنه گذاشت. او برای جلب اعتماد باز هم بیشتر، کار را به جایی کشانیده بود که سفیر شوروی در کابل بجای مشوره در تعیین اعضای کابینه سفارش می کرد و نورمحمد تره کی و حفیظ الله امین، «بلی قربان» گفته، تعمیل می کردند.

اگرچه رفته رفته در گوشه و کنار شنیده می شد که حفیظ الله امین، تمایل به غربی ها دارد تا با شوروی، اما بیانات آتشین و سرسپرده گی اش به سوسیالیزم جهانی و در رأس اتحاد جماهیر شوروی، نه تنها شوروی ها را علاقه مند و دلباخته به خود ساخته بود، بلکه اعمالش هم نمایانگر آن بود که او، یک کمونیست هست و عاشق هم بسته بودن و پیرو بودن با شوروی. بناءً دلیلی وجود ندارد که شوروی ها در جنایات نورمحمد تره کی و حفیظ الله امین در زیر پا کردن دین و آئین مردم و کشتارهای دسته جمعی در افغانستان، شریک همکار و هم عقیده نبوده باشند.

علاوه بر آن جنایات نابخشودنی شوروی ها در این است که آوانی که پی می برند که حفیظ الله امین آنان را غولانده است برای انتقام از حفیظ الله امین در افغانستان لشکر کشی می کند و بیش از دو میلیون نفر بیگناه و بی وسیله را قتل عام، و چندین میلیون دیگر را معلول و معیوب

و مجبور به فرار نمایند.

بنا بر آن ایجاب می کند تا دولت افغانستان، با اینکه استاد ربانی، در زمانی که به ریاست جمهوری تکیه بر اریکه قدرت داشتند اعلام فرموده بودند که تجاوز اردوی شوروی در افغانستان در زعامت اتحاد جماهیر سابقه صورت گرفته است، از آنرو دولت موجود روسیه، در جبران خسارات عساکرشان در افغانستان مکلفیت ندارند.

با آنهم وجبیه هر وطن پرست خصوصاً حکومت افغانستان است تا به دولت موجود روسیه که وارث همه مسائل ملی و بین المللی اتحاد جماهیر شوروی سابقه اند، و رهبری همان اردوی متجاوز را بعهدہ دارند، بجای استعمال کلمه تاوان جنگ، (شاید خوش آیند نباشد)، یادآوری نمایند تا مسئولانه دولت موجود روسیه در اعمار مجدد افغانستان سهیم گردند.

از آنها که بگذریم در واقع تعقیب و کنجکاوی های سر درگم از احمد و محمود، درباره سقوط دولت جمهوری بود که هر قدر بیشتر می شد، پیچیده تر می شد و بایستی هم می شد، زیرا ناخودآگاه از دیگران گله سر می دادیم. در حالیکه ما بودیم که از بی اتفاقی و بی اعتنائی به همسنگران خویش بیچاره شده بودیم.

ورنه، چهار بار در سال های ۵۲ و ۵۳ و ۱۳۵۴ ش. سیاستمداران نامی کشور و جنرالان نظام گذشته با اشتراک بعضی از علما و روحانیون افغانستان، برای سقوط دولت جمهوری اقدام به کودتا و شورش در نقاط مختلف کشور کردند تا دوباره در افغانستان به جای نظام جمهوری، همان آتش باشد و، همان کاسه. اما آگاهی و هم بسته گی مؤسسين جمهوریت و اتفاق نظر ایشان در بقای جمهوری بود که دسائس گفته شده را قبل از آنکه بر دولت جمهوری حمله ور شوند، کشف و خنثی می کردند.

بنام ناسازگاری و خودخواهی های بعدی در رفقای ما بود که باعث شد تا بعضی از کودتاچیان ۱۶ سرطان، کور کورانه به دنبال کلبی و مقصود رفته و احمقانه به رفقای خویش حمله ور شوند.

ورنه، تره کی و امین کجا و سقوط دولت جمهوری کجا؟

این داستان را نورمحمد تره کی و حفیظ الله امین بهتر از همه کس می دانستند که: اگر جسارت صاحب منصبان ناراضی شده خصوصاً قادر خان، محمد رفیع، اسلم وطنجار، شیرجان مزدور یار، سید محمد گلاب زوی و اسدالله سروری از رهبری دولت جمهوری نمی بود، موفقیت و کامیابی آنان، در کسب قدرت سیاسی بیشتر به شاخ آهو بسته بود تا در

زیر نعلین شان.

و از جانب دیگر چون صاحب منصبان مذکور از روی عقده مندی و درک حقارت از کارمندان دولت جمهوری با بلهوسی در جمع شان پیوسته بودند، نه اینکه علماً با فلسفه کمونیزم و سوسیالیزم علمی آشنایی داشته و فهمیده به آنها گرویده شده باشند. بناءً هر دوی شان از همان ساعات اول در پی آن شدند تا ارتباط صاحب منصبان مذکور را در اردو مغشوق نمایند.

زیرا قادر خان پیلوت و محمد رفیع تانکیست و چهار نفر دیگر در عین زمانی که نورمحمد تره کی و حفیظ الله امین را رهبران انقلاب ثور می شمردند، توقع آنرا هم داشتند تا آنان هم متقابلاً ایشان را ناجی خویش بشمارند.

بنابر آن دیری نگذشت که قادر خان در صف صاحب منصبان قوای هوایی و محمد رفیع در جمع تانکیست‌ها در مقابل تره کی و امین، قد بلندک می کردند و بیشتر متوجه هم بسته گی هم ردیفان خویش بودند تا فرمانبری از نورمحمد تره کی و حفیظ الله امین.

از آنرو برای اینکه از شرشان آسوده شوند، در قدمه اول قادر خان و محمد رفیع را به جرم سرنگونی نظام نوین انقلاب ثور متهم می نمایند و با تعدادی زیادی از بهترین و شایسته ترین صاحب منصبان اردو دستگیر و زندانی می کنند.

از آنجمله تورن جنرال ارکاب حرب، شاپور خان قوماندان ح. پ. (حربی پوهنتون) در دولت جمهوری بود که توسط قادر خان (وزیر دفاع ملی در کابینه تره کی) به حیث لوی در ستیز اردوی افغانستان مقرر شده بود پس از آن همراه با جگرن هدایت الله، تورن سلطان، تورن هاشم و تورن سلطان جدران صاحب منصبان کوماندو دستگیر و در همان روزهای اول کشته می شوند. به استثنای شاپور خان، چهار صاحب منصب دیگر در تغییر نظام شاهی به جمهوری در کودتای ۱۶ سرطان سهم ارزنده و فراموش ناشدنی بجای مانده بودند.

ولی هیچ کدام آنها به شمول شاپور خان، در کودتای هفت ثور ۱۳۵۷ ش. نه اشتراک داشته و نه هم تا روزی که عازم جاپان شدم (ثور ۱۳۵۶ ش) در احزاب سیاسی شامل شده بود.

به دنباله همین به گیر و به بندو بگش‌ها، حفیظ الله امین امر توقیف محمد اسلم و طنجنار وزیر مخابرات، شیر جان مزدور یار و وزیر هوانوردی ملکی سید محمد گلاب زوی وزیر داخله و اسدالله سروری رئیس عمومی استخبارات، کابینه تره کی را صادر می کنند. و این مصادف بود به روزهایی که محکمه نظامی حکم اعدام قادر خان و محمد رفیع را اعلام کردند، ولی

هنوز عملی نشده بود که:

هر چهار نفر مذکور به صورت عجیب و غریبی از چنگال حفیظ الله امین فرار می کنند. و اما محمد رفیع تانکیست، از جمله تانکیست هایی بود که در صف اول کودتای چیان ۲۶ سرطان در تغییر نظام شاهی به جمهوری اشتراک مساعی کرده بود.

او در قوای ۴ زره دار معاون محمد سرور نورستانی (عضو کمیته مرکزی و قوماندان قوای ۴ زره دار) بود و چون محمد سرور موصوف جهت تداوی به خارج رفته بود، بنابراین محمد رفیع اداره قوای ۴ زره دار را در دست داشت. او دوست و هم مسلک با غلام حیدر رسولی وزیر دفاع ملی بود.

و همین نکته باعث شده بود تا اجازه خروج تانک ها را از گاراج های مخصوص و مهمور شده (در روز شش ثور برای روز هفت ثور) به بهانه پاک کاری و تمرین، از وزیر دفاع به دست داشته باشد.

محمد رفیع از اقارب نزدیک حفیظ الله امین بود و همین قرابت باعث شده بود تا محبت و اعتماد رسولی را قربان اهداف ناپاک حفیظ الله امین نماید. زیرا بدون اجازه وزیر دفاع ملی، خروج تانک ها، مطابق مقررات اردو، از گاراج های پل چرخ، در روز هفت ثور ناممکن بود و غیر عملی.

و در آنصورت انقلاب ثور می ماند و شاخ آهو، و بیچاره شدن ما، از ستم بر خود ما. خلقی ها با همه آوازه به دروازه انداختن ها، در شورای ملی افغانستان (ولسی جرگه و مشرانو جرگه) از جمله سیصد و سی عضو آن، دارای یک عضو بود.

و به عبارت ساده تر، خلقی ها با آنهمه آزادی عملی که در نظام شاهی داشتند، صفر عشاریه ۳۳ فیصد، از مردم افغانستان را فریفته خویش کرده بودند. آنهم منحصر به شهریان کابل. و پرچمی ها با داشتن دو نماینده در شورای ملی، صفر عشاریه ۶۶ فیصد، در شهریان کابل نفوذ داشتند.

و اما درباره توانمندی و نفوذ نور محمد تره کی و حفیظ الله امین (منفی جمهوری خواهان گمراه شده) در اردو، بهترست از زبان شخص نور محمد تره کی شنید تا از احمد، و یا محمود.

هنوز از بقدرت رسیدن حفیظ الله امین و نور محمد تره کی، چند ماهی نگذشته بود که متوجه می شوند نظام شان در طوفان عظیمی از بی اعتمادی مردم و خصوصاً اردوی افغانستان،

گیر مانده اند و دست و پا می زنند.

بناءً با گفتگو تلفونی نورد محمد تره کی از کاسیگین صدراعظم شوروی در خواست کمک نظامی می کند.

و جنرال گروموف قوماندان اردوی شوروی در افغانستان، در صفحه ۴۴ اثر خویش «اردوی سرخ در افغانستان»، ترجمه شده به زبان دری، کلمه به کلمه گفته های کاسیگین و نورمحمد تره کی را چاپ کرده است.

آنانی که آرزومند درک بیشتر از بیچاره گی و عجز تره کی از دفاع از انقلاب ثور باشند، بهتر است به اصل اثر مذکور مراجعه کنند.

و اما به جواب اینکه نور محمد تره کی، بیچاره شدن حکومت خویش را، از دفاع از انقلاب ثور، تکرار و تکرار، و باز هم تکرار می کند.

کاسیگین می پرسد: رفیق تره کی، از گفته های شما بر می آید که در اردوی افغانستان طرفداران شما یا نیست و یا، خیلی کم اند. اما صدها افسران شما که به اتحاد شوروی تحصیل کرده اند، آنها به کدام سوراخ خزیده اند؟

تره کی: رفیق کاسیگین، تعداد زیاد آنها یا مسلمانان مرتجع و یا اخوانی هایی اند که ما نه به آنها باور داریم، و نه هم می شود به آنها تکیه کرد.

و این گفت و شنودها مصادف به روزهایی است که قادرخان، محمد رفیع و دار و دسته شان را که به شوق کمونیست شدن مصیبت هفت ثور را به راه انداخته بودند، تقریباً به اشاره تره کی و احکام حفیظ الله امین، گشته، یا حبس و یا فراری شده بودند.

با آنهم دولت شوروی در آن موقع با آنکه لشکرکشی را در افغانستان (جهت دفاع از انقلاب ثور) نامناسب می دانند اما با فرستادن صدها مشاور نظامی و استخباراتی، (جهت حزبی ساختن اردو) و اسلحه ثقیل و خفیف و طیاره های جنگی، بی دریغانه در تقویه اردوی افغانستان سهیم می شوند.

بهرصورت بهتر است مغالزه شوروی ها را با انقلابیون هفت ثور، به توجیه آنکه عشق کورست، برای چند لحظه پشت سر گذاشت و به دنباله کار خویش سرگردان شد که چگونه خود ما بر خود ما ستم کردیم.

کمک های سرسام آوری شوروی، برای بقای انقلاب ثور و تحکیم موقف تره کی و امین، در واقع برای تبلیغات پی گیر و بی امان غربی ها، به همه آنانی که در سیاست بازی سر و کله نرم

می کردند، اسنادی شده بود تا به یک آواز نعره زنند که:  
پیروان نور محمد تره کی و دست پرورده های حفیظ الله امین (گماشته گان شوروی) اند که  
بر ارگ ریاست جمهوری افغانستان جهت سقوط زعامت محمد داود حمله ور شده اند، نه  
احمدی و نه، هم محمودی.

بنا بر آن در آن شرایط داد و بیداد ما و امثال ما اذان ملای غریب شده بود که نه شنونده  
داشت و نه هم نمازگذاری. اما برعکس، های و هوی به راه انداخته شده (درباره هفت ثور)  
بود که: محقق مشهور آمریکایی «سیلیگ هاریسن» در روزنامه واشنگتن پست، شماره ۱۳  
می سال ۱۹۷۹ میلادی می نویسد:

این شاه ایران بود، نه بریژنف که زنجیر حوادث افغانستان را تا سقوط محمد داود کش نمود.  
به عقیده سیلیگ هاریسن، سفر محمد داود رئیس جمهور افغانستان به ایران، زمینه همکاری  
استخباراتی دو جانبه بین افغانستان و ایران را مهیا ساخت.

بناءً ساواک (دستگاه استخباراتی دولت ایران) با صرف پول زیاد توانست افراد و شبکه های  
استخباراتی متعددی نه تنها در کابل، بلکه در دیگر ولایات افغانستان هم تأسیس نماید و بر  
نفوس سیاسی و فرهنگی اش در افغانستان بیفزاید.

پس از بازگشت محمد داود از دیدار با شاه ایران به کابل بود که بعضی از جراید معتبر  
غربی ها هم نوشته بود که:

جهت مبارزه با کمونیست ها در اردوی افغانستان، بین سران دو کشور موافقه شده است تا  
ساواک برای کشف کارمندان طرفدار شوروی در اردوی افغانستان همکاری کند.

باز هم هاریسن:

به نظر او توسعه نقش ساواک مصادف بود با اخراج چپی هائی که قبلاً از موقف والایی در  
دولت جمهوری برخوردار بودند.

او می نویسد که: و عده کمک های اقتصادی ایران و کشورهای عربی (که اصلاً تحقق  
نیافت) سعی در دور ساختن دولت افغانستان از اتحاد شوروی بود. او علاوه می کند که دور  
کردن چپی های متمایل به مسکو (رفقای هم سنگر محمد داود) در افغانستان به اشاره شاه  
ایران صورت گرفته بود. ختم

مسکو که قبلاً از روابط نیک افغانستان برخوردار بود و اطمینان یافته بود که حکومت  
افغانستان به جاسوسان و خرابکاران ضد شوروی در افغانستان اجازه فعالیت نمی دهند.

از آنرو روزنامه نگارانی که از روابط دیروزی افغانستان با اتحاد جماهیر شوروی آگاهی داشتند، از هم بسته گی حکومت افغانستان به حکومت ایران در ساحه استخباراتی و آنهم به ضد شوروی، بی گمان باور پیدا کرده بودند که کودتای هفت ثور به حمایت و اشاره شوروی در افغانستان پیاده شده است.

از آنجمله شخص هاریسن هم با اینکه به وضاحت نوشته است که؛ این شاه ایران بود، نه بریژنف که زنجیر حوادث افغانستان را تا سقوط محمد داود کش نمود.

ولی باز هم به پیروی و یا زیر تأثیر دیگران نوشته می کند که؛ یکی از دلایل عمده کودتای مورد حمایت مسکو (کودتای هفت ثور) سفر محمد داود رئیس جمهور وقت افغانستان به ایران و زمینه همکاری استخباراتی دو جانبه بین ایران و افغانستان بود.

اما پس از گذشت چهل سال، و نشر اوراق سفارت آمریکا در کابل نشان می دهد که؛ گویا سفارت آمریکا در کابل از حدوث حادثه هفت ثور، بی خبر مانده بود.

اما آگاه شدند که؛ ساواک ایران از وقوع چنین حادثه در افغانستان، مطلع بوده است.

ناگفته نماند که اطلاع داشتن ساواک، از حادثه هفت ثور ۱۳۵۷ ش در زمانی است که نظامیان آمریکا، پاکستان و ایران همکاری مشترک نظامی و استخباراتی در منطقه داشته اند. و همین نکته مرا واداشت تا از میان گفته ای ده ها و حتی میتوان گفت، صدها خبرنگار خارجی، نوشته دو پهلوی هاریسن را به حیث روزنه از آنچه خود ما بر خود کردیم، برگزینیم.

نویسنده از خوابی که سیلیگ هاریسن و دیگران از فعالیت های تخریبی ساواک در افغانستان دیده بود، همناست. اما تعبیر نویسنده با تعبیر هاریسن و دیگر هم ردیفانش، از خواب دیده شده درباره فعالیت ها ساواک در افغانستان متفاوت است، زیرا این نویسنده بود که به جریان مذاکرات نماینده ساواک در کابل با رئیس پولیس افغانستان قرار داشت و دقیقاً ناظر اعمال ساواک در کابل می بود، نه کلیبی و نه هم مقصودی.

صفحات ۵۳ تا ۶۰ و صفحه ۶۵ همین اثر

محمد داود به ثور ۱۳۵۴ بنا بر دعوت شاه ایران عازم طهران می شود آنهم به روزگاری که جمهوری شدن افغانستان، تأثیرات خوش آیندی در ایران، برای بقای سلطنت ایران نداشت. و همکاری ساواکی ها با استخبارات پاکستان در سقوط جمهوری و بازگشت سلطنت در افغانستان قابل فهم بود.

ولی با آنهم برای رفع سوی تفاهمات بین دو کشور مسلمان، برادر و همسایه، و در ضمن جلب

کمک‌های اقتصادی ایران، ایجاب می‌نمود تا دعوت شاه ایران دوستانه و محترمانه پذیرفته شود.

محمد داود رئیس‌جمهور پس از بازگشت از ایران از ملاقات دوستانه و برادرانه شاه ایران و کمک‌های اقتصادی ایران به افغانستان نهایت راضی بازگشته بود، و در ضمن طوری که خواننده آמיד با تبادل اطلاعات مورد علاقه هم موافقه شده بود و نویسنده را موظف نمود تا اطلاعات هر دو طرف را دقیقاً زیر نظر داشته و سپس با او شان مشوره کنم.

اما متأسفانه پس از بازگشت از ایران علاقه و اعتمادش، از هم سنگرانش کاسته می‌شد و دیگر به ریاست خویش در کمیته مرکزی دلبستگی نداشت و از کسانی که در جلسات کمیته حاضر نمی‌شد و مانع نصاب کمیته می‌گردید حمایت می‌کرد. از آنجائی که محمد داود از همان روزهای اول تأسیس جمهوریت، از تبلیغات اینک؛ دیر یا زود رفقاییش (کمیته مرکزی) وی را به شخص دیگری تعویض خواهند کرد در تشویش بود، خواسته باشند با عدم حضور دو سه نفر از اعضای کمیته، کمیته را بدون کش و گیری از نصاب بیندازد.

و یا اینکه شاه ایران از صلاحیت‌های کمیته مرکزی وی را به تشویش انداخته باشد، سندی در دست، اما چون پاشیده شدن کمیته و ترمیم کابینه مصادف بود به روزهایی که از دیدار شاه ایران به کابل بازگشته بود.

بنا بر آن روزنامه نگاران خارجی، واویلا به راه انداختند که دور کردن چپی‌های متمایل به مسکو (بیچاره رفقای همسنگر محمد داود) از قدرت در افغانستان به اشاره شاه ایران صورت گرفته است.

و خموشی مطبوعات افغانستان در تردید جعلیات گفته شده، مهر تأییدی بود بر افواهاات دشمنان جمهوری، و اما درباره فعالیت‌های ساواک در افغانستان.

حکومت ایران در آن روزها (دیدار رئیس‌جمهور افغانستان از ایران) به صورت آشتی ناپذیری با توده‌ای‌ها (حزب کمونیست ایران) درگیر شده بود و حتی بهر مخالف سیاسی خصوصاً طرفداران مرحوم دکتر محمد مصدق شخصیت مبارز و ملی ایران به نگاه توده‌ای نگریسته و بیرحمانه برخورد می‌کردند.

بناءً فعالیت‌های سیاسی مخالفین دولت ایران که محدود بود، محدود تر شده بود.

و در چنین روزگاری تغییر نظام شاهی به جمهوری توسط اردوی افغانستان، مشوق خوبی برای مخالفین دولت و خصوصاً توده‌ای‌های ایران جهت سرنگونی نظام از طریق قیام مسلحانه شده



بودند.

و بنا بر آن در مقامات ایرانی تشویش به وجود آمده بود که گویا صاحب منصبانی که در کودتای ۲۶ سرطان سهیم بودند، در تشویق نظامیان توده‌ای در ایران، برای سرنگونی شاه ایران به اشاره شوروی‌ها در تلاش افتیده‌اند. در حالیکه چنین اقدامی در اردوی افغانستان وجود خارجی نداشت.

ولی با آنهم محمد داود رئیس جمهور افغانستان جهت رفع تشویش و نگرانی شاه ایران، در تبادلۀ چنین اخباری با هم موافقه می‌کنند که؛ خبرهایی که حکومت ایران درباره موضوع فوق در ایران بدست می‌آورد به افغانستان، و حکومت افغانستان خبرهایی که باعث تحریک نظامیان ایرانی شود به دسترس دولت ایران بگذارند.

اما این مبادله خبری، حاوی هیچ نوع تشکیلات استخباراتی ایران در افغانستان و از افغانستان در ایران، خارج از محوطه سفارتخانه‌ها نبود، چه رسد به آنکه ساواک ایران در اردوی افغانستان اجازه فعالیت استخباراتی داشته باشد.

زیرا چنین مراوده‌ای در نزد دولتمداران آن روزی، خصوصاً محمد داود، خیانت به پاسداران وطن (اردوی افغانستان) و نفی حاکمیت ملی تلقی می‌شد و غیر قابل پذیرش بود. از دید و وادید نماینده ساواک با رئیس پولیس افغانستان عبدالقدیر نورستانی تا جایی که درگیر بودم در صفحات گذشته به آن اشاره شده بود، و از طرف دیگر مأموریت ساواک که به جوزا و یا سرطان ۱۳۵۴ شروع شده بود. بعد از حملات برتهانه جات غربی افغانستان از جانب عناصری که از ایران به ثور ۱۳۵۵ آمده بودند خاتمه یافته بود.

اما شگفت‌انگیز اینکه در همان روزهای اول مأموریت نماینده ساواک در کابل بود که عبدالقدیر نورستانی برایم گفت که نماینده نورمحمد تره‌کی و حفیظ‌الله امین نزد آمدند بود و با علاقه مندی خاصی، همکاری طرفداران خویش را به دولت جمهوری وعده دادند و هفته بعد حفیظ‌الله امین به ملاقات نورستانی می‌آید و به گفته‌های نماینده خویش مهر تأکید می‌زند.

آیا همکاری خلقی‌ها برای جلب اعتماد رئیس پولیس، از جانب حفیظ‌الله امین، هم‌زمان با حضور نماینده ساواک در کابل، یک امر تصادفی بوده و یا قبلاً طراحی شده، سندی در دست نیست و نه هم در آن روزها، متوجه چنین زد و بندهایی بودم.

ولی نشر اسناد سفارت امریکا درین روزها و افشای اطلاع داشتن ساواک از کودتای هفت ثور، مرا سرگیچه و متوجه روزهایی میکند که با چنان موضوعات برخورد بی خردانه و طفلانه داشته و با یک محاسبه سیاسی غلط، ترک معرکه کرده بودم.

و اما حفیظ الله امین:

نظر به اینکه دو اثر استخباراتی دولت جمهوری از جانب ریس جمهور اداره میشد، بنابراین پس از اینکه فعالیت رسمی ساواک در سفارت ایران، بنا به درخواست وزارت خارجه ما موقتاً خاتمه یافته بود، دیگر سر و کاری به مسایل استخباراتی نداشتیم. اما سر و صدای سر دمداران ح. انقلاب ملی، بر ضدیت با پرچمی ها و مخالفت نکردن با فعالیت خلقی ها، نشانه یی بود از همکاری حفیظ الله امین با پولیس، اما نه مستند.

تا اینکه محمد سرور نورستانی، محمد یوسف و مولاداد اعضای کمیته مرکزی مرا به جریان فعالیت خلقی ها خصوصاً جذب تانکیست هایی که از رهبری روگردان شده بودند، گذاشتند. بنابراین موافقه شد تا هر سه نفر شان ریس جمهور را دیدار کنند، با تعجب پس از دیدار با ریس جمهور می گفتند که :

هنگامی که به ریس جمهور گفتیم که اسلم و وطنجار در جذب تانکیست ها فعالیت میکند با برآشفتگی گفت: این تبلیغات پرچمی هاست (صفحه ۱۵۸)

متأسفانه فردای روز دیدار با محمد سرور و رفقاییش، عازم جاپان شدم. و بنابراین سر کلاوه گفت و شنودها از هم گسیخته میشود، اما پس از بازگشت علاقه مندی موضوع مرا واداشت تا دوباره به جستجوی سرخی شوم که میگفتند حفیظ الله امین آنرا به دست و پای رفقایم گره زده اند.

اما متأسفانه نور محمد تره کی و حفیظ الله امین پس از کسب قدرت سیاسی نه تنها گزارشات «محرم» وزارت داخله را، بلکه پرارزش ترین اسناد مصوونیت ملی و دفتر پر بهای خانه محمد داوود را هم توسط یکی از گماشتگان خویش در محضر عام آتش زده بود.

ورنه دران اوراق اسنادی وجود داشت که هویت تره کی و امین را بر عکس آنچه شعار میدادند هویدا می کرد.

و احتمالاً به استناد همان اسناد بوده باشد که عبد القدیر نورستانی به ضدیت حفیظ الله امین با کمونست های دل بسته به شوروی (پرچمی ها) باور کرده بود، ورنه مبارزه پیش کاران حزب انقلاب ملی، ضدیت با کمونست های پیروی شوروی، خصوصاً خلقی ها و پرچمی ها بود، نه

مغازله و معاهده با آنها و یا تقویه یکی به ضد دیگری، آنهم در اردو. بناً پی بردن به کُنه موضوع، آنهم بدون اسناد و شواهد، و آنهم برای سقوط دولت جمهوری که آیا خواست دولت شوروی بود؟ و یا منافع آمریکا ایجاب می کرد؟ و یا منحصر بود به حفیظ الله امین و دار و دسته اش، و یا از همه مهمتر، غرور و خودخواهی و بیخبری خود ما. کاری بود دشوار و مشکل و آنهم با نبود اسناد محرم و شهود آگاه از قضایا.

ولی سال های بعد، از نوشته ده ها تن از کارمندان نظامی و سیاسی اتحاد جماهیر شوروی در افغانستان و دانشمندان و روزنامه نگاران غربی و محققین افغانی درباره سقوط دولت جمهوری بر می آید که:

حفیظ الله امین لُتّه سیاه را در جامه سُرخ با چنان مهارتی آستر کرده بود که حتی دولت مداران شوروی با همه طول و عرضش، او را کمونیست پنداشته، دیوانه وار می ستودند و بر جنایاتش کف می زدند.

و احمقانه تر از همه اینکه، پس از آنکه پی می برند که هم پیمانشان با کشور دیگری هم رابطه داشته اند، برای کشتن وی سر از پا گم کرده در افغانستان لشکر کشی می کنند. آنهم به بهای تجزیه اتحاد جماهیر شوروی.

بهر صورت اگر به گفته سفارت آمریکا، ساواک در کابل از حدوث حادثه هفت ثور آگاهی داشته بوده باشد، بایستی این را هم گمان بُرد که همکاری حفیظ الله امین با استخبارات وزارت داخله، هم زمان با حضور محرمانه ساواک در کابل، یک امر تصادفی نه، بلکه از قبل طراحی شده بوده است.

چنانچه در کوچه و بازار از زبان دوستان شنیده و گاهی هم از برداشت مخالفین فهمیده می شد که به روز شش ثور که همه رهبران ح.د.خ. را وزارت داخله دستگیر کرده بود، حفیظ الله امین در خانه اش بدون مزاحمتی کودتا طراحی می کرد.

به احتمال نزدیک به باور، وزارت داخله نخواست به بوده باشد که حفیظ الله امین مانند دیگر رهبران ح.د.خ. که مقررات حکومت نظامی را در جنازه میر اکبر خیبر بر هم زده بودند محاکمه نظامی شود، نه اینکه او را برای ایجاد شورش در اردو آزاد گذاشته باشند.

زیرا شاید او وزیر داخله را فریفته باشد، اما نه تا سرحد همکاری، آنهم با ضدیت با رئیس جمهور، و بر هم زدن نظام جمهوری.

برابر با برداشت فوق، جنرال جان نثار خان رئیس استخبارات وزارت دفاع ملی حکومت

جمهوری به نویسنده حکایتی دارد که؛

به جریان سال ۱۳۶۶ ش. دوبار نام نویس صاحب منصبانی را که علناً در اردو به ضد دولت، و به طرفداری جناح خلق تحت رهبری حفیظ الله امین فعالیت می کردند، به وزیر دفاع ملی تقدیم داشته بودم. او علاوه از اینکه به پیشنهاداتم توجه نکرد و آنرا تبلیغات پرچمی ها گفت، مانع از آن شد تا با محمد داود رئیس جمهور ملاقات نمایم، و سپس علاوه نمود که؛ شخصاً به وزیر دفاع ملی به روز ۶ ثور ۱۳۵۷ ش اطلاع دادم که فعالیت تخریبی در اردو توسط نماینده گان حفیظ الله امین جریان دارد.

در عین روز محمد رفیع معاون قوماندان قوای ۴ زرهدار، یکی از وابسته گان حفیظ الله امین از وزیر دفاع ملی هدایت گرفته بود تا به تانک های قوای ۴ زرهدار اجازه بدهند که جهت تمرین از گاراج های پل چرخنی خارج، و به طرف تنگ غارو حرکت کنند. بعد از اطلاع از وزیر دفاع ملی خواهش کردم تا به تانکیست ها اجازه ندهند که به روز هفت ثور به خارج قشله حرکت کنند، اما او شان نپذیرفت.

به صبح هفت ثور وزیر دفاع ملی به تمام قطعات قوای مرکز هدایت می دهد تا بخاطر دستگیری رهبران ح.د.خ. جشن بگیرند و آتن ملی برپا کنند. به ساعت ده صبح روز هفت ثور به وزیر دفاع ملی اطلاع دادم که؛ تانک ها برخلاف هدایت شما بطرف کابل در حرکت اند.

گفت؛ اطلاع دارم آماده گی گرفته می شود.

اگر بیندازیم که گفته های جنرال مذکور بعد از چند سال از حدوث حادثه هفت ثور، برای رفع مسئولیت وی از بیخبری اش در اردو نبوده باشد.

باز هم کسانی که غلام حیدر رسولی را می شناسند باور نخواهند کرد که او با کمونیست ها دوستی داشته و یا به آنها مدارا کرده باشد.

اما ناگفته نماند که غلام حیدر رسولی فعال ترین و جسورترین شخص بود که به حیث نفر اول در کودتا تا جذب شده بود و او را صاحب منصبان کودتا، خصوصاً تانکیست ها هم دوست می داشتند و هم احترام می کردند.

و پس از رفتنم به جاپان هم خود وی و هم کودتاچیان انتظار داشتند تا به حیث معاون رئیس جمهور برگزیده شوند.

اما تقرر شخص دیگری بجای وی، باعث می شود تا از رئیس جمهور گله مند شود، اما نه

مخالف آنهم تا به سرحد همکاری با دشمنان دولت جمهوری.

با داشتن آگاهی از فرو گذاشت و یا ناچیز شمردن معتمدین رئیس جمهور، فعالیت های حفیظ الله امین را در اردو (۳۵ سال قبل از امروز) با احتیاط نوشته بودم که کشوری دیگری هم احتمالاً به سقوط دولت جمهوری به غیر از اتحاد جماهیر شوروی علاقه مند بوده باشد.

آنهم به استدلال اینکه غلام حیدر رسولی، سید عبداللہ، عبدالقدیر و سید وحید عبداللہ دشمنی خود را با کمونیست ها هرگز پنهان نمی کردند، ولی با وجود آن متوجه تصفیه رفقای خویش بنام پرچمی (نافهمیده هم هدف با حفیظ الله امین) از اردو شده بودند تا جلوگیری از فعالیت های آشکار حفیظ الله امین در اردو.

ولی با گذشت سال ها کم کم دارد تا سر و کله کشوری دیگری هم در پهلوی اتحاد جماهیر شوروی در تخریب جمهوریت نمودار شود.

با آنهم تصور نمی شود که شاه ایران از سقوط دولت جمهوری آگاه بوده باشد.

اما سهم وی را در تبلیغات گسترده جهانی برای تخریب جمهوریت (جهت بازگشت شاه) و ایجاد بدگمانی در محمد داود، درباره کودتایان ۲۶ سرطان با همدستی شاه سابق افغانستان و خانواده اش را نمی توان نادیده گرفت.

زیرا در واقع ایجاد همین بدگمانی ها بود که در بعضی از کودتایان ذهنیتی را بوجود آورده بود که گویا برای کسب قدرت سیاسی آنان استعمال شده بودند، و بدان مناسبت با مخالفین دولت جمهوری همدست می شوند.

و همچنان نمی شود باور کرد که ساواک یا برادر کلانش، از حمله بر ارگ ریاست جمهوری افغانستان در روز هفت ثور مطلع بوده باشد.

زیرا حوادث هفت ثور چنان به سرعت یکی پی دیگری، در ظرف کمتر از دو روز اتفاق می افتد که امکان خبر دادن و خبر گرفتن ساواک و یا CIA را کمتر می شود باور کرد.

زیرا حفیظ الله امین پس از اینکه اوامر خویش را به نظامیان زیر فرمانش توسط سید محمد گلاب زوی به صبح ۶ ثور صادر می کند، خود به اصطلاح دست و پا بسته، پس از آن لحظه تسلیم پولیس می شود.

و این نمایانگر آن است که خود به موفقیت خویش چه، که حتی به ایجاد شورش بی اطمینان بوده است.

ورنه خانه خود محل قومانده را به زندان تعویض نمی کرد، تا در ناکامی ابراز بیخبری و

بی گناهی کرده باشد.

از جانب دیگر بعید بنظر نمی آید اگر حفیظ الله امین، ساواک و یا یک پته بالاتر از آن را هم مانند شوروی ها به جریان فعالیت های نظامی اش در اردو قبل از هفت ثور قرار داده باشد. با همین هفت ثور گفتن ها بود که یاد فجایع، مصیبت آفرین هفت ثور (۱۳۵۷ ش.) تکانم داد، بازوانم شل شد و قلم از دستم به روی کاغذ لغزید.

دلم می خواست به یاد دوستان جان جانیم، ناله سردهم و گریه کنم، ولی اشک در چشمانم خشکیده بود، و ناله در تنگنای خفگی حنجره ام شتک می زد، و از خفقان ناخواسته ای که خودم را در خودم می پیچید، فرار می کردم که:

سرچرخی و سستی پای ها، پیرمرد نود ساله را زمین گیر کرده بود.

نگران یاری به یاری بود، که صدا خبر معجز تلویزون آریانا، نیروی جوانیش داد و زنده گی دوباره اش بخشید و آن اینکه:

سر قوماندانی اعلی ناتو، فرمانروایی بزرگ ترین و مجهزترین اردو، مرکب از نظامیان ۴۸ کشور پیشرفته جهان، جمع فرزندان ناخلف (جمعیت اسلامی) در افغانستان اعلام کرد؛ مأموریت عساکر ناتو (اشغال افغانستان) پس از سیزده سال جنگ به پایان خود رسید و اینک همه با هم در تلاش بازگشت به اوطان خویش اند (۶ جدی ۱۳۹۳ ش. برابر با ۲۷ دسمبر ۲۰۱۴).

خدا را شکر کردم زیرا؛ کلمه «بازگشت» برای مردم افغانستان، کلمه دلنشین و ماندگاری بود که یاد آن بازگشت (شکست) اردوی ابر قدرت شوروی را از سرزمین مقدس شان در خاطره ها زنده می کرد.

و اینک باز هم «بازگشت»، بازگشت بزرگ ترین اردوی جهان، آنهم در اثر مقاومت بینواترین و فقیرترین مردمان کشوری که، ده سال برای بیرون راندن عساکر شوروی از سرزمین شان در واقع با مشیت و دندان و با دادن هست و بود خویش جنگیده بودند. و هنوز از زخم های خونین فرزندان، خون می چکید که مجهزترین و ثروتمندترین اردوی جهان بر آن حمله می کند و جنگ ایمان و تکنالوژی دوباره در سرزمین فرزندان ناترس، ولی «رنجور و درمانده» افغانستان شعله ور می شود.

با آنهم دانشمندان نظامی ناتو، مانند سردمداران شوروی، خیلی ها دیر متوجه می شوند که جنگ تکنالوژی با این سرزمین، جنگ با مردم و جنگ با ایمان است.

آنهم ایمان به آزادی، که در سرشت مردم این مرز و بوم عجیب شده است و برای بیرون راندن متجاوزین از سرزمین شان آخرین نفر تا آخرین نفس می‌جنگند.

اگر چه میخائیل گورباچف، رئیس جمهور شوروی سابق در همان روزهای اول، حمله نظامی جامعه جهانی بر افغانستان، به آنها گوشزد کرده بود که؛

مصیبت و بدبختی‌هایی که مردم ما از جنگ با افغان‌ها دیده‌اند، فراموش نکنید که؛ شکست مردم این سرزمین و فتح کشورشان خواب و خیالی بیش نیست.

با اینکه در آن روز و روزگار کسی به حرف‌هایش گوش نداد، اما پس از سیزده سال جنگ و جدال، نظامیان جامعه جهانی در افغانستان به صداقت گفته‌های گورباچف متقاعد می‌شوند، و بنابر آن با استفاده از ادبیات شوروی خود نیز به جای شکست، از کلمه بازگشت استفاده می‌کنند، و دل و نادل، یکی پی دیگری راهی دیار خویش می‌شوند.

اما ای واه اگر دانشمندان و کارکشته‌های افغانستان، در این مرحله حساس با هم متحد نشوند و جانبازی سرسپرده‌گان راه آزادی را مانند جنگ‌های گذشته افغانستان با متجاوزین فراموش کنند و قدرت سیاسی را به عناصر ارتجاعی و عقده‌مندی واگذار شوند تا از بیعرضه‌گی، مردمان غرور آفرین کشور ما را، برای سال‌های سال، در دام جهل و عقب مانده‌گی زمین گیر کنند.

چنانچه سرانجام جنگ‌های مردم افغانستان برای آزادی‌شان در قرون ۱۹ و ۲۰ نشان می‌دهد که گذشته‌گان ما پس از استرداد استقلال کشورشان، آنچه بدست می‌آوردند این بود که؛ از حلقه‌های اسارت خارجی برای خویش زولانه وطنی می‌ساختند و سپس بی‌سر و صدا از معرکه سیاسی خارج می‌شدند.

وزعامت وطن خویش را به چارکلاه‌های وا می‌گذاشتند که از پا تا گوش، نوکر و سرسپرده همان اشغالگران می‌بودند که با دادن تلفات سنگین و جبران ناپذیره از چنگال‌شان رها شده بودند.

از آنرو جهت پی بردن به اصل واقعیت‌ها، کله‌کشک در زوایای تاریخ، و آنهم تاریخی که به خون فرزندان رشید و حماسه آفرین یک کشور، بر سنگ سنگ وطن‌شان نقش بسته باشد، امری است حتمی و واجبی تا در پرتو آن کارنامه‌های استقلال طلبانه آنانی را سرمشق روش خویش قرار داده و از تکرار دسائس بیگانگان و بیگانه پرستان و بی‌علاقه شدن راد مردان وطن خویش در مسائل سیاسی جلوگیری کنند. اگرچه کشاله دار شدن موضوع و بحث

روی حوادث تاریخی ربطی به نوشته این اثر ندارد.

اما خروج عساکر جامعه جهانی با خروج نیروهای شوروی و نتایج جنگ های گذشته افغانستان با اشغالگران تشابهات همگونه و همانندی دارد که نمی شود آنها را نادیده انگاشت. بطور مثال:

جنگ اول افغان و انگلیس و پیامد آن:

شاه شجاع مفرور بعد از بیست سال در به دری در دیار هند برتانوی به آرزوی دوباره پادشاه شدن، از انگلیس ها طلب استمداد می کنند و حکومت هند برتانوی با رنجیت سنگ شاه پنجاب حاضر می شوند، که جهت رسیدن شاه شجاع به سلطنت با وی همکاری نظامی کنند، به شرطی که شاه مذکور، چترال، کشمیر، پشاور و چند شهر عمده شرقی و جنوبی افغانستان را تا بجزیره عرب از افغانستان مجزا کرده و در تحت اداره حکومت شاه پنجاب و هند برتانوی بگذارند.

شاه مذکور هم با دنائت و پستی در تجزیه وطنش تن در می دهد و با لشکر ۳۰ هزار نفری انگلیس، راهی دیار افغانستان می شود و بدون جنگ و جدال در زیر رکاب اجانب تکیه به اریکه قدرت می زنند.

هنوز سالی از زمامداریش و حضور عساکر اجنبی در افغانستان نگذشته بود که قیام سرتاسری و خود به خودی مردم افغانستان (در ساحه نظامی)، برای سرنگونی شاه شجاع و قلع و قمع اردوی بیگانه، جهت فسخ معاهده نامشروع (تجزیه افغانستان) شروع می شود.

در نتیجه اردوی انگلیس به استثنای یک نفر، دیگران همه با هم در افغانستان قتل عام می شوند و شاه شجاع را به جرم خیانتی که به وطنش کرده بود.

افغان ها او را به شکل فجیع می کُشند و بدین گونه معاهده تجزیه را منسوخ می کنند. و اما در ساحه سیاسی:

حکومت هند برتانوی با حیله و تزویر موفق می شود تا امیر دوست محمد خان را دوباره بر مردم افغانستان تحمیل و خود نظاره گر اوضاع شود.

امیر دوست محمد خان بدون سر و صدا همین که از تورخم (منطقه ای بین جلال آباد و پشاور) وارد افغانستان می شود سرزمین هائی که شاه شجاع مفرور به حکومت هند برتانوی بخشیده بود، از استقلال و حاکمیت بر آن خطه چشم می پوشند و مثلی که اصلاً اراضی مذکور از پدر پدر مال هند برتانوی بوده باشد از آن یاد نمی کند. و متباقی قسمت های



افغانستان را مال بابا گفته بین برادران و فرزندان خویش تقسیم می کند. جهاد مردم افغانستان زیر پای می شود و رهبران جهاد به شمول فرزند نامور افغانستان وزیر محمد اکبر خان توسط گماشته گان شاه، به شهادت می رسند.

جنگ دوم افغان و انگلیس:

در تسلط دوباره انگلیس ها بر افغانستان، باز هم مردم بر ضد انگلیس ها و انگلیس مشربان می شورند و جنگ حماسه آفرین مردم هرات، فراه و لشکرگاه و دیگر اقوام افغانستان با اردوی انگلیس، در دشت میوند (مشهور به جنگ میوند) در می گیرد و باز هم در ساحه نظامی، افغانستان موفق به شکست اردوی هند برتانوی می شوند و اما در ساحه سیاسی، امیر عبدالرحمان خان (نواسه امیر دوست محمد خان) نوکر سر سپرده و معاش خور انگلیس ها، در افغانستان به سلطنت می رسد. و سرزمین هائی که جد بزرگوارش به اختیار و تحت اداره انگلیس گذاشته بود، در معاهده ای با دیورند وزیر خارجه هند برتانوی (مشهور به معاهده دیورند) رسماً به اختیار و تحت اداره انگلیس می گذارند.

و آنچه که در این دو جنگ به مردم افغانستان می رسد، همانا کشته شدن ده ها و صدها هزار افغان وطن دوست و عاشق آزادی وطنش بود و باقی، والسلام.

و اما جنگ سوم افغان و انگلیس:

افغان ها از سه جبهه قندهار، پکتیا و جلال آباد بر متصرفات هند برتانوی (در واقع خاک اصلی افغانستان که امیران گذشته به اختیار انگلیس ها گذاشته بود)، حمله ور می شوند. اما تنها قطعات جبهه پکتیا، به فرمان سپه سالار محمد نادر خان موفق می گردد تا در متصرفات انگلیس پیشروی چشم گیری داشته باشد و انگلیس ها را وا دارد تا به متارکه و به رسمیت شناختن افغانستان به حیث کشور مستقل تن در دهد.

اما به کمال تأسف، نماینده فوق العاده و وزیر مختار اعلیحضرت والی علی احمد خان (در لاهور پندی)، در حالیکه انگلیس ها وادار به رسمیت شناختن استقلال و تمامیت ارضی افغانستان شده بود، جناب والی به معاهده تن در می دهد که امیر دوست محمد خان نیمی از افغانستان را به انگلیس ها واگذاشته، و امیر عبدالرحمان خان به با دارانش قباله عرفی داده بود.

عرفی بدان معنا که معاهده بین نوکر و با دار (عبدالرحمان و دیورند) در قوانین هیچ کشوری ماهیت حقوقی نداشت، و نه هم دارد.

با اینکه در آن روز ها به کابل می گفتند که انگلیس ها در پاداش خیانتی که والی مذکور به وطن خویش کرده است، به وی وعده پادشاهی افغانستان را داده اند.

اما متأسفانه در افغانستان، به جای اینکه چنین خیانت پیشه به دار آویخته می شد، چند صباحی محکوم به حبس خانگی و سپس به وساطت خانواده سلطنتی مصاحب دربار میگردد و دیری نمی گذرد که با خواهر شاه از دواج میکند و آغه لاله شاه میشود.

و به روز هایی که افغانستان در آشوب و خانه جنگی به خون فرزنداناش رنگین شده می رفت شاه افغانستان او را جهت سرکوب شورشیان شینوار، به ننگرهار می فرستد.

او بر عکس در حالیکه شاه به کمک مردم قندهار و حمایت مردم هزاره با شورشیان، بین ولایت کابل و غزنی می جنگید، در ننگرهار اعلام پادشاهی میکند.

بدینسان برای بار دوم مرتکب خیانت به وطن و شاه امان الله خان می شود. بنابراین می شود گفت که: خیانت والی مذکور در معاهده لاهورپندی و اعلان سلطنت وی در ننگرهار و جنایت کسانیکه به دربار لانه داشتند و با انگلیس سر کلاوه گره می زدند، باعث سقوط دولت امانی و باز گشت زمامداری در افغانستان میشود که به همکاری با انگلیس ها معتاد شده بودند.

بنابراین انگلیس ها که برای بار سوم در ساحه نظامی از افغان ها شکست خورده بود، دوباره وارد صحنه سیاسی افغانستان میشوند.

و سپس ما می مانیم و دعای مغفرت به شهدا.

معرکه افغان ها با شوروی سابق:

به روزگاری که حکومت حفیظ الله امین آخرین نفس های خود را بر می شمرد، شوروی ها به بهانه اینکه سوسیالیزم از یک طرف و از جانب دیگر منافع شوروی در افغانستان در خطر است با زیر پا کردن حقوق بشر و کرامت انسانی جهت نابودی حفیظ الله امین و بقدرت رساندن ببرک کارمل و داکتر نجیب الله بر افغانستان حمله ور میشود. چون حمله آوران متشکل از یک صد و بیست هزار سرباز (اردوی چهلیم، اتحاد جماهیر شوروی) ، مجهز شده با جدیدترین اسلحه و قوماندانان با تجربه و آزموده شده بودند.

بنابراین کمتر کسی پیدا میشد که بیندازد مردمان بی دفاع یک کشور عقب مانده، مانند افغانستان بتواند از چنگال عفریت یکه تاز جهان، دو باره صاحب استقلال و دارای آزادی

شوند. شاید از همین حدس و گمان‌ها بوده باشد که شنیده می‌شد زمامداران شوروی، با اشتباهی کامل افغانستان را در ذهن خویش، جمهوری شانزدهم اتحادیه جماهیر شوروی رقم زده بودند.

ولی باز هم بودند کسانی که در گوش جهانیان صدای چکش‌هایی را زمزمه می‌کرد که رادمردان تاریخ ساز افغانستان آخرین میخ را بر تابوت بسا از امپراطوران متجاوز، در این سرزمین کوبیده بودند.

بهرصورت چون نورمحمد تره‌کی و حفیظ‌الله امین، آشکارا وابسته بودن خویش را به حیث برادر کوچک با برادر بزرگ اتحاد جماهیر شوروی، بدون در نظر داشت غرور ملی مردم شعار می‌دادند و علناً «شعائر» مذهبی مردم را نادیده می‌گرفتند و زیر پا می‌کردند، باعث شده بود.

تا در همان روزهای اول زعامت‌شان، در کنج و کنار کشور از ولایت هرات و کتر گرفته تا مرکز کابل (بالا حصار و چند اول) همه با هم آنان را تکفیر و به مقابل‌شان مسلحانه قیام کنند.

با اشغال افغانستان توسط شوروی، آنهم جهت تحکیم حکومت هم عقیده و وابسته به شوروی، مقاومت از یک طرف و کشتار و فرار دسته جمعی از جانب دیگر به اوج خود رسیده بود.

و دنیای حیرت‌زده که تجاوز وحشیانه و مقاومت باور نکردنی را شاهد بودند. به کمک‌های مالی و تبلیغاتی بیدریغ، برای جنگجویان و فراریان افغانی خصوصاً در پاکستان، اکثراً خیرخواهانه و بعضی‌ها هم برای کشاله‌دار شدن جنگ و تضعیف شوروی سهم می‌شدند.

در این میانه بدون توجه به اینکه چه کسانی کشته می‌شوند، و چه مردمانی فراری و در به در، کلاه دشمن قسم خورده افغانستان «حکومت پاکستان» می‌ماند و دیگ روغن.

زیرا پاکستان با تلبیس و شیطنت، دولت‌های کمک‌کننده، خصوصاً ایالات متحده آمریکا را وامیدارد تا کمک‌های جامعه جهانی به فراریان و جنگجویان افغانی توسط دستگاه‌های استخباراتی پاکستان، که دوستی دیرینه با CIA داشت، توزیع گردد.

و آنهم برابر است به ایامی که، آوازه جهاد و شهادت مردم افغانستان، مخالفین شوروی را به شکست آن کشور در افغانستان امیدوار کرده بود.

و دانشمندان نظامی در جهان شکست شوروی‌ها را به شمشیر افغان‌ها شرط می‌بستند.

دیگر به همه کس و خصوصاً برای استخبارات پاکستان قابل فهم شده بود که اگر افغان‌ها موفق به شکست شوروی‌ها شوند، که می‌شوند، آنگاه سرحدات موجود افغانستان به چنین جنگ آورانی تنگی خواهند کرد، و به فکر سرحدات طبیعی کشور خویش، پاکستان را زیر فشار خواهند گرفت، و خواسته و یا ناخواسته، باز هم یک بنگله دیش دیگر و یک پاکستان کوچکتر.

و برای پاکستان دردآورتر از همه این شده بود که؛ افغان‌هایی که در حیطه پاکستان (ماورای خط دیورند) زنده گئی می‌کردند با غرور و سربلندی، خویشتن را در شکست دادن شوروی‌ها، شریک بلافصل افتخارات مردم افغانستان می‌شمردند.

و مصیبت بر پاکستان آنگاه، دو بالا می‌شد که اگر جنگجویان و فراریان افغانستان دارای رهبر وطن دوست و هوشمندی می‌بودند و یا می‌شدند، زیرا به شهادت تاریخ زمانی که این کشور دارای رهبر شجاع و وطن دوست می‌بود، سرحداتش از بسا کشورها عبور می‌کرد، و به روزگاری که رهبری جُبون و خودپرست می‌شد با فیچی نقشه کشورش را کوچک و کوچکتر می‌کرد.

از همین جاست که جنگجویان و فراریان افغانستان در جستجوی پیشوایی می‌شوند تا بتوانند جهاد افغانستان را نگذارند تا از مجرای طبیعی و خواست مردم افغانستان منحرف شود. اما بدبختانه در چنین روز و روزگاری، سر و کله دام گستران «ISI» پیدا می‌شود که؛ با کیسه‌های پر از دالره‌های باد آورده، با خدعه و فریب و با جامه ریا و الله اکبر گویان، در صف مهاجرین افغانی در پشاور خود را به نام برادران مسلمان پینه می‌کنند و موفق می‌شوند تا تنی چند از افغانان روز برگشته را اجیر و فرمانبر نمایند و با تمام سوابق نکوهیده و ننگین، بنام شیخ و مولانا و استاد به رهبری مجاهدین بگمارند.

چنانچه ریاض احمد معین وزارت خارجه پاکستان درباره رهبری جهاد افغانستان در کتاب زیر عنوان «گشودن گره افغانستان» می‌نویسد که؛

از ابتدای سال ۱۹۸۰ به این طرف در بین مهاجرین افغانی، گروه‌های سیاسی مانند سمارق، یکی پی دیگری سر بلند کردند. و در اخیر همین سال تعداد این گروپ‌ها به چهل رسید.

مگر مقامات پاکستانی بنا بر بعضی ملحوظات خاص، تنها هفت حزب یا تنظیم را به رسمیت شناخت که سران این گروه‌ها به جز عبدالرسول سیاف، با مقامات پاکستانی مخصوصاً «آی.اس.آی»، یا دستگاه جاسوسی نظامی آن کشور، قبل از تجاوز شوروی در افغانستان،

پیمان مودت و دوستی بسته بودند.

ریاض احمد می افزاید:

پاکستان مرجع می پنداشت تا به آن گروهائی که قبل از تجاوز شوروی مغازه داشت به معامله خود ادامه دهند. ختم

بنابر آن پاکستان از چهل گروپ، هفت گروپ را تنظیم می کند و در رأس هر کدام به گفته ریاض احمد، یکی از گماشته گان پیشینه خویش را می گمارد. گماشته گان گمنامی که به استثنای دو نفر آنان، دیگران را ملای مسجد و نانوائی کوچه شان هم نمی شناختند، بر شانه های مجاهدین سوار می کند. و در حالیکه وحدت و هم بستگی در افغانستان میان مجاهدین برای شکست متجاوزین مانند فولاد ناشکن شده بود.

در پشاور رهبری هفت تنظیم سر تقسیم کمک های خارجی و فروش اسلحه سر و کله نرم می کردند.

بهر صورت با تمام بی نظمی در تنظیمی ها، مجاهدین افغانستان قادر می شوند تا اردوی شوروی را وادارد که سرزمین مقدس شان را ترک، و راهی دیار خویش شوند و چندی بعد حکومت دلبسته با شوروی هم در افغانستان سقوط کند.

اما ایواه که پس از استرداد چنین استقلالی، که در تصور جهانیان خواب خیالی بیش نبود، در افغانستان نه سری مانده بود و نه سروری تا سران کشورهای جهان، استقلال و حاکمیت ملی افغانستان را بر افغانان تبریک و تهنیت می گفتند و جهاد مقدس آنان را تجلیل می کردند. بناءً پاکستان می ماند و سرنوشت آینده مردم بی سرنوشت ما.

چنانچه نواز شریف صدراعظم پاکستان با حضور داشت جمع بسیاری از سران پاکستان و رهبران تنظیم های هفت گانه در پشاور گرد هم می آیند.

از قبای جناب حضرت صبغت الله مجددی و از دستار مولانای بزرگ استاد ربانی می گیرد، و اولی را برای دو ماه و دومی را برای چهار ماه رئیس دولت افغانستان. افغانستانی که تازه یک ابر قدرت جهان را نه تنها شکست داد، بلکه از هم فرو پاشاند، مقرر می کنند.

و در ضمن آهسته گک که گلبدین حکمتیار نشود، به هر دوی شان گوشزد می نماید که در صورت شایسته گی نوکری شان تمدید شده می تواند.

بناءً دو رهبر دو تنظیم، در حالیکه صدها روزنامه نگار و عکاس، خبر می نویشتند و عکاسی می کردند، به اوامر نوار شریف، دشمن قسم خورده افغانستان، در تقرر دو ماهه و چهار ماهه

تن در می‌دهند.

بدینسان جهاد مقدس مردم افغانستان را که برای آزادی و شکست ابر قدرت شوروی بیش از دو میلیون شهید داده بود، نادیده می‌گیرند و آنرا ملعبه استخبارات پاکستان می‌کنند. به عبارت دیگر در اولین روزهای استقلال مردم افغانستان، بر غرور و حاکمیت ملی‌شان خط بطلان می‌کشد. و فردای آن با کاروان بیش از دو صد عراده لاری، بس و تیز رفتار روانه کابل می‌شود.

مردمان فرزانه کابل که صحنه تقرر زمامداری‌شان را توسط نوار شریف در تلویزیون دیده بودند، با شک و تردید به تماشا، نه استقبال‌شان می‌روند.

و حکومت دو ماهه هم، کاری که شایسته‌گی تمدید قدرت را داشته باشد. مثلی که نتوانسته بود عرضه کند، زیرا قبل از آنکه میعاد زعامت‌شان به سر رسیده باشد، وی را به پاکستان احضار می‌کند و ایشان هم مأمور را معذور گفته با غنیمت‌های نه‌چندان بسیار از اموال دولتی دوباره عازم پشاور می‌شوند.

و استاد ربایی، قرار نوبت به فرموده نواز شریف تکیه بر اریکه قدرت می‌زنند. و در همان یکی دو روز اول، که هنوز فرصت شماریدن پای‌های تختش را نیافته بود، با اتفاق نظر با وزیر دفاع بدون اینکه کسی دیروز و یا تا امروز پی برده باشد، با نادیده گرفتن سوابق تاریخی و افتخار آفرین اردوی افغانستان، امر انحلال و الغای اردو را صادر می‌کند.

و سپس با رقیب دیرینش بالای تقسیم قدرت و غیبت درگیر می‌شوند.

زیرا پاکستان رهبر جمعیت اسلامی را به حیث رئیس دولت و رهبر حزب اسلامی (گلبدین حکمتیار) را به حیث صدراعظم - دو نفری که به خون هم تشنه بودند - بدون اینکه تعیین صلاحیت و تقسیم قدرت کرده باشد، مقرر می‌کند.

به عبارت ساده، دو گرگ را به شکار یک گوسفند (مردم بیچاره) حواله می‌دهد و در نتیجه، شهر کابل ویران و بیش از سی هزار ساکنین بی‌گناه و بی‌دفاع آن، کشته و هزاران نفر زخمی و معلول و معیوب می‌شوند.

هنوز فرش ماتم از خانه‌های کابل برچیده نشده بود که جنگ مذهبی را در کابل، جنگی که تا تاریخ اسلام در افغانستان به حافظه دارد، سابقه نداشت، به راه می‌اندازند، و بالطبع با موجودیت اردو می‌شد از چنان فاجعه‌های دردناک جلوگیری کرد. اردوئی که دیگر وجود خارجی نداشت.

بناءً از نبود اردو، مردم افغانستان بودند که رنج می بردند، و زمامداران پاکستان بود که بر چنین اقدامی کف می زدند. چنانچه نواز شریف صدراعظم پاکستان در پارلمان آن کشور اعلام می کند که ما موفق شدیم تا اردوی کشوری را که با ما دعوی ارضی داشت منحل کنیم. صدای مهمه پارلمان پاکستان و کف زدن های ممتد اعضای آن، آنهم برای الغای اردوی افغانستان، و تمدید حکومت ۴ ماهه به چند ساله.

### آخر ای چرخ دون پرست سرتگون شوی

بار خدایا، چه مردمانی جهاد کردند، و چه کسانی مجاهد شدند. به روزگاری که رهبران تنظیم ها در پشاور با استخبارات پاکستان ملیاردها دالر و هزاران هزار انواع اسلحه را در بین خود تقسیم می کردند. مجاهدین نامور، با ناموس و با ایمان افغانستان با کهنه ترین سلاح، حتی با شمشیر و تفنگ های دهن پُر، با مجهزترین اردوی جهان برای آزادی می جنگیدند. برای ادامه این پیکار مقدس، ده ها و صدها جوان جهت آموختن فن سلاح و استعمال آن به اردو می پیوستند. از اردو می آموختند و در اردو مسلح می شدند، و برای پیوستن در صفوف مجاهدین با اسلحه از اردو فرار می کردند. دگر جنرال نظر محمد عضو دفتر سیاسی ح.د.خ. و وزیر دفاع ملی و سپس رئیس جلب و احضار افراد - (در زمان اشغال افغانستان توسط شوروی) - در اردو به احصائیه رسمی اردو می نوشت و به دوائر ذیدخل می گفت:

روزانه از اردو در نقاط مختلف کشور، صد الی دو صد سرباز با اسلحه خفیف و بعضاً ثقیله فرار و به مخالفین مسلح دولت همدست می شوند. ختم بناءً اگر حد وسط فراریان را یکصد و پنجاه نفر بپذیریم ماهانه چهار هزار پنجصد نفر افراد مسلح به ضد دولت می شوریدند.

بدینگونه در ده سال اشغال افغانستان بیش از نیم میلیون افراد مسلح برای جنگیدن با اردوی شوروی از اردو فرار و در جهاد مقدس اشتراک می کردند. وامصیبتا که، همه با هم گشته گمنام، معلول و یا معیوب شدند.

جنرال گروموف قوماندان اردوی متجاوز شوروی در افغانستان، درباره فراریان اردوی افغانستان و پیوستن آنان در صفحات جنگ به ضد شوروی ها، به صفحه ۱۳۰ کتاب خویش، تحت عنوان اردوی سرخ می نویسد که:

یکی از چشمه های سرشار رسیدن اسلحه برای شورشیان، پیوستن نظامیان افغان به مخالفین، و گریز سربازان افغانی از قشله های عسکری بود که در نتیجه مجاهدین نه تنها اسلحه سبک، بلکه آشتباره ها، خمپاره اندازها، توپ های سنگین و حتی دستگاه های زره دار بدست می آوردند. ختم

پس این فرزندان دلیر و ناترس اردوی افغانستان با برادران مجاهدشان بودند که گمنام و کفن نشده تا شکست شوروی جنگیدند، و جان دادند.

نه دهشت افکنان تیزاب پاش، که با یک پیراهن و تنبان، از افغانستان به پاکستان فرار کردند، و از معامله با جهاد و آب روی مردم افغانستان میلوئر و زمامدار شده بازگشتند.

با تصادف غیرمنتظره، موقعی که اظهارات جنرال گروموف را می نوشتم ساعت ۴ عصر روز چهارشنبه ۱۵ مارچ ۲۰۱۵ (۱۳ حوت ۱۳۹۳ ش.) بود که:

به خبرهای تلویزیون آریانا در کابل می گفتند که:

امروز یکی از مقامات آمریکائی اعلان کرد که، تنها در سال ۲۰۱۴ در حدود پانزده هزار نفر از اردوی افغانستان فرار کرده اند. از اینکه مسلح بودند یا غیر مسلح، چیزی نگفتند.

ولی در پخش خبرهای مخالفین مسلح دولت، گاه گاهی در تلویزیون های کابل دیده می شود که بعضی از مخالفین با اسلحه خفیف همگونه با عساکر خارجی مسلح اند.

از جانب دیگر، کشتار عساکر خارجی توسط سربازان اردو و پولیس در افغانستان دلالت به آن دارد که فرار انگیزه ملی و وطنی همانند زمان تجاوز شوروی در افغانستان دارد تا تحریک طالبانی و عناصر ارتجاعی.

عجب تر از همه اینکه در گرماگرم فرار انفرادی و یا دسته جمعی افراد مسلح اردو، و پیوستن آنان در صف مبارزین راه حق برای آزادی شان بود که آوازه به دروازه ها افتاد که، یکی از سران تنظیمی های مقیم پشاور، در عین زمانی که با آی اس آی، در اسلام آباد رابطه علنی دارد، مراوده پنهانی با شوروی ها را هم، تا سرحد تجزیه افغانستان به شمال و جنوب (جهت مصالحه با حکومت داکنتر نجیب الله) تجویز کرده به پیش می برند.

تجویزی که عملاً ۹ ولایت شمال هندوکش را (به حیث حکومت موازی با کابل) از پیکر حکومت مرکزی جدا می کرد (تفسیر به صفحات ضمیمه).

بنابر آن پیوندهای روی صحنه تنظیمی ها با پاکستان و رسوایی پشت پرده آنها با شوروی ها و بی بند و باری و تفرقه افکنی آنان در افغانستان باعث می شود.



تا دسته جات کوچکی از مجاهدین، بنام طالبان (پیروان مولوی خالص) که بعد از خروج عساکر شوروی، در پاکستان و گنچ و کنار افغانستان از هم پراکنده شده بودند، با همکاری مردم افغانستان برای نجات کشور، از مصیبت تنظیمی‌ها، بر ضد دولت آنان به شور آیند. نه با تحریک کلیبی و نه با جست و خیز مقصود.

و از آنجائی که دولت تنظیمی، پایگاه مردمی را از دست داده بود، در ظرف چند ماه چنان گریختند که دم شان نه به خار بند شد، و نه هم به خاشه.

ولی دیری نگذشت که طالبان، چون پروگرام درستی برای حکومت داری نداشتند، مرتکب اعمال ناشایسته و نامأنوسی، برای مردم خویش می‌شوند. اعمالی که واقعاً برای مردم مسلمان افغانستان بی سابقه و غیر قابل تحمل بود.

و از جانب دیگر مخالفت طالبان با جامعه جهانی باعث گردید، تا برای سقوط حکومت طالبانی ۴۸ کشور جهان متحداً بر افغانستان حمله ور شوند.

با فراری شدن طالبان و شغالی شدن میدان، دوباره سر و کله تنظیمی‌ها نمودار می‌شود و به اجازه اشغالگران، تکیه بر اریکه قدرت می‌زنند.

اگرچه نظامیان جامعه جهانی در افغانستان برای مشروع شدن به دولت تنظیمی‌ها، زیر عنوان انتخابات، با مصرف بیش از سیصد میلیون دالر، دولت اسلامی را تحت زعامت حامد کرزای به جمهوری اسلامی تغییر نام دادند، ولی باز هم همان آش بود و همان کاسه.

تنها به فرق اینکه قبل از دولت وارد شده (از پاکستان) و حکومت انتخاباتی، مردم افغانستان به حیث سربلندترین و پر آوازه‌ترین مجاهدین، مجاهدینی که ابرقدرت شوروی و کمونیزم جهانی را به زانو در آورده بود، شهرت یافته بود، و در جهان مورد احترام و قدردانی جهانیان قرار داشتند.

اما دولت منتخب و یا به عبارت دیگر تنظیمی‌های (چپ و رو شده) چنان در غرقاب خود پرستی و استفاده جویی فرو رفتند که حتی نیک نامی و غرور آفرینی، مردم غرور آفرین افغانستان را تحت سوال بردند و تصویری را در مطبوعات جهان بوجود آوردند که گویا تا جهان بودست همین فساد اداری بودست و همین سرزمین مواد مخدر، و مردم زن ستیز افغانستان.

دیگر شکست و فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی (در اثر فجایع تنظیمی‌ها) شهکار سیاست خارجی آمریکا پنداشته می‌شد.

نه در اثر مقاومت مردم افغانستان، با دادن دو میلیون شهید و پنج میلیون فراری و داشتن یک میلیون معلول و معیوب برای آزادی کشورشان.

ولی باز هم مردم و باز هم مقاومت. مقاومتی که در تاریخ جنگ های بشر، نه خوانده و نه دیده شده است که: یک کشوری فقیر و جنگزده و کوچک، مورد تجاوز اردوی مرکب از چهل و هشت کشور قدرتمند و پیشرفته جهان، (همراه با ملیشه های جمعیت): قرار گرفته باشد و باز هم مقاومت کند.

و آنهم در حالیکه اردوی جامعه جهانی، قلع و قمع تروریسم و یا به عبارت دیگر اشغال افغانستان را از دو تا شش ماه پی ریزی کرده بودند.

اما مقاومت معجزه آسای آزادی خواهان، آنان را برای ۱۴ سال در جنگ های افغانستان زمین گیر می کند و سپس طوری که در صفحه ۲۱۶ خوانده شد، قوماندان اعلی قوای (به جامعه جهانی، «باتو» برگشت بی نتیجه و بی ثمر اردوی خویش را از افغانستان اعلام می کند.

مقاومت مردم افغانستان در ۱۴ سال جنگ با اردوی جهانی، مورد همان سرزنش و اتهامات (جهت نفی کردن مردم از دفاع از سرزمین شان) قرار می گیرد که در زمان اشغال افغانستان توسط اتحاد جماهیر شوروی قرار می گرفت و آن اینکه:

از روز اشغال افغانستان توسط اردوی سرخ تا زمان خروج، و یا واضح تر، شکست اردوی مذکور، چنین ادعا می شد که جنگ های اطراف افغانستان، نه جنگ مردم افغانستان با شوروی جنگی که گویا، جنگجویان پاکستانی، اعراب، آمریکا و چین آنرا تغذیه می کرد.

به عبارت ساده تر به تعبیر شوروی ها همه آنانی که به ضد شوروی ها در افغانستان می جنگیدند مردمان بیگانه و خصوصاً پاکستانی ها بودند و باقی والسلام.

و حتی زمانی که شوروی حاضر شد تا در ژنوروی میعاد خروج عساکر خویش از افغانستان بحث کند.

برای اثبات ادعایش، نماینده پاکستان را به حیث مخاصم درگیر در جنگ، جهت مذاکره پذیرفت نه نماینده مقاومت مردم افغانستان را.

با تأسف، امروز هم درباره قیام مردم افغانستان درس های دیروز تکرار می شود، به فرق اینکه جوال های دالر مَرچ و نمک موضوع را بیشتر و چشم اهل نظر را چنان کور کرده است.

که هر کسی که برای خروج عساکر خارجی از وطن شان قیام کنند به زعم آنان طالب است و

پاکستانی و بالاخره واجب‌القتل.

و حکومت افغانستان هم بجای اینکه علت جنگ و ناراضی بودن مردم خویش را، با وطنداران خود در میان گذارد، برای گم کردن پل پای آزادیخواهان، بدون تشریفات و در نظر داشت غرور مردم، به جستجوی صلح، کوچه به کوچه به سراغ جنرالان پاکستانی، راهی لاهور و کراچی می‌شوند.

حال آنکه کسانی که الفبای تاریخ افغانستان را خوانده باشند، میدانند که مردم افغانستان با حضور عساکر بیگانه در کشورشان حساسیت دارند و آخرین نفر تا آخرین نفس برای خروج آنها می‌جنگند.

بنابر آن شعاری که: **تا يك متجاوز در کشور بماند خواهیم جنگید.**

باعث شده است تا مردم در سراسر کشور از جنگجویان حمایت کنند، نه به درخواست طالب و نه به اذان ملا و نه هم به شیطنت‌های حکومت پاکستان.

از آنرو به اطمینان کامل می‌شود گفت که مردم افغانستان از آنانی، به رضا و رغبت خویش حمایت نخواهند کرد که بخواهند روش طالبانی را برای حکومت کردن به افغانستان بازگردانند.

زیرا با اینکه دین اسلام در افغانستان ریشه عمیق دارد، اما از نگاه مذهبی مردم افغانستان، آزاداندیش‌ترین مسلمان‌های، کشورهای اسلامی در جهان بوده و هست.

مذهب در افغانستان برخلاف دیگر کشورهای اسلامی دارای سلسله مراتب و مرکزیت واحد نیست، به همین علت رهبران مذهبی قبل از حکومت وارده تنظیمی‌ها در تشکیلات دولتی سر و کله آنها دیده نمی‌شد.

و یقیناً به همین سبب بوده باشد که زمامداران افغانستان هم در طول تاریخ مسلمان شدن کشورشان، نه تنها روحانی و یا عالم دینی نبوده‌اند، بلکه بعضی از آنها سواد کافی هم نداشتند.

بنا بر آن در ظرف ۱۴ سال حضور عساکر جامعه جهانی، برای آبادی افغانستان یا جنگ با مردم، یا اشغال افغانستان، و یا هر نام دیگری که به آن می‌گذارند، بگذارند.

اما، از هیچ کس شنیده نشده است که بر روش حکومت داری طالبان و بازگشت دوباره آنها به قدرت حمایت و پشتیبانی کرده باشد و هکذا، هیچ فردی از افراد شریف و با ناموس افغانستان (بجز آنانی که زیر چتر جامعه جهانی معتاد به دالر شده‌اند) هم، حضور عساکر

خارجی را در افغانستان نه تأیید کرده و نخواهند کرد.

بنا اگر باز هم طبقه منور و دانشمند، بعد از خروج نیروهای ناتو از افغانستان مانند دیگر جنگ‌های افغانان برای آزادی شان، تحت تأثیر عوامل گوناگون (که بد بختانه درین شب و روزها از حد هم فزون شده است) جهت تشکیل حکومت ملی با هم متحد نشوند، خواسته و یا ناخواسته در آینده باز هم مردم افغانستان اسیر کشورهای شوند که بر خروج آنها قیام کرده بودند.

زیرا در صورتیکه آزادی خواهان جنگ‌جو و یا به نرخ امروز طالبان پاکستانی غالب شوند، که بی‌گمان با این بی‌بند و باری‌ها (یک مملکت و دوسلطان) غالب هم میشوند.

آنگاه چه؟

یک حکومت تحت الحمایه و در نهایت تجزیه افغانستان و باز ما خواهیم ماند و نفرین بر همه چیز و همه کس، به غیر از خود.

حال آنکه پاکستانی‌هاییکه ما را ازان می‌ترسانند، هزار بار بیشتر از ما شکننده‌تر و درمانده‌تر اند. زیرا پاکستان کمترین نفوذی در پایگاه طالبان افغانی در وزیرستان آزاد، باجور و اکثر مناطق پشتون و بلوچ نشین ماورای خط دیورند ندارند.

چنانچه با وجودیکه درین چند سال اخیر بیشتر از صد هزار نفر از اهالی باجور و وزیرستان و بلوچ‌ها را، حکومت پاکستان کشتند و بیش از سه ملیون ساکنین مناطق مذکور را فراری کردند ولی باز هم جنگ و ناامنی در مناطق گفته شده (با حضور داشت دوصد هزار عسکر مسلح پاکستانی برای کنترل مناطق مذکور) با پاکستانی‌ها روز به روز کسب و خامت کرده میرود. و در واقع اگر حکومت نظامی از مناطق مذکور بر داشته شود، حاکمیت پاکستان دران مناطق؟؟

از آنرو پاکستانی‌ها از روزگاری که پا به عرصه وجود گذاشته‌اند تا به امروز، از سیاست فتنه‌گری برای عقب‌نگه داشتن افغانستان از هر فرصتی که پیش آمده است از کذب و ریا استفاده کرده و باز هم استفاده خواهد کرد.

زیرا رهبران پاکستان به این تصور بوده و هستند که مخالفت پشتون‌ها و بلوچ‌های ماورای خط

دیورند با حکومت پاکستان از اثر تحریکات حکومت افغانستان است، نه خواست واقعی پشتون‌ها و بلوچ‌های ماورای خط دیورند برای آزادی.

یگانه زمامدار پاکستان که به گنه موضوع پی برده و معتقد شده بود که معضله پاکستان با پشتون ها و بلوچ ها بدون همکاری و روابط نیک با افغانستان حل ناشدنیست، بوتو صد اعظم پاکستان بود.

ملاقات بوتو صد اعظم پاکستان با محمد داود ریس جمهور افغانستان صفحه ۸۷ همین اثر. متأسفانه روش ریا کارانه زمامداران موجود در پاکستان با افغانستان، نمایانگر آن است که بر عکس مذاکرات و نظریات بوتو، برای آرامش و پیشرفت افغانستان صادقانه همکاری نمی کند و نه هم از زمامداران پاکستانی انتظار صداقت و دوستی داشت. مگر اینکه موضوع مخالفت پاکستان با خواست پشتون ها و بلوچ های ماورای خط دیورند، به صورت معقولی حل شود.

ناگفته نماند که حمایت از حضور عساکر خارجی در افغانستان، دوام جنگ و تحریک مردم برای بقای جنگ خواهد بود. برای ختم جنگ بایستی اصل علت جنگ بر طرف شود، نه آویزان شدن به دم معلول آن.

و در ضمن بایستی بخاطر داشت که، نبود عساکر خارجی در افغانستان، سقوط بلا درنگ رهبران جمعیت اسلامی را در بر خواهد داشت و احتمالاً آنها به آسانی به خروج عساکر خارجی تن در ندهند و ایجاد درد سر کنند.

به امید آنکه مردم افغانستان روزی بتواند به جای اینکه به کوه و دشت، به سراغ طالبان پاکستانی سر و سر گردان باشند.

تنظیمی های شناخته شده و ثبت شده دفتر «آی اس آی» پاکستان را که همین اکنون تقریباً همه با هم صد نفر) مردم افغانستان را به گروگان گرفته اند، سرنگون نمایند.

و بجای تعویض نام های تاریخی کشور بنام این چپاولگران، مجسمه مجاهد گمنام را بر صخره یکی از بالا ترین قله های هندوکش بتراشند.


بر می گردیم به دنباله سطر ۹ صفحه ۲۰۶ و سقوط دولت جمهوری:

مصیبت هفت ثور: از روز تاسیس تا ختم دولت ریاست جمهوری، پنج بار برای سقوط دولت مذکور (طرفداران بازگشت سلطنت) کودتا و دوبار در نقاط مختلف افغانستان ایجاد اغتشاش کردند که از جانب جمهوری خواهان با همکاری مردم، چهار کودتا و شورشیان مذکور، قبل از اینکه شروع به اقدامات عملی کرده و یا اوویلا براه انداخته باشند، دستگیر

و به محاکمه عسکری سپرده می شدند.

و از آنجائی که مرتکبین کودتاهای گفته شده، اکثراً افکار واپسگرایانه داشتند، و سر کلاوه آنها، به احزاب اسلامی و استخبارات پاکستان گره خورده می بود، آنان را کودتای «سیا» می خواندند و استخبارات دولتی هم سر و سرگردان واپسگرایان «سیا» را تعقیب می کردند تا دوباره برای کودتا کردن قد بلندک نکنند. بی خبر از اینکه با لباس سرخ هم می شود کار «سیا» کرد.

بنا بر آن کودتای پنجم را با چنان مهارتی سرخ ساختند که از روز اول اقدام به آن تا آخرین روزهای حکومتداری خلق و پرچم از در و دیوارش خون می چکید.

شهادت محمد داود اولین رئیس جمهور افغانستان  ناشایسته ترین اقدامی بود که کودتای منحوس پنجم را به آن آغاز کردند.

اما با مرور زمان با اینکه لته های سرخ فرسوده شده، و از هم فرو می پاشند، باز هم کودتای سرخ بجای اینکه لخت گردد، پوشیده در خاکستر سرخی ها سیا می شود.

سیا بودن کودتاها مرا به یاد گفته های منوچهر تفضلی سفیر کبیر ایران در کابل می اندازد که دو هفته بعد از سقوط سلطنت و تأسیس جمهوریت در قصر صدارت، برایم گفته بود:

«تأسیس جمهوریت و استقبال گرم مردم افغانستان را به مناسبت این رستاخیز ملی به شما تبریک می گویم.»

او گفت: «سرور و پایکوبی مردم شما به استقبال از جمهوریت مرا به یاد روزهایی می اندازد که در وطن ما داکتر محمد مصدق، شاه ایران را خلع و از ایران بیرونش کرد و با استقبال گرم و بی نظیر مردم ما، همانند کشور شما روبرو گردید.»

«اما دو سه ماه از خروج شاه از ایران نگذشته بود که با کمک CIA در ایران کودتا شد.»

«مصدق دستگیر و صدها و حتی می شود گفت: هزاران نفر از طرفداران داکتر محمد مصدق را به جرم خیانت به شاه کشتند و داکتر محمد مصدق در بدترین شرایط به حبس خانگی بسر می بُرد. بناءً مردم ایران در فرار و باز هم به دوباره بازگشت شاه بهای سنگینی را پرداختند.

آیا حامیان خارجی سلطنت، به سرنگونی نظام شاهی توسط رفقای شما، نظر نامساعد نخواهند داشت؟ اگر چنین باشد که واقعاً هم هست می ترسم افغانستان بهای، بارها سنگین تر از ایران را برای بازگشت شاه بپردازند.»

پیش گویی های تفضلی و یا آگاه بودنش از فعالیت های تخریبی ضد جمهوریت در افغانستان

نشان داد که مردم افغانستان نسبت به ایرانی ها مصیبت بارترین حوادث روزگار را برای بازگشت شاه متحمل شدند .

اما برعکس ایرانی ها، مردم افغانستان که از کارنامه های رهبران وارده از ماسکو و اسلام آباد دلسرد شده بودند .

از محمدظاهرشاه هم که باتخت روان ناتو جهت سلطنت کردن به افغانستان آورده شده بود استقبال نکردند .

با آنهم لویه جرگه برای اینکه زحمات طرفداران شاه (کارمندان ناتو) به هدر نرفته باشد ، بدون اینکه نظام جمهوری برهم خورده باشد، به وی لقب بابای ملت عظامیکنند و از اوشان مانند یک سلطان در حرمسرای سلطنتی مهمانداری میکردند .

از سلطان و سرگرمی هایش که بگذریم ، ما میمانیم وقصه خود ما .  
روزی درمجلس وزراء در سال (۱۳۵۵) شمسی پهلوی محمد داود رئیس دولت نشسته بودم که وزیر اطلاعات خبری را به مجلس وزرا قرائت کرد که :  
« امروز دریک کودتای خونین دربنگله دیش ، مجیب الرحمن رئیس جمهور آن کشور با اکثر اعضای خانواده اش شهید شدند » .

به محمد داود گفتم : « سبحان الله ! چه مصیبتی عظیمی » .  
فرمود : من از خداوند بزرگ شهادتی را میخواهم که برای حفظ حاکمیت ملی کشورم باشد .

از تصادف روزگار بود یا قبول التجا ، زیرا محمد داود در همان اطاقی که از پیشگاه خداوند بی نیاز ، مرگی رابه دفاع از وطنش نیازمند شده بود با خانواده اش به شهادت میرسند .

دوم

خطاب به مردم

## خطاب به مردم

خطاب به مردم یا بیانیه شامگاه اول سنبله ۱۳۵۲ هـ. ش. محمد داود رئیس دولت جمهوری به مناسبت تجلیل از استقلال افغانستان، از وحدت و هم بستگی و روش اقتصادی کشورهای جهان سوم الهام گرفته بود، نه از حدس و گمان های سر کوچه و بازار.

چنانچه؛ بعد از جنگ جهانی دوم نهضت های آزادی بخش، در سراسر کشورهای زیر سلطه استعمار مانند آتشی از زیر خاکستر، زبانه می کشد و به طوفان عظیمی ضد استعمار برای آزادی مبدل می گردد و هر ماه و سال جهانیان گواه آزادی کشوری به دنبال کشور دیگری می شدند.

هم زمان با آن چهره استعمار که با چهره بدل کردن دو قطبی شده بود، برای بلعیدن کشورهای پر منفعت از دست رفته، دامی مفکوره وی همواره می نمودند و جهان را بین خویش برادرانه، اما یکی کم و دیگری بیشترک، زیر عنوان شیفته گان کمونیزم و یا دلباخته گان سرمایه داری فریفته و آماده به بلعیدن می کردند.

به طرف دیگر کشورهایائی که سال ها در دام تزویر آنان شیره کشی و استثمار شده بودند و تازه در زیر پرچم آزادی قد راست و نفس تازه می کردند.

از برای اینکه اعتبار آبروی بدست آورده را از دست نداده باشند و از یکه ماندن و تنها بودن دوباره به دام استعمارگران نیفتند، دست وحدت و هم بسته گی به سوی هم دراز می کنند و تهداب دنیای سوم یا کشورهای بیطرف را می گذارند.

اکثراً کشورهای بیطرف به استثنای افغانستان مستعمرات تازه به استقلال رسیده بودند. بناءً هدف یا خط مشی کشورهای بیطرف برای مستقل ماندن و بی طرف بودن آن بود تا در دسته بندی های نظامی ابر قدرت ها (غربی ها و شرقی ها) بهیچ شکل از اشکال سهم نشوند و از پیروی مفکوره وی آنان جداً به پرهیزند و سیاستی را در ساحه بین المللی اتخاذ نمایند که حاکمیت و منافع ملی آنان را در برداشته باشد تا منافع ابر قدرت ها را. ولی با آنهم بیطرفی معنا و مفهوم بی تفاوتی و قطع مراوده با ابر قدرت ها را نداشت بلکه هر کدام بزعم



خود می‌خواستند تا با حفظ موقف سیاسی و استقلال کشور خویش نزدیک‌ترین مرآده با ابرقدرت‌ها را حفظ نمایند تا از کمک‌های بدون قید و شرط اقتصادی و فهم و درایت متخصصین آنان در آبادی کشورهایشان استفاده کنند. زیرا کشورهای جهان سوم کشورهای عقب مانده و تازه رو به انکشاف بودند و بسا نکات مفید و ارزنده را می‌شد از نظام سرمایه‌داری و یا سوسیالیزم سرمشق قرار داد.

با استفاده از چنان روشی زمامداران جهان سوم اقتصاد مختلط و سیستم پلان گذاری را در کشورهای خویش طرح و عملی می‌کردند. حکومت افغانستان هم در جمع کشورهای بود که پلان گذاری و تطبیق آنرا در همان سال‌های تأسیس نظام بی‌طرف‌ها خط‌مشی حکومت خویش قرار می‌دهند.

بنابر آن بیش از همه آنچه محتوای خطاب به مردم را تشکیل می‌داد (نتیجه‌گیری از پلان پنج ساله اول و دوم و دو پلان دیگر اقتصادی افغانستان با در نظر داشت نکات مثبت و منفی آن در بیست سال اخیر ۳۲ تا ۱۳۵۲ ه.ش.) بود، زیرا کشور ما جمع کشورهای رو به انکشاف به این مقکوره و نتیجه رسیده بودند تا از سرمایه‌داری و سوسیالیزم به تدریج چیزهای برچینند که به کشورهای رو به انکشاف قابل تطبیق و به مردم‌شان قابل قبول باشند. بنام هدف اصلی و اساسی از طرح و پی‌ریزی خطاب به مردم این بود تا ترکیبی از اقتصاد مختلف و رهبری شده به پیشگاه مردم افغانستان ارائه شود که نه شباهت به سوسیالیزم شوروی داشته باشد و نه هم ردیف سرمایه‌داری آمریکا باشد.

از آنرو سعی به عمل آمده بود تا از سوسیالیزم و سرمایه‌داری و تجارب کشورهای رو به انکشاف، در ترویج پلان‌های اقتصادی در کشور ما چیزهایی برگزیده شوند که نه به عنعنه ملی و نه به معتقدات دینی مردم ما تضاد داشته باشد و نه هم تقلید کورکورانه محسوب شوند.

یعنی باز هم يك اقتصاد رهبری و پلان شده.

به راه انداختن روش پلان گذاری در افغانستان که قسمت عمده و قابل تطبیق خطاب به مردم از آن اقتباس شده است. ۱۸ سال قبل از جمع‌بندی و پخش خطاب به مردم و ده سال پیش از تولد ح.د.خ. در افغانستان عملاً پیاده شده بود.

اما با همه وضاحت و صراحت باز هم مخالفین جمهوری در کنار اینکه جمهوری خواهان را نفی شخصیت می‌کردند. نفی دانش هم کرده باشند تدوین خطاب به مردم را هم به ح.د.خ.

نسبت می دادند تا به دانشمندان جمهوری.  
بنابر آن بارها خطاب به مردم را تکرار و باز تکرار مرور می کردم تا نکته در آن دریابم که در پلان های پنج ساله از آن بحث نشده باشد و یا لاقلاً در پیش بینی های انکشافی برای کشور فراموش شده باشد. متأسفانه در دریافت آن موفق نشدم.  
اما برای تجسس دیگران اینک شما و بیانیۀ خطاب به مردم افغانستان.

بسم الله الرحمن الرحيم

هموطنان عزیز، نجیب و قدرشناس افغانستان

به مناسبت این رستاخیز ملی و تحول شگفت انگیز سیاسی که در وطن عزیز ما افغانستان رخ داده است، باز هم مراتب تبریکات صمیمانه خود و رفقای قهرمان خویش را که به تاسی از اراده بالقوه مردم افغانستان جانبازانه به امر عظیم تاریخی ملی اقدام نمودند و سنگ تهداب اولین جمهوریت افغانستان را گذاشتند به همه مردم نجیب و زحمتکش کشور به خصوص به اردوی فداکار و جوان افغانستان تقدیم می دارم.

همچنان از پشتیبانی پر شور و شوق مردم افغانستان که از روز اول تأسیس رژیم جمهوری در وطن ابراز داشته اند اظهار سپاسگزاری و تشکر می کنم.

هموطنان گرامی؛

می دانند که تاریخ استرداد استقلال افغانستان در حقیقت ۶ جوزا است، اما از سالیان دراز معمول بر این شد که یاد و بود آن روز مقدس ملی در اول سنبله تجلیل گردد. امسال هم به پیروی از تعامل گذشته خود را وجداناً مکلف می دانم تا تبریکات خود و رفقای خود را به مناسبت این روز فرخند به همه هموطنان گرامی تقدیم کنم.

هموطنان گرامی، خواهران و برادران عزیز؛

ما مطابق به شرایط و قانون تکامل جامعه علما و عملاً برحسب پلان و به یاری خداوند بزرگ و همکاری مردم خویش قدم به قدم برای اجرای تحولات بنیادی در حیات اقتصادی، اجتماعی و سیاسی جامعه اقدام خواهیم کرد. این وعده ای است که در روز اول اعلامیه جمهوریت برای مردم افغانستان داده شده بود. امیدوارم که به یاری خدای توانا، من و رفقایم تا آخرین رمق حیات به ایفای این وعده، صادق و وفادار خواهیم بود.

ما طوری که در بیانیهٔ صبح ۲۶ سرطان اعلام داشتیم برای سعادت آیندهٔ وطن، بیرق جمهوریت و دیموکراسی واقعی و معقول را که اساس آن بر خدمت و رأی اکثریت مردم افغانستان برقرار باشد، برافراشتیم و در راه تأمین حقوق کامل مردم و اعتراف کامل به اصل حاکمیت ملی به لطف خداوند بزرگ گام اول (تأسیس جمهوریت) برداشته شد. و اکنون در مرحله ای قرار داریم که سئوال های زیر مطرح است:

چه کرده می توانیم؟

از کجا باید شروع کرد؟

به کدام جهت باید رفت؟

برای جواب دادن به این پرسش ها، باید قبل از همه اعلام داشت که در اوضاع و احوال کنونی وظیفهٔ عمده و مبرم و ضروری دولت جمهوری جوان افغانستان تحکیم پایه های رژیم جمهوری، تأمین کامل امنیت، مصونیت و رعایت قانون در کشور است، تا شرایط سالم و مطمئن دموکراتیک برای مردم سراسر افغانستان بدون تبعیض و امتیاز آماده گردد.

بنابراین به آیندهٔ قریب هیئت به غرض مطالعه و تدوین قانون اساسی جمهوریت تعیین، تا پس از طی مراحل قانونی و تصویب آن از طرف لویه جرگه افغانستان به مرحله انفاذ برآید تا دیموکراسی واقعی ملی تحقق یابد.

دولت جمهوری افغانستان خواهان تحول عمیق و اساسی در نظام اجتماعی کشور است و با در نظر داشت ایفای وظایف متذکره، به موازات آن در اجرای وظایف ذیل مجدداً سعی خواهد کرد.

#### ۱ - اصلاحات سیاسی:

با از بین رفتن رژیم گذشته، اکنون امکانات آن بوجود آمده است که کلیهٔ قوای دولتی باید به دست مردم و استقرار حاکمیت ملی در وجود جمهوری خواهان افغانستان متمرکز گردد. حاکمیت ملی:

خوشبختانه جمهوریت جوان از پشتیبانی صمیمانهٔ اکثریت مردم افغانستان برخوردار است و از منافع اوشان نمایندگی می کند. در آینده به اساس قانون اساسی جمهوریت که نافذ می گردد، تجدید انتخاب هیئت دولت جمهوری و تفکیک قوای دولت به اساس تساوی حقوق و اشتراک قانونی مردم افغانستان صورت خواهد گرفت.

دولت جمهوری به منظور دفاع از تمامیت ارضی و استقلال وطن ما افغانستان، حاکمیت ملی،

که از وظایف مقدّس آن است، با در نظر داشت موازنه قوا در این منطقه دنیا، قوای مسلح و قدرت دفاعی کشور را تقویه خواهد نمود.

اردوی افغانستان دیگر یک اردوی جمهوری است.

دولت جمهوری دستگاه اداری دولت را از لحاظ کارمندان، شیوه‌های کار، سادگی و سرعت عمل و دستگاه اداری تصفیه و اصلاح خواهد کرد و آنرا سر از نو، حتی المقدور تشکیل و تکامل خواهد داد.

دولت جمهوری که بر اساس منافع مردم و در نتیجه فداکاری فرزندان وطن پرست افغانستان بوجود آمده است، بسط و توسعه حقوق آزادی‌های دموکراتیک را در وجود قانون اساسی جمهوریت و دیگر قوانین متمم آن بخاطر ترقی و تکامل جامعه، استحکام نظام جدید، پیشرفت مادی و معنوی مردم لازم می‌شمارد.

دولت جمهوری افغانستان برای تأمین آزادی‌های مردم در چوکات منافع ملی و مصالح رژیم جمهوری از همین اکنون به اقدامات مقتضی متوسل خواهد شد.

مسئله ملی:

افغانستان کشوری است که در آن اقوام برادر مختلف زندگی دارند و رشته‌های مختلفی خصوصاً دین مقدس اسلام، ساکنین افغانستان را بهم پیوند داده‌اند که در تاریخ طولانی کشور سرنوشت مشترک داشته و در راه استقلال و آزادی کشور متحدانه مبارزه کرده‌اند و در ایجاد فرهنگ مشترک ملی با هم همکاری نموده‌اند.

لهذا دولت جمهوری برای ایجاد یک اتحاد واقعی مادی و معنوی بین مردم افغانستان براساس برابری، برادری و تساوی حقوق سعی می‌نماید تا انواع و اشکال تبعیض را به اتکاء خداوند بزرگ ریشه کن سازد.

۲ - اصلاحات اقتصادی:

افغانستان از لحاظ اقتصادی کشوری است در حال رشد، و رفع این عقب‌ماندگی مستلزم آنست که گام‌های سریع و وسیعی در این زمینه برداشته شود و تحولات بنیادی در این مورد اجرا گردد و یک اقتصاد ملی، مستقل و مترقی، هماهنگ و براساس پلان و بر پایه ساینس و تکنولوژی معاصر ایجاد شود.

توسعه صنایع:

دولت جمهوری افغانستان ایجاد صنایع سنگین از قبیل صنایع استخراج معادن، ایجاد صنایع

فلزکاری و ماشین سازی، صنایع کیمیاوی و برق را که ضامن پیشرفت سریع اقتصاد و تحکیم استقلال کشور است، حائز اهمیت بزرگ می شمارد و در تحت سکتور اقتصاد دولتی (در حال حاضر) اقدامات جدی را در زمینه مرعی خواهد داشت. استفاده از معادن آهن حاجی گگ به منظور ایجاد کارخانه ذوب آهن و صنعتی ساختن کشور آرزوی همه ما است.

دولت جمهوری سرمایه گذاری خصوصی و تشبثات خصوصی در رشته صنایع کوچک و متوسط و صنایع دستی را تشویق، حمایه و کنترل خواهد کرد و همکاری های لازم را بین سرمایه های دولتی و خصوصی به منظور، ترقی هماهنگی و رشد متعادل اقتصاد ملی بصورت مختلف بوجود خواهد آورد.

دولت جمهوری حمایت از صنایع ملی، صنایع دستی و هنرهای ملی را وظیفه جدی خود می شمارد و سیاست حمایتی را از صنایع و تجارت داخلی در برابر رقابت اموال و سرمایه های خارجی در پیش خواهد گرفت.

#### تجارت:

دولت جمهوری تجارت خارجی کشور را (در حال حاضر) به اساس یک تجارت رهنمایی شده بر روی منافع ملی رهبری خواهد کرد.

#### در ساحه پولی و مالی:

دولت جمهوری اسعار خارجی را در کشور حتی المقدور کنترل جدی خواهد کرد. دولت از دوران پول در بازار سیاه سر سود فاحش جلوگیری بعمل خواهد آورد. دولت جمهوری افغانستان سیستم مالیاتی کشور را بر اساس رجحان دادن مالیات مستقیم بر غیر مستقیم اصلاح خواهد کرد.

#### زراعت:

دولت جمهوری افغانستان اصلاحات و توزیع اراضی را برای منافع اکثریت مردم افغانستان (دهاقین) یکی از اقدامات عمده در پروگرام اصلاحات بنیادی خویش در نظر خواهد گرفت.

کوپراتیف ها و شرکت های تعاونی زراعتی تولید و مصرف با اشتراک اکثریت زارعین و به نفع آنان بوسیله دولت جمهوری تأسیس خواهد شد.

دولت اراضی بایر را در صورتیکه امکان آن موجود باشد آباد و شبکه های آبیاری را توسعه داده و میان دهاقین مستحق توزیع خواهند کرد. و هم چنان دولت تدابیر علمی را برای بسط

و توسعه تریه حیوانات اتخاذ خواهد کرد.

**ساختمان، مواصلات و حمل و نقل:**

دولت جمهوری ساختمان های عامه را مطابق به مقتضیات و شرایط عصر بوجود خواهد آورد. فعالیت های خانه سازی را تسریع و به مستحقین آن قرار مقررات توزیع خواهد کرد. دولت امور شهرسازی را در کشور اصلاح و به خصوص پلان بیست و پنج ساله تجدید ساختمان شهر کابل را تطبیق خواهد کرد. دولت شبکه مواصلاتی و مراکز عمده اقتصادی کشور را بوسیله راه های اساسی موثر رو با هم وصل، و امکان تأسیس شبکه ای راه آهن کشور را مطالعه خواهد کرد.

دولت جمهوری به منظور تسریع حمل و نقل و تأمین رفاه مردم وسایل ترانسپورتنی عامه و در درجه اول بس های شهری را برای سهولت بیشتر مردم در نظر دارد.

**۴ - اصلاحات اجتماعی:**

در وضع کنونی کشور ما اکثریت مطلق مردم از حقوق و نعمات مادی و معنوی محروم اند و از لحاظ اجتماعی در شرایط دشواری بسر می برند. این وضع رقت بار به هیچ وجه متناسب با مدنیت معاصر و در خور مردم نجیب و مستعد افغان نیست. لهذا دولت جمهوری افغانستان پروگرام اصلاحات اجتماعی ذل را در نظر دارد.

**بهبود شرایط کار:**

دولت جمهوری برای بهبود شرایط کار و معیشت مأموریت و مستخدمین دولتی اقدامات مقتضی را بعمل خواهد آورد.

ارتقاء به مقامات دولتی را بر اساس شایسته گی، تقوا، سوابق خدمت، روحیه وطن پرستی و عشق به خدمت در راه اعتلا و ترقی وطن در نظر خواهد گرفت.

دولت در جمله نخستین اقدامات خویش حداقل دستمزد کارگران را متناسب به مخارج زندگی و احتیاجات ضروری مادی و معنوی ایشان، و ساعات کار کارگران را تعیین خواهد کرد و اصل مزد مساوی در برابر کار مساوی را برقرار خواهد ساخت.

دولت جمهوری بیمه های اجتماعی را برای یکارگران و سایر زحمت کشان شهر و ده نظر به وضع و بنیه مالی خویش تأسیس خواهد کرد و نیز بهبود وضع بلدیها را جزء اقدامات خویش به غرض بهبود شرایط زندگی مردم در نظر خواهد گرفت و در تمییت کرایه خانه ها، مؤسسات و دکاکین جداً اقدام خواهد کرد.

### ترقی عمومی:

دولت جمهوری افغانستان بر پروگرام‌های معارف تجدیدنظر نموده و آنها را اصلاح خواهد کرد. برای امحای بیسوادی عمومی و ایجاد تحول فرهنگی در مملکت بر اساس فرهنگ ملی و مترقی مبارزه خواهد نمود، و نسل جوان را با تقوا و با روحیه وطن پرستی و خدمت به مردم پرورش خواهد داد.

دولت تعلیمات ابتدایی و عمومی و مجانی را برای تمام کودکان اعم از دختر و پسر از طریق بسط و توسعه مکاتب دولتی تأمین خواهد کرد. همچنان زمینه تعلیمات متوسط و عالی را به منظور پرورش کادر علمی آماده خواهد ساخت.

دولت جمهوری برای بسط و توسعه مطبوعات و انتشارات دموکراتیک بمنظور بیداری مردم کمک مؤثر خواهد کرد و هنرهای ملی تیاتر و سینما و رادیو را تقویه و توسعه خواهد بخشید و هم‌چنان برای ایجاد شبکه تلویزیون در مملکت اقدام خواهد کرد.

دولت به منظور تحقیقات علمی و تاریخی دربارهٔ مدنیت گذشتهٔ مملکت برای حفظ آثار باستانی و تحقیقات باستان‌شناسی و تأسیس موزیم‌های ملی اقدام لازم را مرعی خواهد داشت.

دولت در ایجاد کتابخانه‌ها به سوبه‌های مختلف در نقاط مختلف کشور سعی بعمل خواهد آورد.

دولت جمهوری طب معالجوی و شفاخانه‌های دولتی را بسط و توسعه خواهد داد تا زمینهٔ تداوی و معالجه برای عموم اهالی کشور حتی المقدور فراهم گردد. مخصوصاً طب و قایوی را توسعه خواهد بخشید و برای جلوگیری از بیماری‌های ساری و وسایل و تجهیزات لازم را فراهم خواهد کرد.

دولت نظر به ایجاب وضع مالی مملکت زایشگاه‌ها، شیرخوارگاه‌ها و کودکستان‌ها را به منظور حمایت مادزان و کودکان و رشد سالم و تربیت نسل جدید ایجاد خواهد کرد.

دولت برای ایجاد شرایط لازم جهت تأمین و تساوی حقوق زنان با مردان افغان در کلیهٔ شئون حیات اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی اقدام خواهد نمود.

دولت شرایط لازم را حتی المقدور جهت مسکون شدن کوچی‌ها و هم‌چنان توزیع املاک دولتی را برای مردمان بی‌زمین فراهم خواهد آورد و آثار حیات بدوی کوچی و عشیره‌ای را به لطف خدا از بین خواهد برد.

## هم وطنان عزیز:

مسلم است که ترقی اقتصادی و اجتماعی و تحول فرهنگی و اجرای ریفورم‌های بنیادی به دیموکراسی واقعی ارتباط نزدیک دارد؛ زیرا در وضع سیر تکاملی منطقه و جهان تحولات عظیم اجتماعی و سیاسی به وقوع پیوسته است.

جنبش‌های ملی و اجتماعی بطور روزافزون اوج می‌گیرد. نیروهای صلح دوست و آزادیخواه در برابر جنگ و تجاوز برتری کسب می‌نمایند. سیاست صلح و همزیستی مسالمت‌آمیز روز به روز در جهان طرفدار بیشتر پیدا می‌کند.

دولت جمهوری جوان افغانستان با در نظر داشت تحولات جهان و به تاسی از سیاست داخلی مترقی خویش مسایل آتی را در سیاست خارجی خود در نظر می‌گیرد.

دولت جمهوری افغانستان در حالیکه به معاهدات عادلانه بین المللی خود وفادار می‌باشد معتقد است که با کمک کشورهای عضو سازمان ملل و به اتفاق سایر کشورهای صلح دوست جهان می‌تواند در امر تأمین صلح و امنیت، دفع تشنجات بین المللی و موفقیت دیانت سهم بگیرد.

دولت جمهوری افغانستان معتقد است که باید به سیاست استعمار و نژادپرستانه خاتمه داده شود. اصل حق تعیین سرنوشت ملل تحقق یابد. آثار تجاوز اسرائیل به کشورهای عربی از میان برده شود و حقوق ملی مردمان فلسطین احیا گردد. سیاست همزیستی مسالمت‌آمیز میان کشورهای پیرو نظام‌های اجتماعی مختلف بطور دوام دار تعقیب گردد و به سیاست تجاوز و جنگ خاتمه داده شود و از توسل به قوه در زمینه حل مسائل مورد اختلاف اجتناب به عمل آید.

بخاطر اعتقاد به این هدف‌ها دولت جمهوری افغانستان بر اساس سیاست مستقل صلح جویانه، بیطرفی مثبت و فعال و عدم شرکت در پیمان‌های نظامی، احترام به منشور ملل متحد، پشتیبانی از نهضت آزادی خواهی، دوستی و همکاری و تحکیم روابط حسنه با تمام کشورهای صلح دوست جهان می‌خواهند تا بسط و توسعه روابط همکاری اقتصادی فنی و فرهنگی با این کشورها بر مبنای منافع متقابل ملی استوار باشد.

دولت جمهوری افغانستان به پیروی از اراده مردم خود، به تأیید اعلامیه جمهوری (صبح ۲۶ سرطان) به صراحت و صداقت اعلام می‌دارد که:

ماهیت سیاست داخلی و خارجی افغانستان را اصل صلح و عدالت، آزادی ملی، حاکمیت



ملی و استقلال ملی تشکیل می‌دهد. بنابراین زیستن در صلح و تقویه علایق دوستانه به اساس اقدام متقابل با همه مردم و ملل دنیا یکی از آرزوهای قلبی ما است. به حکم اصل همجواری خاطر نشان می‌سازیم که روابط همسایگی نیک و دوستی ما با اتحاد جماهیر شوروی خلل ناپذیر است.

با همسایه دیگر خود جمهوریت مردم چین مناسبات دوستانه و صمیمانه داریم و آرزو مندیم این دوستی باز هم گسترش یابد. روابط ما با برادران ایرانی ما همیشه دوستانه بوده و امیدواریم این روابط دوستانه بیشتر تحکیم گردد.

در مورد مناسبات با پاکستان باید گفت که متأسفانه این یگانه کشوری است که روی مسئله ملی پشتونستان و حقوق حقه برادران پشتون و بلوچ خود با آن اختلاف نظر داریم. دولت جمهوری افغانستان با حوصله و خونسردی کامل در راه پیدا کردن راه حل مسالمت آمیز و شرافتمندانه مسئله پشونستان مجدداً سعی خواهد کرد.

ما عقیده داریم مناسبات افغانستان با منافع دو کشور و با منافع ترقی و تحکیم صلح در منطقه مطابقت دارد. امیدواریم سرانجام به این امر توفیق خواهیم یافت.

پیوندهای معنوی فراوان ما را با کشورهای ملی و مترقی عربی وابسته می‌سازد.

ما با کشورهای غیرمنسلک جهان سوم بخاطر تأمین صلح و مبارزه علیه استعمار بهر شکلی که باشد و تبعیض نژادی همکاری نزدیک خواهیم داشت.

رشته‌های محکم و وجوه مشترک قابل توجه، دوستی ما را با مردم بنگله دیش تأمین کرده است. زیرا دولت جمهوری، خواهان صلح دائمی در نیم قاره می‌باشد.

در این موقع بی‌مورد نخواهد بود تا از تمام مؤسسات بین‌المللی، همه ممالک دوست مخصوصاً اتحاد جماهیر شوروی، ممالک متحده آمریکا، جمهوریت فدرال آلمان، جمهوریت مردم چین و هم تمام ممالک دوستی که در راه انکشاف و پیشرفت وطن ما سهم گرفته‌اند، قدردانی نموده و از صمیم قلب از طرف دولت و مردم افغانستان اظهار تشکر نمایم.

#### هموطنان عزیز:

اجازه می‌خواهم تا به صراحت که خاصه ما افغان‌ها است در روشنی ترقیخواهانه اسلامی و مطابق با ایجابات عصر و زمان اعلام داریم که دولت جمهوری جوان افغانستان در راه اصلاحات بنیادی بدون شتاب قدیم به قدم و به یاری خداوند بزرگ بدون لغزش به جانب

افراط و تفریط شجاعانه به پیش خواهد رفت. ما مستشعریم که وظیفه اساسی دولت جمهوری افغانستان در این مرحله تاریخی عبارت از:

پایان بخشیدن به نابرابری های اجتماعی، فقر و عقب ماندگی، که در طول قرون متمادی دامنگیر کشور ما است، تحکیم استقلال سیاسی و نیل به استقلال اقتصادی می باشد. دولت جمهوری هرگاه در مرحله مبارزه بخاطر ترقی اجتماعی و ایجاد یک اقتصاد محکم ملی وارد نگردد، استقلال سیاسی کشور و حاکمیت ملی مردم ما به مخاطره می افتد بخاطر ایجاد یک اقتصاد ملی متکی به ساینس و تکنولوژی معاصر ارتقای سطح زندگی مردم ما لازم است که ریزوم های عمیق و بنیادی، اقتصادی و اجتماعی اجرا گردد.

سکتور دولتی تحکیم و تکامل یافته کشور را قادر خواهد ساخت که استقلال ملی خویش را تحکیم نماید و با اطمینان به یاری خداوند بزرگ در شاهراه ترقی اقتصادی و اجتماعی گام نهد.

**هموطنان عزیز:**

ایفای وظایف عظیم ملی ایجاب می کند که در این مرحله خطیر و حساس تاریخی تمام نیروهای ملی و مترقی و تمام طبقات وطن پرست کشور در یک جبهه وسیع تحت لوای جمهوری جوان کشور متحد گردند تا به فضل خداوند جهت اصلاحات بنیادی و ایجاد یک افغانستان نوین، مقتدر و مترقی با شور و شوق وطن پرستانه با شجاعت و اطمینان به آینده با سرود انقلاب جمهوری جوان افغانستان به توکل خالق بی نیاز پیش روند.

مذهب زنده دلان خواب پریشانی نیست از همین خاک جهان دگری ساختن است

زنده و جاوید باد افغانستان. سر بلند باد مردم افغانستان. برافراشته باد بیرق جمهوری

و من الله توفیق

حکومت جمهوری افغانستان از همان روزهای اول تأسیس، برای انکشاف همه جانبه کشور در تلاش می افتد تا حتی المقدور توانسته باشد آنچه را که به پیشگاه مردم خویش عرضه کردند در عمل پیاده کند.

بناء به طرح و پی ریزی پلان انکشافی کشور به همکاری متخصصین خارجی رژیم های اقتصادی جداگانه و متخصصین داخلی زیر نظر محمد خان جلال وزیر تجارت و علی احمد

خرم وزیر پلان دست به کار می شوند، و پلان انکشافی هفت ساله را موازی با خط مشی جمهوری (با کمی تغییرات) تنظیم و بعد از تصویب مجلس وزرا به سال ۱۳۵۵ به امید سعادت و آرامی مردم و آبادی کشور با شوق و ذوق خسته گی ناپذیر دولت جمهوری شروع بکار عملی آن می کنند. اما بی خبر از اینکه

### ای بسا آرزو که خاک شدند

طوری که مشاهده شد خطاب به مردم دو قسمت جدا اما با هم وصل اند. قسمتی از آن مقدمه و مؤخره بیانیه را می سازد که سبک نوشته آن از سبک نوشته های ح.د.خ. در جریده خلق و جریده پرچم، زمین تا آسمان فاصله دارد، زیرا اوشان اکثر لغات و کلمات را در نوشته ها بنام ادبیات مترقی بکار می بردند که بیشتر شباهت به تراوش افکار حزب توده ایران بروی کاغذ داشت تا به ادبیات مروج در افغانستان مانند خطاب به مردم. شاید از همین سبب بوده باشد که قسمت دوم خطاب به مردم بیشتر مورد توجه قرار گرفته است تا قسمت اول آن.

قسمت دوم مرکب است از ۱: اصلاحات سیاسی ۲: اصلاحات اقتصادی ۳: اصلاحات

### اجتماعی

آنانی که به فرمانفرمایی سلاطین گذشته در تاریخ افغانستان آشنائی دارند می دانند که سلطنت های افغانستان برعکس زمامداران کشورهای دیگر به دارایی عامه تسلط بیشتر داشتند و یا به عبارت دیگر در کشور مالک همه چیز و بی رقیب بودند. بنا بر آن، آنچه در خطاب به مردم بنام سیکتور دولتی از آن نامبرده شده است مانند معادن کوچک و بزرگ و استخراج و بهره برداری از آنها، دریاها و بندهای بزرگ آب گردان زمین های لامزروع و لامالک و توزیع آنها به کوچی ها و اشخاص بی زمین و علف چرها، راه های موتر رو وسایل ترانسپورتی عامه چه زمینی و چه هوایی معارف و طب معالجه وی و طب وقایه وی رایگان، سرمایه گذاری های بزرگ (بانک ها و تأسیس فابریکات) حتی تجارت خارجی یا متعلق به دولت و یا تحت کنترل و رهنمائی دولت می بودند. و آنهم در زمان هایی که هنوز دولت

سوسیالیستی و سلب مالکیت های خصوصی و طبابت رایگان در جهان مروج نشده بود. بطور مثال: اولین شفاخانه دولتی در پل محمود خان کابل در زمان امیر عبدالرحمان خان و نخستین مکتب بنام حبیبیه در زمان امیر حبیب الله خان (اولی چهل سال و دومی سی سال قبل از تأسیس دولت کمونیستی در اتحاد جماهیر شوروی) تا پخش بیانیه خطاب به مردم، طبابت

و تحصیلات از مکاتب ابتدائی گرفته تا درجه دو کترا در افغانستان رایگان بوده است. و توزیع املاک دولتی برای مردم بی زمین و اسکان کوچی ها در افغانستان قبل از تأسیس جمهوری تقریباً یک عمل تاریخی و عنعنوی شده بود.

بناءً هر آنچه متعلق به دولت و اداره نامنسجم داشت برای بهره برادری بهتر و مؤثرتر آنها را (بنام سیکتور دولتی) پلان گذاری و تحت اداره واحدی بنام وزارت پلان، در پلان پنج ساله اول قرار داده بودند.

و در تکمیل پروژه های بزرگ برای اولین بار از کمک های بدون قید و شرط سیاسی کشورهای دارنده استفاده می کنند و کار شبانه روزی در تکمیل سریع تر و استفاده بهتر از پروژه های زیر ساختمان در مملکت ترویج (بین سال های ۱۳۳۲ و ۱۳۴۲ ه.ش.) داده می شود.

در فصل (اصلاحات اقتصادی) درباره تجارت گفته شده است که: تجارت، دولت جمهوری تجارت خارجی کشور را به اساس یک تجارت رهنمائی شده بر روی منافع ملی رهبری خواهد کرد.

و در ساحه پولی و مالی گفته شده بود که: دولت جمهوری اسعار خارجی را در کشور حتی المقدور کنترل جلدی خواهد کرد.

تقریباً عین عبارت تجارت رهنمائی شده و کنترل اسعار خارجی در بیانیه کارنامه های دولت در ظرف یک سال به شام سنبله ۱۳۳۳ بود یا ۱۳۳۴ ه.ش. درج و از طرف صدراعظم به اطلاع مردم رسانیده می شود.

چند روز بعد از بیانیه صدراعظم، داکتر عبدالرئوف حیدر که چندین سال در آلمان غربی به حیث پروفیسر اقتصاد تدریس می کرد و به حیث وزیر تجارت در کابینه محمد داود تعیین شده بود، از وزارت مستعفی و نوشته بود سالها در آلمان به رشته تجارت آزاد تحصیل و تدریس کرده ام و به تجارت راهنمائی شده نه توافق و نه هم معلومات دارم. از آنرو خواهشمندم استعفای مرا از وزارت تجارت بپذیرید.

فردا شب روز استعفا متن استعفا و قبول استعفای ایشان از رادیو کابل اعلان گردید.

اما کنترل اسعار خارجی توسط دولت بعد از تأسیس د افغانستان بانک و بانک ملی در سال ۱۳۱۴ ه.ش. (توسط عبدالمجید زابلی وزیر اقتصاد ملی در کابینه محمد هاشم خان صدراعظم) اسعار خارجی بدست آمده تجار از فروش اموال صادراتی به کشورهای خارجی

در بانک مرکزی به پول افغانی تبادل می گردید، متعاقباً در تأسیس بانک تجارتی در پلان پنج ساله اول تبادل اسعار خارجی تجار افغانی رونق بهتر و کنترل بیشتر می یابد.

۳- اصلاحات اجتماعی: بهبود شرایط کار: اصل مزد مساوی در برابر کار مساوی: با اینکه در سال ۱۳۳۳ هـ.ش. در اکثر کشورها حتی در کشورهای بسیار پیشرفته جهان مزد مساوی در مقابل کار مساوی خصوصاً بین خانم ها و مردها مروج نبود و اجرای چنین امری آنهم در کشوری عقب مانده مانند افغانستان که در آن روزها عنعنه قبیله‌ای و خرافات مذهبی نسبت به امروز صدها بار بیشتر در آن بیداد می کرد کار سهل و ساده نبود.

ولی با وجود آن صدر اعظم در اجرای آن مصمم شده بود.

و بنام با ابتکار تازه ای بدون نشر و پخش و آوازه به دروازه ها انداختن قانون مأمورین و قانونی کار و کارگر را تصویب می کنند و در قوانین متذکره شرایط مأمور شدن و کارگر شدن بدون تذکر از جنسیت وضع می گردد.

و به استناد قوانین وضع شده خانم ها در تمام امور دارای مزد مساوی و حقوق مساوی با مردها می شوند، آنهم بیست سال قبل از بیانیه خطاب به مردم و ده سال قبل از تولد ح.د.خ.

و با استفاده از همین شرایط میسر شده بود که بعد از نهضت نسوان، خانم ها حق آنرا یافته بودند تا به حیث وکیل در شورای ملی، سپس تا مقام ریاست جمهوری خود را کاندید نمایند.

ناگفته نماند که در پلان پنج ساله اول جهت پی بردن بیشتر جهت رفع خواسته های مردم به نسبت عدم احصائیه از داشته ها و نداشته های مردم افغانستان حکومت از مرام نامه های (احزاب) ویش زلمیان وطن و ندای خلق که در جراید ندای خلق، وطن، ولس و انگار به چاپ رسیده بود برداشته های خوبی بدست آورده بودند.

و بنا بر آن با اینکه بین سال های ۱۳۴۲ و ۱۳۵۲ هـ.ش. باز هم احزاب در افغانستان قانونی نبودند اما در عمل تشکیلات، نشریات و حتی وکلای شان در ولسی جرگه حضور داشتند.

از آن جمله بود حزب خلق، پرچم، افغان ملت، اخوان المسلمین، شعله جاوید، مساوات و غیره. و مرام نامه ها و اهداف شان برای رسیدن به یک جامعه مرفه اما با روش های گوناگون در جراید منحصر به خودشان به نشر رسیده بود و می شد، آرزوهای شان را درباره یک افغانستان انکشاف یافته مانند احزاب گذشته برشمرد.

ولی با آنهم با تصور اینکه تأسیس جمهوریت در افغانستان برای آنها پیش بینی نشده بود و

احتمالاً این تحول عظیم تغییرات در روش سیاسی و عقیده وی آنها بوجود آورده باشد. شخصاً با شناختی که از رهبران احزاب گفته شده داشتیم، تلفونی خواهش کردم که اگر نقلی از خط مشی خواسته های خویش را به دسترس اینجانب بگذارند. با تشکر از آنها که ارادت مرا پذیرفتند و یکی پی دیگری توسط اشخاص شناخته شده حزبی مرا به جریان خط مشی خویش قرار می دادند.

خوشبختانه همه با هم مثلی که از پلان های اقتصادی و انکشافی کشور الهام گرفته باشند در توسعه و انکشاف وطن شان تقریباً نظریات مشابه داشتند. منتهی گروهی کمک های شوروی و کشورهای هم ردیف آنرا و دسته دیگر اخذ کمک از دول غربی را و بعضی ها خیال پلو کمک های کشورهای مسلمان را در خلیج فارس بهتر و مفیدتر می دانستند.

و در رابطه با بی طرفی و سیاست خارجی افغانستان بعضی ها نظریه نیمه دلمل نوشته بودند. از آنرو مشکلی در انکشاف کشور و رفع بدبختی های مردم با نظریات احزاب مختلف نداشتیم و سیاست بی طرفی فعال و یکدنده جمهوری خواهان هم با اینکه مورد پستندی بعضی از گروه ها نبود، اما با معارضی هم مواجه نگردید.

از آنرو پخش خطاب به مردم تأثیرات شگرفی در نسل جوان و خصوصاً در طبقه خاموش افغانستان بجا می گذارد، آنهم از زبان شخصی که در آن روزها از محبوبیت خارق العاده و بی سابقه در افغانستان برخوردار بود و مردم هم می دانستند و هم باور داشتند که محمد داود آنچه را که می گوید در عمل پیاده می کند.

ورنه طوری که دیده آمدید قسمت اعظم خطاب به مردم در سال های پانچ ساله اول و دوم از جانب صدراعظم و وزراء در روزنامه ها نشر و از رادیو افغانستان به اطلاع مردم رسانیده شده بود، و عملاً آنرا پیاده کرده بودند.

بناءً عقل سلیم باور نمیکند که حزبی و یا شخصی بیست سال قبل از تولد خویش خط مشی را ترتیب و تدوین کنند که سال ها بعد بالاتر از تصور نظام شاهی به جمهوریت مبدل و جمهوری خواهان آنرا خط مشی خویش قرار داده و به اساس آن سنگ تهداب اولین جمهوریت را در افغانستان گذاشته باشند.

سوم

تجویز تجزیه افغانستان

۱۵

۲۲۸

## سوم

### تجویز تجزیه افغانستان به شمال و جنوب در سال ۱۳۶۶ هـ. ش.

بعضی از خوانندگان تجویز تجزیه افغانستان را، خبری بی مبتدا و بی سابقه خوانده و با حق به جانی پرسیده اند که:

چرا از چنین طرح نامأنوس و بی سابقه ای که تصور آن در ادوار تاریخ در ذهن و زبان هیچ فردی از افراد افغانستان نه گذشته و نه شنیده شده بود، نه نوشته اند که از لغو و تخریب آن بحث کرده اند؟

از آنجائی که طرح مذکور به ریاست جمهوری داکتر نجیب الله، به ابداع شوروی ها در افغانستان پیاده شده بود.

برای تفهیم بیشتر شمه ای از آن ماجرای طویل از اثر محمد اسحاق توخی دستیار و دوست نزدیک رئیس جمهور تحت عنوان (دوکتور نجیب الله و خروج نیروهای نظامی شوروی از افغانستان بخش دوم) اقتباس شده است که:

توطئه ایجان اداره موازی حکومت در شمال: ✕

طوری که در ابتدا یادآور شدم، چند دسته گی در رهبری شوروی نسبت به مسأله افغانستان مشکلات بزرگی را برای رهبری افغانستان در آن مقطع زمانی ایجاد نموده بود. به گونه مثال، هنگامی که سؤال خروج قوای شوروی از افغانستان در زمان میخائیل گورباچف بلند شد. اندک زمانی نگذشته بود که در دهلیزهای عمارت کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان این سرگوشی ها آرام آرام شنیده می شد، که گویا برای انقلابیون در تاریخ اتفاق می افتد که مجبور می شوند برای تنفس و تجدید قوا و استحکام پایه های حاکمیت انقلابی دست به عقب نشینی های موقتی بزنند. در صورت خروج نیروهای شوروی ممکن است مخالفان مسلح و حامیان بین المللی شان بر افغانستان آنقدر فشار وارد کنند که دولت را مجبور به عقب نشینی از کابل نمایند. برای این کار، باید مقدمه های ایجاد یک اداره در شمال کشور قبلاً آماده شده باشد. حتی از ویتنام، کوریا شمالی، یمن جنوبی و غیره

مثال‌هایی آورده می‌شد.

به خاطر دارم که یک مشاور بلند پایه شوروی نیز در این مورد از تن دادن به چنین موقعیت‌های ناگزیر افاده‌هایی را برای نگارنده انجام داده بود که سخنان او را به دو کتور نجیب‌الله یادآور شده بودم.

چنانکه در یکی از جلسه‌های بیرونی سیاسی حزب، که نگارنده به حیث دستیار منشی کمیته مرکزی، اجازه شرکت را به حیث سامع داشتم، دو کتور نجیب‌الله در مورد شایعه‌ها و سرو صداهای تخلیه و لایت‌ها و ایجاد یکدم و دستگاه اداره دولتی در شهر مزار شریف، به شدت موضع مخالف گرفت و آنرا به حیث یک توطئه آشکار برای تجزیه کشور خواند. واضح بود، که برای روس‌ها اتخاذ چنین یک موقف به معنای رویارویی و مقابله به آنها بود.

با وجود آن هم یک اداره طولی و عریضی از جانب سلطان علی کشتمند رئیس شورای وزیران به نام «نماینده‌گی شورای وزیران در شمال» زیر نظر و اداره نجیب‌الله مسیر معاون شورای وزیران ایجاد گردید، که به سطح معین‌های هر وزارت در تشکیلات مذکور بستهای گنجانده شده بود.

وظیفه نماینده‌گی مذکور ظاهراً تنظیم امور انتقالات و بهره‌برداری از ذخایر نفت و گاز، کود کیمیاوی و ذغال سنگ و غیره بود.

ولی در عمل حیثیت يك شورا وزیران موازی با کابل را داشت.

تا جایی که حوادث بعدی نشان داد دست مسکو در پشت مفکوره، ایجاد اداره موازی در شمال دیده می‌شد (حتی تا امروز هم ایجاد نوار امنیتی در شمال افغانستان از اهداف روسیه حذف نشده است). تا در صورت ضرورت مقدمات ایجاد یک نوار امنیتی را در شمال هندوکش برای حفاظت جمهوری‌های آسیای میانه چیده باشد.

طبیعی است که مخالفت دو کتور نجیب‌الله با چنین تشکیلات برای شوروی خوشایند نبود و می‌توان گفت که به خاطر همین موضع او بود که مورد سوءظن روس‌ها قرار گرفت. ختم احتمالاً توخوی صاحب لغو حکومت شمال را به دنباله تأسیس آن یا لازم ندانستند و یا فراموش کرده‌اند.

بنا بر آن برای اینکه مبتدا و خیر با هم وصل شده باشد. اینک شما و ماجرای فرو پاشیده‌گی کابینه شمال افغانستان.

آرزوی هر نویسنده با ابراز نظریاتش، در مسائل ملی و بین‌المللی، جلب توجه و ستایش مردم



است. اما شفافیت قضایا در کتاب تأسیس و تخریب اولین جمهوری افغانستان به روشنی قرار دادن مردم به جریان وقایع مصیبت بار کشورشان بود، نه جلب توجه، و نه ستایش مردم از نویسنده آن.

از آنرو در تجزیه و تحلیل چنین روندی خواهی نخواهی چهره‌هایی بی‌پرده شده‌اند و کارنامه‌های تحت مشاجره و بحث قرار گرفته‌اند که در تجویز تجزیه افغانستان به شمال و جنوب، در انتقال مسکوکات تاریخی افغانستان در اتحاد جماهیر شوروی و در تحریف طرح نماینده سرمنشی ملل متحد در تشکیل حکومت مورد قبول مردم، و بسا اعمال ناشایست دیگر منافع مردم افغانستان را در مقابل منافع دیگران نادیده می‌گرفتند و زیر پا می‌کردند. بناء تعداد زیادی از جستجوگران حوادث پیشامده، با شنیدن افشای چنین عناصر بی‌عرضه، با دلچسپی خارق العاده در جستجوی کتاب تأسیس و تخریب اولین جمهوری افغانستان می‌شوند.

در کنار آن مفسرین کارنامه‌های دو کشور نجیب‌الله دست به تحریف متن کتاب و جعل هویت نویسنده آن می‌زنند و سخن‌های نامستندی را بدون هیچ مدرک و دست‌آویزی، به توجیه دو سه تن از دار و دسته خویش به اصطلاح رفقاً، بالای هم می‌چینند و به هر در و دروازه‌ای که می‌رسند، می‌نویسند و بهر کنج کناری که می‌روند داد می‌زنند که؛ حسن شرق وابسته به شوروی‌ها بود.

و از جانب دیگر بسیاری از تحلیل‌گران وقایع کشور، علاقه‌مند آن شده‌اند تا شفافیت بیشتری روی قضایائی مانند تجویز تجزیه کشور دستبرد به ذخائر طلای افغانستان بانک و تحریف طرح نماینده ملل در ختم جنگ‌های افغانستان انداخته بود.

بناء بدون توقف روی ادعاهای نامستند و مبتذل برمی‌گردیم به متن کتاب. که در آنجا گپ بالای وابسته بودن با و یا وارسته بودن از شوروی‌ها نبود، بلکه در آنجا پرس و پال بر سر این بود که چرا و برای چه کشور واحدی را با تاریخ پنج هزار ساله اش به شمال جنوب تجویز به تجزیه کرده‌اند؟

و چرا به ارزش دو میلیارد دالر طلای ذخیره افغانستان بانک را جمع آثار باستانی طلا تپه، تنگاتنگ با خروج عساکر شوروی از افغانستان با نادیده گرفتن همه مقررات کشور به اختیار بانک‌های شوروی می‌گذاشتند.

در آن کتاب قصه بر سر آن بود که چرا و برای چه؟ طرح معقول و سازنده نماینده سرمنشی

ملل متحد (کوردو ویز) را در انتقال قدرت از ح.د.خ. به مردم افغانستان تحریف کرده اند؟ نه اینکه رفیق فلانی از زبان رفیق فلانی، پشت بام خاله کوکو به رفیق فلانی قصه می کرد که:

حسن شرق همراه با ستمی ها با کمک ایران به اشاره شوروی ها به ضد حکومت مخالف شوروی و مردمی مرحوم دوکتور نجیب الله کودتاه می کرد. عجب! آنهم به روزهایی که بیش از شصت هزار عساکر شوروی جهت حمایت ح.د.خ. هنوز در افغانستان حضور داشتند. در واقع حساسیت و بی موازنه شدن مفسرین کارنامه ها، از افشای سه موضوع که در همان روزهای اول صدارت به آن مواجه شده بودم سرچشمه می گیرد.

#### ۱ - تجویز تجزیه افغانستان به شمال و جنوب

سوانح نگاران و مفسرین کارنامه های دوکتور نجیب الله رئیس جمهور، توضیح و تفسیری را که در تجویز تجزیه افغانستان به شمال و جنوب در کتاب تأسیس و تخریب اولین جمهوری افغانستان داده شده است مردود شمرده و می نگارد که:

واقعیت این است که دوکتور نجیب الله برعکس ادعای دروغین حسن شوق، مخالف تشکیل حکومت شمال به مثابه بدیل حکومت مرکزی و مخالف به تحکیم مواضع احمد شاه مسعود در ساحات وسیع از ولایت شمال بود و این اقدامات را پلانی در راستای سیاست های مسکو جهت تأمین و تضمین مصونیت سرحدات اتحاد شوروی و مغایر منافع ملی کشور می خواند. او معتقد بود که تکمیل این پلان در نهایت به تجزیه افغانستان منتج می گردد.

بعداً موصوف (دوکتور نجیب الله) با قاطعیت در یک جلسه هیئت اجرائیه ح.د.خ. توأم با عصبانیت ادامه داد: رفقا، دقیق و با مسئولیت می گویم که این پلان (شوروی ها) پلان تجزیه افغانستان است و من حاضر نیستم مسئولیت تاریخی آن را به عهده بگیرم. از همین حالا اگر کدامتان حاضر هستید، بسم الله. اما در صورت موافقت شما من حاضر هستم از تمام مقام ها استعفا بدهم. ختم.

ما هم باور داریم که مرحوم دوکتور نجیب الله با فهم و دانشی که داشت بخوبی می دانست که تکمیل پلان تشکیل حکومت خودمختار ولایات شمال هندوکش در نهایت به تجزیه افغانستان منتج می گردد.

بنابراین طلب و سؤال در اینجا است که چرا جناب شان شخصاً در پیاده کردن چنین طرحی

که به فرموده خودشان منافع شوروی و تجزیه افغانستان را در برداشت در سال ۱۳۶۶ هـ ش. بعد از رسیدن به مقام ریاست جمهوری به آن اقدام می کنند؟  
و دو کتور نجیب الله مسیر عضو کمیته ای مرکزی ح.د.خ. از جناح پرچم که خود یکی از ستمی های تجزیه طلب بود به فرمان مبارک خویش به حیث کفیل صدراعظم ۹ ولایت شمال هندوکش با ۱۷ نفر اعضای کابینه آن مقرر می نمایند؟  
و به ولایات ۹ گانه شمال کشور: مزار شریف، بدخشان، تخار، کندز، بغلان، شیرخان، سر پل، میمنه و بامیان هدایت می دهند تا بجای حکومت مرکزی از اوامر حکومت خودمختار شمال پیروی نمایند.

مصیبت بارتر اینکه؛ به فرمان ریاست جمهوری سمت شمال مانند کشور مستقلی با قوای نیرومند نظامی، مجهز با جدیدترین اسلحه قرار ذیل تقویه و تحکیم می شود.

۱- فرقه قومی اوزبیک ها تحت قوماندانی دگر جنرال دوستم عضو کمیته مرکزی ح.د.خ.

۲- فرقه قومی مردم اسماعیلیه به قوماندانی جنرال سید جعفر.

۳- یک غنڈ قومی از دری زبان ها در ولایت تازه تشکیل شده «سرپل».

۴- یک غنڈ از پشتو زبان ها در ولایت بلخ (مزار شریف).

۵- قول اردوی سمت شمال به قوماندانی دگر جنرال جمعه آخک و معاونت دگر جنرال متوکی منگل. اعضای کمیته مرکزی ح.د.خ.

۶- قرارداد مخفیانه حفاظت سالنگ جنوبی در پنجشیر با یکی از قوماندان های جمعیت اسلامی.

با تشکیلات ملکی و نظامی گفته شده در سمت شمال، دو کتور نجیب الله حق به جانب بودند که در یک جلسه رفقا فرموده بودند که رفقا؛ دقیق و با مسئولیت می گویم که این پلان شوروی ها پلان تجزیه افغانستان است. که؟؟؟

بهر صورت هنوز چهار ماه از حکومت خودمختار در مزار شریف و یا بفرموده مرحوم دو کتور نجیب الله شهید «پلان تجزیه افغانستان» نگذشته بود که؛ به حیث صدراعظم قرعه فال بنام من بیچاره زدند.

قبولی صدارت در آن روزها لکه ای بود که با مرگ هم زدوده نمی شد، ولی من به امید اینکه تشکیلات منحوس شمال کشور واژگون گردد با همه بد نامی هایش آنرا پذیرفتم.  
و بایستی بعد از تشکیل کابینه جهت اخذ رأی اعتماد به ولسی جرگه می رفتم.

ولسی جرگه ای که اکثریت اعضای آن گماشته گان دولت و تحت نظر مستقیم خادی ها پا به عرصه وجود گذاشته بود، وزیر سلطه شش عضو دفتر سیاسی ح.د.خ. صالح محمد زیری، غلام دستگیر پنجشیری، فرید مزدک، میرصاحب کاروال، نیاز محمد مؤمند و نجم الدین کاویانی و چندین عضو دیگر کمیته مرکزی ح.د.خ. که به حیث وکیل در ولسی جرگه آورده شده بودند، تشکیل جلسه می دادند، حاضر می شدم و خط مشی حکومت را که رئیس جمهور توسط سر مشاور خویش فرستاده بود می خواندم و استدعا می کردم تا حکومت شمال افغانستان را به حیث یک واحد اداری خودمختار به تصویب برسانند.

در چنین فضای خفقان آوری که پشت انسان از دیدن آن می لرزید هرچه بادا باد، دل به دریا زدم، و آنچه را که در خط مشی حکومت جدید که مبین تحکیم حکومت مرکزی و در واقع نفی خودمختاری ها بود و بجای خط مشی یا هدایت ریاست جمهوری رقم زده و چاپ کرده بودم به اعضای ولسی جرگه توزیع، و بنام خداوند بزرگ و سربلندی و وحدت مردم و یکپارچه گی افغانستان شروع به خواندن کردم.

هنوز بیانیۀ ادامه داشت که به سخن های نامأنوس و گفته های تهدیدآمیز نجم الدین کاویانی عضو دفتر سیاسی ح.د.خ. و وکیل در ولسی جرگه و هیاهوی چند ستمی دیگر که نادیده گرفتن حکومت خودمختار شمال را در خط مشی حکومت خیانت ملی و مرا مسبب خیانت می خواندند، مواجه شدم.

در ختم بیانیۀ منتظر آن بودم که وکلای ولسی جرگه خصوصاً نمایندگان ح.د.خ. از دادن رأی اعتماد خودداری خواهند کرد.

ولی برعکس آنچه پنداشته بودم با وجود داد و فریاد کاویانی و های و هوی چند تجزیه طلب دیگر اکثریت کامل و کلا چه حزبی و چه غیر حزبی نه تنها به یکپارچگی افغانستان و تحکیم حکومت مرکزی رأی اعتماد دادند بسا که با چشم های اشک پر از خوشی همدیگر را به آغوش می کشیدند و می بوسیدند و از طرد طرح متحوس شمال و جنوب کشور به یکدیگر تبریک می گفتند.

بنیاء به یادبود آن روزها، دست آن وکلای شریف و نجیب ولسی جرگه چه حزبی و چه غیر حزبی را می بوسم که با قبول هر نوع مخاطره، طرح تجویز تجزیه افغانستان را به شمال و جنوب مردانه وار مردود شمردند.

و پیشنهاد صدر اعظم را در تحکیم حکومت مرکزی یعنی لغو حکومت شمال تصویب کردند.

ولی دو سه ماه بعد از تخت جمعی بدون سر و صدای ولایت های خودمختار، به دعوت صدراعظم اتحاد جماهیر شوروی، عازم آن کشور شدم.

موضوعات مورد بحث با زعمای اتحاد جماهیر شوروی در کتاب تأسیس و تخریب جمهوریت افغانستان به نشر رسیده است، اما در ارتباط به موضوع امروزی ما. در پایان مذاکره با میخائیل گورباچف رئیس جمهور اتحاد جماهیر شوروی که هدف عمده در آن تأمین صلح و آشتی ملی توأم با خروج کامل نظامیان شوروی از افغانستان بود. گورباچف در ضمن صحبت درباره ختم جنگ و تشکیل حکومت مورد قبول مردم بعد از خروج عساکر شوروی گفت؛ تا رسیدن موافقه با دیگر مخالفین، اگر حکومت شما بنا به درخواست احمد شاه مسعود به یک خودمختاری ساحه وسیع تری از پنجشیر در سمت شمال با وی همکاری و موافقه نمائید. او جنگ را کنار می گذارد و با ما همکاری می کند.

خواهش گورباچف که در جملات دوستانه و دلسوزانه جهت ختم جنگ و برادر کشی در افغانستان لفاقه شده بود، نمایانگر آن بود که رهبر شوروی از لغو حکومت شمال در افغانستان ناخشنوداند. ولی بهر صورت روزگار مرا در چنین آزمون بدی که تجزیه وطن را در خود نهفته داشت، قرار داده بود.

چه بایستی می کردم؟

در ضمن گرامی داشت از حسن نظرشان درباره ختم جنگ و خروج عساکر شوروی از افغانستان و حمایت از حکومت مورد قبول مردم و وعده سهم گیری فعال متمر شوروی در احیای مجدد افغانستان یادآوری کردم که:

دو ماه قبل از حکومت انتقالی رئیس جمهور و صدراعظم ۹ ولایت شمال هندوکش را به حیث واحدی خود مختاری تأسیس کرده بودند و دوکتور نجیب الله مسیر حضور کمیته مرکزی ح.د.خ. را که مورد پسند جمعیت اسلامی هم بود به حیث کفیل صدراعظم در ولایات سمت شمال مقرر کردند.

اما نه تنها کمترین تأثیری در فروکش جنگ از مخالفین دیده نشد، بلکه شورای ملی هم به اکثریت کامل تشکیلات مذکور را منظور نکردند.

گورباچف با اینکه از آنچه گفته بودم خوشنود بنظر می آمد اما درباره پیشنهاد خود گفت؛ در این مورد بایستی مساعی بیشتر و به وقت کمتر ادامه داشته باشد.

سپس به امید تجدید روابط نیک میان مردمان دو کشور دوستانه از هم جدا شدیم.

در این سفر حکومت اتحاد جماهیر شوروی مبلغ هشتصد ملیون دالر از طریق دفتر صدرالدین آقا خان در کابل و واگذاری مصارف سه صد ملیون دالر کمک های بلاعوض را به حکومت افغانستان جهت اعمار مجدد در افغانستان متقبل شدند، جمعاً یکهزار و صد ملیون دالر. هنوز ماهی از سفرم به شوروی نگذشته بود که ستر جنرال ورائیکوف قوماندان کل قوای نظامی شوروی در افغانستان از نویسنده تقاضای دیدار تعارفی نموده و ضمن صحبت کم و کوتاه گفت؛

احمد شاه مسعود در پنجشیر حاضر شده است که دربارهٔ مصالحه در افغانستان با شما مذاکره کند.

پیشنهاد جنرال شوروی مرا در مضیقه عجیبی قرار داده بود. واقعاً هم رفتن و هم نه رفتن در پنجشیر حکم خود کشی را داشت.

زیرا نه رفتن مرا به کینه توزی مشاورین شوروی و ریاست جمهوری مشت و گریبان می کرد و در رفتن بایستی معاهده از قبل تنظیم شده دولت نیمه مستقلى را در سمت شمال زیر اداره جمعیت اسلامی امضاء می کردم.

چون جنرال بالطبع چنین ملاقاتی را با داشتن معلومات از نظریات رهبری شوروی تنظیم کرده بود.

ناگزیر به پذیرش آن بودم. بناءً گفتم؛ حاضرم که با احمد شاه مسعود جهت تأمین صلح به استثنای پنجشیر در هر جای دیگری که لازم بدانند ملاقات نمایم.

این بار جنرال بود که از طرفه رفتنم در پنجشیر در تنگنا قرار داشت. زیرا او بخوبی می دانست که احمد شاه مسعود برای حفظ جان و اعتبارش خارج از پنجشیر برای مذاکره آنهم در چنین شرایطی سفر نخواهد کرد.

بناءً جنرال بدون تماس به خواسته خویش موضوع را با ابراز خورسندی از نتایج سفرم و ملاقات با رهبری شوروی دور و پایان داده مرخص شدند.

با ناخوشوندى جنرال بود که از ردیف دوستداران روابط حسنه با اتحاد جماهیر شوروی نام مرا حذف می کند، و برخلاف قانون اساسی رئیس جمهور صلاحیت های صدارت را در امور اجرایی کشور به معاونین خویش حواله داده می رفت.

ولی بالاتر از همه چیز حفظ و مراقبت و تأمین امنیت در سالنگ جنوبی برای شوروی ها مسئلهٔ حیاتی شده بود، زیرا لوله های مواد سوخت طیارات، زره دارها و دیگر عراده جات نظامی،

تجهیزات اردو و مواد خورا که و دیگر مایحتاج مردم و اردوی شوروی از این شاهراه آسیب پذیر می گذشت که در زمان جنگ مردم افغانستان با شوروی ها این شاهراه در تیررس جمعیت اسلامی قرار داشت و شوروی ها توانسته بود گاهی با صلح و آشتی و زمانی با جنگ و خونریزی با جمعیت، تقریباً شاهراه را باز نگه داشته باشند.

ولی حالا موضوع خروج عساکر شوروی از این معبر مهیب در نظر بود. معبری که واقعاً بدون توپ و تانک و طیاره و اردوی مرکب از پیاده و سواره تنها و تنها با آتش کردن چند دینامت در زیر چند سنگ در شروع و ختم شاهراه سالنگ جنوبی می توانستند اردوی شکست خورده شوروی را به دام مرگ اندازد.

بنابراین بهر قیمتی که بود بایستی جمعیتی را در نگهبانی این شاهراه از خود و راضی نگه داشت و لو که افغانستان نه تنها دو پارچه بلکه هزار پارچه هم شده باشد.

بنابراین شوروی ها زیر فشار افکار عامه جهانی که؛ هیچ فرد با اعتباری از مخالفین مؤثر در امر صلح، نه در خارج و نه در داخل کشور، نه در جمع تنظیمی ها و نه در صفوف مجاهدین حاضر به همکاری و مذاکره با دوکتور نجیب الله می شدند. ناگزیر در تلاش تعویض وی برآمده بودند.

ولی از جانب دیگر برآوردن خواسته های جمعیت اسلامی جهت تأمین امنیت در شاهراه سالنگ جنوبی در زمامداری غیر از رهبران ح.د.خ. بعید بنظر می آمد.

از آنرو در تحکیم زعامت دوکتور نجیب الله (به فروش چهار میلیارد دالر تجهیزات جنگی بعد از خروج عساکر شوروی از افغانستان) و بازگشتاندن دوباره سلطان علی کشمند به حیث صدراعظم عجلانه اقدام می کند.

و با نادیده گرفتن فیصله ولسی جرگه «در تحکیم حکومت مرکزی» با موافقه دوکتور نجیب الله رئیس جمهور جنرال گروموف قوماندان اردوی (۴۰) شوروی در افغانستان قرارداد نامطلوب و معاهده ننگینی را جهت تأسیس ولایت خودمختار تاجیکان در شمال شرق افغانستان که بارها ننگین تر از معاهده گندمک و دیورند بود با یکی از قوماندان های جمعیت اسلامی در پنجشیر امضاء می کند.

از آنرو با تقرر دوباره سلطان علی کشمند به حیث صدراعظم تشکیلات ولایات خودمختار شمال هندوکش دوباره احیاء می شود. صفحه ۹۲۸ اثر مشهور سلطان علی کشمند. بنیاد ولس جرگه برای اینکه موضوع ولایت تاجیکان در خط مشی حکومت جدید، بین وکلا و

حکومت جنجالی را ایجاد نکند، از حضور صدراعظم جدید در ولسی جرگه جهت اخذ رأی اعتماد تا ختم دورهٔ صدارت شان معذرت می‌خواهند و به اینصورت به رسمیت دادن ولایت تاجیکان برای بار دوم ولسی جرگه خط بطلان می‌کشند. و با دست یافتن فرزندان صدیق وطن به معاهدهٔ پنجشیر بود که از آن پیراهن عثمان ساختند.

و با نشر آن در جراید خارجی چهره‌های برملا گردید که مردم از اقتداً به چنان مقتدیانی که: دین اسلام را برای منافع بیگانگان و جهاد مقدس مردم افغانستان را برای رسیدن به قدرت ملجه کرده بودند، شرمانده و درمانده و پشیمان می‌شوند.

هدف از افشا و انتشار طرح تجویز تجزیهٔ افغانستان نه بخاطر اعتبار بخشیدن به شخص و نه برای بی‌اعتبار نمودن اشخاصی در جامعه افغانستان بوده است، بلکه غرض از چنین امری آگاهی مردم افغانستان از چنین جنایتی بوده است که هنوز هم ادامه دارد.

زیرا با وجودی که دو بار ولسی جرگه افغانستان دسیسه تجزیه را بنام خودمختاری ولایات شمال مردود شمردند ولی باز هم تجزیه طلبان بیچاره شده که مکلفیت در تجزیه کشور دارند. فدرالی شدن کشور را شعار خویش ساخته‌اند در واقع همان آش و همان کاسه. اما با نام بدله کانی.

زیرا لغت فدرال و فدرالیزم در تمام قاموس‌های جهان یک معنی و یک مفهوم دارد و آنهم اتحاد کشورهای مختلف با همدیگر اند ولی با آنهم اتحاد داوطلبانه کشورها در تاریخ بی‌نظیر و نادر بوده و اگر هم بوده باشد بی‌اثر و بی‌دوام بوده است.

اما در ادوار تاریخ ظهور کشورهای زورمند باعث شده است تا به ظلم و جبر و ستم و ترویج عقاید کشور حاکم بر کشورهای محکوم اتحاد ناخواسته‌ای را بنام دولت فدرالی و یا خلافت و یا عناوین دیگری بوجود آورند.

و همینکه دولت زورمند کم زور می‌شد فردای آن کشورهای جبراً متحده شده، از هم می‌پاشیدند و دوباره کشورهای مستقل خویش را می‌ساختند. مثلاً:

از به هم پاشیدن امپراطوری روم، دولت هخامنشی و ساسانی فارس (ایران امروز) امپراطوری بریتانیا و روسیه و با ما آشنا تر از همه خلافت خلفای راشدین، خلافت اموی و عباسی‌ها، خلافت عثمانی پادشاهی سلطان محمود غزنوی و احمد شاه درانی و فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی.



و برعکس در هیچ قاموسی هیچ لسانی لغتی دیده و شنیده نشده است که معنی و یا مفهوم آنرا داشته باشد که کشوری را با داشتن تاریخ چند هزار ساله پارچه پارچه نمود و سپس آنرا متحد و از آن دولت فدرالی بوجود آورد.

این طرح بی مانند و بی سابقه طراحی آنانی اند که دیروز زانو به زانوی جنرالان روسی می زدند و بجای قلم در کشیدن نقشه افغانستان از قیچی کار می گرفتند.

#### ۴: انتقال طلای مسکوک ذخیره د افغانستان بانک در اتحادیه جماهیر شوروی

با گذشت چهار روز از تقرریم (۶ جوزا ۱۳۶۷ هـ ش.) به حیث صدراعظم، با تلاش های زیاد نتوانسته بودم به استثنای سه نفر از دوستانم سید امان الدین امین، دوکتور نعمت الله پژواک و انجیز سلطان حسین، اشخاصی را که حداقل به مردم شناخته شده و غیر حزبی باشند به عضویت در کابینه جذب نمایم. زیرا اکثر آنانی که سرش به تنش می آرزید از ائتلاف و همکاری تحت قیادت دوکتور نجیب الله در آن روزها سر باز می زدند.

بنام طرف های شام دهم جوزا، به یاد روزهایی که ما هم اعتباری داشتیم و مردم به ما اعتمادی، بالای چوکی صدارت چمباتمه زده و بینکی می رقتم که خانه سامان صدارت آمد و گفت:

«دوکتور محمد کبیر وزیر مالیه حکومت کشتمند به شما کار دارد.» با شناخت و سابقه ای که با او داشتم به گرمی او را پذیرفتم. در حالیکه سراسیمه می نمود، گفت:

«طلای ذخیره د افغانستان بانک باربندی شده و آماده انتقال از طریق فضا به اتحادیه جماهیر شوروی است.»

با شنیدن این خبر با خود گفتم؛ ماشاءالله چشم بد دور، عجب صدارتی و عجب صلاحیتی. رفقا به فکر ربودن بانک اند و جناب به فکر تشکیل کابینه به آنان؟

واقعاً خبری بود دردناک، تأسف آور و خلاف انتظار برایم، زیرا در حالیکه هیچ یک از اشخاص شناخته شده و سابقه دار افغانستان حاضر به قبول صدارت تحت زعامت دوکتور نجیب الله نشده بودند و من برای تحکیم دوباره حکومت مرکزی و لغو ایالات خودمختار و تلاش برای ختم جنگ و آشتی ملی از صمیم قلب همکاری با اوشان را پذیرفته بودم.

متقابلاً جناب شان بدون توجه و اطلاع حکومت، ذخائر طلا را، آنها هم به روزهایی که مردم خواهان تاوان جنگ از شوروی بودند به شوروی انتقال می دادند و بدینوسیله لکه ننگی رفیقانه را به پیشانی ام تاپه می زدند.

بناءً با سپاس و احترام، از اعتماد و همکاری دو کتور محمد کبیر تشکر نمودم، و در حالیکه در پاداش چنین خدمتی به مردم افغانستان و حفظ آبروم سزاوار دست بوسیدن بود، روی او را بوسیدم و خواهش نمودم تا همکاری را با حکومت من بپذیرند. او با محبت پذیرفت. سپس به وی گفتم تا زمانی که فرمان تقرر شما به حیث رئیس د افغانستان بانک صادر گردد، مواظب امور د افغانستان بانک باشید.

با وجودی که از شنیدن گفته هایش سرم دور می زد، به یادم آمد که: غلام حسین جوینی زمانی که رئیس د افغانستان بانک بود برایم قصه می کرد که: در سال ۱۳۶۲ ه. ش. آل خیموف رئیس بانک مرکزی اتحاد جماهیر شوروی، از من دعوت نموده بود تا درباره معاملات دو جانبه ای بانکی در مسکو با هم مذاکره نمایم. در آخرین روزهای دعوت که واقعاً دعوتی فوق العاده و بی سابقه بود برایم گفت: «تمام دارائی های ایران را در آمریکا، حکومت آمریکا مصادره کرده اند، شما هم یک مقدار طلا در بانک نیویارک دارید، برای اینکه از مصادره آن توسط آمریکا جلوگیری شود بهتر است آنرا به بانک های شوروی انتقال دهید.»

برایش گفتم: «متأسفانه حکومت افغانستان از بانک ها و حکومت آمریکا و بعضی از کشورهای اروپائی مقروض هست و همین که در انتقال طلا از آمریکا به اتحاد جماهیر شوروی اقدام کنیم، آنها قروض خود را مطالبه خواهند کرد. در آن صورت به ما چیزی نخواهد ماند که در کشور شما انتقال داده شود.» او با تشکر از اظهاراتم به موضوع خاتمه داد.

بناءً بعد از بازگشت به کابل به خدمت کشتمند صاحب رئیس شورای وزیران جریان مذاکرات خود را با رئیس بانک مرکزی شوروی خصوصاً درباره انتقال طلای ذخیره افغانستان در بانک نیویارک به اتحاد جماهیر شوروی به عرض رسانیدم. جناب کشتمند گفته هایم را تأیید کردند.

از آنجائی که سید امان الدین امین در حکومت سلطان علی کشتمند معاون شورای وزیران (صدارت) در امور اقتصادی و بانک ها بود موضوع طلای ذخیره د افغانستان بانک را از وی پرسیدم.

او گفت: داکتر محمد بصیر رنجبر عضو کمیته مرکزی جناح پرچم ح. د. خ. که به حیث رئیس د افغانستان بانک به رتبه وزیر اجرای وظیفه می کرد توسط ورقه عرضی درخواست

منظوری انتقال طلای ذخیره د افغانستان بانک را به بانک تجارت خارجی اتحاد جماهیر شوروی نمود تا بانک مذکور طلای متذکره را در بازارهای جهانی بفروشد و اسعار و مفاد سالانه آنرا بنام د افغانستان بانک ذخیره نمایند.

برایش گفتم که؛ قسمت زیاد طلای ذخیره د افغانستان بانک طلای مسکوک اند و فروش آن به وزن خلاف منطق و غیرقابل قبول می باشد. بهر حال من به فروش طلای مذکور موافقت ندارم و بهتر است از ارائه چنین پیشنهادی به شورای وزیران (صدارت) صرف نظر نمائید.

رنجبر صاحب گفت که؛ در زمینه مذاکرات دوام داری با بانک تجارت خارجی اتحاد شوروی انجام شده است و آنها حاضر گردیده اند که در فروش آن به بازارهای بین المللی اقدام و عواید اسعاری را در یک حساب دیپوزیت به مفاد نزد خویش نگه دارند.

برای رنجبر صاحب گفتم که؛ اگر قرار باشد طلا به فروش برسد، چرا از طریق اتحاد شوروی صورت گرفته و زمینه تبلیغات منفی را مساعد ساخت؟ در حالی که فروش آن از طریق بانک های آمریکائی و اروپائی طرف معامله د افغانستان نیز مطلوب و میسر است.

بهر صورت حالا موضوع فروش طلا را فراموش نمائید.

موضوع عدم موافقه خویش را درباره انتقال طلا به اتحاد شوروی خدمت جناب کشتمند صاحب به عرض رسانیدم، اوشان نظر مرا تأیید کردند.

اما به روزهایی که آوازه تقرّر شما به حیث صدراعظم سرزبان ها افتاده بود یکی از کارمندان آرشیف ورقه عرضی را آورد که درباره انتقال طلای ذخیره د افغانستان بانک به بانک

خارجی اتحاد جماهیر شوروی جهت فروش بود و به امضا کشتمند صاحب رسیده بود و برایم گفت امضاء شما در ورقه فراموش شده، لطفاً امضاء نمائید. زیرا مروج بود که ورقه های

عرض روی مسائل اقتصادی اول از طرف معاون صدراعظم در امور اقتصادی، و سپس از جانب رئیس شورای وزیران امضاء می گردید.

به مأمور آرشیف صدارت گفتم؛ چون به فروش طلا توسط بانک خارجی اتحاد شوروی موافقت نداشتم، بنام فهمیده ورقه عرض را امضاء نکردم. با وجود آن ورقه عرض به احکام

دو کتور نجیب الله رئیس جمهور جهت انتقال طلا به اتحاد جماهیر شوروی مزین می شود.

در گيرو داری چنین ماجرائی با داشتن القاب بالا بلند صدارت، واقعاً احساس درمانده گی و تهایی می کردم، زیرا از عدم موافقه سید امان الدین امین و گفته های غلام حسین جوینی

برمی آمد که در این معامله پای معامله گران شوروی در میان است و این دنباله همان ماجرائی

است که آل خیموف از جویبی انتظار داشت، و نه امکان آن وجود نداشت که رئیس د افغانستان بانک با همه معلوماتی که درباره تجارت و قراردادهای بین المللی داشت بجای کسب موافقه شورای عالی د افغانستان بانک و تصمیم مجلس وزراء که آنهم در چنین معامله مهمی ایجاب فیصله شورای ملی را می نمود تنها به اخذ هدایت رئیس جمهور در انتقال سکه های تاریخی و خشت و میله های طلا به اتحاد شوروی مبادرت می کرد. با وجود آن خدا گفته تلفونی به اطلاع رئیس جمهور رسانیدم که:

طلای ذخیره د افغانستان بانک را بدون اینکه مرا خبر کنند به اتحاد جماهیر شوروی انتقال می دهند.

در باز گشتاندن آن تویجه جدی حضور شما را انتظار دارم. فرمودند: این معامله قبل از تقرر شما صورت گرفته است و به شما ارتباط ندارد.

عرض کردم؛ بدبختانه انتقال آن به روزهای تقرر تصادف می کند که هنوز جهت کسب رأی اعتماد به شورای ملی نرفته ام و در صورت صدور آن جرئت رفتن به ولسی جرگه و پرس پال و کلارا ندارم.

فرمودند: اختیار به شماست هر طوریکه لازم می دانید عمل کنید و تلفون قطع شد.

سپس به آمر امنیتی میدان هوایی کابل گفته شد که از انتقال محموله های د افغانستان بانک به اتحاد جماهیر شوروی جداً جلوگیری نماید. او گفت؛ امروز جهت انتقال آورده بودند اما در اثر خرابی هوا، طیاره شوروی در میدان نشسته نتوانست و دوباره آنها را به بانک برده اند. بهر صورت مانع انتقال آنها شوید.

و ضمناً به د افغانستان بانک هدایت داده شد تا همین فردا (۱۱ جوزا ۱۳۶۷) موضوع را به عرض ریاست جمهوری برسانند و هرچه زودتر صندوق های طلا را بجای اولی آنها جابجا کنند.

ریاست جمهوری به روز ۱۴ جوزا کاپی ورقه عرض بانک را که حاوی احکام رئیس جمهور درباره انصراف از صدور ذخائر طلا بود به صدارت ارسال داشتند.

تاریخ انشاء و احکام در ورقه عرض گواه آن است که مبادرت در انتقال و اجبار در بازگشت طلا به روزهای مقرری ام به حیث صدراعظم (قبل از تشکیل کابینه) تنظیم شده بود.

تا در صورت رسوایی مرا متهم نمایند و در غیر آن؟؟؟

در اثر همکاری دو کتور محمد کبیر ذخائر طلای متذکره دوباره به د افغانستان بانک

برگردانیده شد و تحت نظر شش نفر وزیران کابینه تحویل خزانه داران بانک گردیدند.

#### ۱ - افسانه سکه های تاریخی طلا و فروش تولکی آن

به استناد اسناد بجا مانده در خزانه داری کل، با سقوط سلطنت اعلیحضرت امان الله خان و آمد و رفت حبیب الله کلکانی به حیث پادشاه و بازگشت سپهسالار نادر خان به کابل، دار و ندار خزانه ها، حتی دوائر دولتی از جانب طرفداران و مخالفین آنان به یغما برده شده بود و به روزهای اول صدارت محمد هاشم خان خزانه های دولت از بی پول مثل دهل لالاگل دنگ دنگ می کرد. ناگفته نماند که در آن سال ها پول مروج هم در افغانستان سکه های طلا، نقره و مس بود که بنام شاهان افغانستان، بخارا، روسیه، ایران، هند، انگلستان و بعضی از کشورهای دور و نزدیک دیگر سال ها، سال قبل ضرب شده بود و بین مردم داد و ستد می گردید.

محمد هاشم خان صدراعظم بعد از ترویج نوت های کاغذی، به اصطلاح آن روزه، کاغذ به مردم می داد و از مردم عوض مالیات، طلا و نقره جمع آوری می کرد و ضمناً از اسعار خارجی به دست آمده از اموال صادراتی در بازار نیویارک طلا می خرید و به حیث پشتوانه بانک، ذخیره می نمود.

ولی مردم در کوچه و بازار وی را متهم به جمع آوری طلا برای بازماندگانش می کردند. به کمال تأسف و شرمانده گی از آنجمله خودم (در اتحادیه محصلین ۱۳۲۹ ه.ش.) نادانسته به گفته دیگران به وی ناسزا گفته بودم.

حال آنکه جناب شان شش تن و هفت صد کیلو گرام از آن جمله پنج تن سکه های تاریخی طلا را در خزانه افغانستان بانک و یک میلیون و چهار صد هزار اونس طلا در بانک نیویارک مجموعاً به ارزش کم و بیش چهار میلیارد دالر (به نرخ امروز ۱۳۹۱ ه.ش.) برای مردم افغانستان ذخیره کرده بود، و به جزء دارایی بیت المال تا روزی که مسئول صدارت بودم، موجود بود.

در زمان صدارت محمد داود، نظر محمد خان رئیس عمومی خزائن پیشنهاد کرده بود که؛ پنج تن طلای مسکوک به وزن قید دفتر است حال آنکه از نقطه نظر سوابق تاریخی دارای قیمت بالاتر از طلای مروج است و احتمال تعویض طلای مسکوک به غیر مسکوک وجود دارد. بناءً از طرف صدارت هیئت به شمول نظر محمد خان و صوفی عبدالحمید رئیس

سکوک و مورخین نامور کشور احمد علی کهزاد و پوهاند عبدالحی حبیبی و چند باستان شناس (متأسفانه اسامی شان فراموش شده است) جهت تفکیک و قیمت گذاری طلای مسکوک از غیر مسکوک در خزائن د افغانستان مقرر گردیدند.

هیئت موصوف هر گرام طلای مسکوک را نظر به قدامت تاریخی آنها ده گرام طلای مروج قیمت گذاری می کنند و به جمع خزانه داران بانک طلای مسکوک به وزن پنج تن، اما به ارزش پنجاه تن طلا مروج قید می شود تا بدینوسیله از تعویض طلای مسکوک به طلای مروج و سوی استفاده از آن جلوگیری به عمل آید.

هیئت مذکور با کارکنان خزانه داری کل، طلای مسکوک هر کشور را بنام شاهان همان کشور از هم تفریق و وزن می کنند و در خریطه های مخصوص لاک و مهر و تحویل خزانه داران می نمایند. و برای حفاظت بیشتر و جلوگیری از دستبرد به آنها وزارت مالیه از کمپنی اونیماک آلمان صندوق های بزرگ فولادین دارای قفل های مخصوص خریداری و سکه جات را در آنها جا به جامی کنند.

از جمله هیئت فوق الذکر پوهاند عبدالحی حبیبی در صفحه ۲۸۸ د افغانستان تاریخی پیش لیک اثر با ارزش شان در ۱۳۵۲ هـ.ش. نوشته اند که: مقدار طلای مسکوک ذخیره افغانستان بانک پنج تن و یکصد و هشتاد کیلو و ششصد و پنجاه گرام اند.

دوکتور محمد کبیر بعد از تقرر به حیث رئیس د افغانستان بانک در مجلس وزرا گزارشی را که درباره طلای ذخیره د افغانستان بانک تهیه کرده بود، می خواند و ضمناً گفت:

«آثار باستانی طلا تپه در صندوق های سر باز به کنار صندوق های طلای آماده به صدور بدون هیچ سند و مدرکی از موزیم کابل خارج و در آنجا گذاشته شده است.»

وزرا از شنیدن این موضوع شگفت آور که واقعاً همه را به استثنای دو سه نفر شگفت زده کرده بود هیئتی را مرکب از دوکتور نعمت الله پژواک منشی مجلس وزراء غلام فاروق یعقوبی وزیر امنیت دولتی (خاد)، محمد خان جلالر وزیر تجارت، سلطان حسین وزیر پلان، حمیدالله طرزی وزیر مالیه و دوکتور محمد کبیر رئیس د افغانستان بانک را مقرر نمودند تا موضوع را تحقیق و نتیجه را به مجلس وزراء ارائه کنند.

هیئت موصوف بعد از روزها تدقیق و تحقیق به مجلس وزراء گزارش دادند که:

«با کمال تأسف آثار باستانی طلا تپه مربوط موزیم کابل بدون اسناد از موزیم خارج و جهت انتقال به شوروی در خزانه آورده شده بود ما آنچه موجود بود همراه با طلای

بازگشтанده شده از شوروی دسته بندی و به دفاتر خزانه ثبت و به حضور داشت خزانه دار در صندوق های مخصوص بانک لاک و مهر و تحویل خزانه دار نمودیم.»

آثار باستانی طلا تپه که گاه و بیگاه به نمایش گذاشته می شود و از احمد و محمود در حفظ و حراست آنها ستایش می کنند همان هائی اند که صدراعظم حکومت انتقالی در دهم جوزای ۱۳۶۷ هـ. ش. مانع صدور آنها به شوروی گردیده بود و به حضور داشت شش نفر از وزراء گفته شده با دیگر سکه های طلا تحویل خزانه دار بانک می شود.

درباره باز بودن صندوق های آثار طلا تپه و از بین بردن اسناد نظریه وزراء این بود که احتمالاً بعد از منع صدور به اتحاد شوروی، مالی بی صاحب و بی سند پنداشته، و صندوق ها را باز و چیزه کی از آن ها را کم کرده باشند.

اما کی و برای چه؟ متأسفانه در اثر عدم همکاری ریاست جمهوری و حمایت از اشخاص مظنون، در چند ماه صدارتم موضوع به نفع مظنونین سر در گم و بی نتیجه و پا در هوا می ماند.

هنوز گفت و شنودی انتقال و فروش بی موجب ذخیره طلا د افغانستان بانک به اتحاد جماهیر شوروی و شک و تردیدهای به این و آن، درباره باز کردن صندوق های آثار باستانی ادامه داشت. هنوز به اصطلاح عرق پای هیئت وزرائی که سکه های تاریخی و آثار باستانی طلا تپه را جابجا کرده بودند نه خشکیده بود و هنوز قفل صندوق هائی که داشته های خود را دوباره یافته بود شورک می خورد که سر و صدای دستبرد دیگری باز هم به بزرگ ترین ثروت ملی کشور بالا می گیرد که گویا اشخاص با صلاحیتی بی مسئولیت، در آخرین روزهای زعامت دوکتور نجیب الله، قسماً با ارزش ترین آثار تاریخی (پُر بهاتر از آثار طلا تپه) را بدون توجه به قید و جمع مأمورین از خزائن د افغانستان بانک و موزیوم کابل خارج می کنند و به ارگ ریاست جمهوری انتقال می دهند.

پیوست به همین روزها بود که کارمندان شرکت هوایی آریانا اسنادی را در بین مردم پخش می کردند که؛ گواه آن بود که؛ صندوق های لاک و مهر شده توسط آنانی که پاسپورت سیاسی دارند از ریاست جمهوری به سفارت افغانستان در دهلی انتقال داده می شود.

خوشبختانه در این اواخر تعبیر و تفسیری طرفداران و مفسرین کارنامه های دوکتور نجیب الله هم مبین آن است که رئیس جمهور برای اینکه آثار باستانی که معرف تاریخ کهن سرزمین مقدس افغان ها است از دستبرد غارتگران و دزدان و قاچاق بران حرفوی در امان مانده

باشند. شخصاً آنها را مخفی می کنند و قسمتی را در اطاق مخصوصی که باز و بسته کردن آن منحصر به شخص رئیس جمهور می باشد، انتقال می دهند و از آنجا؟ ناگفته نماند که چنین اطاق منحصر به فردی و یا چنین مخفی گاهی جهت حفاظت اموال دولتی در اسلاف و اخلاف ریاست جمهوری سابقه نداشته اند.

بناءً ابتکار شخص مرحوم دوکتور نجیب الله در حفظ و حراست اموال ملی بدون قید و جمع به شکل بی سابقه آن قابل تعمق است.

زیرا؛ طرفداران مرحوم دوکتور نجیب الله مدعی اند که؛ قبل از بسته شدن موزیوم کابل نسبت حملات راکتی مجاهدین، او (دوکتور نجیب الله) همه آثار باستانی طلا تپه را تحت نظر مستقیم خودش به زیر خانه بانک مرکزی، جایی که طلای مملکت محفوظ است منتقل و در اطاق مخصوصی که تنها رئیس جمهور صلاحیت باز کردن آنرا دارد، قرار می دهند.

به ادامه آن می نویسند:

«بلی میراث کبیر افغان ها و ثروت بزرگ آنها، از دستبرد دزدان و غارتگران بیرحم و قاچاق بران حرفوی نجات یافته، آنهم به شهامت و هوشیاری یک شخص و یک رئیس جمهور دوکتور نجیب الله، او که آخرین روزهای حاکمیتش بود و در لحظات سقوط دولت و خزیش قرار داشت به فکر نجات بزرگ ترین ثروت ملی کشور می افتد و آنرا با هوشیاری کامل مخفی می کنند و نجات می دهد.»

ادعای طرفداران و مفسرین کارنامه های مرحوم رئیس جمهور دلالت به آن دارد که رفقا از محل مخفی گاه و اطاق مخصوص خارج از موزیوم کابل و خزانه داری کل که صلاحیت باز کردن آن متعلق به شخص رئیس جمهور بوده است مطلع اند و برای اینکه خدای نخواستہ خدمات رئیس جمهور در اثر ادعای دیگران خدشه دار نشده و آثار باستانی هم بعد از شهادت شان از بین نرفته باشد، بهتر است رفقا احساس مسؤلیت رفیقانه کرده و محل مخفیگاه و اطاق مخصوص را به اطلاع مردم خویش برسانند تا دوباره آثار باقی مانده در محفوظ ترین جای آن خزانه د افغانستان بانک به جمع اشخاص مسؤل قید و حفاظت گردد.

و در غیر آن مردم به گفته و چشم دید آنانی صحه خواهند گذاشت که در صفحات ۴۶۶ و ۴۶۷ کتاب تأسیس و تخریب جمهوریت از انتقال آثار باستانی از ارگ ریاست جمهوری به سفارت افغانستان در دهلی جدید شهادت می دادند.



ناگفته نماند که موضوع دستبرد به آثار باستانی چند قلم آثار باستانی طلا تپه نیست که گاهی احمد و زمانی طرفداران محمود نگهداشت آنان را به رخ مردم می کشند. بلکه نقطه اساسی دستبرد به چند تن سکه های طلا مربوط به ادوار گذشته در ذخیره د افغانستان بانک و هزاران اقلام دیگر آثار باستانی افغانستان در موزیوم کابل بود.

که یکبار در زمان تره کی و حفیظ الله امین بهترین و با ارزش ترین آثار مذکور را بدون هیچ ضرورت و قید جمعی از موزیوم کابل به خانه سردار محمد نعیم وزیر خارجه اسبق نقل دادند.

و با کشته شدن تره کی و امین توأم با اشغال افغانستان توسط شوروی ها آثار باستانی گفته شده هم با سرنوشت امین و تره کی گرفتار می شوند و از میان رخت برمی بندند و بار دیگر دو ماه بعد از ریاست جمهوری دوکتور نجیب الله بود که علاوه بر آثار باستانی طلا تپه بیش از پنج تن مسکوکات طلایی د افغانستان بانک را چنانچه که خواندید به شوروی نقل می دادند که آنهم نشد. ولی امروز نمیدانم چرا آن موضوع بزرگ را می خواهد تحت الشعاع آثار باستانی طلا تپه قرار دهند و آنهم آثاری که پس از قید و جمع و ثبت در دفاتر رسمی، هیئت وزرا بجای موزیوم کابل آنرا در صندوق های فولادی خزانه داری کل لاک و مهر و قفل زده بودند.

و اگر احتمالاً دوکتور نجیب الله اشیایی را از موزیوم کابل برای حفاظت و جلوگیری از دستبرد غارتگران، خارج و زیر نظر شخص خویش گرفته باشند بالطبع اشیای با ارزش تری از آثار طلا تپه بوده است نه آثار طلا تپه.

و چنین دلسوزی و ترحمی در حفظ بیت المال از شخصیت او شان انتظار هم برده می شد. و اگر چنین نبوده است چگونه و چرا استاد ربانی ثارنوالی را به خدمت رئیس جمهور می فرستد و تقاضای ثروت های نهفته را می کنند؟؟؟

باز هم شما و اثر محمد اسحاق توخی (دوکتور نجیب الله و خروج قوای نظامی شوروی از افغانستان) شروع

روزی کارمند بین المللی ملل متحد در کابل (زمانی که دوکتور نجیب الله در دفتر ملل متحد در کابل پناهنده بودند) به دوکتور نجیب الله مراجعه نمود که؛

برهان الدین ربانی دو نفر را که حامل پیغام از جانب او می باشند فرستاده است که؛ تقاضای ملاقات با شما را دارند. دوکتور نجیب الله به کارمند ملل متحد گفت که اگر او

(کارمند ملل متحد) مانعی نمی بیند، می تواند بیایند. دو نفر مذکور داخل آمدند. وقتی که من آنها را دیدم یک نفر از آنها را شناختم که همان وکیل عبدالرسول از بدخشان بود که در صفحه های قبل نیز در موردش نوشته ام، که در سال ۱۳۶۶ ه. ش. (۱۹۸۸ میلادی) عضو رابط برهان الدین ربانی با سفارت اتحاد شوروی در کابل بود. به نظر من دلیل اعزام وکیل عبدالرسول مذکور این بود. تا ما باور کنیم، که فرد همراه او آمده واقعاً فرستاده برهان الدین ربانی بوده است. این فرستاده یکی از اعضای جمعیت اسلامی بود که خود را خارنوال معرفی می کرد. بعد از مصافحه دو کتور نجیب الله برای شان گفت: بفرمایید، چه گفتنی داشتید، من در خدمتان هستم.

کسی که خود را خارنوال معرفی کرده بود، گفت:

«استاد برهان الدین ربانی پس از عرض سلام، تقاضا دارد در این روزهایی که دولت اسلامی افغانستان دچار مشکلات اقتصادی است، اگر شما لطف نموده کمک نمایید، که در زمان شما کدام ذخیره ای از دارایی های دولت در کدام جایی اگر مانده باشد. برای ما معلومات بدهید تا از آن در رفع مشکل اقتصادی دولت استفاده شود.»

دو کتور نجیب الله خندید و برای موصوف گفت:

«به استاد ربانی بگویید، که قدرت دولتی را شما با تمام دم و دستگاه آن به طور سالم و رسماً در سال ۱۳۷۱ خ. (۱۹۹۲ م.) تسلیم شدید و چندین سال هم از حکومت اسلامی «عدالت گستر» شما می گذرد. حالا چگونه به من مراجعه نموده اید؟ من، رئیس جمهور کشور بودم، نی خزانه دار. بهتر است بعد از این به من همچو مراجعات را انجام ندهید.»

سپس آنها را از نزد خود رخصت کرد. آنگاه خطاب به من گفت:

«از این می ترسم که نشود این غارتگران به ذخیره طلای افغانستان دست یابند و آنرا غارت کنند. چیزی دیگر در کشور باقی نگذاشته اند.» ختم

از اظهار بی خبری رئیس جمهور و ادعای پرطمطراق پیروانش و جستجوی نماینده استاد ربانی درباره اموال دولتی برمی آید که جستجوگر بهتر از دیگران می تواند به شفافیت قضیه پردازد به شرطی که خود در ماجرا درگیر نشده باشد.

۲

۳- تعریف طرح نماینده سرمنشی ملل متحد از انتقال قدرت در تقسیم قدرت

مفسرین کارنامه های مرحوم دو کتور نجیب الله رئیس جمهور، با گذشت چندین سال از

زامداری شان هنوز هم به جمله انتقال قدرت به غیر از خودشان به ناباوری می نگرند و آنرا

نوعی اهانت به ح.د.خ. و ریاست جمهوری می پندارند و می نویسند که:

ادعای دو کتور شرق مبنی بر اینکه گویا رئیس جمهور (دو کتور نجیب الله) حین توظیف اش

به تشکیل حکومت به او گفته بود: «این حکومت، حکومتی است انتقالی که در مرحله اول

تقسیم قدرت و در قدم دوم انتقال قدرت از ح.د.خ. به اشخاص غیرحزبی را در بردارد.»

ادعائی است کاملاً دروغ.

حال آنکه اگر مقدر می بود که افتخاری به آن دوره نسبت داده می شد همانا پایبندی به تعهد

بود نه انکار از آن و توافق در انتقال قدرت مطابق پیشنهاد کوردو ویز نماینده ملل متحد از

ح.د.خ. به اشخاص غیر وابسته بود، نه تلاش بیهوده برای مشارکت مجاهدین در قدرت با

ح.د.خ.

گویا خدا نخواسته بود که؛ آن يك هم نشد میسر و سودای خام شد.

کوردو ویز معاون سرمنشی ملل متحد به دوره مأموریتش در افغانستان، نه تنها با جناح های

در گیر در جنگ افغانستان و کشورهای ذیدخل گفتگوهائی داشتند، بلکه با بسیاری از

اشخاص با تجربه و صاحب نفوذ کشور هم دید و آدید می کردند.

در نهایت او به این نتیجه رسیده بود که توأم با برآمدن عساکر شوروی، حکومت به اشخاص

انتقال داده شود که در جناح های در گیر در جنگ وابسته نبوده باشند تا به همکاری سازمان

ملل انتخابات را جهت انتخاب حکومت مورد قبول مردم دایر نمایند.

بناء وی سی نفر از اشخاص تعلیم یافته و با دانش را که واقعاً در جنگ افغانستان میان

جناح های در گیر در جنگ بی طرف مانده بودند، در نظر می گیرند و در تلاش می شود تا

رضایت جناح های متخاصم را در انتقال قدرت از ح.د.خ. به آنها جلب نمایند.

از آنجائی که تطبیق چنین پیشنهادی سقوط زعامت ح.د.خ. را در بر داشت غربی ها خاموشی

اختیار می کنند. و اما شوروی ها و حکومت کابل در عین زمانی که بالای تعویض بعضی از

اشخاص مورد نظر کوردو ویز با اشخاص مورد توجه خویش چنه می زدند جهت گمراهی

مردم روش کمونیستی ح.د.خ. را هم چپ و رومی کردند و با خط و خال اضافی چهره

اسلامی می دادند و در ضمن رئیس جمهور را حکومت شوروی و ادار می کنند تا ۹ ولایت

شمال هندوکش را به حیث حکومت خودمختار شمال افغانستان از پیکر حکومت مرکزی

جدا و اداره آن را به رهبری جمعیت اسلامی واگذار شوند.

با تأسف جناب شان هم پذیرفتند و هم در عمل پیاده کردند. و در پیرامون روزهایی که طرح تجزیه خاموشانه و بدون سر و صدا مراحل خود را می پیمود، سر و صداهای انتقال قدرت از ح.د.خ. به اشخاص بی طرف و با نفوذ جهت تحت الشعاع قرار دادن طرح کوردو ویز سر به فلک می کشد و با تعدادی از اشخاص شناخته شده و سابقه دار در داخل و خارج از کشور دوکتور نجیب الله آرزوی مذاکره و تفاهم را می کنند.

چنانچه یکی دو بار در اوائل سال ۱۳۶۷ ه.ش. در بیانیه هایش گفت که؛ حاضر است برای ختم جنگ و آشتی ملی در صورت توافق از قدرت کناره گیری نماید.

اما هیچ کس به شمول مرحوم داکتر محمد یوسف و داکتر عبدالصمد حامد و بسا از شخصیت های ناشناخته دیگر به همکاری چه، که حتی به گفتگو هم حاضر نشدند.

در چنین روز و روزگاری که نمایندگان عالیقدر ریاست جمهوری در خارج و جارچی های داخلی در داخل افغانستان از پیدا کردن صدراعظم درمانده و ناتوان شده بودند،

روزگار قرعه فال به حیث صدراعظم بنام من بیچاره زدند.

و هنوز ماهی از وظیفه ام به صدارت نگذشته بود که کوردو ویز جهت پا به پا کردن پیشنهادش به کابل می آید و مرا هم ملاقات می کند.

او گفت: «پیشنهادی را برای انتقال قدرت از حکومت کابل به اشخاص بیطرف، به تنظیمی های مقیم پشاور و ریاست جمهوری ارائه کردم تا حکومت جدید با همکاری

سازمان ملل جهت انتخاب حکومت مورد قبول مردم افغانستان، رأی گیری عمومی را به راه اندازند.»

متأسفانه تنظیمی های مقیم پشاور و ایران، در سقوط حکومت دوکتور نجیب الله و حزب وی کمر بسته اند تا به صلح و ختم جنگ، و حکومت کابل سر تقسیم قدرت به آنان و آشتی ملی می اندیشند تا ترک قدرت.

به او گفتم: «دوام جنگ برای سقوط حکومت دوکتور نجیب الله و حزب وی راه حل قضیه نمی باشد و اشتراک مجاهدین در قدرت با رهبران ح.د.خ. خواب و خیالی بیش نیست.»

او نام نویسی تفرآز اشخاص مورد نظرش را به من داد تا موافقه و یا عدم موافقه مرا درک نمایند. علاوه بر اینکه اشخاص مورد نظرشان تأیید گردید تعدادی از اشخاص معروف و نیکو نام کشور مانند داکتر محمد یوسف، دوکتور عبدالصمد حامد، عبدالله ملک یار، محمد عزیزنجم، دوکتور علی احمد پوپل، دوکتور محمد اکرم، سید شمس الدین مجروح و

چند شخصیت دیگر هم به او شان معرفی گردید.  
کوردو ویز گفت: اشخاص گفته شده را تنظیمی های مقیم پشاور و ایران نمی پذیرند و خود آنان با زعامت موجود افغانستان حاضر به همکاری نیستند.

بنام خدمت شان گفته شد؛ با اینکه اشخاص مورد نظر شما دارای تحصیلات عالی و مردمان نیکوکاری هستند طوری که خود مشاهده نمودید، قبولاندن آنان بالای داوطلبان قدرت کار سهل و ساده نیست.

اگر واقعاً سازمان ملل متحد خواهان ختم جنگ در افغانستان هست باید حکومتی را از اشخاص دانشمند و بیطرف تشکیل دهند تا همزمان با خروج عساکر شوروی تحت نظر نمایندگان سازمان ملل انتخابات سرتاسری را در افغانستان برای انتخاب حکومت مورد قبول مردم داور نمایند.

به شرطی که نه به رهبران تنظیمی های مقیم پشاور و ایران، و نه به رهبری ح.د.خ. اجازه داده شود تا در انتخابات، به شمول حکومت من اشتراک نمایند.

کوردو ویز گفت: «نظریات شما خیلی شفاف و سازنده است و باید جداً روی آن کار شود.»

متأسفانه تعویض غیرمترقبه کوردو ویز با شخص ضعیف النفسی مانند بنیان سیوان تلاش های وی را به تعویق می اندازد و فعالیت های ریاست جمهوری جهت اغوای مردم زیر نام حکومت ائتلافی یا تفاهم بین افغانی با بعضی از شخصیت ها در داخل و خارج از سر گرفته می شود. اما باز هم هیچ شخصی از اشخاص معروف کشور حاضر به همکاری نمی شدند و بدینسان طرح تفاهم بین افغانی یا آشتی ملی یک لنگه می شود.

ولی با وجود لنگش آشتی ملی جهت گمراهی مردم ریاست جمهوری پا در میانی اعلیحضرت محمد ظاهر شاه، پادشاه سابق افغانستان را میان مردم تبلیغ و ترویج می کردند.

زیرا در آن سال ها فجایع عساکر شوروی، جهت تحمیل و تثبیت زعامت ح.د.خ. در افغانستان و وابسته گی و سوی استفاده تنظیمی های مقیم پشاور و ایران، مقام معنوی و محبوبیت شاه سابق را نزد مردم بیش از حد تصور بالا برده بود.

بنام جهت بهره برداری از محبوبیت شاه دو کتور نجیب الله از حضورشان تکرار در تکرار درخواست می کردند تا به کابل بازگردند و اولادهايش (رهبری ح.د.خ. و مجاهدین) را بهم آشتی دهند.

با وجودی که چنین آشتی و تفاهمی از تصور مردم افغانستان به استثنای چند مشاور و دو سه نفر از نزدیکان رئیس جمهور به دور بود، با آنهم اعلیحضرت ابلاغ کردند؛ حاضرم به افغانستان باز گردم به شرطی که لویه جرگه درباره آمدن تصمیم بگیرند.

ولی از دائر شدن لویه جرگه از ترس اینکه مبادا مردم افغانستان شاه را به حیث رئیس دولت انتخاب کنند طفره می روند. در حالیکه می شد تحت زعامت شاه سابق به حیث رئیس دولت با تشکیل حکومتی ائتلافی (بدون اشتراک رهبران ح.د.خ. و سران تنظیمی ها) انتخابات عمومی را زیر نظر ناظرین ملل متحد جهت انتخاب حکومت مورد قبول مردم افغانستان دائر نمود.

واقعاً اگر صداقت و دلسوزی و ترحمی به حال مردم افغانستان موجود می بود تطبیق پیشنهاد کوردو ویز و خصوصاً پذیرش خواسته های شاه امکان آنرا داشت تا در پیاده کردن طرح ملل متحد برای ختم جنگ و تشکیل حکومت مورد قبول مردم قدمی مؤثر برداشته می شد.

آنهم به روزهایی که اردوی افغانستان و قطعات مسلح وزارت داخله و امنیت دولتی تقریباً از هم پاشانده نشده بود و از نظام دولتی روی هم رفته با کمی تعدیلات می شد بخوبی استفاده کرد و در شهرهای بزرگ آرامش و زندگی نسبی برقرار بود و با حضور نیمی از قطعات شوروی خطری ح.د.خ. را تهدید نمی کرد.

ولی بدبختانه پافشاری دوکتور نجیب الله بالای خیال پلوی اشتراک مجاهدین در قدرت با رهبران ح.د.خ. و تشکیل واهی حکومت با پایه های وسیع همراه بارهبران ح.د.خ. و سران تنظیمی که منافع و بقای حکومت رفقا را در برداشت مانع از آن گردید تا نظریات معقول شاه سابق عملی گردد و یا پیشنهاد سازنده کوردو ویز در عمل پیاده شود.

متأسفانه حضور شاهانه هم بهر دلیلی که نزدشان بود از محبوییت خداداد و اعتماد و علاقه دوباره مردم و زمینۀ مساعد شده با بازگشت وی نتوانستند برای رفع بدبختی های مردمان و طنش در آن روزها عملاً استفاده نمایند.

اما از طرف دیگر با وجود نارضایتی ریاست جمهوری از توافق نویسنده با کوردو ویز باز هم زمانی که به حیث رئیس هیئت افغانی، در جلسه سالانۀ (۱۳۶۷ ه.ش.) اسامبله عمومی ملل متحد در نیویارک اشتراک نمودم در کنفرانس مطبوعاتی مقر سازمان ملل به جواب خبرنگاران بدون کم و کاست، آنچه به کوردو ویز در کابل گفته شده بود، تکرار گردید که؛ مردم افغانستان به زعامت رهبران ح.د.خ. و سران تنظیمی های مقیم پشاور و ایران علاقه و اعتماد

ندارند. بناءً تأمین صلح و ختم جنگ در افغانستان، ایجاب حکومت منتخب مردمی را تحت نظر نماینده گان سازمان ملل متحد با حذف رهبران ح.د.خ. و سران تنظیمی های مقیم پشاور و ایران و حکومت انتقالی را می کند.

با اینکه موضع فوق از مصاحبه در نشریات افغانستان حذف گردید، اما کوردو ویز معاون سرمنشی ملل متحد در کتاب خویش تحت عنوان «واقعات پشت پرده افغانستان» در صفحه ۳۸۰ می نویسد:

اطلاعات پی در پی بدست بود که عنقریب دوکتور نجیب الله عوض می شود. هنگامی که نخست وزیر افغانستان «شرق» در جلسه سالانه اسامبله عمومی تعیین گردید، افواهاات گسترده حاکی بود که شوروی در نظر دارد موصوف را به حیث میانجی تعیین و پشتیبانی کنند.

ولی گفتار پوست کنده وی (حسن شرق) که؛ مردم افغانستان نه به حزب سر اقتدار دموکراتیک خلق و نه به رهبران مجاهدین قائل به کدام اعتماد هستند باعث شگفت عمیق همه گان گردید. ختم

نشر و پخش مصاحبه در مطبوعات گسترده جهانی باعث نا آرامی ریاست جمهوری در کابل و سران تنظیمی ها در پشاور می گردد. بناءً یکی مرا شاخ می زند و دیگری لگد کوب می کند. لگد کوبی مصادف به روزهایی بود که دشمنان مردم افغانستان جهت بهره برداری از سران تنظیمی ها مقام معنوی و روحانیت دروغین آنان را در لفاظه، با تبلیغات پی گیر و ناگسته در رسانه های جهانی بین مردم تا جایی بالا برده بودند که اگر خدای نخواستہ کسی می گفت که ریش حضرت استاد به ناقش نمی رسد و یا نعوذ و بالله لنگونه جناب شان از دستار فلان خلیفه اسلام یک نهج کوتاه ترست وی را تکفیر و سر به نیست می کردند.

و چون در تیررس تنظیمی ها نبودم توسط پیروان تخدیر کرده خویش، که هر کلمه آنان را تفسیری از الهامات آسمانی می پنداشتند مرا بنام بی خدا و نوکروس سرزبان ها می اندازند، و بهر کنج و کناری که می رسیدند داد می زدند که حسن شرق به بندگان برگزیده خدا و نماینده های خاص انبیاء امانت کرده اند.

و عکس العمل ریاست جمهوری را مفسرین افکار و کارنامه ها مرحوم دوکتور نجیب الله چنین نشر و پخش کرده اند که؛ گفته های صدراعظم در سازمان ملل باعث آن شد تا برطرف و در خانه اش تحت نظارت گرفته شود. (برای سه سال).

## ملاقات با بینان سیوان نماینده سرمنشی ملل متحد

شفافیت و صراحت در گفتار کوردو ویز زمانی که با وی ملاقات داشتم مبین آن بود که حکومت من چه ائتلافی و چه انتقالی، حکومتی نیست که کاملاً از اشخاص بیطرف تشکیل شده باشد، حال آنکه وی خواهان تشکیل حکومتی بود خارج از سران ح.د.خ. و تنظیمی های مقیم پشاور و ایران و در نهایت آنچه را که مردم آرزو دارد نه به انتصاب ریاست جمهوری و نه به میل تنظیمی ها.

بعضی ها به این باور بودند که تعویض غیرمنتظره کوردو ویز با بینان سیوان ثمره ای فشار شوروی ها بالای سرمنشی ملل متحد بوده چنانچه تعبیرات بینان سیوان از پیشنهاد کوردو ویز حین گفتگو با من همان خواسته ای بود که ریاست جمهوری در نظر داشت، یعنی حکومت از سی نفری تشکیل گردد که هر دو جناح در گیر در جنگ به آن صحنه گذاشته باشند. نه از اشخاص بیطرف مورد نظر کوردو ویز.

بنام وی با زیر پا کردن طرح کوردو ویز هم از طرفداران ریاست جمهوری و هم از جانبداران تنظیمی ها درخواست نموده بود تا سی نفر از اشخاص قابل اعتماد را برای تشکیل حکومت برگزینند. او در نظر داشت بعد از نظرخواهی از هر دو طرف سی نفری را برگزینند که بیشترین اشخاص آنان را معرفی کرده باشند.

از بینان سیوان پرسیدم؛ آیا جوانب در گیر درباره پیشنهاد شما چه نظر دارند؟

گفت: ریاست جمهوری افغانستان موافقت کامل دارند، اما مجاهدین اشتراک در قدرت را با ح.د.خ. نمی پذیرند.

او خواهش نمود تا منم سی نفر را به وی معرفی کنم. برای اینکه دست خالی از اطاقم خارج نشده باشد، سی نفری را به وی معرفی کردم که مانند رقاصه ها به دهل سیوان برقصند.

اما بینان سیوان بدون اینکه مجاهدین به خواهش وی ترتیب اثر دهد، چند سالی بیچاره بالا و پائین دوید تا اینکه او از تحریف طرح کوردو ویز و دو کتور نجیب الله از بیانیه دادن و پافشاری بالای تقسیم قدرت با مجاهدین و دعوت از کلی و مقصود در بازگشت به وطن خسته و بیچاره شدند.

و با استفاده از شعر حافظ:

سخندان و خوش خوانی نمی ورزند در شیراز  
بیا حافظ که ما خود را به شهر دیگر اندازیم

بنام هر دوی آنان به اتفاق همدیگر احتمالاً به امید پیاده کردن پیشنهادهای شان برای صلح



به سرزمین دیگر و با مردمان دیگر، شیانه عزم سفر می کنند.  
ولی از کم طالعی آنان و بدبختی مصالحه، به گفت رفقا، تنی چند از فرزندان ناخلف وطن و  
دشمنان صلح و آشتی ملی مانع از فرارشان می گردند و جناب شان که از دیدار رفقای چند  
پهلوی و صد چهره و از بیانیه های بی شنونده دلگیر شده بود، به این گفته که رو پس نکرد هر که  
ازین خاکدان گذشت.

بجای ریاست جمهوری با بنیان سیوان و طرحش در دفتر ملل متحد پناه می بردند و پناهنده  
می شود.

مگر باز هم طرفداران دوکتور نجیب الله جلوگیری از فرار اوشان را کودتای ضد مصالحه ملی  
و تقسیم قدرت با مجاهدین و تخریب طرح پنج فقره ای (طرحی که هرگز طرح نشد) بینان  
سیوان نماینده سرمنشی ملل متحد تعبیر و تفسیر می کردند.  
و با استفاده از بی خبری مردم هنوز هم، فرار را کودتا و کودتا را فرار می نامند.

پنجم

تفسیری دیر وزوی تفاوتی امروز

## از سفربری دیروز، نابی تفاوتی امروز

در سال ۱۳۳۴ ه. ش. دولت های ترکیه، عراق، ایران، پاکستان و ایالات متحده آمریکا پیمان نظامی مشترکی را در بغداد تشکیل می دهند و در همین سال از حکومت افغانستان می خواهند تا عضویت در پیمان مذکور را بپذیرند.

از آنجائی که پیوستن در گیر و دارهای نظامی از یک طرف بیطرفی عنعنوی افغانستان را خدشه دار می کرد و از جانب دیگر هم بسته گی نظامی با پاکستان حکومت افغانستان را وامی داشت تا به ادعای افغان های ماورای خط دیورند برای آزادی شان خط بطلان کشیده و خلاف اراده مردم افغانستان، خط منحوس دیورند را به رسمیت بشناسند.

بناءً محمد داود صدراعظم از چنین همکاری ننگینی سر باز می زنند و مقابلتاً دولت پاکستان در همین سال با حمایت هم پیمانان خویش مناطق پشتون ها و بلوچ ها را که تا آنوقت دارای خودمختاری داخلی بودند مدغم به حکومت مرکزی پاکستان می سازد.

ناگفته نماند که در زمان تسلط انگلیس ها در هند بعد از معاهده تحمیلی خط دیورند بر حکومت افغانستان، پشتون ها و بلوچ های ماورای خط مذکور قسماً مستقل (مانند وزیرستان) و بعضی از ایالات آن مانند باجور، پشاور و کوئته و غیره استقلال داخلی داشتند.

حکومت پاکستان با اعلام سلب آزادی از آنها با تظاهرات شدید و خونین آنها مواجه می گردد ناگفته نماند که این قضیه در زمان به وقوع پیوسته بود که هنوز پاکستان ده ساله نشده بود.

از آنرو مسلمان های سراسر جهان خصوصاً مردم مسلمان افغانستان خورسندی خاصی از تشکیل حکومت تازه مسلمان ها در نیم قاره هند داشتند و در چنین شرایطی بود که پشتون ها و بلوچ های ماورای خط دیورند شدیداً انتظار همدردی حکومت و مردم افغانستان را می کشیدند.

بناءً حکومت افغانستان در دو راهی قرار گرفته بود که هم عبور از آن و هم توقف در آن خفه کننده بود.

در نتیجه مجلس وزرا افغانستان به این نتیجه رسیدند که حکومت توسط اعلامیه رسمی از خواست افغان های ماورای خط دیورند حمایت و از عاقبت ناگوار آن به حکومت پاکستان

توسط اعلامیه از جانب وزارت خارجه اخطار دهند.

ولی بعدها بهتر دانستند تا شخص صدراعظم عاقبت نیندیشی پاکستان را در سلب حقوق پشتون ها به حکومت پاکستان اخطار داده و از حقوق بر حق افغان های ماورای خط دیورند در یک بیانیه رسمی حمایت نمایند.

پس از آنکه نظریات و گفته های صدراعظم در بیانیه، جمع بندی شده و پذیرفتند گفت: امروز شام همراه با وزیر معارف (داکتر عبدالمجید خان) شاروال کابل (داکتر محمد آصف سهیل) و رئیس پوهنتون (نامش فراموش شده) خانه ما بیایند.

همه با هم خانه شان رفتیم و ضمن اینکه با هم چای می نوشیدیم، محمد داود گفت: اظهار همدردی با پشتون ها و بلوچ ها در حال حاضر یک وظیفه ملی است، اما آگاه کردن و باز جلب حمایت مردم از بیانیه دولت آنها بیگ گفتن بصورت خود به خودی بعید بنظر می آید.

سپس به وزیر معارف گفت: از شما و رئیس صاحب پوهنتون خواهش می کنم تا تعدادی از محصلین و شاگرد های لیسه ها را تشویق نمائید تا با معلمین خویش جهت حمایت از اعلامیه دولت در شهر کابل مظاهره کنند و هم چنان به شاروال کابل گفت: از مدیر های نواحی کابل بخواهد تا با اهالی نواحی خویش (بدون فشار) در مظاهره اشتراک نمایند.

محمد داود متن بیانیه را جهت مطالعه به داکتر عبدالمجید خان سپرد نمی دانم چرا داکتر مجید خان به من نگریسته و سپس به صدراعظم گفت: با اطمینان به شما می گویم مردم از شنیدن این بیانیه تحریک خواهند شد و از اداره بیرون.

شاروال کابل گفت: اگر طرف ما غیر از حکومت اسلامی پاکستان می بود امکان آن وجود داشت تا مردم تحریک شوند. اما مردم در این ایام بیشتر به سلامتی پاکستان فکر میکند تا جنگ به آنها.

داکتر عبدالمجید خان گفت: در ضمیر افغان ها مسائل ملی بالاتر از همه چیز است و در تار و پود این مردم وطن پرستی به شکلی عجین شده است که اگر این اعلامیه با همین متن از زبان صدراعظم به مقابل حکومت عربستان سعودی هم شنیده شود مردم قیام می کنند چه رسد به پاکستان.

فردا شب محمد داود بیانیه خویش را درباره همدردی و حمایت از خواست پشتون ها و بلوچ های ماورای خط دیورند و اخطار به پاکستان را در رادیو کابل قرائت کردند.

تا جایی که رادیو شنیده شده بود (در سال ۱۳۳۴ کمتر اشخاص دارای رادیو بودند اکثراً خبرها را از لود سپیکرها که در چهار راهی هاولیله ها نصب شده بود می شنیدند). خصوصاً در شهر کابل.

### مناظره

فردای آن بجای اینکه استادان و معلمین، محصلین و متعلمین را به مناظره تشویق کنند برعکس محصلین پوهنتون و شاگردان لیسه ها استادان و معلمین را به پیش انداخته و با جمع کثیری از مردم در میان راه همراه می شوند و با شعارهای مرگ بر پاکستان، و زنده باد پشتونستان مظاهره کنان طرف شهر خصوصاً سفارت پاکستان سرازیر می شوند. در نزدیکی سفارت پاکستان شخصی بنام داکتر احمدی پیشتاز مظاهره چیان می شود و بعد از لت و کوب چند پولیس محافظ داخل سفارت می شوند و با پائین کردن و آتش زدن بیرق پاکستان، بیرق پشتونستان را بالای سر دروازه سفارت نصب می کنند.

(داکتر احمدی در قلعه بین دارالامان و ریشخور زنده گی می کرد و قبل از مظاهره بیرق پشتونستان همیشه در فراز قلعه اش در اهتزاز می بود.)

بهر صورت با پیروی از وی با یک چشم بهم زدن در و دیوار و هست و بود سفارت را مظاهره چیان آتش می زنند.

سوختاندن سفارت پاکستان در کابل از جانب مظاهره چیان، شام همان روز سر خط سرویس های خبری جهان شده بود و فردای آن روز سفرای مقیم کابل از آنچه در سفارت پاکستان رخ داده بود به نمایندگی از حکومت های خویش به وزارت خارجه آمده و اظهار تأسف می کردند.

فردای آن به رسم احتیاج قونسلگری و وکالت تجاری افغانستان در پشاور از طرف پاکستان در داده می شود و راه های ترانزیت را به روی افغانستان بسته اعلام می کند.

از شنیدن خبرهای تهدیدآمیز پاکستان دوباره محصلین پوهنتون دارالعملین ها و شاگردهای چند لیسه دیگر، با تعدادی از مردم، در سرک بین کوته سنگی و ده مزنگ جهت مظاهره به سوی شهر کابل تجمع کرده می رفتند.

صدراعظم پیامی کوتاهی به محصلین نوشت و مرا گفت برو به آنها بخوان و خواهش کن تا برای حفظ امنیت راهی درس خانه های خویش شوند.

تا جایی که بخاطر مانده است او با قدردانی و احترام از حمایت و همدردی آنان از استرداد حقوق افغان های ماورای خط دیورند سپاسگذاری و خواهش کرده بود که به وی اعتماد داشته

باشند که تا زنده است با حمایت خویش از حق تعیین سرنوشت افغان‌های ماورای خط دیورند حمایت خواهند کرد.

به هزار زحمت و مشکل از بین جمعیت از ده مزنگ تا محل استادگاه پولیس روی به روی دواخانه کارته ۴ رسیدم و از آنجا خواهش نامه صدراعظم را تا جایی که توان داشتم به آواز بلند خواندم. خوشبختانه از هر کنج و کنار آواز برآمد که به صدراعظم اعتماد داریم و از وی حمایت می‌کنیم و خموشانه و بدون سر و صدا مظاهره پایان یافت.

پیام‌هایی که از سفرای افغانستان مقیم خارج می‌رسید از ناخوشنودی حکومت‌های مقیم می‌نوشتند، واقعاً آنچه رخ داده بود تا آن روزگار کمتر شنیده شده بود که سفارت یک کشور مقیم، کشور دیگری به دست مخالفین آتش زده شده باشد.

عدم رضایت و تشویش شاه افغانستان از آنچه پیش آمده بود از آنانی که به وی ملاقات داشتند به وضاحت دیده و شنیده می‌شد.

در روزهای بعد، در چند نقطه سرحدی در قسمت جنوبی و شرقی افغانستان دسته‌جات کوچک ملیشه‌های پاکستانی حمله ور می‌شدند و باز فرار می‌کردند و هر آن احتمال حملات بزرگتر پاکستان انتظار برده می‌شد.

بناءً برای جلوگیری از حملات ماجراجویانه پاکستان و تقویه اردو حکومت ناگزیر شد تا اعلان سفربری صادر کند. فراموش شده که حکومت اعلامیه داد و یا باز هم صدراعظم بیانیه اما بهر صورت در اعلان سفری احضار ده دوره عساکر احتیاط را که در حدود پنج صد هزار نفر می‌شد، خواستار می‌شوند.

و در ضمن به ولایات افغانستان هدایت داده می‌شود تا از جلب اجباری عساکر احتیاط جداً خودداری کنند تا بدین گونه فهمیده شود که آیا مردم خوش به رضاء حاضرند از حقوق برادران افغان خویش در ماورای خط دیورند دفاع نمایند و یا آنان را به فراموشی سپرده‌اند. اعلان سفری با استقبال شگفت‌انگیز (بالتر از تصور و انتظار) مردم افغانستان روبرو می‌شود، استقبال شگفت‌انگیزی که واقعاً از خود و بیگانه را شگفت زده کرده بود.

زیرا فردای شام اعلامیه هزاران هزار نفر در نواحی مختلف شهرها و مدیریت‌های مکلفیت برای خدمت زیر بیرق جهت دفاع از خواسته‌های مردم ماورای خط دیورند در سراسر افغانستان صف پشت صف بسته بودند.

بناءً تعداد داوطلبان هر دم بیشتر و بیشتر از عساکر احتیاط تحت جلب می‌شدند.

به روزهای دوم و سوم اعلامیه، در سراسر افغانستان مردم در مساجد جمع می شدند و از درخواست حکومت برای دفاع از حقوق پشتون ها و بلوچ های ماورای خط دیورند حمایت می کردند.

در دو روز اول بیش از یکصد هزار نفر ثبت نام شده بود، و اگر دواثر دولتی آماده گی برای ثبت نام را می داشتند بیگمان ثبت نام اشخاص از یک میلیون نفر هم تجاوز می کرد. به صدها معلم و استاد و داکتر و دواساز و نرس برای خدمت زیر بیرق یکی پشت دیگری داوطلبانه ثبت نام می کردند.

آوازه هياهو مردم افغانستان بر ضد عمال پاکستان در سراسر دنیا به شکل عجیب و غریبی پیچیده بود. روزنامه نگاران زیادی از خارج از کشور تقاضای ویزه افغانستان را می کردند، و سفارتخانه های افغانستان اجازه داشتند تا بدون تعلل به خبرنگاران خارجی ویزه صادر کنند.

در آن روزها در افغانستان خطوط هوایی وجود نداشت، بناءً بیشتر روزنامه نگاران از طریق ایران و از راه زمین وارد افغانستان می شدند. مأمورین سرحدی به خبرنگاران تفهیم می کردند که در هر نقطه افغانستان و از هر فرد افغانستان درباره آنچه در افغانستان می گذرد پرس بال کرده می توانند. ولی افسوس و هزار افسوس که حکومت افغانستان توانایی سوق و اداره چنین اردویی را در آن زمان نداشت، تا از این نیروی عظیمی بشری و از این وحدت و هم بسته گی مردم خویش برای نکویش پاکستان استفاده می کرد.

از آنرو حکومت اعلامیه پشت سر اعلامیه نشر می کردند و از احساسات غرور آفرین مردم و عشق و علاقه آنان به دفاع از سرزمین مقدس شان و حقوق افغان های ماورای خط دیورند سپاسگذاری می نمودند، و می خواستند تا دوباره به کار و بار زندگی خویش مشغول شوند تا مراجعه در دفاتر دولتی جهت ثبت نام.

ولی خوشبختانه تجمع بی سابقه و غرور آفرین مردم افغانستان و هم نوایی و جوش و خروش پشتون ها و بلوچ های ماورای خط دیورند با مردم افغانستان چهره سیاسی افغانستان را دگرگون و از انزوا بیرونش می کند.

و حکومت افغانستان در صف کشورهای بیطرف به حیث عضو مؤسس و متعهد قرار می گیرد و با حفظ بیطرفی خویش، از جنبش های آزادی بخش کشورهای استعمار شده، برای آزادی شان حمایت می کردند.

دیگر از حملات ملیشای پاکستانی در سرحدات افغانستان خبری نبود و از تهدیدات و بلند پروازی های حکومت پاکستان بر ضد افغانستان کاسته شده بود، بطور مثال؛  
صدر اعظم پاکستان بعد از آتش گرفتن سفارت کشورش در کابل به جواب خبرنگاران گفته بود ما بهر اقدام انتقام جویانه که بخواهیم از افغانستان انتقام خواهیم گرفت مگر اینکه؛  
صدراعظم افغانستان شخصاً به سفارت پاکستان در کابل رفته و از آنچه رخ داده معذرت بخواهد و بیرق کشور ما را دوباره بالای سفارت ما بلند کند.

به جواب روزنامه نگار دیگری که پرسیده بود، درباره آتش گرفتن قونسلگری و وکالت تجاری افغانستان در پشاور چه نظر دارید ، گفته بود تا حال چنین اطلاعی را دریافت نکردم.  
پس از اعلان سفری در افغانستان و جوش و خروش آن در پشتون ها و بلوچ های ماورای خط دیورند، مثلی که حکومت پاکستان به حساب خود رسیده بود، زیرا بجای تهدیدات دولت پاکستان، هم پیمانان شان دست به کار می شود (بیگمان به میل پاکستان).

و برای رفع کشیده گی بین طرفین اولین هم پیمان نظامی پاکستان دولت ترکیه و سپس شاه ایران واسطه می شود تاراه مصالحه و گفتگو را میان دو کشور جستجو کند و بدنباله آنها شاه عربستان سعودی هم علاقه مندی و میانجیگری خویش را اعلام می دارد.

در جریان مذاکره هیئت مذکور بین حکومت افغانستان و پاکستان بود که حکومت پاکستان برای فرونشاندن خشم بلوچ ها و پشتون های ماورای دیوراند، و احتمالاً مساعد ساختن مصالحه، بدون سر و صدا از موضوع جنجال برانگیز حذف خودمختاری پشتون ها و بلوچ ها چشم می پوشند. از آنرو زمانی که هیئت مصالحه نظریات خویش را به طرفین ارائه می کند هردو طرف آنرا می پذیرند.

هیئت نظریه داده بود که؛ هم طرف افغانستان و هم جانب پاکستان در حفاظت و حراست حریم سیاسی یکدیگر غفلت کرده اند.

بناءً در زمان واحد بیرق سفارت پاکستان در کابل و قونسلگری افغانستان در پشاور از جانب وزرای خارجه افغانستان و پاکستان برافراشته شود و هردو کشور هم چنین کردند.

و بدینسان روابط سیاسی هردو کشور و رفت و آمد بین آنها از سر گرفته می شود.  
حضور بی سابقه و شورانگیز مردم افغانستان چه در تظاهرات و چه در سفربری، به دولت پاکستان و خصوصاً بر آنانی که در اراده مردم افغانستان در نفی کردن خط دیورند مشکوک بودند و آنرا پندارهای بی بنیاد و منحصر به محمد داود برمی شمردند داناند که؛

مردم غرور آفرین این سرزمین در حفظ منافع و حاکمیت ملی و نفی کردن خط دیورند هر یک داود وطن خوداند و همه با هم شکست و بی‌ننگی و حاکمیت دیگران را نمی‌پذیرند. و اما درباره سفربری دیروز و بی‌تفاوتی امروز:

سال‌ها سال قبل عالمی متبحری، فقیر مشرب درویش صفتی، بنام ملا عثمان در یکی از قریه جات بالا بلوک فراه که همین اکنون قبرش زیارتگاه خاص و عام است مدرس و ملا امام مسجدی بود.

او تعداد از بچه‌های مردم بینوا را در مدرسه شبانه‌روزی مسجد نگه‌داری و تدریس می‌کرد و کمک مردم بینوا و درمانده آنجا به مدرسه مذکور نان خشک بود، طلبه‌ها که از خوردن غذای یکنواخت (نان خشک) دلگیر شده بودند از ملا روغن خواستند.

به هدایت ملا، طلبه‌ها دیگ کلانی را کنار کاریز گذاشتند و از آب لبالبش کردند. ملا به عجز سر به سجده گذاشته قل هو الله می‌خواند و زمانی که سر از سجده بلند نموده و به دیگ پُف می‌کند همه آب دیگ، روغن می‌شود.

طلبه‌ها که روغن سازی را به این ساده‌گی دیده بودند چیزی خود خوردند و چیز به غرباء ده هدیه کردند و سپس همان دیگ را از همان کاریز پر از آب کردند، همه به اطراف دیگ حلقه زدند و شروع کردند به سجده رفتن و قل هو الله خواندن و بر آب دمیدن ولی آب، روغن نشد که نشد. از سر شام تا صبح تکرار کردند، باز هم همان دیگ خان بود و آب کاریز. دانشمندی که شاهد صحنه بود گفت: درست که دیگ دیگ خان، و آب هم آب کاریز، و قل هو الله هم در قران شریف است، اما برای روغن شدن، دمیدن ملا عثمان بکار است نه تو و نه من.

مردم افغانستان هم همان رادمردان غرور آفرین دیروزی‌اند که برای آزادی یک وجب خاک وطن‌شان جان دادند و امروز هم آنانی که چشم بینا و وجدان آگاه دارند می‌بینند، که برای آزادی جان می‌دهند.

ولی افسوس و هزار افسوس که امروز از ملا عثمان خبری و از پاسبان وطن‌شان اثری نیست. مگر نه شنیده‌اید که از جور روزگار در آرامگاه شیر روباه چوچه کند و از گردش ایام آشیانه بلبلی، لانه زاغ و زغن شود.

از آنرو در چنین روز و روزگاری که مردم افغانستان با عساکر بیش از چهل کشور جهان بعد از ۱۳ سال جنگیدن در حال خداحافظی‌اند.



خر تازی پنجابی ها، از جور روزگار در سرزمین رادمردان افغان شباهت بیشتر به چوچه دادن  
روپاه در خانه شیر دارد تا عاقبت اندیشی.  
بناءً بی مناسبت نیست اگر به آنها گفته شود که:  
تند بر خاک شهیدان مدوان مرکب را      با خبر باش که خون از سرزمین می گذرد

پایان

۲۷۴